قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان

السلام علیک یا صاحب الزمان

www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

Presented by: https://Jafrilibrary.com

منهاج البراعة

في شرح نهج البلاغة

تأليف

العلامة المحقق الحاج ميرزا حبيب الله الهاشمي

الخوئي

الجزء السابع عشر

من منشورات

المكتبة الإسلامية

Presented by: https://Jafrilibrary.com

بسم الله الرحمن الرحيم

Presented by: https://Jafrilibrary.com

منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه

نویسنده:

حبیب الله خوئی

ناشر چاپی:

المکتبه الاسلامیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

Presented by: https://Jafrilibrary.com

فهرست

Presented by: https://Jafrilibrary.com

Presented by: https://Jafrilibrary.com

Presented by: https://Jafrilibrary.com

Presented by: https://Jafrilibrary.com

Presented by: https://Jafrilibrary.com

Presented by: https://Jafrilibrary.com

منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه (عربی – فارسی) جلد ۱۷

مشخصات کتاب

سرشناسه:خوئی، حبیب الله بن محمدهاشم، ۱۲۶۸ - ۱۳۲۴ق.

عنوان و نام پدیدآور:منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه/ لمولفه حبیب الله الهاشمی الخوئی؛ بتصحیحه و تهذیبه ابراهیم المیانجی.

مشخصات نشر:تهران: مکتبه الاسلامیه؛ قم: انتشارات دار العلم، ۱۳ -

مشخصات ظاهری:۲۰ ج.

شابک:۱۵۰ ریال (ج. ۸)

یادداشت:عربی.

یادداشت:فهرستنویسی براساس جلد هشتم، ۱۳۸۶ ق.= ۱۳۴۴.

یادداشت:چاپ دوم.

موضوع:علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- کلمات قصار

موضوع:علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- خطبه ها

موضوع:علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- نامه ها

موضوع:علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق . نهج البلاغه -- نقد و تفسیر

شناسه افزوده:میانجی، ابراهیم، ۱۲۹۲ - ۱۳۷۰.، مصحح

شناسه افزوده:علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق . نهج البلاغه. شرح

رده بندی کنگره:BP۳۸/۰۲ /خ۹ ۱۳۰۰ی

رده بندی دیویی:۲۹۷/۹۵۱۵

شماره کتابشناسی ملی:۱۹۹۲۰۶

ص:۱

Presented by: https://Jafrilibrary.com

اشاره

Presented by: https://Jafrilibrary.com

منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه

لمولفه حبیب الله الهاشمی الخوئی

بتصحیحه و تهذیبه ابراهیم المیانجی.

ص :۲

Presented by: https://Jafrilibrary.com

تتمه باب المختار من كتب مولانا أمير المؤمنين عليه السلام و رسائله إلى أعدائه و أمراء بلاده

تتمه المختار الاول من كتبه عليه السّلام و رسائله

تتمه المعنى

قوله عليه السّلام:(و اعلموا أنّ دار الهجره قد قلعت بأهلها و قلعوا بها) أى أنّ مدينه الرّسول صلّى اللّه عليه و آله فارقت أهلها و خلت منهم و كذا أهلها فارقوها على ما بيّنا فى تفسير لغات الكتاب. و أمّا مراده عليه السّلام منه فقال بعضهم: إنّه عليه السّلام يخبرهم من قوله و اعلموا - إلى - على القطب، عن سبب حركته و خروجه من المدينه أنّ المدينه قامت فيها رحى الفتنه و اضطربت أحوال ساكنيها و امورهم و جاشت جيش المرجل من الهرج و المرج، و انقلبت أحوال البلد و تبدّلت بحيث ليس المقام فيها للنّاس سيّما للمؤمنين و الخواص بميسور، و لذا خرج منها و جعل الكوفه مهاجره و مقرّ خلافته.

أقول: لا يخفى على أنّ هذا التفسير لا يناسب المقام و لا يوافق قوله عليه السّلام فأسرعوا إلى أمير كم و بادروا جهاد عدوّكم، فانّه عليه السّلام كتب إليهم الكتاب ليستنفرهم إلى الجهاد كما صرّح به فى ذيل الكتاب و نفر من المدينه نحو البصره لجهاد الناكثين، لا أنّه يخبرهم عن صرف سبب خروجه منها، و هذا ظاهر لا كلام فيه.

و يقرب من هذا التّفسير ما قيل: إنّه عليه السّلام كنّى بقلعها بأهلها و قلعهم بها عن اضطراب امورهم بها و عدم استقرار قلوبهم من ثوران هذه الفتنه.

أقول: الظّاهر أنّه عليه السّلام لمّا أخبر أهل الكوفه عن أمر عثمان و عن سيرته معه و عمّا جرى عليه من طلحه و الزّبير و عائشه و عن بيعه النّاس أعلمهم أنّ منهم من نكثوا البيعه و أثاروا الفتنه و نشّطوا أقواما على الحرب و هيّجوا بين النّاس الشرّ و العداوه و الشحناء حتّى أقاموا الحرب، فنهضوا أهل المدينه مجاهدين فى سبيل اللّه أعداء اللّه لإطفاء هذه النّائره و إزاله الفتنه نهضه خلت المدينه من أهلها و فارقها ساكنوها، سيّما أنّهم كانوا من أفعال عثمان و شيعته متألّمين، فلما رأوا أنّ آل عثمان تمسّكوا بدم عثمان تفتينا لم يلبثوا فى المدينه خوفا من أن تشيع الفتنه و يفسد المبطلون، فبادروا إلى جهاد عدوّهم فقلعوا بالمدينه مسرعين.

Presented by: https://Jafrilibrary.com

فهو علیه السّلام أراد إعلام أهل الکوفه بنهوض أهل المدینه علی ذلک الحدّ لیرغبوا فی الجهاد و ینصروا دین اللّه و ینهضوا لقتال أصحاب الجمل معهم و یهتمّوا همّتهم فی إماته الباطل و إزاحه أهله، و لذا أمرهم علیه السّلام بالسّرعه إلیه و المبادره بالجهاد.

قوله علیه السّلام:(و جاشت جیش المرجل) أی غلت کغلیان الماء فی القدر. و المراد إخبار أهل الکوفه باضطراب أهل المدینه و ولعهم بالجهاد لما علموا بمسیر الناکثین و أتباعهم إلی البصره لإثاره الفتنه. و هذا أیضا تحریض أهل الکوفه علی النهضه و الجهاد.

قوله علیه السّلام:(و قامت الفتنه علی القطب)أی الفتنه الّتی أثارها النّاکثون و أتباعهم قامت علی القطب، شبّه الفتنه بالرحی بقرینه القطب، أی أنّ رحی الفتنه دائره و المراد أنّ الفتنه قائمه و نارها مشتعله فاسرعوا إلی إطفائها، ففیها أیضا تحریض أهل الکوفه علی الجهاد.

و قد قدّر بعض الشّارحین الجمله بقوله:قامت الفتنهفی المدینه علی القطب حیث فسّرها بأنّ رحی الفتنه فی المدینه دائره، و لا یخفی أنّ ذلک التقدیر غیر مناسب للمقام لأنّ فتنه الحرب حین إرساله علیه السّلام الکتاب إلی أهل الکوفه کانت فی البصره بین أصحاب الجمل و عامله علیه السّلام عثمان بن حنیف قائمه کما سیتضح فی شرح الکتاب الثانی إن شاء اللّه تعالی.

و هو علیه السّلام کان ساعتئذ فی ذی قار کما دریت ممّا حقّقنا آنفا، و بالجمله أنّه علیه السّلام أعلم أهل الکوفه بأنّ الفتنه قائمه علی القطب و لا حاجه إلی ذلک التقدیر فکأنّما اغترّ ذلک البعض من الجمل المتقدّمه.

ثمّ یمکن أن یقال: إنّه علیه السّلام أراد بالقطب نفسه، فانّه علیه السّلام قطب الاسلام و المسلمین یقال: فلان قطب بنی فلان أی سیّدهم الّذی یدور علیه أمرهم، و کذا یقال لصاحب الجیش: قطب رحی الحرب تشبیها بالنقطه الّتی یدور علیها الفلک و یسمّونها قطب الفلک، فیکون المعنی أنّ تلک الفتنه أقبلت إلیه و قامت و هجمت علیهفتکون کلمه علی، علی هذا الوجه للضّرر و علی الوجه الأوّل للإستعلاء

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و یمکن أن یکون علی الوجهین للإستعلاء، فاذا کانت الفتنه قائمه علی القطب بهذا المعنی فللرّعیّه أن تعاونوه بإطفائها و نجاته منها لأنّهم فی الحقیقه ینجون أنفسهم منها و ینصرون دین اللّه، و یطلبون بذلک رفعتهم و منزلتهم، و نعم ما قال الشاعر:

لک العزّ إن مولاک عزّ و إن یهن فأنت لدی بحبوحه الهون کاهن!

و یمکن أن یجعل کلمه الأمیر فی قوله الاتی قرینه علی إراده هذا المعنی من القطب.

و بعد ما بادر ذهننا إلی هذا المعنی فرأینا أنّ المولی فتح اللّه القاسانی فسّر القطب فی شرحه الفارسی علی النهج بهذا الوجه، فالحمد للّه علی الوفاق.

قوله علیه السّلام (فأسرعوا إلی أمیرکم و بادروا جهاد عدوّکم إن شاء اللّه تعالی) أی إذا سمعتم ما قلنا من عمل النّاکثین و ما فعل أهل المدینه لإزهاق الباطل و نصره الدّین، فأسرعوا إلی أمیرکم یعنی بالأمیر نفسه علیه السّلام، و بادروا جهاد عدوّکم یعنی بالعدوّ أصحاب الجمل.

الترجمه

باب دوم از بابهای سه گانه نهج البلاغه: در نامه ها و رساله های برگزیدۀ أمیر المؤمنین علی علیه السّلام که بدشمنانش و أمیران شهرهایش نوشته است، و در این باب نیز فرمانهای برگزیده ای که بعمّال خویش فرستاد، و وصیّتها و اندرزها که بدودمان و یارانش فرمود، نگاشته آمد.

این یکی از نامه های آن قطب اسلام و مسلمین است که هنگامی از مدینه بسوی بصره، برای خاموش کردن آتش فتنۀ أصحاب جمل رهسپار شد، در جایی بنام ذی قار رسید، آنرا بمردم کوفه نوشت و از ایشان یاری خواست و فرزندش إمام حسن مجتبی و عمّار بن یاسر و قیس را بسوی کوفه گسیل داشت که نامه را بکوفیان رسانند و ایشان را بمدد و نصرت خوانند. و این نخستین کتاب این باب است:

این نامه ایست از بندۀ خدا علی أمیر المؤمنین بمردم کوفه که پیشانی یاری

ص:5

Presented by: https://Jafrilibrary.com

کننـدگان دین و کوهان عربنـد (کنایه از این که آنان در شـرف نسـبت بأنصار دین چون پیشانی نسبت به پیکرند و برفعت در میان عرب همچون کوهان کوهان نسبت با شتر) شما را از أمر عثمان خبر دهم چنانکه شنیدن آن همچون دیدن آن باشد:

همانـا کـه مردم عثمـان را بأفعـال او عیـب کردنـد و بر او طعـن و إنکـار نمودنـد مـن مردی از مهـاجرین بـودم کـه بسـیار از او درخـواست می کردم که مردم را خوشـنود سـازد، و همواره او را نصـیحت می کردم و براه رسـتگاری دلالـت می نمودم، و از سرزنش او خود داری می نمودم، و هیچ او را سـرزنش نمی کردم (چه معنی «اقلّ عتابه» در اینجا بمعنی نفی عتاب است نه این که کمتر او را سـرزنش می کردم چنانکه مترجمین باشـتباه رفته اند، و در شـرح بیان کرده ایم که مردان خدا برفق و مدارا نهی از منکر میکننـد و از درشتی سـر باز زننـد، و ممکن است که معنی جمله چنین باشد که من همواره عثمان را نصـیحت و دلالت می کردم و سـرزنش او را بر خویشـتن تحمیل می کردم و بتوبیخ او از إرشاد و هدایتش دریغ نداشـتم، چه عثمان از اندرزهای أمیر المؤمنین علیه السّلام می رنجیـد و می گفت که ابو الحسن نمی خواهـد دودمـان مرا در نعمت آسایش ببینـد، و این بنا بر وجهی است که «أقلّ» را بمعنی بر می دارم و حمل میکنم، بگیریم، چنانکه در بحث لغوی این کتاب تحقیق کرده ایم که «اقلّ» هم برای نفی و هم برای حمل استعمال می شود).

و سـست ترین رفتنشان در کشـتن او رفتن بشـتاب و اضـطراب بود، و نرم ترین راندنشان راندن سـخت (یعنی آن دو در کشـتن عثمان شتاب بسیار می کردند و مردم را بر آن بر می انگیختند هنگامی که عثمان در حصر بود و آب را برویش بستند از طلحه سبب خواست، طلحه در جواب گفت: چون تو دین خـدا را تبدیل کردی و تغییر دادی، و آن گاه که تشـنگی بر او چیره شد و نـدا درداد که ای مردم ما را آب دهیـد و از آنچه خـدا بر شـما روزی کرد ما را بخورانید، زبیر بعثمان خطاب کرد و گفت: ای نعثل و اللّه هرگز آب نخواهی چشـید، و طلحه اول کسـی بود که تیر بخانهٔ عثمان رها کرد، و گفتار طلحه و زبیر در قتل عثمان و تحریض و ترغیب

Presented by: https://Jafrilibrary.com

آن دو مردم را بر آن بسیار است).

و از عـائشه در بـارهٔ او خشـمی ناگهـانی بود (سـبب خشم وی بر عثمـان این بود که می گفت عثمـان اموال مسـلمانان را طعمهٔ خویش و خویشاونـدانش گردانید و دودمان و پیروانش را بدان برگزید و دین خدا را تغییر داد و از سـنت رسول إعراض کرد، گـاهی عثمـان بر منـبر بود که عـائشه نعلین و پیراهن پیغمبر را در میـان مجلس بمردم نموده و گفت: این نعلین و پیراهن رسول خدا هنوز کهنه نشده که فرعون این امت عثمان دین خدا را تبدیل کرده است. و می گفت: بکشید نعثل را که او فاجر است، و نیز می گفت: بکشـید نعثل را خـدا نعثل را بکشـد. و نعثل مردی یهود بود دراز ریش که عائشه عثمان را بـدان تشبیه می کرده است، و عائشه اول کسی بود که بر عثمان طعن کرده است و کارهای او را عیب گرفته و مردم را بر کشتن او بر انگیخت).

پس برایش گروهی مقدّر شد که او را کشـتند و مردم با من بیعت کردند بی آنکه بیعت با مرا ناخوش و ناپسـند داشته باشند و کاره باشـند، و بی آنکه إجبار شده باشند بلکه بمیل و رغبت و اختیار بیعت کردند. بدانید که مدینه از اهلش خالی شد و مردم از آن بر کنـده شدند (یا این که مدینه با اهلش بر کنده شد و أهل آن با مدینه، که در دلالت مقصود آکداست، و خلاصه این که مردم مـدینه از آنجـا بیرون آمدنـد بقصـد یـاری دین خـدا و جهـاد فی سبیـل اللّه در رکاب أمیر المؤمنین علیه السّـلام برای خاموش کردن آتش فتنهٔ اصـحاب جمل، این گفتار حضـرت برای ترغیب و تهییج أهل کوفه است که در جهاد و نصـرت دین تأسّی بأهل مدینه کنند).

و مـدینه چون دیـگ بجوش آمـده است (مراد این است که وقتی مردم دیدنـد گروهی ببهانـهٔ خون عثمان بیعت را شکسـتند و نقض عهـد کردنـد و قصد تفتین دارند بخصوص که از افعال عثمان سـخت رنج دیدند و دل آزرده بودند برای دفع آنان چنان نهضت و قیام کردند که از اضطراب و هیجان گویا چون دیگ بجوش آمدند)

Presented by: https://Jafrilibrary.com

فتنه بر قطب ایستاده است (کنایه از این که آسیای فتنه دور می زند یعنی آتش فتنه مشتعل است یا این که مراد أمیر المؤمنین علیه السّلام از قطب خود آن حضرت باشد چه آن بزرگوار قطب إسلام و مسلمین و مدار إیمان و أهل آن است، یعنی فتنۀ اصحاب جمل بر آن بزرگوار روی آورده است و بر آن قطب عالم إمکان دور می زند) پس بشتابید بسوی أمیر خود و پیشی گیرید بجهاد دشمن خود اگر خدا خواهد.

و من کتاب له علیه السّلام الیهم بعد فتح البصره

اشاره

و هو الکتاب الثانی من باب المختار

من کتب أمیر المؤمنین علیه السّلام

و جزاکم اللّه من أهل مصر عن أهل بیت نبیّکم أحسن ما یجزی العاملین بطاعته، و الشّاکرین لنعمته، فقد سمعتم و أطعتم و دعیتم فأجبتم.

اللغه

(جزاکم) الجزاء یائیّ و هو ما فیه الکفایه من المقابله إن خیرا فخیر و إن شرّا فشرّ، قال اللّه تعالی: «وَ جَزاهُمْ بِما صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِیراً » و قال تعالی:

«وَ جَزاءُ سَیِّئَةٍ سَیِّئَةٌ مِثْلُها » یقال: جزاه کذا و بکذا و علی کذا یجزیه جزاء من باب ضرب.

(أهل) قال الخلیل: أهل الرّجل أخصّ النّاس به، أهل البلد و البیت سکّانه، و أهل کلّ نبیّ امّته، و أهل الأمر ولاته، و أهل الاسلام من یدین به.

و قوله علیه السّلام: (أهل بیت نبیّکم) إشاره إلی قوله تعالی: «إِنَّما یُرِیدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ »، فالمراد من قوله: أهل بیت نبیّکم، هو أهل البیت فی الایه.

Presented by: https://Jafrilibrary.com

الاعراب

(من أهـل مصـر) تميز لضـمير المفعول أعنى «كم» فى «جزاكم» لأنّه يجوز جرّ التميز بمن إذا لم يكن تميزا لعـدد و ما كان فاعلا فى المعنى و التميز المحول عن المفعول كقولهم رطل من زيت و نعم من رجل، قال أبو بكر بن الأسود:

تخيّره فلم تعدل سواه فنعم المرء من رجل تهامى

و قال آخر:

يا سيّدا ما أنت من سيّد موطأ الأكتاف رحب الذراع

و استثنى ابن مالك الأولين فى الأولين فى الألفيّه و قال:

و اجرر بمن إن شئت غير ذى العدد و الفاعل المعنى كطب نفسا تفد

(عن أهل بيت نبيّكم) تتعلّق بقوله جزاكم.

(أحسن ما يجزى) مفعول مطلق نوعى فناب أحسن عن المصـدر المحذوف فى الانتصاب على المفعول المطلق و يدلّ عليه و هو صفه له أى جزاكم اللّه الجزاء أحسن ما يجزى العاملين بطاعته كقولهم: سرت أحسن السير، أى سرت السير أحسن السير.

و الظّاهر أنّ كلمه ما مصدريّه أى أحسن جزاء العاملين بطاعته، و يجوز أن تكون من الموصولات و حذف العائد إليها و التقدير: أحسن الّذى يجزى به العاملين بطاعته.

(بطاعته) متعلّق للعاملين، و لنعمته للشاكرين يقال عمل بطاعته و شكر لنعمته.

المعنى

اشاره

ضمير (إليهم) فى قول الرّضى رضوان اللّه عليه يرجع إلى أهل الكوفه فى الكتاب السّابق، فقوله صريح بأنّه عليه السّلام كتب إلى أهل الكوفه هذا الكتاب بعد فتح البصـره و العجب من الفاضل الشّارح البحرانى حيث قال فى شـرحه على النّهج: يشـبه أن يكون الخطاب لأهل الكوفه مع أنّه نقل فى عنوانه قول الرّضى و من كتاب له عليه السّلام إليهم بعد فتح البصره.

ص:٩

Presented by: https://Jafrilibrary.com

ثمّ إنّ هذا الكتاب لجزء الكتاب الّذى كتب عليه السّلام إليهم بعد فتح البصره و لم يذكره الرّضى رضى اللّه عنه بتمامه إمّا لعدم عثوره عليه، أو لاختياره منه هذا القدر لبلاغته، و هذا ليس بعزيز فى النهج كما بيّنا فى المباحث السّالفه أنّ خطبه واحده قطّعت و جزّئت فى أربع مواضع من النّهج و ذكر فى كلّ موضع جزء منها، أو أتى ببعض ما فى الخطب و الكتب و ترك بعضهما الاخر و ستقف على أكثر ما قدّمنا فى المباحث الاتيه أيضا.

ثمّ نقل هذا الكتاب و الّذى قبله فى المجلّد الثّامن من البحار ص ۴۰۹ الطّبع الكمبانى، و دونك الكتاب بالسّند و التمام.

سند الكتاب و نقله بتمامه و نسخ اخرى منه

إنّ ما يهمّنا فى ذلك الشّرح تحصيل سند ما فى النّهج و نقله من الجوامع و المجاميع الّتى ألّفت قبل الرّضى رضوان اللّه عليه كالجامع الكافى لثقه الاسلام الكلينىّ المتوفّى سنه ۳۲۸ ه، و البيان و التّبيين لأبى عثمان عمرو بن بحر الجاحظ المتوفّى سنه ۲۵۵ ه، و الكامل لأبى العبّاس محمّد بن يزيد المعروف بالمبرّد المتوفّى سنه ۲۸۵ ه، و الكتاب المعروف بالتّاريخ اليعقوبى لأحمد بن أبى يعقوب الكاتب المتوفّى حدود سنه ۲۹۲ ه، و فى الكنى و الألقاب للمحدّث القمّى رحمه اللّه أنّه توفّى سنه ۲۴۶ ه، و تاريخ الامم و الملوك المعروف بالتّاريخ الطبرى لأبى جعفر محمّد بن جرير الطبرى الاملى المتوفّى سنه ۳۱۰ ه، و كتاب صفّين للشيخ أبى الفضل نصر بن مزاحم المنقرى التّميمى الكوفى من جمله الرّواه المتقدّمين بل الواقعه فى درجه التّابعين كان من معاصرى محمّد بن علىّ بن الحسين عليهم السّلام باقر العلوم و كأنّه كان من رجاله عليه السّلام و أدرك علىّ بن موسى الرّضا عليهما السّلام كما فى الخرائج للرّاوندى، و كتب الشيخ الأجلّ المفيد قدّس سرّه المتوفّى سنه ۴۱۳ ه، لا سيّما ما نقل فى كتبه باسناده عن المورّخ المشهور محمّد بن عمر بن واقد الواقدى المدنى المتوفّى سنه ۲۰۷ ه، و كتاب الإمامه و السيّاسه المعروف بتاريخ الخلفاء

ص:۱۰

Presented by: https://Jafrilibrary.com

من مؤلّفات عبد اللّه بن مسلم بن قتيبه الدّينورى المتوفّى سنه ۲۷۶ ه، و مروج الذّهب و معادن الجوهر فى التّاريخ لأبى الحسن علىّ بن الحسين بن علىّ المسعودىّ المتوفّى سنه ۳۴۶ ه، و كتب أبى جعفر محمّد بن علىّ بن الحسين بن بابويه القمّى المشتهر بالشيخ الصّدوق المتوفّى سنه ۳۸۱ ه و غيرها من الكتب المشهوره للعلماء الأقدمين الّذين كانوا قبل الرّضى جامع النّهج ببضع سنين إلى فوق مئين و هو توفّى سنه ۴۰۶ من هجره خاتم النّبيّين.

و إنّما حدانا على ذلك طعن بعض المخالفين من السّابقين و اللّاحقين بل بعض المعاصرين على النّهج بأنّه ليس من كلام أمير المؤمنين علىّ بن أبى طالب عليه السّلام بل ممّا وضعه الرّضى أو من جمعه و نسبه إليه عليه السّلام.

و قد نقل القاضى نور اللّه رحمه اللّه فى مجالس المؤمنين عند ترجمه الشريف المرتضى علم الهدى أخ الرّضى من تاريخ اليافعى أنّه قال: و قد اختلف النّاس فى كتاب نهج البلاغه المجموع من كلام علىّ بن أبى طالب عليه السّلام، هل هو جمعه أو أخوه الرّضى و قد قيل: إنّه ليس من كلام علىّ بن أبى طالب و إنّما أحدهما هو الّذى وضعه و نسبه إليه، انتهى ما أردنا من نقل القاضى كلام اليافعى.

أقول: الظّاهر أنّ اليافعى أخذ هذا الطّعن من القاضى ابن خلكان فى وفيات الأعيان و نقله بألفاظه فى تاريخه و القائل واحد، و قد قاله القاضى عند ترجمه علم الهدى و هو مات سنه ۶۸۱ ه و اليافعى سنه ۷۶۸ ه، إلاّ أنّ ابن خلّكان قال بعد قوله فى اختلاف النّاس أنّه ليس من كلامه عليه السّلام و إنّما الّذى جمعه و نسبه إليه هو الّذى وضعه. و الفرق بينهما أنّ القائل بالوضع على عباره اليافعى هو علم الهدى أو أخوه الرّضى، و أمّا على ما فى الوفيات فيمكن أن يكون غيرهما.

ثمّ إنّ تلك الشّبهه الواهيه إنّما صدرت من معاند جاهل هتّاك لم يتفحّص فى الكتب و لم يكن عارفا بأنحاء الكلام، و إلاّ فكيف يجترى العالم المتتبع الباحث عن فنون الكلام أن ينحل الكلام الّذى هو فوق كلام المخلوق و دون كلام الخالق إلى من نسبه منشاته و أشعاره و سائر كلماته إلى ما فى النّهج كنسبه السّهاء إلى

Presented by: https://Jafrilibrary.com

الشّمس. على أنّ الألسن قد كلّت عن أن يتفوّه باتيان خطبه من خطبه لفظا أو معنى، و الخطباء الّذين تشار إليهم بالبنان و تثنى عليهم الخناصر عياله عليه السّلام و كلّ أخذوا منه، و قد قدّمنا بعض ما أشرنا إليه فى شرح المختار ٢٣٧.

و قد افترى بعض المخالفين على الرّضى بأنّ الخطبه الشقشقيّه الّتى تدلّ على إثبات إمامه أمير المؤمنين عليه السّلام و خلافته بعد رسول اللّه بلا فصل من مجعولاته نسبها إليه، و أقول: إنّها من الخطب الّتى أعجزت العقلاء عن فهم معناها، و أعيت الخطباء البلغاء عن أن يأتوا بمثلها فأنّى للرّضى و لغير الرّضى هذا النّفس و هذا الاسلوب و ما جرى بين مصدّق بن شبيب و شيخه ابن الخشاب مشهور معروف قد نقله الشّارحان المعتزلى و البحرانى الأول فى آخر شرحه عليها، و الاخر فى أوّله و نقلها ابن أبى جمهور الأحسائى فى المجلى أيضا (ص ٣٩٣ طبع طهران ١٣٢٩ ه) و هى رويت على طرق كثيره روتها الخاصّه و العامّه أتى بها المجلسىّ قدّس سرّه فى المجلّد الثّامن من البحار (ص ١٦٠ من الطّبع الكمبانى) فلا حاجه إلى نقلها.

و أمّا ما فى الوفيات و تاريخ اليافعى من أنّ النّاس قد اختلفوا فى النّهج هل المرتضى جمعه أو الرّضى فيدفعه ما قاله جامع النّهج فى مقدّمته عليه: فانّى كنت فى عنفوان السنّ و غضاضه الغصن ابتدأت بتأليف كتاب فى خصائص الأئمّه عليهم السّلام «إلخ»، و لا كلام فى أنّ خصائص الأئمّه من كتب الرّضى رحمه اللّه، على أنّ جلّ المورّخين و المحدّثين من الشّيعه بل كلّهم و كذلك من العامّه قالوا: إنّه ممّا جمعه الرّضى، و ارتياب من لا خبره له فى ذلك لا يعبأ به.

على أنّ كثيرا من المؤلّفين حتّى من كبار الصّحابه و التّابعين اعتنوا بجمع خطبه عليه السّلام و كتبه و سائر كلماته، و قد ذكر عدّه منها الاستاذ الشعرانى فى مقالته المفيده القيّمه على شرحنا هذا فى أوّل المجلّد الأول من تكمله المنهاج، و على شرح المولى صالح القزوينى على نهج البلاغه بالفارسيّه، و كذا عدّ عدّه كثيره منها علىّ بن عبد العظيم التبريزى الخيابانى فى ص ٣٤٩ من كتابه الموسوم بوقايع الأيّام فى أحوال شهر الصيّام طبع إيران.

ص:١٢

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و قد التمس منّى غير واحد من أصدقائى الاهتمام كلّ الاهتمام بذكر مدارك ما فى النهج من الكتب الأقدمين الّذين جمع الرّضىّ كلماته عليه السّلام منها و أوصانى بذلك مكرّرا، و أرجو من اللّه أن اجيب التماسهم بقدر الوسع بل الطّاقه فانّى لم آل جهدا إلى الان فى ما لا بدّ منه فى تفسير كلماته عليه السّلام و ما يحتاج إليها من أراد أن يغوص فى بحار معانيها لاقتناء دررها من السند و اللّغه و الاعراب و نقد المعانى و نضد الحقائق فى كلّ باب، و نقل الايات و الأخبار المناسبه فى كلّ مقام بعون اللّه الفيّاض الوهّاب.

و أمّا سند الكتاب المعنون و نقله بتمامه و نسخ اخرى منه:

فقال الشّيخ الأجلّ أبو عبد اللّه محمّد بن محمّد بن النّعمان المعروف بالمفيد المتوفّى ۴۱۳ ه فى كتاب الجمل (ص ۲۰۱ طبع النجف) فى روايه عمر بن سعد عن يزيد بن الصلت، عن عامر الأسدى قال: إنّ عليّا عليه السّلام كتب بعد فتح البصره مع عمر بن سلمه الأرحبى إلى أهل الكوفه: من عبد اللّه علىّ بن أبى طالب إلى قرضه بن كعب و من قبله من المسلمين، سلام عليكم، فانّى أحمد اللّه إليكم الّذى لا إله إلاّ هو، أمّا بعد فانّا لقينا القوم النّاكثين لبيعتنا المفرّقين لجماعتنا الباغين علينا من امتنا فحاججنا هم إلى اللّه فنصرنا اللّه عليهم و قتل طلحه و الزّبير و قد تقدّمت إليهما بالنذر، و أشهدت عليهما صلحاء الامّه و مكّنتهما فى البيعه فما أطاعا المرشدين و لا أجابا النّاصحين، و لاذ أهل البغى بعائشه فقتل حولها جمّ لا يحصى عدد هم إلاّ اللّه، ثمّ ضرب اللّه وجه بقيّتهم فأدبروا، فما كانت ناقه الحجر بأشأم منها على أهل ذلك المصر مع ما جاءت به من الحوب الكبير فى معصيتها لربّها و نبيّها من الحرب و اغترار من اغترّ بها و ما صنعته من التفرقه بين المؤمنين و سفك دماء المسلمين لا بيّنه و لا معذره و لا حجّه لها، فلمّا هزمهم اللّه أمرت أن لا يقتل مدبر، و لا يجهز على جريح، و لا يهتك ستر، و لا يدخل دار إلاّ باذن أهلها، و قد آمنت النّاس و استشهد منّا رجال صالحون، ضاعف اللّه لهم الحسنات و رفع درجاتهم، و أثابهم ثواب الصّابرين، و جزاهم من أهل مصر عن أهل بيت

Presented by: https://Jafrilibrary.com

نبيّهم أحسن ما يجزى العاملين بطاعته و الشاكرين لنعمته، فقد سمعتم و أطعتم و دعيتم فأجبتم فنعم الاخوان و الأعوان على الحقّ أنتم، و السّلام عليكم و رحمه اللّه و بركاته، كتب عبد اللّه بن أبى رافع فى رجب سنه ستّ و ثلاثين. انتهى.

بيان: عبد اللّه بن أبى رافع كان كاتبه عليه السّلام.

ثمّ إنّ كتابه عليه السّلام إليهم بعد فتح البصره روى بوجه آخر أيضا رواها علم الهدى الشّريف المرتضى فى الشافى (ص ۲۸۷، الطبع الناصرى ۱۳۰۲) و الشيخ الطّوسى فى تلخيصه، و الشيخ المفيد فى الجمل (ص ۱۹۸) و فى الارشاد (ص ۱۲۳ طبع طهران ۱۳۷۷ ه)

رووا عن الواقدى أنّه عليه السّلام كتب إلى أهل الكوفه بعد فتح البصره

:

بسم اللّه الرحمن الرحيم من علىّ أمير المؤمنين إلى أهل الكوفه، سلام عليكم فانّى أحمد اللّه إليكم الّذى لا إله إلاّ هو، أمّا بعد فانّ اللّه حكم عدل لا يغيّر ما بقوم حتّى يغيّروا ما بأنفسهم و إذا أراد اللّه بقوم سوء فلا مردّ له و ما لهم من دونه من وال، و إنّى اخبركم عنّا و عمّن سرنا إليه من جموع أهل البصره و من سار إليه من قريش و غيرهم مع طلحه و الزّبير بعد نكثهما صفقه أيمانهما، فنهضت من المدينه حين انتهى إلىّ خبرهم و ما صنعوه بعاملى عثمان بن حنيف حتّى قدمت ذا قار فبعثت ابنى الحسن و عمّارا و قيسا، فاستنفرتهم لحقّ اللّه و حقّ رسوله و حقّنا فأجابنى أخوانكم سرعا حتّى قدموا علىّ فسرت بهم و بالمسارعه إلى طاعه اللّه حتّى نزلت ظهر البصره فأعذرت بالدّعاء و أقمت الحجّه و أقلت العثره و الزلّه من أهل الرّدّه من قريش و غيرهم، و استتبتهم عن نكثهم بيعتى و عهد اللّه لى عليهم فأبوا إلاّ قتالى و قتال من معى و التّمادى فى الغىّ، فناهضتهم بالجهاد و قتل من قتل منهم و ولّى من ولّى إلى مصرهم، فسألونى ما دعوتهم إليه من كفّ القتال فقبلت منهم و أغمدت السّيوف عنهم و أخذت بالعفو فيهم و أجريت الحقّ و السنّه بينهم و استعملت عليهم عبد اللّه بن العبّاس على البصره، و أنا سائر إلى الكوفه إن شاء اللّه تعالى، و قد

Presented by: https://Jafrilibrary.com

بعثت إليكم زجر بن قيس الجعفى لتسألوه يخبركم عنّا و عنهم و ردّهم الحق علينا و ردّهم اللّه و هم كارهون، و السلام عليكم و رحمه اللّه و بركاته، و كتب عبد اللّه بن أبى رافع فى جمادى الاولى سنه ستّ و ثلاثين.

ففى الارشاد: ثمّ كتب عليه السّلام بالفتح إلى أهل الكوفه - إلى أن قال: من جموع أهل البصره و من تأشّب إليهم من قريش (مكان و من سار إليه من قريش - كما فى الجمل) - ثمّ نقل إلى قوله عليه السّلام: و ولّى من ولّى إلى مصرهم، مع اختلاف يسير فى بعض العبارات، و بعده: و قتل طلحه و الزّبير على نكثهما و شقاقهما و كانت المرأه عليهم أشأم من ناقه الحجر فخذلوا و أدبروا و تقطّعت بهم الأسباب، فلمّا رأوا ما حلّ بهم سألونى العفو عنهم فقبلت منهم و غمدت - إلى آخره مع اختلاف قليل فى بعض الألفاظ و الجمل.

و نقل الكتاب أبو جعفر الطّبرىّ فى التاريخ (۵۴۵ ج ۳ طبع مصر ۱۳۵۷ ه) بالاجمال و الاختصار قال: ما كتب به علىّ بن أبى طالب من الفتح إلى عامله بالكوفه: كتب إلى السرّى، عن شعيب، عن سيف، عن محمّد و طلحه قالا: و كتب علىّ بالفتح إلى عامله بالكوفه حين كتب فى أمرها و هو يومئذ بمكّه:

من عبد اللّه أمير المؤمنين أمّا بعد فانّا التقينا فى النصف من جمادى الاخره بالخريبه فناء من أفنيه البصره فأعطاهم اللّه عزّ و جلّ سنه المسلمين و قتل منّا و منهم قتلى كثيره و اصيب ممّن اصيب منّا ثمامه بن المثنى و هند بن عمرو و علباء بن الهيثم و سيحان و زيد ابنا صوحان و محدوج، و كتب عبد اللّه بن أبى رافع و كان الرّسول زفر بن قيس إلى الكوفه بالبشاره فى جمادى الاخره.

أقول: الظاهر أنّ الكتاب واحد و إنما روى بطرق مختلفه بعضه نقل فى طريق و بعضه الاخر فى طريق آخر، و روايته كذلك لا تدلّ على تعدّد الكتاب إليهم بعد الفتح و ما وجدنا فى كتب الاثار بعد الفحص و التتبع ما يدلّ على تعدّده.

ثمّ إنّ محاسن هذا الكتاب كثيره بل كلّه حسن، و اختيار بعضه و ترك الباقى

Presented by: https://Jafrilibrary.com

كما فعله السيّد الرّضى ليس بصواب و القول بعدم عثوره على الكتاب بتمامه لا يخلو من دغدغه.

كتابان آخران له عليه السّلام

هذان الكتابان غير مذكورين فى النهج و إنّما نقلهما المفيد قدّس سرّه فى الجمل (ص ١٩٧) عن الواقدى أحدهما كتبه إلى أهل المدينه بعد فتح البصره و ثانيهما إلى أمّ هانى بنت أبى طالب بعد الفتح أيضا.

أمّا الأوّل فاستدعى كاتبه عبد اللّه بن أبى رافع و قال: اكتب إلى أهل المدينه:

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم، من عبد اللّه علىّ بن أبى طالب: سلام عليكم فانّى أحمد اللّه إليكم الّذى لا إله إلّا هو فانّ اللّه بمنّه و فضله و حسن بلائه عندى و عندكم حكم عدل، و قد قال سبحانه فى كتابه و قوله الحقّ: «إِنَّ اللّهَ لا يُغَيِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتّى يُغَيِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ وَ إِذا أَرادَ اللّهُ بِقَوْمٍ سُوْءاً فَلا مَرَدَّ لَهُ وَ ما لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ والٍ » و إنّى مخبركم عنّا و عمّن سرنا إليه من جموع أهل البصره و من سار إليهم من قريش و غيرهم مع طلحه و الزّبير و نكثهما على ما قد علمتم من بيعتى و هما طائعان غير مكرهين فخرجت من عندكم بمن خرجت ممّن سارع إلى بيعتى و إلى الحقّ حتّى نزلت ذاقار فنفر معى من نفر من أهل الكوفه و قدم طلحه و الزّبير البصره و صنعا بعاملى عثمان بن حنيف ما صنعا، فقدّمت إليهم الرّسل و أعذرت كلّ الاعذار، ثمّ نزلت ظهر البصره فأعذرت بالدّعاء و قدّمت الحجّه و أقلت العثره و الزّله و استتبتهما و من معهما من نكثهم بيعتى و نقضهما عهدى فأبوا إلّا قتالى و قتال من معى و التّمادى فى الغىّ، فلم أجد بدا فى مناصفتهم لى فناصفتهم بالجهاد، فقتل اللّه من قتل منهم ناكثا، و ولّى من ولّى منهم، و أغمدت السّيوف عنهم و أخذت بالعفو فيهم و أجريت الحقّ و السنّه فى حكمهم و اخترت لهم عاملا استعملته عليهم و هو عبد اللّه بن عباس، و إنّى سائر إلى الكوفه إن شاء اللّه تعالى، و كتب عبد اللّه بن أبى رافع فى جمادى الاولى سنه ستّ و ثلاثين من الهجره.

و قال علم الهدى فى الشّافى: و روى الواقدىّ أيضا كتاب أمير المؤمنين عليه السّلام

Presented by: https://Jafrilibrary.com

إلى أهل المدينه يتضمّن مثل معانى كتابه إلى أهل الكوفه و قريبا من ألفاظه.

أقول: و لعلّ الوجه فى عدم ذكر الرّضى كتابه عليه السّلام إلى أهل المدينه فى النهج كان ذلك أعنى أنّ كتابه إلى أهل المدينه كان قريبا من كتابه إلى أهل الكوفه فى ألفاظه و معانيه.

أمّا الكتاب الثّانى: فكتب عليه السّلام إلى أمّ هانى بنت أبى طالب:

سلام عليك أحمد إليك اللّه الّذى لا إله إلاّ هو، أمّا بعد فانّا التقينا مع البغاه و الظلمه فى البصره فأعطانا اللّه تعالى النصر عليهم بحوله و قوّته، و أعطاهم سنه الظّالمين فقتل كلّ من طلحه و الزّبير و عبد الرّحمن بن عتاب و جمع لا يحصى و قتل منّا بنو مخدوع و ابنا صوحان و غلباء و هند و ثمامه فيمن يعدّ من المسلمين رحمهم اللّه - و السّلام.

و لقد حان أن نرجع إلى تتميم واقعه الجمل وفاء بالعهد الّذى عهدناه فى الكتاب المتقدّم، و ليعلم أوّلا أنّ غرضنا كلّه أن نأتى بالكتب و الخطب و الأشعار و الحكم الّتى صدرت منه عليه السّلام على الترتيب الواقع فى بدء واقعه الجمل إلى آخرها حتّى نذكر سند ما فى النهج على ما وجدنا طائفه منه فى سالف الأيّام، و اخرى حين شرح الكتاب بالتّتبع و الفحص على قدر الوسع و الطّاقه، و كذا نذكر فى ذكر نحو هذه الوقائع ما لم يأت به فى النّهج من كلماته عليه السّلام كما فعلنا فى نقل واقعه صفّين على اسلوب بديع بين فيه كثير ما فى النهج، و ذكر طائفه من كلماته عليه السّلام لم تذكر فيه مع فوائد غزيره جليله قدّ مناها فى ذكر واقعه صفيّن، فنقول:

لمّا أتى أمير المؤمنين عليّا عليه السّلام الخبر و هو بالمدينه بأمر عائشه و طلحه و الزّبير أنّهم قد توجّهوا نحو العراق. خرج يبادر و هو يرجو أن يدركهم و يردّهم فلمّا انتهى إلى الرّبذه أتاه عنهم أنّهم قد أمعنوا، فأقام بالرّبذه أيّاما و أتاه عن القوم أنّهم يريدون البصره فسرّى بذلك عنه، و قال: إنّ أهل الكوفه أشدّ إلىّ حبّا و فيهم رءوس العرب و أعلامهم، ثمّ دعا هاشم بن عتبه المرقال و كتب معه كتابا إلى أبى موسى الأشعرى، و كان بالكوفه من قبل عثمان أن يوصل الكتاب إليه

Presented by: https://Jafrilibrary.com

ليستنفر النّاس منها إلى الجهاد معه.

روى أبو مخنف، قال: حدّثنى الصعقب، قال: سمعت عبد اللّه بن جناده يحدّث أنّ عليّا عليه السّلام لمّا نزل الرّبذه بعث هاشم بن عتبه بن أبى وقّاص إلى أبى موسى الأشعرى و هو الأمير يومئذ على الكوفه لينفّر إليه النّاس، و كتب إليه معه من عبد اللّه علىّ أمير المؤمنين إلى عبد اللّه بن قيس (هو أبو موسى الأشعرى) أمّا بعد فانّى قد بعثت إليك هاشم بن عتبه لتشخص إلىّ من قبلك من المسلمين ليتوجّهوا إلى قوم نكثوا بيعتى و قتلوا شيعتى و أحدثوا فى الاسلام هذا الحدث العظيم، فأشخص بالنّاس إلىّ معه حين يقدم عليك فانّى لم اولك المصر الّذى أنت فيه و لم أقرّك عليه إلاّ لتكون من أعوانى على الحقّ و أنصارى على هذا الأمر، و السّلام.

نقل هذا الكتاب أيضا فى جمل المفيد (ص ۱۱۵ طبع النجف)، و تاريخ أبى جعفر الطبرى (ص ۵۱۲ ج ۳ طبع مصر ۱۳۵۷ ه)، إلاّ أنّ المفيد ذهب إلى أنّه عليه السّلام أرسل هاشم بالكتاب إلى أبى موسى من ذى قار، فانّه رحمه اللّه قال: لمّا بلغ الرّبذه وجد القوم قد فاتوا فنزل بها قليلا، ثمّ توجّه نحو البصره حتّى نزل بذى قار فأقام بها، ثمّ أرسل ذلك الكتاب مع هاشم، إلخ.

و لكن على روايه أبى مخنف و ابن إسحاق و الطبرى و غيرهم ما نقلناه و رتّبناه.

فقدم هاشم بالكتاب على أبى موسى الأشعرى، فدعا أبو موسى السائب بن مالك الأشعرى فأقرأه الكتاب، و قال له: ما ترى؟ فقال له أبو السائب: اتّبع ما كتب به إليك، فأبى ذلك و حبس الكتاب و بعث إلى هاشم يتوعّده و يخوّفه.

كتاب هاشم بن عتبه الى أمير المؤمنين عليه السّلام من الكوفه

فقال السائب: فأتيت هاشم بن عتبه فأخبرته برأى أبى موسى فكتب هاشم إلى أمير المؤمنين عليه السّلام: لعبد اللّه علىّ أمير المؤمنين من هاشم بن عتبه: أمّا بعد

Presented by: https://Jafrilibrary.com

يا أمير المؤمنين و إنّى قدمت بكتابك على امرء مشاقّ عاق بعيد الرّحم ظاهر الغلّ و الشنان فتهدّدنى بالسجن و خوّفنى بالقتل، و قد كتبت إليك هذا الكتاب مع المحلّ بن خليفه أخى طىّ و هو من شيعتك و أنصارك و عنده علم ما قبلنا فاسأله عمّا بدا لك و اكتب إلىّ برأيك، و السلام.

فلمّا قدم المحلّ بكتاب هاشم على علىّ عليه السّلام سلّم عليه ثمّ قال: الحمد للّه الّذى أدّى الحقّ إلى أهله و وضعه موضعه، فكره ذلك قوم قدو اللّه كرهوا نبوّه محمّد صلّى اللّه عليه و آله ثمّ بارزوه و جاهدوه، فردّ اللّه عليهم كيدهم فى نحورهم، و جعل دائره السّوء عليهم، و اللّه يا أمير المؤمنين لنجاهدنّهم معك فى كلّ موطن حفظا لرسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فى أهل بيته إذ صاروا أعداء لهم بعده، فرحّب به علىّ عليه السّلام و قال له خيرا، ثمّ أجلسه إلى جانبه و قرأ كتاب هاشم و سأله عن الناس و عن أبى موسى الأشعرىّ، فقال: و اللّه يا أمير المؤمنين ما أثق به و لا آمنه على خلافك إن وجد من يساعده على ذلك. فقال علىّ عليه السّلام: و اللّه ما كان عندى بمؤتمن و لا ناصح، و لقد أردت عزله فأتانى الأشتر فسألنى أن اقرّه و ذكر أنّ أهل الكوفه به راضون فأقررته.

كتاب على عليه السّلام الى أبى موسى الاشعرى

ثمّ دعا عليه السّلام عبد اللّه بن عباس و محمّد بن أبى بكر و بعثهما إلى أبى موسى و كتب معهما:

من عبد اللّه علىّ أمير المؤمنين عليه السّلام إلى عبد اللّه بن قيس: أمّا بعد يا ابن الحائك يا عاضّ إير أبيه، فو اللّه إنّى كنت لأرى أنّ بعدك من هذا الأمر الّذى لم يجعلك اللّه له أهلا و لا جعل لك فيه نصيبا سيمنعك من ردّ أمرى و الانتزاء علىّ، و قد بعثت إليك ابن عباس و ابن أبى بكر فخلّهما و المصر و أهله و اعتزل عملنا مذؤما مدحورا، فان فعلت، و إلاّ فانّى قد أمرتهما أن ينابذاك على سواء إنّ اللّه لا يهدى كيد الخائنين، فاذا ظهرا عليك قطّعاك إربا إربا، و السلام على من شكر النعمه و وفى بالبيعه و عمل برجاء العاقبه.

Presented by: https://Jafrilibrary.com

أقول: هـذا الكتـاب غير مـذكور فی النهـج و إنّمـا ذكر فيه كتاب آخر منه عليه السّـلام إليه و هو الكتاب ۶۳ منه و هـو قوله عليه السّلام: من عبد اللّه علىّ أمير المؤمنين إلى عبد اللّه بن قيس، أمّا بعد فقد بلغنى عنك قول هو لك و عليك، إلخ.

قـال أبو مخنف: فلمّا أبطأ ابن عباس و ابن أبى بكر عن علىّ عليه السّـلام و لم يـدر ما صـنعا رحل عن الرّبـذه إلى ذى قار فنزلها، فلمّـا نزل ذا قـار بعث إلى الكوفه الحسن ابنه عليه السّـلام و عمّار بن ياسـر و زيـد بن صوحان و قيس بن سـعد بن عباده و معهم كتاب إلى الكوفه، فأقبلوا حتّى كانوا بالقادسيّه، فتلقّا هم النّاس، فلمّا دخلوا الكوفه قرءوا كتاب علىّ عليه السّلام و هو:

من عبـد اللّه علىّ أمير المؤمنين إلى من بالكوفه من المسـلمين: أمّا بعـد فانّى خرجت مخرجى هذا إمّا ظالما، و إمّا مظلوما، و إمّا باغيا، و إمّا مبغيّا علىّ، فأنشد اللّه رجلا بلغ كتابى هذا إلاّ نفر إلىّ، فان كنت مظلوما أعاننى، و إن كنت ظالما استعتبنى، و السلام.

أقول: أتى بهذا الكتاب الشـريف الرّضـى فى النّهج مع اختلاف يسير و هو الكتاب ۵۷ منه قوله: و من كتاب له عليه السّـلام إلى أهل الكوفه عند مسيره من المدينه إلى البصره، أمّا بعد فانّى خرجت من حيّى هذا، إلخ.

و كـذا نقـل هـذا الكتاب أبو جعفر الطبرىّ فى التاريـخ (ص ۵۱۲ ج ۳ طبع مصـر ۱۳۵۷ ه) و بيـن النسـخ اختلاـف فى الجمله و نذكرها فى شرح الكتاب بعون اللّه الملك الوهّاب.

فلمّـا دخـل الحسن بن علىّ عليهمـا السّـلام و عمّار الكوفه اجتمع إليهما الناس، فقام الحسن عليه السّـلام، فاسـتنفر الناس و خطب خطبه رواها أبو مخنف على صورتين فاحـداهما ما قال: حـدّثنى جابر بن يزيـد قال: حدّثنى تميم بن حذيم الناجى قال: قدم علينا الحسن بن علىّ عليهما السّـلام و عمّار بن ياسـر يستنفران الناس إلى علىّ عليه السّلام و معهما كتابه، فلمّا فرغا من قراءه كتابه قام الحسن عليه السّـلام و هو فتى حـدث و اللّه إنى لأـرثى له من حـداثه سنّه و صـعوبه مقـامه، فرماه النّاس بأبصارهم و هم يقولون اللّهمّ:

ص:۲۰

Presented by: https://Jafrilibrary.com

سدّد منطق ابن بنت نبيّنا، فوضع يده على عمود يتساند إليه و كان عليلا من شكوى به فقال:

خطبه الحسن بن على عليهما السّلام فى الكوفه يستنفر الناس الى أبيه عليه السّلام

الحمد للّه العزيز الجبّار، الواحد القهّار، الكبير المتعال، سواء منكم من أسرّ القول و من جهر به و من هو مستخف باللّيل و سارب بالنهار، أحمده على حسن البلاء، و تظاهر النعماء، و على ما أحببنا و كرهنا من شدّه و رخاء، و أشهد أن لا إله إلّا اللّه وحده لا شريك له، و أنّ محمّدا عبده و رسوله، امتنّ علينا بنبوّته، و اختصّه برسالته، و أنزل عليه وحيه، و اصطفاه على جميع خلقه، و أرسله إلى الإنس و الجنّ حين عبدت الأوثان، و اطيع الشيطان، و جحد الرّحمن، فصلّى اللّه عليه و على آله، و جزاه أفضل ما جزى المسلمين، أمّا بعد فانّى لا أقول لكم إلّا ما تعرفون أنّ أمير المؤمنين علىّ بن أبى طالب أرشد اللّه أمره، و أعزّ نصره، بعثنى إليكم يدعو كم إلى الصواب، و إلى العمل بالكتاب، و الجهاد فى سبيل اللّه، و إن كان فى عاجل ذلك ما تكرهون، فانّ فى آجله ما تحبّون إن شاء اللّه، و لقد علمتم أنّ عليّا صلّى مع رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله وحده و أنّه يوم صدق به لفى عاشره من سنّه، ثمّ شهد مع رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله جميع مشاهده و كان من اجتهاده فى مرضاه اللّه و طاعه رسوله و آثاره الحسنه فى الاسلام ما قد بلغكم و لم يزل رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله راضيا عنه حتّى غمضه بيده، و غسله وحده و الملائكه أعوانه و الفضل ابن عمّه ينقل إليه الماء، ثمّ أدخله حفرته، و أوصاه بقضاء دينه و عداته و غير ذلك من اموره، كلّ ذلك من منّ اللّه عليه، ثمّ و اللّه ما دعا إلى نفسه، و لقد تداكّ الناس عليه تداكّ الإبل الهيم العطاش ورودها، فبايعوه طائعين، ثمّ نكث منهم ناكثون بلا حدث أحدثه، و لا خلاف أتاه، حسدا له و بغيا عليه فعليكم عباد اللّه بتقوى اللّه و طاعته، و الجدّ و الصبر و الاستعانه باللّه، و الخفوف إلى ما دعا كم إليه أمير المؤمنين عليه السّلام عصمنا اللّه و إيّاكم بما عصم به أولياءه و أهل طاعته، و ألهمنا

ص:٢١

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و إیّاکم تقواه، و أعاننا و إیّاکم علی جهاد أعدائه، و أستغفر اللّه العظیم لی و لکم ثمّ مضی إلی الرهبه فهیأ منزلا لأبیه أمیر المؤمنین علیه السّلام.

قال جابر: فقلت لتمیم: کیف أطاق هذا الغلام ما قد قصصته من کلامه؟ فقال: و لما سقط عنّی من قوله أکثر و لقد حفظت بعض ما سمعت.

و أمّا صورتها الاخری فروی عن موسی بن عبد الرّحمن بن أبی لیلی، عن أبیه أنّه لما دخل الحسن علیه السّلام و عمّار الکوفه اجتمع إلیهما الناس فقام الحسن علیه السّلام فاستنفر الناس، فحمد اللّه و صلّی علی رسوله ثمّ قال:

أیّها الناس إنّا جئنا ندعوکم إلی اللّه و إلی کتابه و سنّه رسوله و إلی أفقه من تفقّه من المسلمین، و أعدل من تعدّلون، و أفضل من تفضّلون، و أوفی من تبایعون، من لم یعیه القرآن، و لم تجهله السنّه، و لم تقعد به السابقه، إلی من قرّبه اللّه تعالی و رسوله قرابتین: قرابه الدّین، و قرابه الرّحم، إلی من سبق الناس إلی کلّ مأثره، إلی من کفی اللّه به رسوله و الناس متخاذلون، فقرّب منهم و هم متباعدون، و صلّی معه و هم مشرکون، و قاتل معه و هم منهزمون، و بارز معه و هم محجمون، و صدّقه و هم یکذّبون، إلی من لم تردّ له رایه، و لا تکافا له سابقه، و هو یسألکم النصر، و یدعوکم إلی الحقّ، و یأمر کم بالمسیر إلیه لتوازروه و تنصروه علی قوم نکثوا بیعته و قتلوا أهل الصلاح من أصحابه، و مثّلوا بعمّاله، و انتهبوا بیت ماله، فاشخصوا إلیه، رحمکم اللّه، فمروا بالمعروف و انهوا عن المنکر و احضروا بما یحضر به الصّالحون.

و نقل ابن قتیبه الدّینوری فی الإمامه و السیاسه خطبته علیه السّلام بوجه آخر قال:

(ص ۶۷ ج ۱ طبع مصر ۱۳۷۷ ه -. ۱۹۵۷ م) ثمّ قام الحسن بن علیّ علیهما السّلام فقال:

أیّها الناس إنّه قد کان من مسیر أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب ما قد بلغکم، و قد أتیناکم مستنفرین، لأنّکم جبهه الأنصار، و رءوس العرب، و قد کان من نقض طلحه و الزّبیر بعد بیعتهما و خروجهما بعائشه ما بلغکم، و تعلمون أنّ و هن النساء و ضعف رأیهنّ إلی التلاشی، و من أجل ذلک جعل اللّه الرّجال قوّامین علی النساء

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و أيم اللّه لو لم ينصره منكم أحد لرجوت أن يكون فيمن أقبل معه من المهاجرين و الأنصار كفايه.

و نقل الخطبه فى (جمل المفيد ص ۱۱۷ طبع نجف) أيضا و نسخته قريبه من نسخه الامامه و السياسه.

و أقول: الظاهر أنّ تلك النسخ كلّها كانت خطبه واحده منه عليه السّلام و هى كما قال تميم بن حذيم الناجى حفظ بعضها فريق، و حفظ طائفه منها فريق آخر فنقلوا ما حفظوا، أو اختار بعضهم بعضها اختصارا و ترك الاخر الاخر كذلك.

و لمّا فرغ الحسن بن علىّ عليهما السّلام من خطبته قام بعده عمّار فحمد اللّه و أثنى عليه و صلّى على رسوله ثمّ قال:

يا أيّها الناس أخو نبيّكم و ابن عمّه يستنفر كم لنصر دين اللّه، و قد بلاكم اللّه بحقّ دينكم و حرمه امّكم، فحقّ دينكم أوجب، و حرمته أعظم، أيها الناس عليكم بامام لا يؤدّب، و فقيه لا يعلّم، و صاحب بأس لا ينكل، و ذى سابقه فى الاسلام ليست لأحد، و إنّكم لو قد حضرتموه بيّن لكم أمركم إن شاء اللّه.

أقول: لقد مضى وجه قول عمّار فيه عليه السّلام عليكم بامام لا يؤدّب فى شرح الخطبه ۲۳۶ ص ۲ ج ۱۶ من تكمله المنهاج.

ثمّ إنّ المفيد قدّس سرّه نقل خطبه عمّار بن ياسر فى الجمل (ص ۱۱۷ طبع النجف) تغاير الاولى، و نقلها ابن قتيبه فى الامامه و السياسه على وجه تغايرهما، و لا بعد أن تكون خطبته أيضا قطّعت و فرّقت، و ذكرت فى كتاب طائفه منها و فى آخر اخرى منها.

ثمّ قام بعدهما قيس بن سعد فقال:

أيّها الناس إنّ هذا الأمر لو استقبلنا به الشورى لكان علىّ أحقّ الناس به لمكانه من رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و كان قتال من أبى ذلك حلالا فكيف بالحجّه على طلحه و الزّبير و قد بايعاه طوعا ثمّ خلعا حسدا و بغيا، و قد جاءكم علىّ فى المهاجرين و الأنصار، ثمّ أنشأ يقول:

Presented by: https://Jafrilibrary.com

رضينا بقسم اللّه إذ كان قسمنا عليّا و أبناء الرّسول محمّد

و قلنا لهم أهلا و سهلا و مرحبا نمدّ يدينا من هدى و تودّد

فما للزبير الناقض العهد حرمه و لا لأخيه طلحه فيه من يد

أتاكم سليل المصطفى و وصيّه و أنتم بحمد اللّه عارضه الندى

فمن قائم يرجى بخيل إلى الوغى و ضمّ العوالى و الصفيح المهنّد

يسود من أدناه فغير مدلع و إن كان ما نفضيه غير مسوّد

فان يك ما نهوى فذاك نريده و إن تخط ما نهوى فغير تعمّد

تذكره: قد ذكرنا فى المجلّد ۱۶ من تكمله المنهاج من ص ۱۹ إلى ص ۲۳ طائفه من أشعار الصحابه و التابعين فى مدح أمير المؤمنين و تعريفه بأنه وصيّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و منها بيتان من قيس بن سعد هذا و قد قدّمنا هنالك أنّ هذه الكلمه الصادره من هؤلاء العظام مع قربهم بزمان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله بل إدراك كثير منهم إيّاه مما يعتنى بها و يبجّلها من يطلب الحقّ و يبحث عنه، فراجع.

فلمّا فرغ القوم من كلامهم و سمع أبو موسى خطبتهم قام فصعد المنبر و قال:

الحمد للّه الّذى أكرمنا بمحمّد فجمعنا - إلى آخر ما نقلنا كلامه لأهل الكوفه و تثبيطه إيّاهم عن نصره أمير المؤمنين علىّ عليه السّلام فى شرح الخطبه ۲۳۶ فى ص ۶ من المجلّد السادس عشر من تكمله المنهاج، و كذا احتجاج عمّار بن ياسر رحمه اللّه عليهما عليه من كلامه فلا حاجه إلى الإعاده - فراجع.

ثمّ قام زيد بن صوحان، و بعده عبد اللّه بن عبد خير، و بعده عبد خير، ثمّ رجل آخر و خاصموا أبا موسى و احتجّوا عليه و بّخوه بفعاله و لاموه بمقاله و نهوه عن تثبيطه الناس عن نصره أمير المؤمنين علىّ عليه السّلام، نقل كلام كلّ واحد منهم المفيد رحمه اللّه فى الجمل، ثمّ قال: و بلغ أمير المؤمنين ما كان من أمر أبى موسى و تخذيله الناس عن نصرته، فقام إليه مالك الأشتر «ره» فقال: يا أمير المؤمنين إنّك قد بعثت إلى الكوفه رجلا قبل من العنت الان فلم أره حكم شيئا و هؤلاء اخلف من بعثت أن يستنيب لك الناس على ما تحبّ، و لست أدرى ما يكون، فان رأيت جعلت فداك

Presented by: https://Jafrilibrary.com

أن تبعثنی فی إثرهم فانّ أهل الکوفه أحسن لی طاعه، و إن قدمت علیهم رجوت أن لا یخالفنی أحد منهم.

فقال أمیر المؤمنین علیه السّلام: الحق بهم علی اسم اللّه، فأقبل الأشتر حتّی دخل الکوفه و قد اجتمع الناس بالمسجد الأعظم، فأخذ لا یمرّ بقبیله فیها جماعه فی مجلس أو مسجد إلاّ دعاهم و قال لهم: اتّبعونی إلی القصر، فانتهی إلی القصر فی جماعه من الناس فاقتحم و أبو موسی قائم فی المسجد الأعظم یخطب الناس و یثبطهم عن نصره علیّ علیه السّلام و الحسن علیه السّلام و عمّار و قیس یقولون له: اعتزل عملنا لا امّ لک، و تنحّ عن منبرنا.

فبیناهم فی الکلام و المشاجره إذ دخل غلمان أبی موسی ینادون یا أبا موسی هذا الأشتر اخرج من فی المسجد، و دخل علیه أصحاب الأشتر فقالوا له: اخرج من المسجد یا ویلک أخرج اللّه روحک إنّک و اللّه لمن المنافقین، فخرج أبو موسی و أنفذ إلی الأشتر أن أجّلنی هذه العشیّه، قال: قد أجّلتک و تبیت فی القصر هذه اللّیله و اعتزل ناحیه عنه، و دخل الناس ینتهبون متاع أبی موسی فأتبعهم الأشتر بمن أخرجهم من القصر و قال لهم: إنی أجّلته، فکفّ الناس عنه.

قال أبو جعفر الطبری فی التاریخ: و أتت الأخبار علیّا علیه السّلام باختلاف الناس بالکوفه، فقال للأشتر: أنت شفعت فی أبی موسی أن اقرّه علی الکوفه، فاذهب فاصلح ما أفسدت، فقام الأشتر فشخص نحو الکوفه، فأقبل حتّی دخلها و الناس فی المسجد الأعظم، فجعل لا یمرّ بقبیله إلاّ دعاهم، و قال: اتبعونی إلی القصر حتّی وصل القصر فاقتحمه و أبو موسی یومئذ یخطب الناس علی المنبر و یثبطهم و عمار یخاطبه و الحسن علیه السّلام یقول: اعتزل عملنا و تنحّ عن منبرنا لا امّ لک.

ثمّ صعد الحسن بن علیّ علیهما السّلام ثانیا و بعده عمّار بن یاسر (ره) و خطبنا خطبه ثمّ سعد المنبر الأشتر رضوان اللّه علیه و خطب خطبه، ثمّ قام حجر بن عدیّ الکندی رحمه اللّه تعالی و خطب خطبه، نقل خطبهم الشیخ الأجلّ المفید (ره) فی الجمل استنفر کلّ واحد منهم الناس إلی أمیر المؤمنین علیه السّلام و الجهاد فی سبیل اللّه،

Presented by: https://Jafrilibrary.com

فأجابهم الناس بالسمع و الطاعه.

قال المفيد فی الجمل نقلا عن الواقدی: و كان أمير المؤمنين عليه السّلام كتب مع ابن عبّاس كتابا إلى أبی موسی و غلّظه فقال ابن عباس: قلت فی نفسی أقدم على رجل و هو أمير بمثل هذا الكتاب أن لا ينظر فی كتابی و نظرت أن أشقّ كتاب أمير المؤمنين عليه السّلام، و كتبت من عندی كتابا عنه لأبی موسی: أمّا بعد فقد عرفت مودتک إيّانا أهل البيت و انقطاعک إلينا و إنّما نرغب إليک لما نعرف من حسن رأيک فينا، فاذا أتاک كتابی فبايع لنا النّاس و السلام. فدفعه إليه، فلمّا قرأه أبو موسى قال لی: أنا الأمير بل و أنت قلت الأمير فدعا النّاس إلى بيعه علیّ عليه السّلام فلمّا بايع قمت و صعدت المنبر فرام، انزالی منه فقلت: أنت تنزلنی عن المنبر و أخذت بقائم سيفی فقلت: اثبت مكانک و اللّه لأن نزلت إليک هذبتک به، فلم يبرح فبايعت النّاس لعلیّ عليه السّلام و خلعت أبا موسى فی الحال و استعملت مكانه قرضه بن عبد اللّه الأنصاری، و لم أبرح من الكوفه حتّى سيرت لعلی عليه السّلام فی البرّ و البحر من أهلها سبعه آلاف رجل، و لحقته بذی قار قال: و قد سار معه من جبال طیّ و غيرها ألفا رجل.

ظهور معجزه من أمير المؤمنين عليه السّلام باخباره بالغيب

قد تظافرت الأخبار و تناصرت الاثار من الفريقين أنّ أمير المؤمنين عليه السّلام أخبر النّاس فی ذی قار بأنّ رجالا من قبل الكوفه يأتونه لنصرته و يبايعونه على الموت، و إنّما اختلفت تلک الرّوايات فی العد: الّذی أخبر عليه السّلام به.

ففی الارشاد للمفيد قدّس سرّه (ص ۱۴۹ طبع طهران ۱۳۷۷ ه): قال عليه السّلام بذی قار و هو جالس لأخذ البيعه: يأتيكم من قبل الكوفه ألف رجل لا يزيدون رجلا و لا ينقصون رجلا يبايعوننی على الموت، قال ابن عبّاس: فجزعت لذلک و خفت أن ينقص القوم عن العدد أو يزيدون عليه فيفسد الأمر علينا و لم أزل مهموما دأبی إحصاء القوم حتّى ورد أوائلهم فجعلت أحصيهم فاستوفيت عددهم تسعمائه و تسعه

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و تسعون رجلا، ثمّ انقطع مجیء القوم فقلت: إنّا للّه و إنّا إلیه راجعون ما ذا حمله علی ما قال، فبینما أنا مفکّر فی ذلک إذ رأیت شخصا قد أقبل حتّی إذا دنی و إذا هو رجل علیه قباء صوف معه سیفه و ترسه و أدواته، فقرب من أمیر المؤمنین علیه السّلام فقال له: امدد یدک ابایعک، فقال له أمیر المؤمنین علیه السّلام: علی م تبایعنی؟ قال:

علی السمع و الطاعه و القتال بین یدیک حتّی أموت أو یفتح اللّه علیک، فقال علیه السّلام:

ما اسمک؟ قال: اویس، قال: أنت اویس القرنی؟ قال: نعم، قال: اللّه أکبر أخبرنی حبیبی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله أنّی أدرک رجلا من امّته یقال له: اویس القرنی یکون من حزب اللّه و رسوله یموت علی الشهاده یدخل فی شفاعته مثل ربیعه و مضر قال ابن عبّاس: فسرّی و اللّه عنّی.

و قال فی الجمل: روی نصر بن عمرو بن سعد عن الأحلج، عن زید بن علیّ قال: لمّا أبطأ علی علیّ علیه السّلام خبر أهل البصره و نحن فی فلاه قال عبد اللّه بن عباس:

فأخبرت علیّا بذلک فقال لی: اسکت یا ابن عباس، فواللّه لتأتینا فی هذین الیومین من الکوفه ستّه آلاف و ستّمائه رجل و لیغلبنّ أهل البصره و لیقتلنّ طلحه و الزّبیر فواللّه إنّنی أستشرف الأخبار و أستقبلها حتّی إذا أتی راکب فاستقبلته و استخبرته فأخبرنی بالعدّه الّتی سمعتها من علی علیه السّلام لم تنقص رجلا واحدا.

و قال أبو جعفر الطبریّ فی التاریخ (ص ۵۱۳ ج ۳ طبع مصر ۱۳۵۷ ه):

حدّثنی عمر قال: حدّثنا أبو الحسن قال: حدّثنا أبو مخنف، عن جابر، عن الشعبی عن أبی الطفیل قال: قال علیّ علیه السّلام یأتیکم من الکوفه اثنا عشر ألف رجل و رجل فقعدت علی نجفه ذی قار فأحصیتهم، فما زادوا رجلا و لا نقصوا رجلا.

ثمّ قال: حدّثنی عمر قال: حدّثنا أبو الحسن، عن بشیر بن عاصم، عن ابن أبی لیلی، عن أبیه قال: خرج إلی علیّ علیه السّلام اثنا عشر ألف رجل و هم أسباع علی قریش و کنانه و أسد إلخ.

و روی أبو مخنف کما فی شرح الفاضل الشارح المعتزلی (ص ۱۰۲ ج ۱ طبع طهران ۱۳۰۴ ه الخطبه ۳۳) عن الکلبی، عن أبی صالح، عن زید بن علیّ بن عباس

Presented by: https://Jafrilibrary.com

قال: لمّا نزلنا مع على عليه السّلام ذا قار قلت: يا أمير المؤمنين ما أقلّ من يأتيك من أهل الكوفه فيما أظنّ؟ فقال: و اللّه ليأتينّى منهم ستّه آلاف و خمسه و ستّون رجلا لا يزيدون و لا ينقصون، قال ابن عبّاس: فدخلنى و اللّه من ذلك شكّ شديد فى قوله و قلت فى نفسى: و اللّه إن قدموا لأعدّنّهم.

قال أبو مخنف: فحدّث ابن إسحاق عن عمّه عبد الرّحمن بن يسار قال:

نفر إلى علىّ عليه السّلام إلى ذى قار من الكوفه فى البحر و البرّ ستّه آلاف و خمسمائه و ستّون رجلا أقام علىّ عليه السّلام بذى قار خمسه عشر يوما حتّى سمع صهيل الخيل و شحيج البغال حوله، فلمّا ساربهم منقله قال ابن عباس: و اللّه لأعدّنّهم فان كانوا كما قال و إلاّ أتممتهم من غير هم فانّ النّاس قد كانوا سمعوا قوله، فعرضتهم فواللّه ما وجدتهم يزيدون رجلا و لا ينقصون رجلا، فقلت: اللّه أكبر صدق اللّه و رسوله، ثمّ سرنا.

و قال المسعودىّ فى مروج الذهب: أتاه عليه السّلام من أهل الكوفه نحو من سبعه آلاف و قيل ستّه آلاف و خمسمائه و ستّون رجلا، و قال: قتل من أصحاب علىّ عليه السّلام فى وقعه الجمل خمسه آلاف.

و الأخبار الوارده فى العدّه الّتى خرجوا مع علىّ عليه السّلام من المدينه و فى أنّه عليه السّلام سار من ذى قار قاصدا البصره فى اثنى عشر ألف، و فى عدد القتلى من أصحابه عليه السّلام و غيرها لا يناسب العدد الّذى ذكره المفيد فى الارشاد، و لم نر مع كثره فحصنا فى الاثار من يوافقه فى نقل ذلك المقدار.

عده خطب خطب بها أمير المؤمنين عليه السّلام فى ذى قار و تحقيق أنيق

فى سند عده خطب مذكوره فى النهج و بيان أصلها و لم شعثها

(۱) قال المفيد فى الإرشاد (ص ۱۱۹ طبع طهران ۱۳۷۷ ه) و لمّا نزل بذى قار أخذ البيعه على من حضره ثمّ تكلّم فأكثر من الحمد للّه و الثّناء عليه الصلاه على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله ثمّ قال:

Presented by: https://Jafrilibrary.com

قد جرت امور صبرنا عليها و فى أعيننا القذى تسليما لأمر اللّه تعالى فيما امتحننا به، و رجاء الثواب على ذلك، و كان الصبر عليها أمثل من أن يتفرّق المسلمون و تسفك دماؤهم، نحن أهل بيت النّبوّه و عتره الرّسول و أحقّ الخلق بسلطان الرّساله و معدن الكرامه الّتى ابتدأ اللّه بها هذه الامّه، و هذا طلحه و الزّبير ليسا من أهل النبوّه و لا من ذرّيّه الرّسول حين رأيا أنّ اللّه قد ردّ علينا حقّنا بعد أعصر، فلم يصبرا حولا واحدا ولا شهرا كاملا حتّى و ثبا على دأب الماضين قبلهما ليذهبا بحقّى و يفرّقا جماعه المسلمين عنّى، ثمّ دعا عليهما.

(۲) قال أبو جعفر الطبرىّ فى التاريخ (ص ۵۰۱ ج ۳ طبع مصر ۱۳۵۷ ه):

كتب إلىّ السرىّ عن شعيب، عن سيف، عن عمرو، عن الشّعبى قال: لمّا التقوا بذى قار تلقاهم علىّ فى اناس فيهم ابن عباس فرحّب بهم و قال:

يا أهل الكوفه أنتم ولّيتم شوكه العجم و ملوكهم و فضضتم جموعهم حتّى صارت إليكم مواريثهم، فأغنيتم حوزتكم و أعنتم الناس على عدوّهم، و قد دعوتكم لتشهدوا معنا إخواننا من أهل البصره، فان يرجعوا فذاك ما نريد، و إن يلجوا داريناهم بالرّفق، و بايّناهم حتّى يبدءونا بظلم، و لن ندع أمرا فيه صلاح إلاّ آثرناه على ما فيه الفساد إن شاء اللّه، و لا قوّه إلاّ باللّه.

أقول: هذه الخطبه و الّتى قبلها ما ذكرنا فى النهج و يمكن أن يكون جميعها خطبه واحده فتفرّقت باختلاف الروايات.

(۳) و قال الواقدى كما فى جمل المفيد: لمّا صار أهل الكوفه إلى ذى قار و لقوا عليّا عليه السّلام بها رحبّوا به و قالوا: الحمد للّه الّذى خصّنا بمودّتنا و أكرمنا بنصرتك، فجزاهم خيرا، ثمّ قام عليه السّلام و خطبهم فحمد اللّه و أثنى عليه و ذكر النبىّ صلّى اللّه عليه و آله فصلّى عليه ثمّ قال:

يا أهل الكوفه إنّكم من أكرم المسلمين و أعدلهم سنّه، و أفضلهم فى الاسلام سهما، و أجودهم فى العرب مركبا و نصابا، حربكم بيوتات العرب و فرسانهم و مواليهم، أنتم أشدّ العرب ودا للنّبىّ صلّى اللّه عليه و آله، و إنّما اخترتكم ثقه بعد اللّه لما

Presented by: https://Jafrilibrary.com

بذلتم لى أنفسكم عند نقض طلحه و الزّبير بيعتى و عهدى، و خلافهما طاعتى و إقبالهما بعائشه لمخالفتى و مبارزتى، و إخراجهما لها من بيتها حتّى أقدماها البصره، و قد بلغنى أنّ أهل البصره فرقتان: فرقه الخير و الفضل و الدّين قد اعتزلوا و كرهوا ما فعل طلحه و الزّبير، ثمّ سكت عليه السّلام فأجابه أهل الكوفه: نحن أنصارك و أعوانك على عدوّك و لو دعوتنا إلى أضعافهم من الناس احتسبنا فى ذلك الخير و رجوناه فردّ عليهم خيرا.

أقول: هذه الخطبه ليست بمذكوره فى النهج و قد رواها المفيد قدّس سرّه فى الارشاد أيضا (ص ۱۱۹ طبع طهران ۱۳۷۷ ه) و بين النسختين اختلاف فى الجمله و كأنّ ما فى الارشاد أحكم و أقوم.

قال رحمه اللّه: و قد روى عبد الحميد بن عمران العجلى، عن سلمه بن كهيل قال: لما التقى أهل الكوفه أمير المؤمنين عليه السّلام بذى قار رحبّوا به ثمّ قالوا: الحمد للّه الّذى خصّنا بجوارك و أكرمنا بنصرتك، فقام أمير المؤمنين عليه السّلام فيهم خطيبا فحمد اللّه و أثنى عليه و قال:

يا أهل الكوفه إنّكم من أكرم المسلمين، و أقصدهم تقويما، و أعدلهم سنّه و أفضلهم سهما فى الاسلام، و أجودهم فى العرب مركبا و نصابا، أنتم أشدّ العرب ودّا للنبىّ صلّى اللّه عليه و آله و أهل بيته، و إنّما جئتكم ثقه بعد اللّه بكم للّذى بذلتم من أنفسكم عند نقض طلحه و الزّبير و خلفهما طاعتى، و إقبالهما بعائشه للفتنه و إخراجهما إيّاها من بيتها حتّى أقدماها البصره فاستغووا طغامها و غوغاها، مع أنّه قد بلغنى أنّ أهل الفضل منهم و خيارهم فى الدّين قد اعتزلوا و كرهوا ما صنع طلحه و الزّبير ثمّ سكت عليه السّلام، فقال أهل الكوفه: نحن أنصارك و أعوانك على عدوّك، و لو دعوتنا إلى أضعافهم من الناس احتسبنا فى ذلك الخير و رجوناه، فدعا لهم أمير المؤمنين عليه السلام و أثنى عليهم ثمّ قال:

لقد علمتم معاشر المسلمين أنّ طلحه و الزّبير بايعانى طائعين غير مكرهين راغبين ثمّ استأذنانى فى العمره فأذنت لهما فسارا إلى البصره فقتلا المسلمين و فعلا

Presented by: https://Jafrilibrary.com

المنكر، اللّهمّ إنّهما قطعانى و ظلمانى و نكثا بيعتى و ألبّا الناس علىّ، فاحلل ما عقدا، و لا تحكم ما أبرما، و أرهما المساءه فيما عملا.

(۴) قال المفيد ره فى الجمل (ص ۱۲۸ طبع النجف) نقلا عن الواقدى أيضا:

لمّا أراد عليه السلام المسير من ذى قار تكلّم فحمد اللّه و أثنى عليه ثمّ قال:

إنّ اللّه عزّ و جلّ بعث محمّدا صلّى اللّه عليه و آله للناس كافّه و رحمه للعالمين. فصدع بما امر به، و بلّغ رسالات ربّه، فلمّا ألمّ به الصدع، و رتق به الفتق، و آمن به السبيل و حقن به الدّماء، و ألّف بين ذوى الأحقاد و العداوه الواغره فى الصدور، و الضغائن الكامنه فى القلوب فقبضه اللّه عزّ و جلّ إليه حميدا، و قد أدّى الرساله، و نصح للامّه، فلمّا مضى صلّى اللّه عليه و آله لسبيله دفعنا عن حقّنا من دفعنا، و ولوا من ولوا سوانا ثمّ وليها عثمان بن عفّان فنال منكم و نلتم منه حتّى إذا كان من أمره ما كان أتيتمونى فقلتم: بايعنا، فقلت لكم: لا أفعل، فقلتم: بلى لا بدّ من ذلك، فقبضتم يدى فبسطتموها، و تداككتم علىّ تداكّ الإبل الهيم على حياضها يوم ورودها حتّى لقد خفت أنّكم قاتلى أو بعضكم قاتل بعض، فبايعتمونى و أنا غير مسرور بذلك و لا جذل، و قد علم اللّه سبحانه أنّى كنت كارها للحكومه بين امّه محمّد، و لقد سمعته يقول: ما من وال يلى شيئا من أمر امّتى إلاّ أتى اللّه يوم القيامه مغلوله يداه إلى عنقه على رءوس الخلائق، ثمّ ينشر كتابه: فان كان عادلا نجا، و إن كان جائرا هوى.

ثمّ اجتمع علىّ ملاكم و بايعنى طلحه و الزّبير و أنا أعرف الغدر فى وجههما و النكث فى عينيهما ثمّ استأذنانى فى العمره فأعلمتهما أن ليس العمره يريدان، فسارا إلى مكّه و استخفا عائشه و خدعاها. و شخص معهما أبناء الطلقاء، فقدموا البصره هتكوا بها المسلمين و فعلوا المنكر، و يا عجبا لاستقامتهما لأبى بكر و عمر و بغيهما علىّ و هما يعلمان أنّى لست دون أحدهما، و لو شئت أن أقول لقلت، و لقد كان معاويه كتب إليهما من الشام كتابا يخدعهما فيه، فكتماه عنّى و خرجا يوهمان الطغام أنّهما يطلبان بدم عثمان، و اللّه ما أنكرا علىّ منكرا، و لا جعلا بينى و بينهما نصفا، و أنّ دم

Presented by: https://Jafrilibrary.com

عثمان لمعصوب بهما و مطلوب فيهما، يا خيبه الدّاعى إلى ما دعى، و بما ذا اجيب و اللّه إنّهما لفى ضلاله صمّاء، و جهاله عمياء، و إنّ الشيطان قد دير لهما حزبه و استجلب منهما خيله و رجله، ليعيد الجور إلى أوطانه و يردّ الباطل إلى نصابه.

ثمّ رفع يديه و قال: اللّهمّ إنّ طلحه و الزّبير قطعانى و ظلمانى و نكثا بيعتى فاحلل ما عقدا، و انكث ما أبرما، و لا تغفر لهما أبدا، و أرهما المساءه فيما عملا و أملا.

و قد نقل هذه الخطبه المفيد رحمه اللّه فى الارشاد أيضا، و الطبرسى رحمه اللّه فى الاحتجاج و بين النسخ اختلاف فى الجمله و ما فى الارشاد أمتن و أتقن.

قال رحمه اللّه (١١٧ طبع طهران ١٣٧٧ ه): و من كلامه عليه السلام عند نكث طلحه و الزّبير بيعته و توجّههما إلى مكّه للاجتماع مع عائشه فى التأليب عليه و التأليف على خلافه ما حفظه العلماء عنه عليه السلام أنه بعد أن حمد اللّه و أثنى عليه قال:

أمّا بعد فانّ اللّه بعث محمّدا صلّى اللّه عليه و آله للناس كافه، و جعله رحمه للعالمين، فصدع بما امر به، و بلّغ رسالات ربه، فلمّ به الصدع، و رتق به الفتق، و آمن به السبيل و حقن به الدّماء، و ألّف به بين ذوى الاحن و العداوه و الوغر فى الصدور، و الضغائن الراسخه فى القلوب، ثمّ قبضه اللّه إليه حميدا لم يقصّر فى الغايه الّتى إليها أدّى الرساله، و لا بلّغ شيئا كان فى التقصير عنه القصد، و كان من بعده ما كان من التنازع فى الامره، فتولّى أبو بكر و بعده عمر، ثمّ تولّى عثمان، فلما كان من أمره ما عرفتموه أتيتمونى فقلتم: بايعنا، فقلت: لا أفعل، فقلتم: بلى، فقلت: لا و قبضت يدى فبسطتموها، و نازعتكم فجذبتموه، و تداككتم علىّ تداك الابل الهيم على حياضها يوم ورودها حتّى ظننت أنّكم قاتلى، و أنّ بعضكم قاتل بعضا لدىّ فبسطت يدى فبايعتمونى مختارين، و بايعنى فى أوّلكم طلحه و الزّبير طائعين غير مكرهين، ثمّ لم يلبثا أن استأذنانى فى العمره، و اللّه يعلم أنّهما أرادا الغدره، فجدّدت عليهما العهد فى الطاعه، و أن لا يبغيا الامّه الغوائل، فعاهدانى ثمّ لم يفيا لى. و نكثا

Presented by: https://Jafrilibrary.com

بيعتى و نقضا عهدى، فعجبا لهما من انقيادهما لأبى بكر و عمر، و خلافهما لى، و لست بدون أحد الرّجلين، و لو شئت أن أقول لقلت اللّهمّ احكم عليهما بما صنعا فى حقّى و صغّرا من أمرى و ظفّرنى بهما.

أقول: الخطبه ۲۲۷ من النهج كأنّها جزء هذه الخطبه حيث قال عليه السلام:

و بسطتم يدى فكففتها، و مددتموها فقبضتها، ثمّ تداككتم علىّ تداكّ الابل الهيم على حياضها يوم ورودها. إلخ. و انما تغايرها فى قليل من العبارات. نعم الخطبه ۵۴ منه و هى قوله عليه السلام: فتداكّوا علىّ تداكّ الإبل الهيم يوم ورودها قد أرسلها راعيها و خلعت مثانيها - إلخ. يشبه أن تكون جزء خطبه اخرى و إن كانت تشابهها فى بعض العبارات و الجمل، كما أنّ ذيل كلامه عليه السلام و هو الكلام ۱۳۵ من باب الخطب أولّه: ما أنكروا علىّ منكرا - إلخ تشابه كثيرا من فقرات هذه الخطبه و لا يبعد أن تكونا جزئين من هذه الخطبه.

و ليعلم أنا قد قدّمنا فى شرح الخطبه ۲۲۹ و هى قوله عليه السلام: (فصدع بما امر و بلّغ رساله ربه فلمّ اللّه به الصدع و رتق به الفتق - إلخ) أنها لجزء خطبه و حكمنا بذلك بالحدس و الفراسه لما قلنا هنالك (ص ۱۹ ج ۱۵ تكمله المنهاج) أنا و إن فحصنا و تتبعنا فى مظانّها لم نظفر بها و بحمد اللّه تعالى أصاب حدسنا حيث أصبناها فى جمل المفيد و إرشاده و احتجاج الطبرسى، و لا يخفى أنها لجزء من هذه الخطبه المنقوله عن الواقدى فى جمل المفيد و الارشاد و قد قال الرضىّ رحمه اللّه ثمّه: إنّه عليه السلام خطبها بذى قار و هو متوجّه إلى البصره ذكرها الواقدى فى كتاب الجمل و لم يتعرّض أحد من الشراح لذلك مع أنّ من أهمّ ما يجب عليهم فى شرح كلامه عليه السلام تحقيق أمثال هذه الأمور، فتحصّل مما ذكرنا أنّ الخطبه ۲۲۷ من النهج و الخطبه ۲۲۹ منه جميعا بعض هذه الخطبه خطب بها أمير المؤمنين عليه السلام فى ذى قار، و أنّ الخطبه ۵۴ و ۱۳۵ أيضا يمكن أن تكونا جزئين منها.

ثمّ اعلم أنّ ذيل الخطبه المذكوره نقله الطبرىّ فى التاريخ (ص ۴۹۵ ج ۳ طبع مصر ۱۳۵۷ ه) عنه عليه السلام قاله لعثمان بن حنيف فى الرّبذه، و قد أتاه عثمان من

Presented by: https://Jafrilibrary.com

البصره لمّا صنع الناكثون به ما صنعوا كما سنذكره بالاختصار.

قال الطبرى: حدّثنى عمر قال: حدّثنا أبو الحسن عن أبى محمد عن عبد اللّه ابن عمير عن محمّد ابن الحنفيه قال: قدم عثمان بن حنيف على علىّ عليه السلام بالرّبذه و قد نتفوا شعر رأسه و لحيته و حاجبيه فقال: يا أمير المؤمنين بعثتنى ذا الحيه و جئتك أمرد قال، أصبت أجرا و خيرا إنّ النّاس وليهم قبلى رجلان فعملا بالكتاب، ثمّ وليهم ثالث فقالوا و فعلوا، ثمّ بايعونى و بايعنى طلحه و الزبير ثمّ نكثا بيعتى و ألّبا الناس علىّ، و من العجب انقيادهما لأبى بكر و عمرو خلافهما علىّ، و اللّه إنهما ليعلمان أنى لست بدون رجل ممن قد مضى، اللّهمّ فاحلل ما عقدا، و لا تبرم ما قد أحكما فى أنفسهما و أرهما المساءه فيما عملا.

(۵) الخطبه الّتى نقلناها فى ذيل شرح الخطبه ۲۲۹ من النهج عن الكافى (ص ۱۹ ج ۱۵ تكمله المنهاج) و هى لم تذكر بتمامها فى النهج كما قلنا ثمّ و هى الخطبه ۱۴۵ من النهج أوّلها: فبعث محمّدا صلّى اللّه عليه و آله بالحقّ ليخرج عباده من الأوثان إلى عبادته «إلخ» و إن كان بين نسخه النهج و بين نسخه الكافى اختلاف فى الجمله فى بعض الكلمات و الجمل، و لكنهما خطبه واحده بلا ارتياب كما يعلم بأدنى تأمّل و نظر متى قوبلت النسختان.

و كذا الخطبه ۲۳۷ من النهج يذكر عليه السلام فيها آل محمّد صلّى اللّه عليه و آله بقوله: هم عيش العلم و موت الجهل يخبركم حلمهم عن علمهم «إلخ» هى ذيل الخطبه ۱۴۵ من النهج أعنى ذيل تلك الخطبه المنقوله عن الكافى بلا كلام.

فتحصّل أنّ الخطبه ۱۴۵ من النهج و الخطبه ۲۳۷ منه واحده و الخطبه بتمامها و سندها هو الّذى نقلناها عن الكافى و رواها غير الكلينى بسند آخر أيضا خطب بها عليه السلام فى ذى قار كما قدّمنا.

ثمّ إنّ الرّضىّ رضوان اللّه عليه لم يتعرّض فى كلا الموضعين من النهج لبيان الخطبه بأنّه عليه السلام أين خطبها أوّلا، و جعل الخطبه فى موضع ثمّ ذيّلها فى موضع آخر ثانيا.

Presented by: https://Jafrilibrary.com

(۶) الخطبه ۳۳ الّتی ذکرها الرضیّ فی النهج قال رحمه اللّه: و من خطبه له عند خروجه لقتال أهل البصره، قال عبد اللّه بن عباس: دخلت علی أمیر المؤمنین علیه السلام بذی قار و هو یخصف نعله «إلخ».

و هذه الخطبه نقلها المفید رحمه اللّه فی الارشاد (ص ۱۱۸ طبع طهران ۱۳۷۷ ه) و قال: إنّه علیه السلام خطب القوم بها فی الرّبذه لا ـ فی ذی قار کما فی النهج، علی أنّ بین النسختین اختلاف فی الجمله، أمّا ما فی النهج فلا حاجه الی تسویده، و أمّا ما فی الارشاد فقال:

و لمّا توجّه أمیر المؤمنین علیه السلام إلی البصره نزل الرّبذه فلقیه بها آخر الحاج فاجتمعوا لیسمعوا من کلامه و هو فی خبائه، قال ابن عباس رضی اللّه عنه: فأتیته فوجدته بخصف نعلا فقلت له: نحن إلی أن تصلح أمرنا أحوج منا إلی ما تصنع فلم یکلّمنی حتّی فرغ من نعله ثمّ ضمّها إلی صاحبتها و قال لی: قوّمهما، فقلت:

لیس لهما قیمه، قال: علی ذاک قلت: کسر درهم قال: اللّه لهما أحبّ إلیّ من أمرکم هذا إلاّ أن اقیم حقّا أو أدفع باطلا، قلت: إنّ الحاج قد اجتمعوا لیسمعوا من کلامک فتأذن لی ان أتکلّم فان کان حسنا کان منک و إن کان غیر ذلک کان منّی؟ قال: لا أنا أتکلّم ثمّ وضع یده علی صدری و کان شثن الکفّین فألّمنیّ، ثمّ قام فأخذت بثوبه و قلت: نشدتک اللّه و الرّحم قال: لا تنشدنی ثمّ خرج فاجتمعوا علیه فحمد اللّه و أثنی علیه ثم قال:

أمّا بعد، فانّ اللّه تعالی بعث محمّدا صلّی اللّه علیه و آله و لیس فی العرب أحد یقرأ کتابا و لا یدّعی نبوّه، فساق الناس إلی منجاتهم، أم و اللّه ما زلت فی ساقتها ما غیّرت و لا ـ بدّلت، و لا ـ خنت حتی تولّت بحذافیرها، ما لی و لقریش، أم و اللّه لقد قاتلتهم کافرین و لا قاتلنّهم مفتونین، و أنّ مسیری هذا عن عهد إلیّ فیه، أم و اللّه لأبقرنّ الباطل حتی یخرج الحقّ من خاصرته، ما تنقم منا قریش إلاّ أن اللّه اختارنا علیهم فأدخلناهم فی حیزنا و أنشد:

ذنب لعمری شربک المحض خالصا و أکلک بالزّبد المقشّره التّمرا

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و نحن و هبناك العلاء و لم تكن عليا و حطنا حولك الجرد و السمرا

انتهى ما فى الإرشاد.

ثمّ إنّ الخطبه ۱۰۲ من النهج لقريبه منها، أوّلها: فانّ اللّه سبحانه بعث محمّدا صلّى اللّه عليه و آله و ليس أحد من العرب يقرأ كتابا اه، و قال الرّضىّ رضى اللّه عنه: و قد تقدّم مختارها بخلاف هذه الروايه.

أقول: و أراد ما تقدّم مختارها هو الخطبه ۳۳ الّتى نقلناها عنه و عن المفيد فتحصّل أنّ الخطبه ۳۳ و الخطبه ۱۰۲ من النهج واحده و إنّما الاختلاف فى الروايه و هى الّتى أتى بها المفيد فى الارشاد، و الحمد للّه على إنعامه و إفضاله.

و بالجمله لمّا فرغ عليه السلام من الخطبه قام الأشتر رضى اللّه عنه فقال: خفّض عليك يا أمير المؤمنين، فواللّه ما أمر طلحه و الزبير علينا بمحيل، لقد دخلا فى هذا الأمر اختيارا ثمّ فارقانا على غير جور عملناه، و لا حدث فى الإسلام أحدثناه ثمّ أقبلا يثيران الفتنه علينا تائهين جائرين ليس معهما حجّه ترى، و لا أثر يعرف لقد لبسا العار، و توجّها نحو الدّيار، فان زعما أنّ عثمان قتل مظلوما فليستقد آل عثمان منهما، فأشهد أنهما قتلاه، و اشهد اللّه يا أمير المؤمنين لئن لم يدخلا فيما خرجا منه و لم يرجعا إلى طاعتك و ما كانا عليه لنلتحقهما بابن عفان.

و قام أبو الهيثم بن التّيهان و كذا عدىّ بن حاتم و قالا قريبا ممّا قال الأشتر، نقل قولهما المفيد فى الجمل.

و قام أبو زينب الأزدى فقال: و اللّه إن كنّا على الحق انك لأهدانا سبيلا و أعظمنا فى الخير نصيبا، و إن كنّا على الضلاله - العياذ باللّه أن نكون عليه - لأنك أعظمنا وزرا و أثقلنا ظهرا، و قد أردنا المسير إلى هؤلاء القوم، و قطعنا منهم الولايه و أظهرنا منهم البراءه، و ظاهرناهم بالعداوه، و نريد بذلك ما يعلمه اللّه عزّ و جلّ، و أنا ننشدك اللّه الّذى علّمك ما لم نكن نعلم، ألسنا على الحقّ و عدوّنا على الضلال؟ فقال عليه السلام: أشهد لئن خرجت لدينك ناصرا صحيح النيه قد قطعت منهم الولايه، و أظهرت منهم البراءه كما قلت إنك لفى رضوان اللّه، فابشر يا أبا زينب فانك و اللّه

Presented by: https://Jafrilibrary.com

على الحقّ فلا تشك، فانّك إنما تقاتل الأحزاب فأنشأ أبو زينب يقول:

سيروا إلى الأحزاب أعداء النّبىّ فإنّ خير الناس أتباع علىّ

هذا أوان طاب سلّ المشرفىّ وقودنا الخيل و هزّ السمهر

و فى جمل المفيد: لمّا استقرّ أمر أهل الكوفه على النهوض لأمير المؤمنين عليه السلام و خفّ بعضهم لذلك، بادر ابن عبّاس و من معه من الرسل فيمن اتبعهم من أهل الكوفه إلى ذى قار للالتحاق بأمير المؤمنين عليه السلام و إخباره بما عليه القوم من الجدّ و الاجتهاد فى طاعته، و أنّهم لاحقون به غير متأخّرين عنه، و إنّما تقدّمهم ليستعدّ للسفر و للحرب، و قد كان استخلف فرضه بن كعب الأنصارى على الكوفه، و يحثّ الناس على اللّحاق به.

فورد على أمير المؤمنين عليه السلام كتابا قد كتب اليه من البصره ما صنعه القوم بعامله عثمان بن حنيف رحمه اللّه و ما استحلّوه من الدّماء و نهب الأموال و قتل من قتلوه من شيعته و أنصاره و ما أثاروه من الفتنه فيها فوجده ابن عباس و قد أحزنه ذلك و غمّه و أزعجه و أقلقه، فأخبروه بطاعه أهل الكوفه، و وعده منهم بالنصره، فسرّ عند ذلك و أقام ينتظر أهل الكوفه و المدد الّذى ينتصر بهم على عدوّه.

دخول الناكثين البصره و الحرب بينهم و بين عثمان بن حنيف

عامل أمير المؤمنين عليه السلام

قال الدينورىّ فى الإمامه و السياسه: لمّا نزل طلحه و الزبير و عائشه البصره اصطفّ لها النّاس فى الطريق - إلى أن قال: أتاهم رجل من أشراف البصره بكتاب كان كتبه طلحه فى التأليب على قتل عثمان، فقال لطلحه: هل تعرف هذا الكتاب؟ قال: نعم. قال: فما ردّك على ما كنت عليه؟ و كنت أمس تكتب إلينا تؤلّبنا على قتل عثمان و أنت اليوم تدعونا إلى الطلب بدمه، و قد زعمتما أنّ عليا دعا كما إلى أن تكون البيعه لكما قبله إذ كنتما أسنّ منه، فأبيتما إلّا أن تقدّماه لقرابته و سابقته، فبايعتماه فكيف تنكثان بيعتكما بعد الّذى عرض عليكما؟.

قال طلحه: دعانا إلى البيعه بعد أن اغتصبها و بايعه الناس، فعلمنا حين عرض

Presented by: https://Jafrilibrary.com

علينا أنّه غير فاعل، و لو فعل أبى ذلك المهاجرون و الأنصار، و خفنا أن نردّ بيعته فنقتل، فبايعناه كارهين.

قال: فما بـدا لكما فى عثمان؟ قال: ذكرنا ما كان من طعننا عليه و خـذلاننا إيّاه فلم نجد من ذلك مخرجا إلّا الطلب بدمه. قال: ما تأمر اننى به؟ قال: بايعنا على قتال علىّ و نقض بيعته. قال: أرأيتما إن أتانا بعـد كما من يدعونا إلى ما تدعوان إليه ما نصـنع؟ قالا: لا تبايعه، قال: ما أنصفتما، أ تأمراننى أن اقاتل عليا و أنقض بيعته و هى فى أعناقكما و تنهيانى عن بيعه من لا بيعه له عليكما؟ أما إنّنا قد بايعنا عليّا فان شئتما بايعنا كما بيسار أيدينا.

و نذكر ما صنع القوم بعثمان بن حنيف و غيره من شيعه أمير المؤمنين عليه السلام عن تاريخ أبى جعفر الطبرى و جمل المفيد و مروج الذّهب للمسعودىّ و غيرها من كتب نقله السير و الاثار على الاختصار بما اتّفق عليه حاملوا الأخبار.

قال المفيـد فى الجمل: روى الواقـدى و أبو مخنف عن أصـحابهما و المدائنى و ابن دأب عن مشايخهما بالأسانيد الّتى اختصـرنا القول باسـقاطها، و اعتمـدنا فيها على ثبوتها فى مصـنفات القوم و كتبهم فقالوا: إنّ عائشه و طلحه و الزبير لمّا ساروا من مكّه إلى البصـره أعـدوا السـير مع من اتّبعهم من بنى اميّه و عمّـال عثمـان و غيرهـم من قريش، حتّى صـاروا إلى البصـره، فنزلوا حفر أبى موسى.

فبلغ عثمان بن حنيف و هو عامل البصره يومئذ و خليفه أمير المؤمنين عليه السلام و كان عنده حكيم بن جبله، فقال له حكيم: ما الّـذى بلغك؟ فقال: خبّرت أنّ القوم قـد نزلوا حفر أبى موسـى، فقال له حكيم: ائذن لى أن أسـير إليهم فانى رجل فى طاعه أمير المؤمنين عليه السلام فقال له عثمان: توقّف عن ذلك حتّى اراسلهم.

فأرسل إلى عمران بن حصـين و أبى الأسود الدؤلى فذكر لهما قدوم القوم و سألهما المسـير إليهم و خطابهم على ما قصدوا به و كفّهم عن الفتنه فخرجـا حتّى دخلاـ على عائشه فقالا لها: يا أمّ المؤمنين ما حملك على المسير؟ فقالت: غضـبت لكما من سوط عثمان و عصاه و لا أغضب أن يقتل، فقالا لها: و ما أنت من سوط عثمان

ص:٣٨

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و عصاه إنّما أنت حبيس رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله، و إنا نذكرك اللّه أن يهراق الدّماء فى سبيلك، فقالت: و هل من أحد يقاتلنى؟ فقال لها أبو الأسود الدؤلىّ: نعم و اللّه قتالا أهونه شديد.

ثمّ خرجا من عندها فدخلا على الزبير و بعده على طلحه و جعلا يعدّ دان لهما مناقب أمير المؤمنين عليه السلام و فضائله، فقالا لهما: ننشد كما اللّه أن يهراق الدّماء فى سبيلكما، فأبيا النصح و الاعراض عن الفتنه فايسا منهما فخرجا من عندهما حتّى، صارا إلى عثمان بن حنيف فأخبراه الخبر فأذن عثمان للنّاس بالحرب.

و لما بلغ عائشه رأى ابن حنيف فى القتال ركبت الجمل و أحاطتها القوم و سارت حتّى وقفت بالمربد و اجتمع اليها الناس حتى امتلأ المربد بهم، فتكلّمت و كانت جهوريّه يعلو صوتها كثره كأنّه صوت امرأه جليله فحمدت اللّه عزّ و جلّ و أثنت عليه و قالت:

أمّا بعد فانّ عثمان بن عفان قد كان غيّر و بدّل فلم يزل يغسّله بالتوبه حتى صار كالذّهب المصفّى، فعدوا عليه و قتلوه فى داره و قتل ناس معه فى داره ظلما و عدوانا، ثمّ آثروا عليّا فبايعوه من غير ملاء من الناس و لا شورى و لا اختيار فابتزّ و اللّه أمرهم و كان المبايعون له يقولون: خذها إليک و احذرن أبا حسن إنا غضبنا لكم على عثمان من السوط فكيف لا نغضب لعثمان من السيف إنّ الأمر لا يصحّ حتّى يرد الأمر إلى ما صنع عمر من الشورى فلا يدخل فيه أحد سفك دم عثمان.

فقال بعض النّاس: صدقت، و قال بعضهم: كذبت، و اضطربوا بالفعال و تركتهم و سارت حتّى أتت الدباغين، و قد تحيز الناس بعضهم مع طلحه و الزبير و عائشه، و بعضهم متمسّك ببيعه أمير المؤمنين عليه السلام و الرضا به فسارت من موضعها و من معها و اتّبعها على رأيها و معها طلحه و الزبير و مروان ابن الحكم و عبد اللّه بن الزبير حتّى أتوادر الاماره، فسألوا عثمان بن حنيف الخروج عنها، فأبى عليهم ذلك، و اجتمع إليه أنصاره و زمره من أهل البصره فاقتتلوا قتالا شديدا حتّى زالت الشمس، و اصيب يومئذ من عبد القيس خاصّه خمسمائه شيخ

Presented by: https://Jafrilibrary.com

مخضوب من أصحاب عثمان بن حنيف و شيعه أمير المؤمنين عليه السلام سوى من اصيب من سائر الناس، و بلغ الحرب بينهم التزاحف إلى مقبره بنى مازن ثمّ خرجوا على مسناه البصره حتى انتهوا إلى الرابوقه و هى سلعه دار الرزق، فاقتتلوا قتالا شديدا كثر فيه القتلى و الجرحى من الفريقين.

ثمّ إنّهم تداعوا إلى الصلح و دخل بينهم الناس لما رأوا من عظيم ما ابتلوا به فتصالحوا على أنّ لعثمان بن حنيف دار الاماره و المسجد و بيت المال، و طلحه و الزبير و عائشه ما شاءوا من البصره و لا يحاجّوا حتّى يقدم أمير المؤمنين عليه السلام فان أحبّوا فعند ذلك الدخول فى طاعته، و إن أحبّوا أن يقاتلوا، و كتبوا بذلك كتابا بينهم و أوثقوا فيه العهود و أكّدوها و أشهدوا الناس على ذلك و وضع السلاح و أمن عثمان بن حنيف على نفسه و تفرّق الناس عنه، و نقل الكتاب فى تاريخ الطبرى بتمامه ثمّ طلب طلحه و الزبير أصحابهما فى ليله مظلمه بارده ذات رياح و ندى حتّى أتوا دار الاماره و عثمان بن حنيف غافل عنهم، و على باب الدّار السبابجه يحرسون بيوت الأموال، و كانوا قوما من الزّط من أربع جوانبهم و وضعوا فيهم السيف فقتلوا أربعين رجلا منهم صبرا، يتولّى منهم ذلك الزبير خاصّه.

ثمّ هجموا على عثمان فأوثقوه رباطا و عمدوا إلى لحيته و كان شيخا كثّ اللّحيه فنتفوها حتّى لم يبق منها شيء و لا شعره واحده و قال طلحه: عذّبوا الفاسق و انتفوا شعر حاجبيه و أشفار عينيه و أوثقوه بالحديد.

و فى الإمامه و السياسه للدينورى: أنّ طلحه و الزبير و مروان بن الحكم أتوه نصف اللّيل فى جماعه معهم فى ليله مظلمه سوداء مطيره، و عثمان نائم، فقتلوا أربعين رجلا من الحرس، فخرج عثمان فشدّ عليه مروان فأسره و قتل أصحابه فأخذه مروان فنتف لحيته و رأسه و حاجبيه، فنظر عثمان بن حنيف إلى مروان فقال: إن فتنى بها فى الدّنيا لم تفتنى بها فى الاخره.

تنازع طلحه و الزبير لامامتهما الناس فى الصلاه

فلمّا أصبحوا اجتمع الناس اليهم و أذّن مؤذّن المسجد لصلاه الغداه، فرام

Presented by: https://Jafrilibrary.com

طلحه أن يتقدّم للصلاه بهم، فدفعه الزبير و أراد أن يصلّى بهم، فمنعه طلحه، فما زالا يتدافعان حتّى كادت الشمس أن تطلع، فنادى أهل البصره: اللّه اللّه يا أصحاب رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فى الصلاه نخاف فوتها، ثمّ اتفقوا على أن يصلّى بالناس عبد اللّه ابن الزبير يوما و محمّد بن طلحه يوما.

ثمّ بلغ حكيم بن جبله العبدى رحمه اللّه ما صنع القوم بعثمان بن حنيف و شيعه أمير المؤمنين عليه السلام، فنادى فى قومه يا قوم انفروا إلى هؤلاء الضّالّين الظّالمين الّذين سفكوا الدّم الحرام، و فعلوا بالعبد الصالح و استحلّوا ما حرّم اللّه عزّ و جلّ، فأجابه سبعمائه رجل من عبد قيس، و أقبل عليهم طلحه و الزبير و من معهما و اقتتلوا قتالا شديدا حتّى كثرت بينهم الجرحى و القتلى.

ثمّ إنّ القوم غلبوا على بيت المال فما نعهم الخزّان و الموكّلون به، فقتل القوم سبعين رجلا منهم، و ضربوا رقاب خمسين من السبعين صبرا من بعد الأسر و ممّن قتلوه حكيم بن جبله العبدى رحمه اللّه و كان من سادات عبد القيس و زهّاد ربيعه و نسّاكها و من شيعه أمير المؤمنين عليه السلام.

و قال المسعودى فى مروج الذهب: و هؤلاء أوّل من قتلوا ظلما فى الاسلام.

تعجب أبى الاسود الدؤلى من طلحه و الزبير لما دخلا بيت مال البصره

و من أمير المؤمنين عليه السلام لما دخله

لمّا دخل طلحه و الزبير بيت المال تأمّلا إلى ما فيه من الذّهب و الفضّه قالا: هذه الغنائم الّتى و عدنا اللّه بها و أخبرنا أنّه يعجّلها لنا، قال أبو الأسود الدؤلى: و قد سمعت هذا منهما و رأيت عليّا عليه السلام بعد ذلك و قد دخل بيت مال البصره فلمّا رأى ما فيه قال: صفراء بيضاء غرّى غيرى المال يعسوب الظلمه، و أنا يعسوب المؤمنين، فلا و اللّه ما التفت إلى ما فيه و لا أفكر فيما رآه منه، و ما وجدته عنده إلّا كالتراب هوانا فتعجّبت من القوم و منه عليه السلام.

أقول: سيأتى كلامه عليه السلام فى باب المختار من حكمه: أنا يعسوب المؤمنين و المال يعسوب الفجار (الحكمه ۳۱۶).

Presented by: https://Jafrilibrary.com

ثمّ الظـاهر من مراد المسـعودى بقوله: و هؤلاء أوّل من قتلوا ظلما فى الاسـلام أنّهم أوّل من قتلهم المسـلمون ظلما، و إلاّ فقـد قدّ منافى تكمله المنهاج (ص ۲۷۵ ج ۱، ۱۵ من المنهاج) أنّ ياسرا أبا عمار رحمه اللّه و سميّه امّه هما أوّل قتيلين فى الاسلام قتلهما الكفّار.

ثمّ لمّـا أخـذ القوم عثمان بن حنيف قال طلحه و الزبير لعائشه: ما تأمرين فى عثمان؟ فقالت: اقتلوه قتله اللّه، و كانت عنـدها امرأه من أهل البصره فقالت لها:

يا امّاه أين يـذهب بك؟ أ تأمرين بقتل عثمان بن حنيف و أخوه سـهل خليفه على المدينه و له مكانه من الأوس و الخزرج ما قد علمت، و اللّه لئن فعلت ذلـك ليكونن له صوله بالمـدينه يقتل فيها ذرارى قريش، فاب إلى عائشه رأيها و قالت: لا تقتلوه و لكن احبسوه و ضيّقوا عليه حتّى أرى رأيى.

فحبس أيّاما ثمّ بـدا لهم فى حبسه و خافوا من أخيه أن يحبس مشايخهم بالمـدينه و يوقع بهم، فتركوا حبسه فخرج حتّى جاء إلى أمير المؤمنين عليه السـلام و هو بذى قار فلمّا نظر إليه أمير المؤمنين عليه السلام و قد نكل به القوم بكى. و قال: يا عثمان بعثتك شيخـا ملتحيـا فرددت أمرد إلىّ، اللّهمّ إنّـك تعلم أنّهم اجترءوا عليـك و اسـتحلّوا حرماتك، اللّهمّ اقتلهم بمن قتلوا من شـيعتى و عجّل لهم النقمه بما صنعوا بخليفتى.

أقول: هـذا مـا نقلنا على ما ذكره المفيـد فى الجمل عن الواقـدى و أبى مخنف و المـدائنى و غيرهما، و أمّا على ما قاله أبو جعفر الطبرى فى التاريـخ كما قـدّمناه آنفا باسـناده عن محمّـد ابن الحنفيّه أنّ عثمان بن حنيف قدم على علىّ عليه السـلام بالرّبذه و قد نتفوا شـعر رأسه و لحيته و حاجبيه، فقال: يا أمير المؤمنين بعثتنى ذا الحيه و جئتك أمرد، قال عليه السـلام: أصبت أجرا و خيرا - إلخ.

ثمّ إنّ قوله عليه السـلام: اللّهمّ إنّـك تعلم أنّهم اجترءوا اه. ليس بمـذكور فى النهـج و لمّا بلغ أمير المؤمنين عليه السـلام قبيـح ما ارتكب القـوم من قتـل من قتلـوا من المسـلمين صبرا و مـا صـنعوا بصـاحب رسول اللّه صـلّى اللّه عليه و آله عثمـان بن حنيف و تعبئتهم

Presented by: https://Jafrilibrary.com

للقتـال، عبّی علیه السـلام النـاس للقتـال و سـار من ذی قار و قـدم صعصـعه بن صوحان بکتاب إلی طلحه و الزبیر و عائشه یعظّم علیهم حرمه الإسلام و یخوّفهم فیما صنعوه و قبیح ما ارتکبوه.

قـال صعصـعه رحمه اللّه: فقـدمت علیهم فبـدأت بطلحه و أعطیته الکتـاب و أدّیت الرسـاله فقال: الان حین غضب ابن أبی طالب الحرب ترفق لنا، ثمّ جئت إلی الزبیر فوجدته ألین من طلحه، ثمّ جئت إلی عائشه فوجدتها أسرع الناس إلی الشّر، فقالت: نعم، قد خرجت للطلب بدم عثمان و اللّه لأفعلنّ و أفعلنّ.

فعدت إلی أمیر المؤمنین علیه السلام فلقیته قبل أن یدخل البصره فقال علیه السلام: ما وراءک یا صعصعه؟ قلت: یا أمیر المؤمنین رأیت قوما ما یریدون إلاّ قتالک، فقال علیه السلام: اللّه المستعان.

کتاب أمیر المؤمنین (علیه السلام) الی طلحه و الزبیر و عائشه

أقول: مـا نقلنـاه ههنـا ذکره المفیـد فی الجمـل و لم ینقـل الکتاب الّـذی کتبه إلی طلحه و الزبیر و عائشه و أدّاه صعصـعه الیهم و الظاهر أنّ هـذا الکتاب هو الّذی نقله الـدینوری فی الإمامه و السـیاسه (ص ۷۰ ج ۱ طبع مصر ۱۳۷۷ ه) فانّ الـدینوری و إن لم یتعرّض بأنّ الکتاب الّذی کتبه الیهم کان صعصعه حامله، و لکن یلوح للمتتبّع فی الأخبار أنّ الکتاب هو ما فی الامامه و السیاسه، قال الدّینوری:

لمّـا بلغ علیّـا علیه السـلام تعبئه القوم عبّی النـاس للقتـال ثمّ کتب إلی طلحه و الزبیر أمّـا بعـد فقـد علمتما أنّی لم أرد الناس حتّی أرادونی، و لم ابـایعهم حتّی بـایعونی و إنکمـا لممّن أراد و بـایع، و إنّ العـامّه لم تبـایعنی لسـلطان خـاصّ، فـان کنتمـا بایعتمانی کارهین فقد جعلتما لی علیکما السبیل باظهار کما الطاعه و إسرار کما المعصیه، و إن کنتما بایعتمانی طائعین فارجعا إلی اللّه من قریب، إنک یا زبیر لفارس رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله و حواریه، و إنک یا طلحه لشیخ المهاجرین و إنّ دفاعکما هذا الأمر قبل أن تدخلا فیه کان أوسع علیکما من خروجکما منه [بعد] إقرار کما به و قد زعمتما أنّی قتلت عثمان فبینی و بینکما فیه بعض من تخلّف عنّی و عنکما من

Presented by: https://Jafrilibrary.com

أهل المدينه، و زعمتما أنّى آويت قتله عثمان فهؤلاء بنو عثمان فليدخلوا فى طاعتى ثمّ يخاصموا إلىّ قتله أبيهم، و ما أنتما و عثمان إن كان قتل ظالما أو مظلوما و قد بايعتمانى و أنتما بين خصلتين قبيحتين: نكث بيعتكما، و إخراجكما أمّكما.

و كتب إلى عائشه:

أمّا بعد فانّك خرجت غاضبه للّه و لرسوله تطلبين أمرا كان عنك موضوعا، ما بال النساء و الحرب و الاصلاح بين الناس، تطلبين بدم عثمان و لعمرى لمن عرّضك للبلاء و حملك على المعصيه أعظم إليك ذنبا من قتله عثمان، و ما غضبت حتى أغضبت و ما هجت حتى هيجت، فاتّقى اللّه و ارجعى إلى بيتك.

فأجابه طلحه و الزبير: إنّك سرت مسيرا له ما بعده و لست راجعا و فى نفسك منه حاجه، فامض لأمرك، أما أنت فلست راضيا دون دخولنا فى طاعتك، و لسنا بداخلين فيها أبدا، فاقض ما أنت قاض.

و كتبت عائشه: جلّ الأمر عن العتاب، و السلام.

أقول: هذان الكتابان منه عليه السلام إلى طلحه و الزبير، و عائشه غير مذكورين فى النهج.

ثمّ دعا عليه السلام عبد اللّه بن عباس فقال له: انطلق إليهم فناشدهم و ذكّرهم العهد الّذى لى فى رقابهم، فجاءهم ابن عباس فبدأ بطلحه فوقع بينهما كلام كثير فأبى طلحه إلاّ إثاره الفتنه، قال ابن عباس: فخرجت إلى علىّ عليه السلام و قد دخل البيوت بالبصره، فقال:

ما وراءك؟ فأخبرته الخبر فقال عليه السلام: اللّهمّ افتح بيننا و بين قومنا بالحقّ و أنت خير الفاتحين.

أقول: كذا نقله المفيد فى الجمل و الظاهر أنه عليه السلام بعث ابن عباس إلى الزبير و أمره أن لا يلقى طلحه و ذلك لما مرّ فى باب الخطب (الكلام ٣١ منه) قوله عليه السلام لابن عبّاس لما أنفذه إلى الزبير يستفيئه إلى طاعته قبل حرب الجمل: لا تلقينّ طلحه فانك إن تلقه تجده كالثور عاقصا قرنه يركب الصعب و يقول هو الذّلول، و لكن ألق الزبير فانه ألين عريكه فقل له يقول لك ابن خالك: عرفتنى بالحجاز

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و أنكرتنى بالعراق فما عدا ممّا بدا.

و لما نقله المفيد فى الجمل أيضا و يوافق ما فى النهج من أنّ ابن عباس قال:

و قد كان أمير المؤمنين عليه السلام أوصانى أن ألقى الزبير (ص ۱۵۳ طبع النجف) كما سنذكره، فعلى هذا مع فرض صحه الاولى و عدم سهو الراوى باتيان طلحه مكان الزبير يمكن أن يقال: إنه عليه السلام بعثه إليهم غير مرّه.

قال ابن عباس: قد كان أمير المؤمنين عليه السلام أوصانى أن ألقى الزبير و إن قدرت أن اكلّمه و ابنه ليس بحاضر، فجئت مرّه أو مرّتين كلّ ذلك أجده عنده ثمّ جئت مرّه اخرى فلم أجده عنده فدخلت عليه و أمر الزبير مولاه شرحسا أن يجلس على الباب و يحبس عنّا النّاس، فجعلت اكلّمه فقال: عصيتم أن خولفتم و اللّه لتعلمنّ عاقبه ابن عمّك، فعلمت أنّ الرجل مغضب، فجعلت الاينه فيلين مرّه و يشتدّ اخرى، فلمّا سمع شرحسا ذلك أنفذ إلى عبد اللّه بن الزبير و كان عند طلحه فدعاه، فأقبل سريعا حتّى دخل علينا، ثمّ جرى بينه و بين ابن الزبير كلام كثير فأبى ابن الزبير إلّا القتال و الجدال.

أقول: إنّ عبد اللّه بن الزبير كان أشدّ عداوه من أبيه بأمير المؤمنين عليه السلام و قال عليه السلام: ما زال الزبير رجلا منّا أهل البيت حتّى نشأ ابنه المشوم عبد اللّه نقله الشارح المعتزلى فى شرحه على النهج (ص ۴۷۴ ج ۲ طبع طهران ۱۳۰۲ ه) و ذكر هذا الكلام ابن عبد البرّ فى الاستيعاب عن أمير المؤمنين عليه السلام فى عبد اللّه بن الزبير إلّا أنّه لم يذكر لفظه المشوم.

و بالجمله أنه عليه السلام أكثر إليهم الرسل فعادوا منهم اليه عليه السلام باصرارهم على خلافه و استحلال دمه و دم شيعته، فلمّا رأى عليه السلام أنّهم لا يتّعظون بوعظ و لا ينتهون عن الفساد و عبّوا للقتال كتب الكتائب و رتّب العساكر فنفر من ذى قار متوجّها الى البصره.

من كلامه (عليه السلام) لما نفر من ذى قار متوجها الى البصره

فى الارشاد للمفيد قدّس سرّه: و من كلامه عليه السلام و قد نفر من ذى قار متوجّها

Presented by: https://Jafrilibrary.com

الی البصره بعد حمد اللّه و الثناء علیه و الصلاه علی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله.

أمّا بعد فانّ اللّه تعالی فرض الجهاد و عظّمه و جعله نصره له، و اللّه ما صلحت دنیا قط و لا دین إلّا به، و إنّ الشیطان قد جمع حزبه و استجلب خیله و شبّه فی ذلک و خدع، و قد بانت الامور و تمحّصت، و اللّه ما أنکروا علیّ منکرا و لا جعلوا بینی و بینهم نصفا، و أنّهم لیطلبون حقا ترکوه، و دما سفکوه، و لئن کنت شرکتهم فیه إنّ لهم لنصیبهم منه، و ان کانوا ولّوه دونی فما تبعته إلّا قبلهم، و إنّ أعظم حجتهم لعلی أنفسهم، و إنّی لعلی بصیرتی ما لبست علیّ، و إنّها للفئه الباغیه فیه اللّحم «الحم خ» و اللّحمه «الحمه خ» قد طالت جلبتها، و أمکنت درّتها، یرضعون ما فطمت، و یحیون بیعه ترکت، لیعود الضلال إلی نصابه، ما أعتذر مما فعلت، و لا أتبرّأ مما صنعت، فیا خیبه للدّاعی و من دعی لو قیل له إلی من دعوتک، و إلی من أجبت و من إمامک و ما سنته إذا لزاح الباطل عن مقامه، و لصمت لسانه فیما نطق، و أیم اللّه لأفرطنّ لهم حوضا أنا ماتحه، لا یصدرون عنه، و لا یلقون بعده ریّا أبدا، و إنّی لراض بحجّه اللّه علیهم، و عذره فیهم، إذ أنا داعیهم فمعذّر إلیهم، فان تابوا و أقبلوا فلتوبه مبذوله، و الحقّ مقبول، و لیس علی اللّه کفران، و إن أبوا أعطیتهم حدّ السیف و کفی به شافیا من باطل، و ناصرا لمؤمن.

أقول: کلامه هذا مذکور فی النهج أیضا إلّا أنه قطّعت فی ثلاثه مواضع منه، و ذکر فی کل موضع قطعه منه بل کرّر بعض جمله فیها.

الموضع الأوّل هو الخطبه العاشره منه قال الرضیّ: و من خطبه له علیه السلام:

ألا و إنّ الشیطان قد جمع حزبه و استجلب خیله اه.

الموضع الثانی هو الخطبه الثانیه و العشرون منه قوله: و من خطبه له علیه السلام:

ألا و إنّ الشیطان قد ذمّر حزبه و استحلب حلبه لیعود الجور إلی أوطانه، و یرجع الباطل إلی نصابه اه.

الموضع الثالث هو الخطبه الخامسه و الثلاثون و المائه منه قوله: و من کلامه علیه السلام فی معنی طلحه و الزبیر: و اللّه ما أنکروا علیّ منکرا و لا جعلوا بینی و بینهم نصفا

Presented by: https://Jafrilibrary.com

إلى قوله عليه السلام: و أيم اللّه لأفرطنّ لهم حوضا أنا ماتحه لا يصدرون عنه برىّ، و لا يعبون بعده فى حسى. و أمّا بعده إلى آخرها و قد مرّ بيانه قبيل هذا.

و اعلم أنّ ثقه الاسلام الكلينى قدّس سرّه روى فى الكافى خطبه منه عليه السّلام خطبها يوم الجمل، و نقلها الفيض قدّس سرّه فى الوافى (ص ۲۷ ج ۹ من كتاب الجهاد) تشترك فيها الخطبه الثانيه و العشرون المذكوره و الخطبه الواحده و العشرون و المائه.

أوّلها: و أىّ امرىء منكم أحسّ من نفسه رباطه جاش - إلخ. فالظاهر أيضا أنهما خطبه واحده تشتتت فى الجوامع فما وجدها الرضىّ فيها أتى بها فى النهج فدونك ما فى الكافى على ما فى الوافى:

علىّ عن أبيه، عن السرّاد رفعه أنّ أمير المؤمنين عليه السّلام خطب يوم الجمل فحمد اللّه و أثنى عليه ثم قال:

أيّها الناس إنّى أتيت هؤلاء القوم و دعوتهم و احتججت عليهم فدعونى إلى أن أصبر للجلاد، و أبرز للطعان، فلامّهم الهبل قد كنت و ما اهدّد بالحرب، و لا ارهّب بالضّرب، أنصف القاده من راماها، فلغيرى فليبرقوا و ليرعدوا، فأنا أبو الحسن الّذى فللت حدّهم، و فرّقت جماعتهم، و بذلك القلب ألقى عدوّى، و أنا على ما وعدنى ربّى من النصر و التأييد و الظفر، و إنّى لعلى يقين من ربّى و غير شبهه من أمرى. أيّها الناس إن الموت لا يفوته المقيم، و لا يعجزه الهارب، ليس عن الموت محيص، و من لم يمت يقتل، و إنّ أفضل الموت القتل، و الّذى نفسى بيده لألف ضربه بالسّيف أهون علىّ من ميته على فراش. و اعجبا لطلحه ألّب الناس على ابن عفّان حتّى إذا قتل أعطانى صفقه بيمينه طائعا، ثمّ نكث بيعتى، اللّهمّ خذه و لا تمهله و أنّ الزبير نكث بيعتى و قطع رحمى و ظاهر علىّ عدوّى فاكفنيه اليوم بما شئت.

انتهى ما فى الكافى.

و نقل بعض هذه الخطبه المفيد رحمه اللّه فى الإرشاد (ص ۱۱۴ طبع طهران ۱۳۷۷ ه) و رواه فى كتاب الجمل (النصره فى حرب البصره) مسندا عن الواقدى ص، ۱۷۴

Presented by: https://Jafrilibrary.com

طبع النجف.

و بما حقّقنا علمت أنّ خطبه واحده تفرّقت فى عدّه مواضع من النهج و كم لها من نظير، و ديدن الرّضى رحمه اللّه فى النهج كان اختيار محاسن كلامه عليه السّلام فقط لا ذكر طرق الرّوايات و اختلافها كما نصّ بذلك فى خطبته فى صدر الكتاب حيث قال:

و ربّما جاء فى أثناء هذا الإختيار اللّفظ المردّد و المعنى المكرّر، و العذر فى ذلك أنّ روايات كلامه عليه السّلام تختلف اختلافا شديدا فربّما اتّفق الكلام المختار فى روايه فنقل على وجهه ثمّ وجد بعد ذلك فى روايه اخرى موضوعا غير وضعه الأوّل إمّا بزياده مختار أو بلفظ أحسن عباره فتقتضى الحال أن يعاد استظهارا للاختيار و غيره على عقائل الكلام، و ربّما بعد العهد أيضا بما اختير أوّلا فاعيد بعضه سهوا و نسيانا لا قصدا و اعتمادا. إلى آخر ما قال.

ثمّ انتهى عليه السّلام إلى البصره و راسل القوم و ناشدهم اللّه فأبوا إلّا قتاله، و قال المسعودىّ فى مروج الذهب: ذكر عن المنذر بن الجارود فيما حدث به أبو خليفه الفضل بن الحباب الجمحى عن ابن عائشه عن معن بن عيسى عن المنذر بن جارود قال:

لما قدم علىّ عليه السّلام البصره دخل مما يلى الطفّ، فأتى الزاويه فخرجت أنظر إليه فورد موكب نحو ألف فارس يقدمهم فارس على فرس أشهب عليه قلنسوه و ثياب بيض متقلّد سيفا معه رايه، و إذا تيجان القوم الأغلب عليها البياض و الصفره مدجّجين فى الحديد و السلاح فقلت: من هذا؟ فقيل: أبو أيّوب الأنصارى صاحب رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله، و هؤلاء الأنصار و غيرهم.

ثمّ تلاهم فارس آخر عليه عمامه صفراء و ثياب بيض متقلّد سيفا متنكّب قوسا معه رايه على فرس أشقر فى نحو ألف فارس فقلت: من هذا؟ فقيل: هذا خزيمه بن ثابت الأنصارى ذو الشهادتين.

ثمّ مرّ بنا فارس آخر على فرس كميت معتم بعمامه صفراء من تحتها قلنسوه

Presented by: https://Jafrilibrary.com

بيضاء و عليه قباء أبيض و عمامه سوداء قد سدلها بين يديه و من خلفه شديد الأدمه عليه سكينه و وقار رافع صوته بقراءه القرآن متقلّد سيفا متنكّب قوسا معه رايه بيضاء فى ألف من الناس مختلفى التيجان حوله مشيخه و كهول و شباب كان قد أوقفوا للحساب، أثر السجود قد أثّر فى جباهم، فقلت: من هذا؟ فقيل: عمّار بن ياسر فى عدّه من الصحابه المهاجرين و الأنصار و أبنائهم.

ثمّ مرّ بنا فارس على فرس أشقر عليه ثياب بيض و قلنسوه بيضاء و عمامه صفراء متنكّب قوسا متقلّد سيفا تخطّ رجلاه فى الأرض فى ألف من الناس الغالب على تيجانهم الصّفره و البياض معه رايه صفراء قلت: من هذا؟ قيل: هذا قيس بن سعد بن عباده فى الأنصار و أبنائهم و غيرهم من قحطان.

ثمّ مرّ بنا فارس على فرس أشهل ما رأينا أحسن منه عليه ثياب بيض و عمامه سوداء قد سد لها بين يديها بلواء قلت: من هذا؟ قيل: هو عبد اللّه بن العباس فى عدّه من أصحاب رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله.

ثمّ تلا موكب آخر فيه فارس أشبه الناس بالأولين قلت: من هذا؟ قيل:

قثم بن العباس أو سعيد بن العاص.

ثمّ أقبلت المواكب و الرّايات بقدم بعضها بعضا و اشتبكت الرماح.

ثمّ ورد موكب فيه خلق من الناس عليهم السلاح و الحديد مختلفوا الرايات فى أوّله رايه كبيره يقدمهم رجل كانما كسر و جبر «قال ابن عائشه: و هذه صفه رجل شديد الساعدين نظره إلى الأرض أكثر من نظره إلى فوق، كذلك تخبر العرب فى وصفها إذا أخبرت عن الرجل أنه كسر و جبر» كأنما على رؤوسهم الطير و عن ميسرتهم شابّ حسن الوجه قلت: من هؤلاء؟ قيل: هذا علىّ بن أبى طالب عليه السّلام و هذان الحسن و الحسين عن يمينه و شماله، و هذا محمّد ابن الحنفيّه بين يديه معه الرايه العظمى، و هذا الّذى خلفه عبد اللّه بن جعفر بن أبى طالب، و هؤلاء ولد عقيل و غيرهم من فتيان بنى هاشم و هؤلاء المشايخ أهل بدر من المهاجرين و الأنصار فساروا حتّى نزلوا الموضع المعروف بالزاويه، فصلّى عليه السّلام أربع ركعات

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و عفّر خدّيه على التربه و قد خالط ذلك دموعه، ثمّ رفع يديه يدعو:

اللّهمّ ربّ السماوات و ما أظلّت، و الأرضين و ما أقلّت، و ربّ العرش العظيم هذه البصره أسألك من خيرها و أعوذ بك من شرّها، اللّهمّ أنزلنا فيها خير منزل و أنت خير المنزلين، اللّهمّ هؤلاء القوم قد خلعوا طاعتى و بغوا علىّ و نكثوا بيعتى اللّهمّ احقن دماء المسلمين.

أقول: كلامه هذا ليس بمذكور فى النهج و لعلّ السرّ فيه أنه لم يكن منه عليه السّلام حقيقه بل هو من رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فقاله اقتباسا منه و تأسّيا به صلّى اللّه عليه و آله قال ابن هشام فى السيره النبويه (ص ٣٢٩ ج ٢ طبع مصر ١٣٧٥ ه و ١٩٥٥ م) فى ذكر مسيره صلّى اللّه عليه و آله إلى خيبر: قال ابن اسحاق: حدّثنى من لا أتّهم، عن عطاء بن أبى مروان الأسلمى، عن أبيه، عن أبى معتّب بن عمرو: أنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله لمّا أشرف على خيبر، قال لأصحابه و أنا فيهم: قفوا، ثمّ قال:

اللّهمّ ربّ السماوات و ما أظللن، و ربّ الأرضين و ما أقللن، و ربّ الشياطين و ما أضللن، و ربّ الرّياح و ما أذرين، فإنّا نسألك خير هذه القريه و خير أهلها و خير ما فيها، و نعوذ بك من شرّها و شرّ أهلها و شرّ ما فيها. أقدموا باسم اللّه قال: و كان يقولها صلّى اللّه عليه و آله لكلّ قريه دخلها.

و لما تقرّر أمر الكتائب فى الفريقين فخرج كلّ فريق بقومه و قام خطباؤهم بالتحريض على القتال، فقام عبد اللّه بن الزبير فى معسكرهم و حرّض الناس على القتال و من جمله ما قال:

أيّها الناس إنّ هذا الرعث و الوعث قتل عثمان بالمدينه ثمّ جاء كم بنشر اموركم بالبصره أ ترضون أن يتوردكم أهل الكوفه فى بلادكم اغضبوا فقد غضبتم و قاتلوا فقد قوتلتم إنّ عليا لا يرى أنّ معه فى هذا الأمر أحد سواه، و اللّه لئن أظفر بكم ليهلكنّ دينكم و دنياكم.

و أكثر من نحو هذا القول و شبهه، فبلغ ذلك أمير المؤمنين عليا عليه السّلام فقال لولده الحسن عليه السّلام: قم يا بنىّ فاخطب، فقام خطيبا فحمد اللّه و أثنى عليه و قال:

Presented by: https://Jafrilibrary.com

أيّها الناس قد بلغتنا مقاله ابن الزبير و قد كان و اللّه يتجنّى على عثمان الذنوب، و قد ضيّق عليه البلاد حتى قتل، و أنّ طلحه راكز رايته على بيت ماله و هو حيّ، و أما قوله: إنّ عليا ابتزّ الناس أمرهم فانّ أعظم الناس حجّه لأبيه زعم أنّه بايعه بيده و لم يبايعه بقلبه، فقد أقرّ بالبيعه و ادّعى الوليجه، فليأت على ما ادّعاه ببرهان و انّى له ذلك، و أمّا تعجّبه من تورد أهل الكوفه على أهل البصره فما عجبه من أهل حقّ تورد و اعلى أهل الباطل، و لعمرى و اللّه ليعلمنّ أهل البصره و ميعاد ما بيننا و بينهم، اليوم نحاكمهم إلى اللّه تعالى، فيقضى اللّه بالحقّ و هو خير الفاصلين.

فلمّا فرغ الحسن عليه السّلام من كلامه قام رجل يقال له: عمر بن محمود و أنشد شعرا يمدح الحسن عليه السّلام.

فلمّا بلغ طلحه و الزبير خطبه الحسن عليه السّلام و مدح المادح له قام طلحه خطيبا فى أصحابه و حرّض الناس على إثاره الفتنه و ألّب و أجلب على أمير المؤمنين عليه السلام النّاس.

فقام إليه رجل يقال له: جبران بن عبد اللّه من أهل الحجاز كان قدم البصره و هو غلام و اعترض على طلحه و احتجّ عليه بنكث البيعه فهمّ القوم به فخرج منهم إشفاقا على دمه، ثمّ كثر اللغط و التنازع.

و لمّا بلغ أمير المؤمنين عليه السّلام لغط القوم و اجتماعهم على حربه قام فى الناس خطيبا.

خطبه أمير المؤمنين (عليه السلام) فى البصره لما بلغه لغط القوم و اجتماعهم على حربه

فحمد اللّه و أثنى عليه و صلّى على النّبىّ صلّى اللّه عليه و آله ثمّ قال:

أيّها الناس إنّ طلحه و الزبير قدما البصره و قد اجتمع أهلها على طاعه اللّه و بيعتى، فدعواهم إلى معصيه اللّه تعالى و خلافى، فمن أطاعهما منهم فتنوه و من عصاهما قتلوه، و قد كان من قتلهما حكيم بن جبله ما بلغكم، و قتلهم السبابجه و فعلهما بعثمان بن حنيف ما لم يخف عليكم، و قد كشفوا الان القناع و أذنوا بالحرب، و قام طلحه بالشتم و القدح فى أديانكم، و قد أرعد و صاحبه و أبرقا، و هذان

Presented by: https://Jafrilibrary.com

أمران معهما الفشل، و لسنا نريد منكم أن تلقونهم بظنون ما فی نفوسكم عليهم، و لا ترون ما فی أنفسكم لنا، و لسنا نرعد حتّى نوقع، و لا نسيل حتّى نمطر، و قد خرجوا من هدى إلى ضلال، و دعوناكم الى الرّضا، و دعونا إلى السخط فحلّ لنا و لكم ردّهم إلى الحقّ و القتال، و حلّ لهم بقصاصهم القتل، و قد و اللّه مشوا إليكم ضرارا، و أذاقوكم أمس من الجمر، فاذا لقيتم القوم غدا فاعذروا فی الدعاء و احسنوا فی التقيّه، و استعينوا باللّه و اصبروا إنّ اللّه مع الصابرين.

أقول: نقلها المفيد قدّس سرّه فی الجمل (ص ۱۶۱ طبع النجف) و هی بتمامها ليست بمذكوره فی النهج و أتى ببعضها فيه و هو: و من كلام له عليه السّلام: و قد أرعدوا و أبرقوا و مع هذين الأمرين الفشل. و لسنا نرعد حتى نوقع، و لا نسيل حتى نمطر. و هو الكلام التاسع من باب الخطب من النهج.

قال المفيد رحمه اللّه فی الجمل نقلا عن الواقدی: ثمّ إنّ أمير المؤمنين عليه السّلام أنظرهم و أنذرهم ثلاثه أيّام ليكفّوا و يرعوا، فلما علم إصرارهم على الخلاف قام فی أصحابه و قال:

«خطبه اخرى له عليه السلام فی ذلک المقام يحرض أصحابه على الجهاد»

عباد اللّه انهدوا إلى هؤلاء القوم منشرحه صدوركم، فانهم نكثوا بيعتی و قتلوا شيعتی، و نكلوا بعاملی، و أخرجوه من البصره بعد أن ألّموه بالضرب المبرح و العقوبه الشديده، و هو شيخ من وجوه الأنصار و الفضلاء، و لم يرعوا له حرمه و قتلوا السبابجه رجالا صالحين، و قتلوا حكيم بن جبله ظلما و عدوانا لغضبه للّه تعالى ثمّ تتبعوا شيعتی بعد أن ضربوهم و أخذوهم فی كلّ عابيه و تحت كلّ رابيه يضربون أعناقهم صبرا، ما لهم قاتلهم اللّه أنّى يؤفكون، فانهدوا إليهم عباد اللّه و كونوا اسودا عليهم فانّهم شرار، و مساعدهم على الباطل شرار، فالقوهم صابرين محتسبين موطنين أنفسكم أنكم منازلون و مقاتلون، قد وطّنتم أنفسكم على الضرب و الطعن و منازله الأقران، فأی امرء أحسّ من نفسه رباطه جاش عند الفزع و شجاعه عند اللّقاء و رأى من أخيه فشلا أو وهنا فليذبّ عنه كما يذبّ عن نفسه

Presented by: https://Jafrilibrary.com

فلو شاء اللّه لجعله مثله.

أقول: بعض هـذه الخطبه مذكور فى النهج الكلام ۱۲۱ من باب الخطب أوله: و أىّ امرىء منكم أحسّ من نفسه - إلـخ، و نقلها المفيد رحمه اللّه فى الإرشاد (ص ۱۱۵ طبع طهران ۱۳۷۷ ه) أيضا و بين النسخ اختلاف يسير فى بعض من الكلمات و الجمل.

و فى جمـل المفيـد: ثمّ إنّ أمير المؤمنين عليه السّـلام رحل بالناس إلى القوم غـداه الخميس لعشـر مضـين من جمادى الاولى، و على ميمنته الأـشتر، و على ميسـرته عمّـار بن ياسـر، و أعطى الرايه محمّـد بن الحنفيّه ابنه، و سـار حتّى وقف موقفـا ثمّ نـادى فى الناس لا تعجلوا حتى أعذر إلى القوم.

أقول: مضـى كلامـه عليه السّـلام لابنه محمّـد ابن الحنفيّه لمّا أعطاه الرايه يوم الجمل تزول الجبال و لا تزل، عضّ على ناجـذك أعر اللّه جمجمتك، تـدفى الأرض قـدمك إرم ببصـرك أقصـى القوم، و غضّ بصـرك، و اعلم أنّ النصـر من عنـد اللّه سـبحانه الكلام الحادى عشر من باب الخطب من النهج.

و قد مضى فى ص ۲۴۱ من المجلّد الأول من تكمله المنهاج أنّ أمير المؤمنين عليه السـلام دفع يوم الجمل رايته إلى ابنه محمّد ابن الحنفيه و قـد استوت الصـفوف و قال له: احمل، فتوقّف قليلا، فقال له: احمل، فقال: يا أمير المؤمنين، أما ترى السـهام كأنها شابيب المطر، فدفع فى صدره فقال: ادرككِ عرق من امّك - إلخ، نقله المسعودى فى مروج الذهب.

فـدعا عليه السّـلام: عبد اللّه بن عباس فأعطاه المصـحف و قال: امض بهذا المصـحف إلى طلحه و الزبير و عائشه و ادعهم إلى ما فيه و قل لطلحه و الزبير: ألم تبايعانى مختارين؟ فما الّذى دعاكما إلى نكث بيعتى و هذا كتاب اللّه بينى و بينكما.

فـذهب إليهم ابن عباس فبـدأ بالزبير ثمّ انصـرف عنه إلى طلحه، ثمّ انصـرف عنه إلى عائشه، و جرى بينه و بينهم كلام كثير فأبوا إلّا طغيانا و بغيا و القتال و سفك الدّماء و إثاره الفتنه و إناره الحرب، فرجع إلى أمير المؤمنين عليه السّلام فأخبره الخبر

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و قال له عليه السّلام: ما تنتظر؟ و اللّه لا يعطيك القوم إلاّ السيف فاحمل عليهم قبل أن يحملوا عليك، فقال عليه السّلام: نستظهر باللّه عليهم، قال ابن عباس: فواللّه ما رمت من مكانى حتى طلع علىّ نشابهم كأنه جرد منتشر فقلت: ما ترى يا أمير المؤمنين إلى ما يصنع القوم مرنا ندفعهم، فقال عليه السّلام: حتّى أعذر اليهم ثانيه.

فأخذ عليه السّلام مصحفا كما نقله الطبرى مسندا فى التاريخ و المفيد فى الجمل عن الواقدى، فطاف به فى أصحابه و قال: من يأخذ هذا المصحف فيدعوهم إليه و هو مقتول و أنا ضامن له على اللّه الجنّه؟ فقام فتى من أهل الكوفه حدث السنّ من عبد القيس يقال له: مسلم بن عبد اللّه عليه قباء أبيض محشو فقال: أنا أعرضه يا أمير المؤمنين عليهم و قد احتسبت نفسى عند اللّه، فأعرض عليه السّلام عنه إشفاقا.

و نادى ثانيه: من يأخذ هذا المصحف و يعرضه على القوم و ليعلم أنّه مقتول و له الجنّه؟ فقال الفتى أنا أعرضه.

و نادى ثالثه: من يأخذ المصحف و يدعوهم إلى ما فيه؟ فقال الفتى: أنا فدفع المصحف اليه و قال: امض اليهم و اعرضه عليهم و ادعهم إلى ما فيه.

فأقبل الفتى حتى وقف بازاء الصفوف و نشر المصحف و قال: هذا كتاب اللّه و أمير المؤمنين يدعوكم إلى ما فيه، فقالت عائشه: اشجروه بالرّماح فقبّحه اللّه، فتبادروا إليه بالرّماح فطعنوه من كلّ جانب فقطعوا يده اليمنى، فأخذه بيده اليسرى فدعاهم فقطعوا يده اليسرى، فأخذه بصدره و الدّماء تسيل على قبائه، فقتل رضوان اللّه عليه، و كانت أمّه حاضره فصاحت و طرحت نفسها عليه و جرّته من موضعه و لحقها جماعه من عسكر أمير المؤمنين عليه السّلام أعانوها على حمله حتّى طرحته بين يدى أمير المؤمنين عليه السّلام و هى تبكى و تقول:

لاهمّ إنّ مسلما دعاهم يتلو كتاب اللّه لا يخشاهم

فخضّبوا من دمه قناهم و امّه قائمه تراهم

تأمرهم بالقتل لا تنهاهم

فلمّا رأى أمير المؤمنين عليه السّلام ما قدم عليه القوم من العناد و استحلّوه من سفك

Presented by: https://Jafrilibrary.com

الدّم الحرام رفع يديه إلى السماء و قال:

اللّهمّ الحرام رفع يديه إلى اسماء و قال:

اللّهمّ اليك شخصت الأبصار و بسطت الأيدى و أقضت القلوب و تقرّبت إليك بالأعمال، ربّنا افتح بيننا و بين قومنا بالحقّ و أنت خير الفاتحين.

أقول: قوله عليه السّلام هذا نقلناه من جمل المفيد و نقله نصر بن مزاحم المنقرى فى صفين (ص ۲۵۶ طبع الطهران ۱۳۰۱ ه) مع زياده و أتى به الرّضىّ رحمه اللّه فى النهج و هو الخامس عشر من باب الكتب و الرسائل، و قد مضى فى ص ۳۲۶ من المجلّد الأول من تكمله المنهاج كلامنا فيه و سيأتى طائفه اخرى فى شرحه إنشاء اللّه تعالى.

قال الطبرىّ بعد نقل شهاده الفتى: فقال علىّ عليه السّلام: الان حلّ قتالهم.

و فى الامامه و السياسه للدينورى فلمّا توافقوا للقتال أمر علىّ عليه السّلام مناديا ينادى من أصحابه لا يرمينّ أحد سهما و لا حجرا و لا يطعن برمح حتّى أعذر إلى القوم فأتّخذ عليهم الحجه البالغه.

فكلّم عليه السّلام طلحه و الزبير قبل القتال فقال لهما: استحلفا عائشه بحقّ اللّه و بحقّ رسوله على أربع خصال أن تصدق فيها: هل تعلم رجلا من قريش أولى منّى باللّه و رسوله، و إسلامى قبل كافه الناس أجمعين، و كفايتى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله كفّار العرب بسيفى و رمحى، و على براءتى من دم عثمان، و على أنّى لم أستكره أحدا على بيعه، و على أنّى لم أكن أحسن قولا فى عثمان منكما؟ فأجابه طلحه جوابا غليظا، ورقّ له الزبير.

ثمّ رجع علىّ عليه السّلام إلى أصحابه فقالوا: يا أمير المؤمنين بم كلّمت الرّجلين؟ فقال على عليه السّلام إنّ شأنهما لمختلف أمّا الزبير فقاده اللّجاج و لن يقاتلكم، و أمّا طلحه فسألته عن الحقّ فأجابنى بالباطل، و لقيته باليقين و لقينى بالشكّ، فو اللّه ما نفعه حقّى و لا ضرّنى باطله، و هو مقتول غدا فى الرّعيل الأوّل.

أقول: ما نقله الدينورى من كلامه عليه السّلام ليس بمذكور فى النهج.

و فى احتجاج الطبرسى عن الأصبغ بن نباته قال: كنت واقفا مع أمير المؤمنين

Presented by: https://Jafrilibrary.com

علیه السلام یوم الجمل فجاء رجل حتّی وقف بین یدیه فقال: یا أمیر المؤمنین کبر القوم و کبرنا، و هلّل القوم و هلّلنا، و صلّی القوم و صلّینا، فعلی ما نقاتلهم؟ فقال أمیر المؤمنین علیه السّلام: علی ما أنزل اللّه فی کتابه، فقال: یا أمیر المؤمنین لیس کلّ ما أنزل اللّه فی کتابه أعلمه فعلّمنیه، فقال أمیر المؤمنین علیه السّلام: ما أنزل اللّه فی سوره البقره؟ فقال: یا أمیر المؤمنین لیس کلّما أنزل اللّه فی سوره البقره أعلمه فعلّمنیه، فقال علیه السّلام: هذه الایه «تلک الرّسل فضّلنا بعضهم علی بعض منهم من کلّم اللّه و رفع بعضهم فوق بعض درجات و آتینا عیسی بن مریم البیّنات و أیّدناه بروح القدس و لو شاء اللّه ما اقتتل الّذین من بعدهم من بعد ما جاءتهم البیّنات و لکن اختلفوا فمنهم من آمن و منهم من کفر و لو شاء اللّه ما اقتتلوا و لکنّ اللّه یفعل ما یرید» فنحن الّذین آمنّا، و هم الّذین کفروا، فقال الرّجل: کفر القوم و ربّ الکعبه، ثمّ حمل و قاتل حتّی قتل رحمه اللّه. انتهی.

و فی تاریخ الطبری (ص ۷ ج ۴ طبع مصر ۱۳۵۸ ه ۱۹۳۹ م) قال أبو مخنف:

و حدّثنی إسماعیل بن یزید، عن أبی صادق، عن الحضرمیّ قال: سمعت علیا علیه السّلام یحرّض الناس فی ثلاثه مواطن: یحرّض الناس یوم الجمل، و یوم صفین، و یوم النهر: یقول: عباد اللّه اتّقوا اللّه - إلی آخر ما نقلناه فی ص ۲۳۸ من المجلد الأول من تکمله المنهاج. و نقله المفید رحمه اللّه فی الإرشاد ایضا (ص ۱۰۷ طبع طهران ۱۳۷۷ ه) إلّا أنّه ذکر فی عنوانه یوم صفین فقط و لکنّه لا یفید الإختصاص به و بین النسختین اختلاف یسیر، و الظاهر أنّ الرضیّ رضوان اللّه علیه لم یعثر علیه و إلّا لذکره فی النهج لأنّ الکلام بلیغ جدّا و کان اهتمام الرضی اختیار البلیغ من کلامه علیه السّلام و دونک قوله هذا علی ما فی الارشاد: قال:

و من کلامه علیه السّلام فی تحضیضه علی القتال یوم صفین بعد حمد اللّه و الثناء علیه عباد اللّه اتّقوا اللّه و غضّوا الأبصار، و اخفضوا الأصوات، و أقلّوا الکلام، و وطّنوا أنفسکم علی المنازله، و المجادله، و المبارزه، و المبالطه، و المبالده، و المعانقه و المکادمه، و اثبتوا و اذکروا اللّه کثیرا لعلّکم تفلحون، و أطیعوا اللّه و رسوله و لا

Presented by: https://Jafrilibrary.com

تنازعوا فتفشلوا و تذهب ريحكم و اصبروا إنّ اللّه مع الصابرين، اللّهمّ الهمهم الصبر و أنزل عليهم النصر، و أعظم لهم الأجر.

و قد تظافرت الأخبار أنّ أمير المؤمنين عليه السّلام أمر جنده أن لا يبدأوا القوم الناكثين بقتال، و لا يرموهم بسهم، و لا يضربوهم و لا يطعنوهم برمح، حتّى جاء عبد اللّه بن بديل بن ورقاء الخزاعى من الميمنه بأخ له مقتول، و جاء قوم من الميسره برجل قد رمى بسهم فقتل، فقال علىّ عليه السّلام: اللّهمّ اشهد.

و فى جمل المفيد: ثمّ دعا عليه السّلام ابنه محمّد بن الحنفيّه فأعطاه الرايه و هى رايه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و قال: يا بنىّ هذه رايه لا تردّ قط و لا تردّ أبدا، قال محمّد: فأخذتها و الريح تهبّ عليها فلمّا تمكّنت من حملها صارت الريح على طلحه و الزبير و أصحاب الجمل، فأردت أن أمشى بها فقال امير المؤمنين عليه السّلام: قف يا بنىّ حتّى آمرك.

ثمّ نادى أيّها النّاس لا تقتلوا مدبرا، و لا تجهّزوا على جريح، و لا تكشفوا عوره، و لا تهيجوا امرأه، و لا تمثّلوا بقتيل.

فبينا هو يوصى أصحابه إذ ظلّنا نبل القوم فقتل رجل من أصحاب أمير المؤمنين عليه السّلام، فلمّا رآه قتيلا قال: اللّهمّ اشهد، ثمّ رمى ابن عبد اللّه بن بديل فقتل، فحمل أبوه عبد اللّه و معه عبد اللّه بن العباس حتّى وضعاه بين يدى أمير المؤمنين عليه السلام، فقال عبد اللّه بن بديل: حتّى متى يا أمير المؤمنين ندلى نحورنا للقوم يقتلوننا رجلا رجلا قد و اللّه أعذرت إن كنت تريد الاعتذار.

أقول: قال اليعقوبى فى تاريخه: ثمّ رمى رجل آخر فأصاب عبد اللّه بن بديل بن ورقاء الخزاعى فقتله فأتى به أخوه عبد الرحمن يحمله فقال علىّ عليه السّلام اللّهمّ اشهد و اللّه العالم.

و فى مروج الذهب للمسعودى: ثمّ قام عمّار بن ياسر بين الصفين فقال:

أيّها النّاس ما أنصفتم نبيّكم حيث كففتم عتقاء تلك الخدور، و أبرزتم عقيلته للسيوف، و عائشه على الجمل المسمى عسكرا فى هودج من دفوف الخشب. قد ألبسوه المسوح و جلود البقر، و جعلوا دونه اللّبود قد غشى على ذلك بالدّروع، فدنا

Presented by: https://Jafrilibrary.com

عمّار من موضعها، فنادى: إلى ما ذا تدعيننى؟ قالت: إلى الطلب بدم عثمان، فقال: قتل اللّه فى هذا اليوم الباغى و الطالب بغير الحقّ، ثمّ قال: أيّها الناس إنكم لتعلمون أيّنا الممالى فى قتل عثمان، ثمّ أنشأ يقول و قد رشقوه بالنبل:

فمنك البكاء و منك العويل و منك الرّياح و منك المطر

و أنت أمرت بقتل الإمام و قاتله عندنا من أمر

و تواتر عليه الرّمى و اتّصل فحرّك فرسه و زال عن موضعه فقال: ما ذا تنتظر يا أمير المؤمنين و ليس لك عند القوم إلاّ الحرب فقال علىّ عليه السّلام: أيّها الناس إذا هزمتموهم فلا تجهّزوا على جريح، و لا تقتلوا أسيرا، و لا تتّبعوا مولّيا، و لا تطلبوا مدبرا، و لا تكشفوا عوره، و لا تمثّلوا بقتيل، و لا تهتكوا سترا، و لا تقربوا من أموالهم إلاّ ما تجدونه فى عسكرهم من سلاح أو كراع او عبد أو أمه، و ما سوى ذلک فهو ميراث لورثتهم على كتاب اللّه.

أقول: و قد مضى فى ص ۲۲۲ من المجلّد الأول من تكمله المنهاج عن نصر فى كتاب صفين باسناده عن عبد الرحمن بن جندب الأزدى عن أبيه أنّ عليا عليه السّلام كان يأمرنا فى كلّ موطن لقينا معه عدوّه يقول: لا تقاتلوا القوم حتّى يبدءوكم - إلى آخره و سيأتى شرحه و نقل أقواله الاخر فى الكتاب الخامس عشر إنشاء اللّه تعالى.

ثمّ قد ذكرنا فى شرح الكتاب الأوّل البيتين المذكورين و قائلهما فراجع.

و قال المفيد فى الجمل: روى عبد اللّه بن رياح مولى الأنصارى عن عبد اللّه بن زياد مولى عثمان بن عفان قال: خرج عمّار بن ياسر يوم الجمل إلينا فقال: يا هؤلاء على أىّ شىء تقاتلونا؟ فقلنا: على أنّ عثمان قتل مؤمنا، فقال عمّار:

نحن نقاتلكم على أنّه قتل كافرا، قال: و سمعت عمّارا يقول: و اللّه لو ضربتمونا حتى نبلغ شعفات هجر لعلمنا أنّا على الحقّ و أنّكم على الباطل، قال: و سمعته و اللّه يقول: ما نزل تأويل هذه الايه إلاّ اليوم «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ »

Presented by: https://Jafrilibrary.com

«مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللّٰهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ » (المائده: ۵۹).

و فی احتجاج الطبرسی: روی الواقدی أنّ عمّار بن یاسر لما دخل علی عایشه - بعد أن ظفر علیّ علیه السّلام و أصحابه علی أصحاب الجمل - فقال لها: کیف رأیت ضرب بنیک علی الحقّ؟ فقالت: استبصرت من أجل أنک غلبت، فقال عمّار: أنا أشدّ استبصارا من ذلک، و اللّه لو ضربتمونا حتی تبلغونا سعیفات هجر لعلمنا أنّا علی الحقّ و أنّکم علی الباطل، فقالت عائشه: هکذا یختیل الیک اتّق اللّه یا عمّار أذهبت دینک لابن أبی طالب.

أقول: قد قال عمّار فی صفین أیضا: إنّی لأری وجوه قوم لا یزالون یقاتلون حتّی یرتاب المبطلون، و اللّه لو هزمونا حتی یبلغوا بنا سعفات هجر لکنّا علی الحقّ و کانوا علی الباطل. و قد مرّ بیانه فی ص ۲۸۵ من المجلّد الأوّل من تکمله المنهاج و اختلاف النسخ فیه فراجع.

روی الواقدیّ قال: حدّثنی عبد اللّه بن الفضیل عن أبیه عن محمّد ابن الحنفیّه قال: لمّا نزلنا البصره و عسکرنا بها و صففنا صفوفنا دفع أبی علیّ علیه السّلام إلیّ باللّواء و قال: لا تحدّثنّ شیئا ثمّ نام فنالنا نبل القوم فأفزعته ففزع و هو یمسح عینیه من النوم و أصحاب الجمل یصیحون: یا لثارات عثمان، فبرز علیه السّلام و لیس علیه إلّا قمیص واحد، ثم قال: تقدّم باللّواء، فتقدّمت و قلت: یا أبه فی مثل هذا الیوم بقمیص واحد، قال: أحرز امرء أجله و اللّه قاتلت مع النبیّ صلّی اللّه علیه و آله و أنا حاسر أکثر ممّا قاتلت و أنا دارع، ثمّ دنا کل من طلحه و الزبیر فکلّمهما و رجع و هو یقول: یأبی القوم إلاّ القتال، فقاتلوهم فقد بغوا، و دعا بدرعه البتراء و لم یلبسها بعد النبیّ صلّی اللّه علیه و آله إلّا یومئذ فکان بین کتفیه منها متوهیا.

قال: و جاء أمیر المؤمنین علیه السّلام و فی یده شسع نعل فقال له ابن عباس: ما ترید بهذا الشّسع یا أمیر المؤمنین؟ فقال علیه السّلام: أربط بها ما قد توهی من هذا الدّرع من خلفی، فقال له ابن عبّاس: أفی مثل هذا الیوم تلبس مثل هذا؟ فقال علیه السّلام:

لم؟ قال: أخاف علیک، قال علیه السّلام: لا تخف أنّ أوتی من ورائی و اللّه یا ابن عبّاس

Presented by: https://Jafrilibrary.com

ما ولّيت فى زحف قطّ ثمّ قال له: البس يا ابن عباس، فلبس درعا سعد ياثمّ تقدم إلى الميمنه و قال: احملوا، ثمّ إلى الميسره و قال: احملوا، و جعل يدفع فى ظهرى و يقول: تقدّم يا بنىّ فجعلت أتقدّم حتى انهزموا من كلّ وجه.

و روى الواقدىّ عن هشام بن سعد عن شيخ من مشايخ أهل البصره قال: لمّا صفّ علىّ بن أبى طالب عليه السّلام صفوفه أطال الوقوف و الناس ينتظرون أمره، فاشتدّ عليهم ذلك، فصاحوا حتّى متى، فصفق بإحدى يديه على الاخرى ثمّ قال: عباد اللّه لا تعجلوا فإنى كنت أرى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله يستحبّ أن يحمل إذ اهبت الريح قال: فأمهل حتّى زالت الشّمس و صلّى ركعتين ثمّ قال: ادعوا ابنى محمّدا، فدعى له محمّد ابن الحنفيّه فجاء و هو يومئذ ابن تسع عشر سنه، فوقف بين يديه و دعا بالرايه فنصبت فحمد اللّه و أثنى عليه و قال: أما هذه الرايه لم تردّ قطّ و لا تردّ أبدا و إنى واضعها اليوم فى أهلها، و دفعها إلى ولده محمّد و قال: تقدّم يا بنىّ فلمّا رآه القوم قد أقبل و الرايه بين يديه فتضعضعوا فما هو إلّا أنّ الناس التقوا و نظروا إلى غره أمير المؤمنين عليه السّلام و وجدوا مسّ السلاح حتى انهزموا.

و روى محمد بن عبد اللّه بن عمر بن دينار قال: قال أمير المؤمنين عليه السّلام لابنه محمّد:

خذ الرايه و امض، و علىّ عليه السّلام خلفه فناداه يا أبا القاسم! فقال: لبّيك يا أبه، فقال:

يا بنىّ لا يستنفزّنك ما ترى قد حملت الرايه و أنا أصغر منك فما استنفزنى عدوّى و ذلك أننى لم ابارز أحدا إلّا حدّثتنى نفسى بقتله، فحدّث نفسك بعون اللّه تعالى بظهورك عليهم و لا يخذلك ضعف النفس من اليقين فانّ ذلك أشدّ الخذلان، قال: قلت يا أبه أرجو أن أكون كما تحبّ إن شاء اللّه، قال: فالزم رايتك فإن اختلفت الصفوف قف فى مكانك و بين أصحابك فإن لم تبين من أصحابك فاعلم أنّهم سيرونك.

قال: و اللّه إنّى لفى وسط أصحابى فصاروا كلّهم خلفى و ما بينى و بين القوم أحد يردّهم عنّى و أنا اريد أن أتقدّم فى وجوه القوم فما شعرت إلّا بأبى خلفى قد جرّد بسيفه و هو يقول: لا تقدّم حتّى أكون أمامك، فتقدّم بين يدى يهرول و معه طائفه من أصحابه، فضرب الّذين فى وجهه حتّى نهضوهم و لحقتهم بالرايه فوقفوا

Presented by: https://Jafrilibrary.com

وقفه و اختلط النـاس و ركـدت السـيوف سـاعه فنظرت إلى أبى يفرّج النـاس يمينـا و شـمالا و يسوقهم أمـامه فـأردت أن أجول فكرهت خلافه و وصيّته لى - لا تفارق الرايه - حتّى انتهى إلى الجمل و حوله أربعه آلاف مقاتل من بنى ضبّه و الأزد و تميم و غيرهم و صاح: اقطعوا البطان.

فأسـرع محمّـد بن أبى بكر فقطعه و أطلع الهودج، فقـالت عـائشه: من أنت؟ قـال: أبغض أهلك إليك، قالت: ابن الخثعميه؟ قال: نعم و لم تكن دون أمّهاتك قالت: لعمرى بل هى شـريفه دع عنك هذا الحمد للّه الّذى سـلمك قال: قد كان ذلك ما تكرهين، قـالت: يـا أخى لو كرهته مـا قلت مـا قلت، قال: كنت تحبّين الظفر و إنّى قتلت، قالت: قـد كنت احبّ ذلك لكنه ما صـرنا إلى ما صرنا أحببت سـلامتك لقرابتى منك فاكفف و لا تعقّب الامور و خذ الظاهر و لا تكن لومه و لا عذله فإنّ أباك لم يكن لومه و لا عذله.

قال: و جاء علىّ عليه السّـلام فقرع الهودج برمحه و قال: يا شقيراء بهذا وصّاك رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله؟ قالت: يا ابن أبى طالب قد ملكت فاسمح، و فى تاريخ الطبرى:

فاسجح.

ثمّ أمر عليه السّلام ابنه محمّدا أن يتولّى أمرها و يحملها إلى دار ابن خلف حتّى ينظر عليه السّلام فى أمرها، فحملها إلى الموضع و أنّ لسانها لا يفتر من السبّ له و لعلىّ عليه السلام و الترحّم على أصحاب الجمل.

و روى عن ابن الزبير قال: خرجت عائشه يوم البصـره و هى على جملها عسـكر قـد اتّخـذت عليه خدرا و دقّته بالدّقوق خشـيه أن يخلص إليها النبل، و سار إليهم علىّ بن أبى طالب عليه السّلام حتى التقوا فاقتتلوا قتالا شديدا و أخذ بخطام الجمل يومئذ سبعون رجلا من قريش كلّهم قتل، و خرج مروان بن الحكم و عبـد اللّه بن الزبير و رأيتهما جريحين، فلمّا قتلت تلك العصابه من قريش أخذ رجال كثير من بنى ضبّه بخطام الجمل فقتلوا عن آخرهم، و لم يأخذ بخطامه أحد إلّا قتل حتى غرق الجمل بدماء القتلى، و تقدّم محمّد بن أبى بكر فقطع بطان الجمل و احتمل الخدر

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و معه أصحاب له و فيه عائشه حتّى أنزلوها بعض دور البصره، و ولّى الزبير منهزما فأدركه ابن جرموز فقتله، و لمّا رأى مروان توجّه الأمر على أصحاب الجمل نظر إلى طلحه و هو يريد الهرب فقال، و اللّه لا يفوتنى ثارى من عثمان، فرماه بسهم فقطع أكحله فسقط بدمه و حمل من موضعه و هو يقول: إنّا للّه هذا و اللّه سهم لم يأتنى من بعد ما أراه إلاّ من معسكرنا، و اللّه ما رأيت مصرع شيخ أضيع من مصرعى ثمّ لم يلبث أن هلك.

روى الطبرىّ فى التاريخ باسناده عن أبى البخترى الطائىّ قال: أطافت ضبّه و الأزد بعائشه يوم الجمل، و إذا رجال من الأزد يأخذون بعر الجمل فيفتّونه و يشمّونه و يقولون: بعر جمل امّنا ريحه ريح المسك، و رجل من أصحاب علىّ عليه السّلام يقاتل و يقول:

جرّدت سيفى فى رجال الأزد أضرب فى كهولهم و المرد

كلّ طويل الساعدين نهد

و ماج الناس بعضهم فى بعض، فصرخ صارخ: اعقروا الجمل، فضربه بجير بن دلجه الضّبى فقيل له: لم عقرته؟ فقال: رأيت قومى يقتلون فخفت أن يفنوا و رجوت إن عقرته أن يبقى لهم بقيّه.

و روى باسناده عن الصعب بن عطيّه عن أبيه قال: لمّا أمسى الناس و تقدّم علىّ عليه السّلام و احيط بالجمل و من حوله و عقره بجير بن دلجه و قال: إنكم آمنون فكفّ بعض الناس عن بعض، و قال فى ذلك حين أمسى و انخنس عنهم القتال:

إليك أشكو عجرى و بجرى و معشرا غشّوا علىّ بصرى

قتلت منهم مضرا بمضرى شفيت نفسى و قتلت معشرى

أقول: قد ذكر البيتان فى الديوان المنسوب إليه عليه السّلام أيضا و فيه «أعشوا» مكان «غشّوا»، و «إنى قتلت مضرى بمصرى» مكان المصراع الثالث: «و جذعت أنفى» مكان «شفيت نفسى». و لكنّ الصريح من كلام أبى العباس محمّد بن يزيد المعروف بالمبرد المتوفى سنه ۲۸۵ ه فى الكامل ص ۱۲۶ ج ۱ طبع مصر أنه عليه السّلام

Presented by: https://Jafrilibrary.com

لم یقل کلامه علی هیئه الشعر حیث قال:

حدّثنی التّوزیّ قال: حدّثنی محمّد بن عباد بن حبیب بن المهلّب أحسبه عن أبیه قال: لمّا انقضی یوم الجمل خرج علیّ بن أبی طالب رضی اللّه عنه فی لیله ذلک الیوم و معه قنبر و فی یده مشعله من نار یتصفّح القتلی حتّی وقف علی رجل، قال التوزی: فقلت: أهو طلحه؟ قال: نعم، فلمّا وقف علیه قال: اعزز علیّ أبا محمّد أن أراک معفّرا تحت تخوم السماء و فی بطون الأودیه، شفیت نفسی و قتلت معشری إلی اللّه أشکو عجری و بجری. انتهی قوله.

أقول: الظاهر أنّ غیره أخذ کلامه هذا و أدرجه فی الشعر، و قد نقلنا فی المجلّد الأوّل من تکمله المنهاج (من ص ۳۰۶ - إلی ۳۱۴) أبیاتا عدیده من ذلک الدیوان أنها مما قالها غیره علیه السّلام کما بیّناها بالشواهد و الماخذ، و قد عثرنا علی عدّه اخری منها بعد ذلک فخذها:

ما فی ذلک الدّیوان من ثلاثه عشر بیتا قالها فی صفین:

لنا الرایه السوداء یخفق ظلّها إذا قیل قدّمها حصین تقدما

إلی آخرها، فأتی بتمامها نصر بن مزاحم المنقری فی کتاب صفّین (ص ۱۴۵ الطبع الناصری) و أسندها باسناده عن الحصین بن المنذر إلیه علیه السّلام، و قال الفاضل الشارح المعتزلی ابن ابی الحدید فی شرحه علی النهج: هکذا روی نصر بن مزاحم، و سائر الرواه رووا له علیه السّلام الأبیات السته الاولی و رووا باقی الأبیات من قوله

«و قد

صبرت عک و لخم»

إلخ - للحصین بن المنذر صاحب الرایه.

و اعلم أنّ البیت الثامن منه علی ما فی الدیوان هو البیت الرابع فی کتاب صفین. علی أنّ بین نسختی صفین و الدیوان اختلافا یسیرا فی بعض عبارات الأبیات و ما فی ذلک الدّیوان:

قد کنت میتا فصرت حیّا و عن قلیل تصیر میتا

عزّ بدار الفناء بیت فأین دار البقاء بیتا

Presented by: https://Jafrilibrary.com

ففی مادّه خضر من سفینه البحار نقل عن المناقب لابن شهر آشوب أنّ أمیر المؤمنین علیه السّلام رأی الخضر فی المنام فسأله نصیحه قال: فأرانی کفّه فإذا فیها مکتوب بالخضره:

قد کنت میتا فصرت حیّا و عن قلیل تعود میتا

فابن لدار البقاء بیتا ودع لدار الفناء بیتا

و ما فی السیره الهشامیه (ص ۲۲۵ ج ۲ طبع مصر ۱۳۷۵ ه) فنقل عن ابن إسحاق أنه لما قتل أمیر المؤمنین علیّ علیه السّلام عمرو بن عبدود فی غزوه الخندق قال علیه السّلام فی ذلک:

نصر الحجاره من سفاهه رأیه و نصرت ربّ محمّد بصوابی

فصددت حین ترکته متجدّلا کالجذع بین دکادک و روابی

و عففت عن أثوابه لو إننی کنت المقطر بزّنی أثوابی

لا تحسبنّ اللّه خاذل دینه و نبیّه یا معشر الأحراب

ثمّ قال ابن هشام: و أکثر أهل العلم بالشعر یشکّ فیها لعلیّ بن أبی طالب علیه السّلام و ما فی الدّیوان المنسوب الیه

لکلّ اجتماع من خلیلین فرقهو کلّ الّذی دون الفراق قلیل

و إنّ افتقادی فاطما بعد أحمددلیل علی أن لا یدوم خلیل

فقال أبو العباس محمّد بن یزید المعروف بالمبرد فی (ص ۲۶۸ ج ۲ من کتابه الکامل طبع مصر): و یروی أنّ علیّ بن أبی طالب رضوان اللّه علیه تمثّل عند قبر فاطمه علیها السّلام، ثمّ ذکر البیتین و المصراع الثانی من الأوّل فیه:

«و إنّ الّذی دون

الفراق قلیل»

و الأوّل من الثانی:

«و إنّ افتقادی واحدا بعد واحد»

.

و فی البیان و التبیین للجاحظ (ص ۱۸۱ ج ۳ طبع مصر ۱۳۸۰ ه ۱۹۶۰ بتحقیق و شرح عبد السلام محمّد هارون): و قال الآخر:

Presented by: https://Jafrilibrary.com

ذکرت أبا أروی فبتّ کأننی بردّ امور ماضیات وکیل

لکلّ اجتماع من خلیلین فرقه و کلّ الّذی قبل الفراق قلیل

ص:۶۴

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و أنّ افتقادی واحدا بعد واحد دلیل علی أن لا یدوم خلیل

و هو کما تری لم یسمّ قائل الأبیات.

و قال عبد السلام محمّد هارون فی الهامش: ذکر ابن الأنباری أنّ هذه الأبیات لعلیّ بن أبی طالب کرّم اللّه وجهه حین دفن فاطمه رضی اللّه عنها. و قال ابن الأعرابی:

إنها لشقران السلامانی. و فی الکامل ۷۲۴ لیبسک أن الشعر تمثّل به علیّ بن أبی طالب عند قبر فاطمه. و قد روی البحتریّ فی حماسه ۲۳۳ البیتین الأخیرین.

انتهی کلامه.

و ما فی ذلک الدیوان:

الناس من جهه التمثال أکفاء أبوهم آدم و الأمّ حوّاء

إلی آخر الأبیات فأسندها عبد القاهر الجرجانی فی أسرار البلاغه (ص ۲۱۴ طبع مصر ۱۳۱۹ ه) إلی محمد بن الرّبیع الموصلی، و قیل: إنّها منسوبه إلی علیّ القیروانی کما فی ذیل ص ۳۰۷ من کتاب «اخلاق محتشمی» المنسوب إلی المحقق الطوسی قدّس سرّه (طبع ایران، الطبع الأول) و ذکرناه فی المجلّد الأوّل من تکمله المنهاج ص ۳۰۶ و لنعد إلی ما کنا بصدده:

و رأی ذلک الیوم من الجمل الّذی رکبته عائشه کلّ العجب، و ذلک کما فی إثبات الوصیّه للمسعودی و احتجاج الطبرسی و تاریخ الطبری و غیرها أنّه کلّما ابتز منه قائمه من قوائمه ثبت علی الاخری حتّی نادی أمیر المؤمنین علیه السّلام: اقتلوا الجمل فإنّه شیطان، و تولّی محمّد بن أبی بکر و عمّار بن یاسر عقره بعد طول دمائه.

و قال المفید فی الجمل: روی ابراهیم بن نافع عن سعید بن أبی هند قال:

أخبرنا أصحابنا ممّن حضر القتال یوم البصره أنّ أمیر المؤمنین علیه السّلام قاتل یومئذ أشدّ القتال و سمعوه و هو یقول: تبارک الّذی أذن لهذه السیوف تصنع ما تصنع.

و قال فیه: روی الواقدیّ قال: حدّثنی عبد اللّه بن عمر بن علیّ بن أبی طالب قال: سمع أبی أصوات الناس یوم الجمل و قد ارتفعت فقال لابنه محمّد: ما یقولون؟ قال: یقولون: یا ثارات عثمان، قال: فشدّ علیهم و أصحابه یهشون فی وجهه

Presented by: https://Jafrilibrary.com

يقولون: ارتفعت الشمس و هو يقول: الصبر أبلغ حجه، ثمّ قام خطيبا يتو كأعلى قوس عربيه فحمد اللّه و أثنى عليه و ذكر النبيّ فصلّى عليه و قال:

«خطبه أمير المؤمنين عليه السلام فى اثناء حرب الجمل»

أمّا بعد فإنّ الموت طالب حثيث لا يفوته الهارب و لا يعجزه، فأقدموا و لا تنكلوا، و هذه الأصوات الّتى تسمعوها من عدوّكم فشل و اختلاف، إنا كنّا نؤمر فى الحرب بالصّمت، فعضّوا على الناجذ، و اصبروا لوقع السيوف، فوالّذى نفسى بيده لألف ضربه بالسيف أهون عليّ من موته على فراشي، فقاتلوهم صابروا محتسبين فإنّ الكتاب معكم و السنّه معكم، و من كانا معه فهو القويّ، اصدقوهم بالضرب فأيّ امرء أحسّ من نفسه شجاعه و إقداما و صبرا عند اللّقاء فلا يبطرنّه، و لا يرى أنّ له فضلا على من هو دونه، و إن رأى من أخيه فشلا و ضعفا فليذبّ عنه كما يذبّ عن نفسه، فانّ اللّه لو شاء لجعله مثله.

أقول: أتى الرضيّ رضوان اللّه عليه ببعض هذه الخطبه فى النهج، قوله:

و من كلام له عليه السّلام قاله للأصحاب فى ساعه الحرب: و أيّ امرء منكم أحسّ من نفسه إلخ (الكلام ۱۲۲ من باب الخطب من النهج)، و نقله المفيد فى الإرشاد ص ۱۱۴ طبع طهران ۱۳۷۷ ه و بين النسخ اختلاف فى الجمله.

ثمّ لمّا حمل أمير المؤمنين عليه السّلام الناكثين و حمل أعوانه معه فما كان القوم إلّا كرماد اشتدّت به الريح فى يوم عاصف، و لمّا رأت عائشه هزيمه القوم نادت يا بنيّ الكرّه الكرّه اصبروا فإنى ضامنه لكم الجنّه، فحفّوا بها من كلّ جانب، و استقدموا حتّى دنوا من عسكر أمير المؤمنين عليه السّلام، و لفّت عائشه نفسها ببرده كانت معها و قلبت يمينها على منكبها الأيمن إلى الأيسر و الأيسر إلى الأيمن كما كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله يفعل عند الاستسقاء، ثمّ قالت: ناولونى كفّا من تراب، فناولوها فحثت به وجوه أصحاب أمير المؤمنين عليه السّلام و قالت: شاهت الوجوه كما فعل رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله بأهل بدر، و لمّا فعلت عائشه من السبّ المبرح و حصب أصحاب أمير المؤمنين قال عليه السّلام: و ما رميت إذ رميت و لكنّ الشيطان رمى و ليعودن وبالك عليك

Presented by: https://Jafrilibrary.com

إن شاء اللّه تعالى.

قال المفيد فى الجمل: روى محمّد بن موسى عن محمّد بن إبراهيم عن أبيه قال:

سمعت معاذ بن عبد اللّه التميمى و كان قد حضر الجمل يقول: لمّا التقينا و اصطففنا نادى منادى علىّ بن أبى طالب عليه السّلام: يا معشر قريش اتّقوا اللّه على أنفسكم فإنّى أعلم أنكم قد خرجتم و ظننتم أنّ الأمر لا يبلغ إلى هذا، فاللّه اللّه فى أنفسكم فإنّ السيف ليس له بقيا، فان أحببتم فانصرفوا حتّى نحاكم هؤلاء القوم، و إن أحببتم فإلىّ فانّكم آمنون بأمان اللّه، قال: فاستحيينا أشدّ الحياء و أبصرنا ما نحن فيه و لكنّ الحفاظ حملنا على الصبر مع عائشه حتّى قتل من قتل منّا، فو اللّه لقد رأيت أصحاب علىّ عليه السّلام و قد وصلوا إلى الجمل و صاح منهم صائح: اعقروه، فعقروه و نادى علىّ عليه السّلام: من طرح السلاح فهو آمن، و من دخل بيته فهو آمن، فو اللّه ما رأيت أكرم عفوا منه.

و فى الامامه و السياسه للدينورى. قال حيه بين جهين: نظرت إلى علىّ عليه السّلام و هو يخفق نعاسا فقلت له: تا اللّه ما رأيت كاليوم قطّ، إنّ بإزائنا لمائه ألف سيف و قد هزمت ميمنتك و ميسرتك و أنت تخفق نعاسا؟ فانتبه و رفع يديه و قال: اللّهمّ إنك تعلم ما كتبت فى عثمان سوادا فى بياض و أنّ الزبير و طلحه ألّبا و أجلبا علىّ الناس، اللّهمّ أولانا بدم عثمان فخذه اليوم.

و فى مروج الذهب: قد كان أصحاب الجمل حملوا على ميمنه علىّ عليه السّلام و ميسرته فكشفوها فأتاه بعض ولد عقيل و علىّ عليه السّلام يخفق نعاسا على قربوس سرجه فقال له: يا عمّ قد بلغت ميمنتك و ميسرتك حيث ترى و أنك تخفق نعاسا؟ قال:

اسكت يا ابن أخى فإنّ لعمّك يوما لا يعدوه، و اللّه لا يبالى عمّك وقع على الموت أو وقع الموت عليه.

ثمّ بعث إلى ولده محمّد ابن الحنفيّه و كان صاحب رايته: احمل على القوم فأبطأ محمد عليه و كان بإزائه قوم من الرّماه ينتظر نفاد سهامهم، فأتاه علىّ عليه السّلام فقال:

هلّا حملت؟ فقال: لا أجد متقدّما إلّا على سهم أو سنان و إنى لمنتظر نفاد سهامهم و أحمل، فقال:

Presented by: https://Jafrilibrary.com

احمل بین الأسنه فإنّ للموت علیک جنّه، فحمل محمد فسکن بین الرماح و النشاب فوقف فأتاه علیّ فضربه بقائم سیفه و قال: أدرکک عرق امّک، و أخذ الرایه و حمل و حمل الناس معه فما کان القوم إلاّ کرماد اشتدّت به الریح فی یوم عاصف و طافت بنو امیّه بالجمل و قطع علی خطام الجمل سبعون یدا من بنی ضبّه، و رمی الهودج بالنشاب و النبل و عرقب الجمل و وقع الهودج و الناس مفترقون یقتتلون.

و لمّا سقط الجمل و وقع الهودج جاء محمّد بن أبی بکر فأدخل یده فقالت: من أنت؟ قال: أقرب الناس قرابه و أبغضهم إلیک أنا محمد أخوک یقول لک أمیر المؤمنین هل أصابک شیء؟ قالت: ما أصابنی إلاّ سهم لم یضرّنی.

فجاء علیّ علیه السّلام حتّی وقف علیها فضرب الهودج بقضیب و قال: یا حمیراء رسول اللّه أمرک بهذا؟ ألم یأمرک أن تقرّی فی بیتک، و اللّه ما أنصفک الّذین أخرجوک إذ صانوا عقائلهم و أبرزوک، و أمر أخاها محمّدا فأنزلها فی دار صفیّه بنت الحارث بن أبی طلحه العبدی و هی امّ طلحه الطلحات، و وقع الهودج و الناس مفترقون یقتتلون، و التقی الأشتر بن مالک بن الحارث النخعیّ و عبد اللّه بن الزبیر فاعترکا و سقطا إلی الأرض عن فرسیهما و الناس حولهم یجولون و ابن الزبیر ینادی:

اقتلونی و مالکا، و اقتلوا مالکا معی، فلا یسمعهما أحد لشدّه الجلاد و وقع الحدید، و لا یراهما راء لظلمه النقع و ترادف العجاج، و جاء ذو الشهادتین خزیمه ابن ثابت إلی علیّ فقال، یا أمیر المؤمنین لا تنکس الیوم رأس محمد و اردد إلیه الرایه فدعا به وردّ علیه الرایه و قال:

اطعنهم طعن أبیک تحمد لا خیر فی حرب إذا لم توقد

بالمشرفیّ و القنا المشرّد

ثمّ استسقی فاتی بعسل و ماء فحسا منه حسوه و قال: هذا الطائفیّ و هو غریب البلد فقال له عبد اللّه بن جعفر: ما شغلک ما نحن فیه عن علم هذا؟ قال: إنه و اللّه یا بنیّ ما ملأ بصدر عمّک شیء قطّ من أمر الدنیا، ثمّ دخل علیه السّلام البصره و کانت الواقعه فی الموضع المعروف بالخریبه یوم الخمیس لعشر خلون من جمادی

Presented by: https://Jafrilibrary.com

الاخره سنه ستّ و ثلاثين.

و قال الدينوريّ: فشقّ عليّ فى عسكر القوم يطعن و يقتل ثمّ خرج و هو يقول الماء الماء، فأتاه رجل بأداوه فيها عسل فقال له: يا أمير المؤمنين أمّا الماء فإنّه لا يصلح لك فى هذا المقام و لكن أذوقك هذا العسل فقال: هات، فحسا منه حسوه ثمّ قال: إنّ عسلك لطائفيّ، قال الرّجل: لعجبا منك و اللّه يا أمير المؤمنين لمعرفتك الطائفيّ من غيره فى هذا اليوم و قد بلغت القلوب الحناجر، فقال له عليّ عليه السلام: إنه و اللّه يا ابن أخى ما ملأ صدر عمّك شيء قطّ و لا هابه شيء، ثمّ أعطى الرايه لابنه محمّد و قال: هكذا فاصنع فاقتتل الناس ذلك اليوم قتالا شديدا و كانوا كذلك يروحون و يغدون على القتال سبعه أيّام و إنّ عليا خرج إليهم بعد سبعه أيّام فهزمهم.

«قتل الزبير بن العوام»

كان الزّبير ممن ولّى يوم الجمل مدبرا و عدّه الطبرىّ فى التاريخ ممّن انهزم يوم الجمل فاختفى و مضى فى البلاد قال: كتب إليّ السرىّ عن شعيب عن سيف عن محمّد و طلحه قالا: و مضى الزبير فى صدر يوم الهزيمه راجلا نحو المدينه فقتله ابن جرموز، و ممّن ولّى مدبرا مروان بن الحكم و أوى إلى أهل بيت من عنزه و عدّ نفرا كثيرا منهم فى تاريخه.

و قد تظافرت الأخبار عن الفريقين أنّ أمير المؤمنين عليا عليه السّلام خرج بنفسه حاسرا على بغله رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله الشهباء بين الصفين، فنادى يا زبير اخرج إليّ فخرج شائكا فى سلاحه فدنا إليه حتى اختلفت أعناق دابّتيهما فقال له عليّ:

ويحك يا زبير ما الّذى أخرجك؟ قال: دم عثمان، قال: قتل اللّه أولانا بدم عثمان أما تذكر يوما لقيت رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فى بنى بياضه و هو راكب حماره فضحك إليّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و ضحكت أنت معه فقلت أنت: يا رسول اللّه ما يدع عليّ زهوه فقال لك: ليس به زهو، أتحبّه يا زبير؟ فقلت: إني و اللّه لاحبّه فقال لك: إنّك

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و اللّه ستقاتله و أنت له ظالم.

فقال الزبير: أستغفر اللّه لو ذكرتها ما خرجت، فقال عليه السّلام: يا زبير ارجع فقال: و كيف أرجع الان و قد التقت حلقتا البطان، هـذا و اللّه العار الّذى لا يغسّل فقال: يا زبير ارجع بالعار قبل أن تجمع العار و النار، فانصرف الزبير و دخل على عائشه فقال: يا امّاه ما شهدت موطنا قطّ فى الشرك و لا فى الإسلام إلاّ ولى فيه رأى و بصيره غير هذا الموطن، فانّه لا رأى لى فيه و لا بصيره، و على نقل الدينورى فى الامامه و السياسه قال: و إنى لعلى باطل، قالت له عائشه: يا أبا عبد اللّه خفت سيوف بنى عبد المطلب، فقال: أما و اللّه إنّ سيوف بنى عبد المطلب طوال حداد يحملها فتيه أنجاد.

و قال المسعودىّ فى مروج الذهب: و لما رجع الزبير عن الحرب قال ابنه عبد اللّه: أين تدعنا؟ فقال: يا بنىّ أذكرنى أبو حسن بأمر كنت قد أنسيته قال: بل خفت سيوف بنى عبد المطلب فانها طوال حداد يحملها فتيه أنجاد فقال: لا و اللّه و لكنى ذكرت ما أنسانيه الدّهر فاخترت العار على النار أبا لجبن تعيّرنى لا أبا لك؟ ثمّ أمال سنانه و شدّ فى الميمنه فقال علىّ عليه السّلام: افرجوا له فقدها جوه ثمّ رجع فشدّ فى الميسره، ثمّ رجع فشدّ فى القلب، ثمّ عاد إلى ابنه فقال: أ يفعل هذا جبان.

و قال الدينورى: إنّ الزبير قال لابنه عبد اللّه حينئذ: عليك بحربك. أمّا أنا فراجع إلى بيتى، فقال له ابنه عبد اللّه: الان حين التقت حلقتا البطان و اجتمعت الفئتان، و اللّه لا نغسل رءوسنا منها، فقال الزبير لابنه: لا تعد هذا منّى جبنا، فو اللّه ما فارقت أحدا فى جاهليه و لا إسلام، قال: فما يردّك؟ قال: يردّنى ما إن علمته كسرك.

ثمّ انصرف الزبير راجعا إلى المدينه حتى أتى وادى السباع و الأحنف بن قيس معتزل فى قومه من بنى تميم، فأتاه آت فقال له: هذا الزّبير مارّ، فقال:

ما أصنع بالزّبير؟ و قد جمع بين فئتين عظيمتين من الناس يقتل بعضهم بعضا و هو مارّ إلى منزله سالما.

فلحقه نفر من بنى تميم فسبقهم إليه عمرو بن جرموز التميمى فقال للزبير:

Presented by: https://Jafrilibrary.com

یـا أبـا عبـد اللّه أحییت حربـا ظالما أو مظلوما ثمّ تنصـرف؟ أ تائب أنت أم عاجز؟ فسـکت عنه، ثمّ عاوده فقال له: یا أبا عبـد اللّه حدّثنی عن خصال خمس أسألک عنها، فقال:

هات. قال: خذلک عثمان، و بیعتک علیا، و إخراجک امّ المؤمنین، و صلاتک خلف ابنک، و رجوعک عن الحرب.

فقال الزبیر: نعم اخبرک أمّا خـذلی عثمان فأمر قـدّر اللّه فیه الخطیئه و أخّر التوبه، و أمّا بیعتی علیّا فو اللّه ما وجدت من ذلک بدّا حیث بـایعه المهاجرون و الأنصار و خشـیت القتل، و أمّا إخراجنا امّنا عائشه فأردنا أمرا و أراد اللّه غیره، و أمّا صـلاتی خلف ابنی فإنما قدّمته عائشه امّ المؤمنین و لم یکن لی دون صاحبی أمر و أمّا رجوعی عن هذا الحرب فظنّ بی ما شئت غیر الجبن.

فقال ابن جرموز: و الهفا علی ابن صـفیّه أضـرم نارا ثمّ أراد أن یلحق بأهله قتلنی اللّه إن لم أقتله و سار معه ابن جرموز و قـد کفر علی الدّرع، فلمّا انتهی إلی وادی السباع استغفله فطعنه.

و قال المسـعودیّ فی مروج الذهب: و قد نزل الزبیر إلی الصـلاه فقال لابن جرموز: أتؤمّنی أو أؤمّک؟ فأمّه الزّبیر فقتله عمرو فی الصـلاه، و أتی عمرو علیـا بسـیف الزبیر و خـاتمه و رأسه و قیل: إنه لم یأت برأسه فقال علیّ علیه السّـلام: سـیف طال ما جلی به الکرب عن وجه رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله، و لکن الحین و مصارع السوء، و قاتل ابن صـفیّه فی النار، ففی ذلک یقول ابن جرموز:

أتیت علیا برأس الزبیر و کنت ارجّی به الزلفه

فبشّر بالنّار قبل العیان و بئس بشاره ذی التحفه

فقلت إنّ قتل الزبیر لو لا رضاک من الکلفه

فان ترض ذلک فمنک الرضا و إلاّ فدونک لی حلفه

و ربّ المحلّین و المحرمین و ربّ الجماعه و الألفه

لسیّان عندی قتل الزبیر و ضرطه عنز بذی الجحفه

«قتل طلحه»

فی الکافی: قال أمیر المؤمنین علیه السّلام فی خطبته یوم الجمل: وا عجبا لطلحه

Presented by: https://Jafrilibrary.com

ألّب الناس على ابن عفان حتّى إذا قتل أعطانى صفقته بيمينه طائعا، ثمّ نكث بيعتى اللّهمّ خذه و لا تمهله، و أنّ الزبير نكث بيعتى و قطع رحمى و ظاهر على عدوّى فاكفنيه اليوم بما شئت.

و قال الدينورى فى الامامه و السياسه: إنّ القوم اقتتلوا حول الجمل حتّى حال بينهم اللّيل و كانوا كذلك يروحون و يغدون على القتال سبعه أيّام و أنّ عليا خرج إليهم بعد سبعه أيّام فهزمهم، فلمّا رأى طلحه ذلك رفع يديه إلى السماء و قال: إن كنّا قد داهنّا فى أمر عثمان و ظلمناه فخذله اليوم منّا حتى ترضى، فما مضى كلامه حتّى ضربه مروان ضربه أتى منها على نفسه فخرّ.

قال الطبرى فى التاريخ (ص ۵۳۴ ج ۳ طبع مصر ۱۳۵۷ ه) كتب إلىّ السرى عن شعيب عن سيف عن اسماعيل بن أبى خالد عن حكيم بن جابر قال: قال طلحه يومئذ – اى يوم حرب الجمل – اللّهمّ أعط عثمان منّى حتّى يرضى، فجاء سهم غرب و هو واقف فخل ركبته بالسرج و ثبت حتى امتلاء موزجه دما، فلمّا ثقل قال لمولاه:

اردفنى و ابغنى مكانا لا اعرف فيه، فلم أر كاليوم شيخا أضيع دما، فركب مولاه و أمسكه و جعل يقول: قد لحقنا القوم حتى انتهى به إلى دار من دور البصره خربه و أنزله فى فيئها، فمات فى تلك الخربه و دفن فى بنى سعد. انتهى.

و قال المفيد فى الجمل: روى اسماعيل بن عبد الملك عن يحيى بن شبل عن جعفر بن محمّد عن أبيه عليهما السّلام قال: حدّثنى أبى علىّ زين العابدين عليه السّلام قال: قال لى مروان بن الحكم: لمّا رأيت الناس يوم الجمل قد كشفوا قلت و اللّه لأدركنّ ثارى و لأفزنّ منه الان، فرميت طلحه فأصبت نساه، فجعل الدّم ينزف، فرميته ثانيه فجاءت به فأخذوه حتّى وضعوه تحت شجره فبقى تحتها ينزف منه الدّم حتى مات.

و فى مروج الذهب للمسعودى بعد ما رجع الزبير عن الحرب نادى علىّ عليه السّلام طلحه حين رجع الزّبير: يا أبا محمّد ما الّذى أخرجك؟ قال: الطلب بدم عثمان.

قال علىّ عليه السّلام: قتل اللّه اولانا بدم عثمان، أما سمعت رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله يقول:

Presented by: https://Jafrilibrary.com

اللّهمّ وال من والاه و عاد من عاداه؟ و أنت أوّل من بايعنى ثمّ نكثت، و قد قال اللّه عزّ و جلّ «فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّما يَنْكُثُ عَلى نَفْسِهِ » فقال: أستغفر اللّه ثمّ رجع، فقال مروان بن الحكم: رجع الزبير و يرجع طلحه ما ابالى رميت ههنا أم ههنا فرماه فى أكحله فقتله، فمرّ به على عليه السلام بعد الوقعه فى موضعه فى قنطره قره فوقف عليه فقال: إنّا للّه و إنّا إليه راجعون و اللّه لكنت كارها لهذا أنت و اللّه كما قال القائل:

فتى كان يدنيه الغنى من صديقه إذا ما هو استغنى و يبعده الفقر

كأنّ الثريا علّقت فى يمينه و فى خدّه الشعرى و فى الاخر البدر

و ذكر أنّ طلحه لما ولّى سمع و هو يقول:

ندمت ندامه و ضلّ حلمى و لهفى ثمّ لهف أبى و امّى

ندمت ندامه الكسعى لمّا طلبت رضا بنى حزم بزعمى

و هو يمسح عن جبينه الغبار و هو يقول: و كان أمر اللّه قدرا مقدورا، و قيل:

إنه سمع و يقول هذا الشعر و قد جرحه فى جبهته عبد الملك و رماه مروان فى أكحله و قد وقع صريعا يجود بنفسه.

و نقل الطبرسى فى الاحتجاج عن نصر بن مزاحم أنّ قتل طلحه كان قبل قتل الزّبير فانه قال: روى نصر بن مزاحم أنّ أمير المؤمنين عليه السّلام حين وقع القتال و قتل طلحه تقدّم على بغله رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله الشهباء بين الصفين فدعا الزبير فدنا إليه - إلخ.

قال: و روى أيضا أنّ مروان بن الحكم يوم الجمل كان يرمى بسهامه فى العسكرين معا و يقول: أصبت أيّا منهما فهو فتح لقله دينه و تهمته للجميع بيان: الكسع بالضم فالفتح حيّ من اليمن و منه قولهم ندامه الكسعى.

قال الميدانى فى مجمع الأمثال فى بيان مثلهم: أندم من الكسعى ما هذا لفظه: قال حمزه: هو رجل من كسعه و اسمه محارب بن قيس، و قال غيره:

هو من بنى كسع ثمّ من بنى محارب و اسمه غامد بن الحارث و من حديثه أنه كان

Presented by: https://Jafrilibrary.com

يرعى إبلا له بواد معشب فبينا هو كذلك إذ ابصر بنبعه فى صخره فأعجبته فقال:

ينبغى أن يكون هذه قوسا، فجعل يتعهّدها و يرقبها حتى أدركت قطعها و جفّفها فلمّا جفّت اتّخذت منها قوسا و أنشا يقول:

يا ربّ وفقنى لنحت قوسى فإنها من لذّتى لنفسى

و انفع بقوسى ولدى و عرسى أنحتها صفراء مثل الورس

صفراء ليست كقسىّ النّكس

ثمّ دهنها و خطمها بوتر ثمّ عمد إلى مكان من برايتها فجعل منه خمسه أسهم و جعل يقلّبها فى كفّه و يقول:

هنّ و ربّى أسهم حسان تلذّ للرامى بها البنان

كأنّما قوّمها ميزان فابشروا بالخصب يا صبيان

إن لم يعقنى الشوم و الحرمان

ثمّ خرج حتّى أتى قتره على موارد حمر فكمن فيها، فمرّ قطيع منها فرمى عيرا منها فأمخطه السهم أى أنفذه فيه و جازه و أصاب الجبل فأورى نارا فظنّ أنّه أخطأ فأنشأ يقول:

أعوذ باللّه العزيز الرحمن من نكد الجدّ معا و الحرمان

مالى رأيت السهم بين الصّوان يورى شرارا مثل لون العقيان

فأخلف اليوم رجاء الصّبيان

ثمّ مكث على حاله فمرّ قطيع آخر فرمى عيرا منها فأمخطه السهم و صنع صنيع الأوّل فأنشأ يقول:

لا بارك الرّحمن فى رمى القتر أعوذ بالخالق من سوء القدر

أ أمخط السهم لازهاق الضرر أم ذاك من سوء احتيال و نظر

ثمّ مكث على حاله فمرّ قطيع آخر فرمى عيرا منها فأمخطه السهم و صنع صنيع الثانى فأنشأ يقول:

ما بال سهمى يوقد الحبا حبا قد كنت أرجو أن يكون صائبا

و أمكن العير و ولّى جانبا فصار رأيى فيه رأيا خائبا

Presented by: https://Jafrilibrary.com

Presented by: https://Jafrilibrary.com

ثمّ مكث مكانه فمرّ به قطيع آخر فرمى عيرا منهما فصنع صنيع الثالث فأنشأ يقول:

يا أسفا للشوم و الجدّ النكد أخلف ما أرجو لأهل و ولد

ثمّ مرّ به قطيع آخر فرمى عيرا منها فصنع صنيع الرابع فأنشأ يقول:

أبعد خمس قد حفظت عدّها أحمل قوسى و اريد ردّها

أخزى الاله لينها و شدّها و اللّه لا تسلم عندى بعدها

و لا ارجّى ما حييت رفدها

ثمّ عمد إلى قوسه فضرب بها حجرا فكسّرها، ثمّ بات فلمّا أصبح نظر فاذا الحمر مطرّحه حوله مصرعه و أسهمه بالدّم مضرّجه فندم على كسر القوس فشدّ على إبهامه فقطعها و أنشأ يقول:

ندمت ندامه لو أنّ نفسى تطاوعنى إذا لقطعت خمسى

تبيّن لى سفاء الرأى منّى لعمر أبيك حين كسرت قوسى

قال الفرزدق:

ندمت ندامه الكسعى لمّا غدت منّى مطلّقه نوار

و كانت جنّتى فخرجت منها كادم حين لجّ به الضرار

و كنت كفاقىء عينيه عمدا فأصبح ما يضىء له النهار

و لو إنّى ملكت يدى و قلبى لكان علىّ للقدر الخيار

و قال آخر:

ندمت ندامه الكسعى لمّا رأت عيناه ما صنعت يداه

و قال علم الهدى فى الشافى: إنّ طلحه تمثّل بهذا البيت، و روى المفيد فى آخر الجمل مسندا أنّ طلحه لمّا قدم مكّه بعد قتل عثمان و بيعته عليا عليه السّلام و قبل حرب الجمل جاء إلى عائشه فلمّا رأته قالت: يا أبا محمّد قتلت عثمان و بايعت عليّا فقال لها: يا امّاه مثلى كما قال الشاعر:

ندمت ندامه الكسعى لمّا رأت عيناه ما صنعت يداه

Presented by: https://Jafrilibrary.com

Presented by: https://Jafrilibrary.com

قد بیّن فی المجلد الأول من تکمله المنهاج (ص ۳۶۷-۳۷۹) أنّ محاربی علیّ و منهم أصحاب صفین و الجمل کفره، و أنّ أمیر المؤمنین علیه السّلام لم یسر فیهم بسیره الکفار، لأنّ التساوی فی الکفر لا یوجب التساوی فی جمیع أحکامه، لأنّ أحکام الکفر مختلفه، فحکم الحربی خلاف حکم الذّمی، و حکم أهل الکتاب خلاف حکم من لا کتاب له، من عبّاد الأصنام، فانّ أهل الکتاب یؤخذ منهم الجزیه و یقرّون علی أدیانهم، و لا یفعل ذلک بعبّاد الأصنام، و حکم المرتدّ بخلاف حکم الجمیع، و إذا کان أحکام الکفر مختلفه مع الاتفاق فی کونه کفرا لا یمتنع أن یکون من حاربه علیه السّلام کافرا و إن سار فیهم بخلاف أحکام سائر الکفار کما سنتلو علیک طائفه من سیرته علیه السّلام فی أصحاب الجمل، و فعله علیه السّلام حجّه فی الشرع بما ثبت من إمامته و عصمته فیجب أن یکون سیرته فیهم هو الّذی یجب العمل به.

فان قلت: فما الوجه فیما نقل من الفریقین أنّ أمیر المؤمنین علیه السّلام قال:

قاتل ابن صفیّه فی النّار، ثمّ إنّ رجوعه عن الحرب یدلّ علی توبته فلا یشمله أحکام المحاربین، علی أنّ الزبیر کان من العشره المبشّره بالجنه، و کذلک الکلام فی طلحه أنّ قوله: ندمت ندامه الکسعی یدلّ علی أنّه تاب و کان من العشره أیضا؟.

قلت: قد أورد کثیرا من هذه الاعتراضات القاضی عبد الجبّار فی المغنی و أجابها علم الهدی الشریف المرتضی فی الفصل الأخیر من الشافی بما لا مزید علیه و من نظر فی تلک الأجوبه نظر دقّه و تأمّل لرأی أنّها شافیه کافیه، و ذکر بعض تلک الأسأله و أجوبتها فی الزبیر خاصه فی کتابه الموسوم بتنزیه الأنبیاء، و کأنّ ما أتی به فیه هو خلاصه ما فصّله فی الشافی و قد صنف الشافی قبله، قال:

فان قیل: فما الوجه فیما ذکره النظام من أنّ ابن جرموز لمّا أتی أمیر المؤمنین علیه السّلام برأس الزبیر و قد قتله بواد السباع قال أمیر المؤمنین علیه السّلام: و اللّه کان ابن صفیّه بجبان و لا لئیم و لکنّ الحین و مصارع السوء، فقال ابن جرموز:

Presented by: https://Jafrilibrary.com

الجائزه يا أمير المؤمنين، فقال عليه السّلام: سمعت النّبيّ صلّى اللّه عليه و آله يقول: بشر قاتل ابن صفيّه بالنّار، فخرج ابن جرموز و هو يقول شعرا: أتيت عليا برأس الزبير إلى آخر الأبيات، و قد كان يجب على عليّ عليه السّلام أن يقيده بالزّبير و كان يجب على الزبير إن بان له أنه على خطاء أن يلحق بعليّ عليه السّلام فيجاهد معه؟.

الجواب: أنّه لا شبهه فى أنّ الواجب على الزبير أن يعدل إلى أمير المؤمنين عليه السّلام و ينحاز إليه و يبذل نصرته لا سيما إذا كان رجوعه على طريق التوبه و الانابه، و من أظهر ما أظهر من المباينه و المحاربه إذا تاب و تبين خطاؤه يجب عليه أن يظهر ضدّ ما كان أظهره لا سيّما و أمير المؤمنين عليه السّلام فى تلك الحال مصاف لعدوّه و محتاج إلى نصره من هو دون الزبير فى الشجاعه و النجده، قال: و ليس هذا موضع استقصاء ما هو يتصل بهذا المعنى، و قد ذكرناه فى كتابنا الشافى.

فأمّا أمير المؤمنين عليه السّلام فانّما عدل أن يقيد ابن جرموز بالزبير لأحد أمرين إن كان ابن جرموز قتله غدرا و بعد أن آمنه، أو قتله بعد أن ولّى مدبرا و قد كان أمير المؤمنين عليه السّلام أمر أصحابه أن لا يتبعوا مدبرا و لا يجهّزوا على جريح، فلمّا قتل ابن جرموز الزبير مدبرا كان بذلك عاصيا مخالفا لأمر إمامه عليه السّلام، فالسبب فى أنه عليه السّلام لم يقده به أنّ أولياء الدّم الّذين هم أولاد الزبير لم يطالبوا بذلك و لا حكموا فيه، و كان أكبرهم و المنظور إليه عبد اللّه محاربا لأمير المؤمنين عليه السّلام مجاهرا له بالعداوه و المشاقه فقد أبطل بذلك حقه، لأنّه لو أراد أن يطالب به لرجع عن الحرب و بايع و سلم ثمّ طالب بعد ذلك فانتصف له منه.

و إن كان الأمر الاخر و هو أن يكون ابن جرموز ما قتل الزبير إلّا مبارزه بغير غدر و لا أمان تقدّم على ما ذهب إليه قوم، فلا يستحقّ بذلك قودا و لا مسأله ههنا فى القود.

فان قيل: على هذا الوجه ما معنى بشارته بالنار؟ قلنا: المعنى فيها الخبر عن عاقبه أمره لأنّ الثواب و العقاب إنما يحصلان على عواقب الأعمال و خواتيمها، و ابن جرموز هذا خرج مع أهل النهر على

Presented by: https://Jafrilibrary.com

أمير المؤمنين عليه السّلام فقتل هناك، فكان بذلك الخروج من أهل النار لا بقتل الزبير.

فإن قيل: فأىّ فائده لإضافه البشاره بالنار إلى قتل الزبير و قتله طاعه و قربه، و إنما يجب أن يضاف البشاره بالنار إلى ما يستحقّ به النار؟.

قلنا: عن هذا جوابان:

أحدهما أنّه صلّى اللّه عليه و آله أراد التعريف و التنبيه و إنما يعرف الإنسان بالمشهور من أفعاله و الظاهر من أوصافه، و ابن جرموز كان غفلا خاملا و كان فعله بالزبير من أشهر ما يعرف به مثله، و هذا وجه فى التعريف صحيح.

و الجواب الثانى أنّ فتل الزبير إذا كان باستحقاق على وجه الصواب من أعظم الطاعات و أكبر القربات، و من جرى على يده يظنّ به الفوز بالجنّه، فأراد عليه السّلام أن يعلّم الناس أنّ هذه الطاعه العظيمه الّتى يكثر ثوابها إذا لم تعقّب بما يفسده غير نافعه لهذا القاتل، و أنه سيأتى من فعله فى المستقبل ما يستحقّ به النار، فلا تظنّوا به لما اتّفق على يده من هذه الطاعه خيرا.

و هذا يجرى مجرى أن يكون لأحدنا صاحب خصيص به خفيف فى طاعته مشهور بنصيحته فيقول هذا المصحوب بعد برهه من الزّمان لمن يريد إطرافه و تعجيبه: أو ليس صاحبى فلان الّذى كانت له من الحقوق كذا و كذا و بلغ من الاختصاص بى إلى منزله كذا قتلته و أبحت حريمه و سلبت ماله و إن كان ذلك إنما استحقّه بما تجدّد منه فى المستقبل، و إنما عرف بالحسن من أعماله على سبيل التعجب و هذا و اصح. انتهى.

و قال فى الشافى: و أمّا الكلام فى توبه طلحه فهو على المخالف أضيق و أحرج من الكلام فى توبه الزبير، لأنّ طلحه قتل بين الصفين و هو مباشر للحرب مجتهد فيها و لم يرجع عنها حتّى أصابه السهم فأتى على نفسه، و ادّعاء توبه مثل هذا مكابره.

فأمّا قوله أنه لمّا أصابه السهم أنشد البيت الّذى ذكره و أنّه يدلّ على توبته فبعيد من الصواب، بل البيت المروىّ بأنه يدلّ على خلاف التوبه أولى، لأنّه

Presented by: https://Jafrilibrary.com

جعل نـدمه مثل نـدامه الكسـعى، و خبر الكسـعى معروف لأنه ندم حيث لا ينفعه الندامه و حيث فات الأمر و خرج عن يده، و لو كان نـدم طلحه واقعا على وجه التوبه الصـحيحه لم يكن مثل نـدامه الكسـعى، بل كان شبيها لنـدامه من تلافى ما فرّط على وجه ينتفع به.

ثمّ أخذ بردّ ما تمسّك بها القاضى عبد الجبار فى توبته و تصحيح عمله فراجع فانه رحمه اللّه أفاد بما هو فوق المراد.

أقول: لاـ يخفى أنّ طلحه قـال البيت فى حـال كـان يجود فيهـا بنفسه و لا يقبل التوبه فى مثل تلك الحال كما حققناه فى المجلّد الأول من التكمله.

و أمّا كونهما من العشـره المبشّـره بالجنّه ففى الاحتجاج نقلا عن سليم بن قيس الهلالى: لما التقى أمير المؤمنين عليه السّلام أهل البصـره يوم الجمـل نادى الزبير يا أبا عبـد اللّه اخرج إلىّ، فخرج الزّبير و معه طلحه، قال: و اللّه إنكما لتعلمان و اولو العلم من آل محمّـد و عائشه بنت أبى بكر أنّ كلّ أصـحاب الجمل ملعونون على لسان محمّد صـلّى اللّه عليه و آله و قد خاب من افترى، قال الزبير: كيف نكون ملعونين و نحن أهل الجنّه؟ فقال علىّ عليه السّـلام: لو علمت أنكم من أهل الجنّه لما استحللت قتالكم، فقال له الزبير: أما سـمعت حديث سـعيد بن عمرو بن نفيل و هو يروى أنه سمع رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله يقول: عشره من قريش فى الجنّه؟ قال علىّ عليه السّلام: سمعته يحدّث بذلك عثمان فى خلافته، فقال الزبير: أ فتراه كذب على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله؟ فقال له علىّ عليه السّلام: لست اخبرك بشىء حتّى تسمّيهم، قال الزبير: أبو بكر و عمر، و عثمان، و طلحه، و الزبير، و عبد الرحمن بن عوف، و سـعد بن أبى وقاص و أبو عبيـده بن الجراح، و سـعيد بن عمرو بن نفيل، فقال له علىّ عليه السّـلام: عـددت تسـعه فمن العاشـر؟ قـال له: أنت، قـال له علىّ عليه السّـلام: أمّـا أنت فقـد أقررت أنّى من أهـل الجنّه، و أمّا ما ادّعيت لنفسك و أصـحابك فأنا به من الجاحـدين الكافرين قال له الزبير: أ فتراه كذب على رسول اللّه صـلّى اللّه عليه و آله؟ قال: ما أراه كذب و لكنّه و اللّه اليقين، فقال علىّ عليه السّلام و اللّه إنّ بعض من سمّيته لفى تابوت فى شعب فى جبّ فى أسفل

Presented by: https://Jafrilibrary.com

درک من جهنّم على ذلک الجبّ صخره إذا أراد اللّه أن يسعّر جهنّم رفع تلک الصخره سمعت ذلک من رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله، و إلّا أظفرک اللّه بى و سفک دمى على يديک، و إلّا أظفرنى اللّه عليک و على أصحابک و عجّل أرواحكم إلى النار، فرجع الزبير إلى أصحابه و هو يبكى.

و روى حسين الأشقر، عن أبى يعقوب يوسف البزاز، عن جابر، عن أبى جعفر محمّد بن علىّ عليهما السّلام أنّ أمير المؤمنين عليه السّلام لما مرّ على طلحه بين القتلى قال: اقعدوه فاقعد فقال عليه السّلام: إنه كانت لک سابقه و لكنّ الشيطان دخل فى منخريک فأوردک النّار.

و روى المفيد فى الجمل مثل كلامه ذلک فى الزّبير أيضا أنّ امير المؤمنين عليه السّلام لما رأى رأس الزّبير و سيفه قال للأحنف الّذى جاء برأسه إليه عليه السّلام: ناولنى السيف، فناوله فهزّه و قال: سيف طالما قاتل بين يدى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و لكن الحين و مصارع السوء، ثمّ تفرّس فى وجه الزّبير و قال: لقد كان لک برسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله صحبه و منه قرابه، و لكن دخل الشيطان منخرک فأوردک هذا المورد. و من أراد أكثر من ذلک فعليه بالشافى.

«كلامه عليه السلام حين قتل طلحه و تفرق الناس»

قال الشيخ المفيد قدّس سرّه فى الارشاد: و من كلامه عليه السّلام حين قتل طلحه و انفضّ أهل البصره: بنا تسنّمتم الشرف، و بنا انفجرتم. إلخ (ص ١٢١ طبع طهران ١٣٧٧ ه).

و ذكر كلامه هذا فى النهج أيضا و هو الخطبه الرابعه منه و بين النسختين اختلاف فى الجمله إلّا أنّ فى ذيلهما بونا بعيدا.

فما فى النهج: غرب رأى امرىء تخلّف عنّى، ما شككت فى الحقّ مذ اريته لم يوجس موسى خيفه على نفسه، أشفق من غلبه الجهّال و دول الضّلال، اليوم تواقفنا على سبيل الحقّ و الباطل، من وثق بماء لم يظمأ.

و ما فى الارشاد غرب فهم امرىء تخلّف عنّى، ما شككت فى الحقّ منذ اريته

Presented by: https://Jafrilibrary.com

كان بنو يعقوب على المحجّه العظمى حتى عقّوا أباهم و باعوا أخاهم، و بعد الإقرار كانت توبتهم و باستغفار أبيهم و أخيهم غفر لهم.

«كلام أمير المؤمنين عليه السلام عند تطوفه على القتلى و تكليمه اياهم»

نقل كلامه عليه السّلام عند تطوّفه على القتلى الشيخ الأجلّ المفيد فى الجمل و الارشاد و بعضه العالم الجليل الطبرسى فى الاحتجاج و ذكر طائفه منه فى غيرهما من الجوامع:

ففى الجمل لمّا انجلت الحرب بالبصره و قتل طلحه و الزبير و حملت عائشه إلى قصر بنى خلف ركب أمير المؤمنين عليه السّلام و تبعه أصحابه و عمّار بن ياسر رحمه اللّه يمشى مع ركابه حتّى خرج إلى القتلى يطوف عليهم، فمرّ بعبد اللّه بن خلف الخزاعى و عليه ثياب حسان مشهوره فقال الناس: هذا و اللّه رأس الناس، فقال عليه السّلام: ليس برأس الناس و لكنّه شريف منيع النفس.

ثمّ مرّ بعبد الرّحمن بن عتاب بن أسيد فقال: هذا يعسوب القوم و رأسهم كما تروه، ثمّ جعل يستعرض القتلى رجلا رجلا، فلمّا رأى أشراف قريش صرعى فى جمله القتلى قال:

جدعت أنفى أما و اللّه إن كان مصرعكم لبغيضا إلىّ و لقد تقدّمت إليكم و حذّرتكم عضّ السيوف و كنتم أحداثا لا علم لكم بما ترون، و لكن الحين و مصارع السوء و نعوذ باللّه من سوء المصرع.

و فى مروج الذّهب: و وقف عليه السّلام على عبد الرّحمن بن عتاب بن أسيد بن أبى العاص بن اميّه و هو قتيل يوم الجمل فقال:

لهفى عليك يعسوب قريش قتلت الغطاريف من بنى عبد مناف شفيت نفسى و جدعت أنفى، فقال له الأشتر: ما أشدّ جزعك عليهم يا أمير المؤمنين، و قد أرادوا بك ما نزل بهم؟ فقال لى: إنه قامت عنى و عنهم نسوه لم يقمن عنك.

قال: و اصيب كفّ ابن عتاب بمنى ألقاها عقاب و فيها خاتم نقشه: عبد الرّحمن بن عتاب، و كان اليوم الّذى وجد فيه الكفّ بعد يوم الجمل بثلاثه أيام.

ص:٨١

Presented by: https://Jafrilibrary.com

أقول: الظاهر أنّ قصه الكفّ لا تخلو من اختلاق و فريه و إن نقلها أبو جعفر الطبرى أيضا.

ثمّ سار حتّى وقف على كعب بن سور القاضى و هو مجدّل بين القتلى و فى عنقه المصحف فقال: نحّوا المصحف و ضعوه فى مواضع الطهاره، ثمّ قال: اجلسوا لى كعبا فاجلس و رأيته ينخفض إلى الأرض فقال: يا كعب بن سور قد وجدت ما وعدنى ربّى حقا فهل وجدت ما وعدك ربك حقا؟ ثمّ قال: اضجعوا كعبا.

و قال فى الارشاد: ثمّ مرّ بكعب بن سور فقال: هذا الّذى خرج علينا فى عنقه المصحف يزعم أنّه ناصر امّه يدعو الناس إلى ما فيه و هو لا يعلم ما فيه، ثمّ استفتح فخاب كلّ جبّار عنيد أما إنه دعا اللّه أن يقتلنى فقتله اللّه، اجلسوا كعب بن سور فاجلس فقال له: يا كعب لقد وجدت. إلخ.

و قال الطبرىّ فى التاريخ: قد كان كعب بن سور أخذ مصحف عائشه فبدر بين الصفين يناشدهم اللّه عزّ و جلّ فى دمائهم و اعطى درعه فرمى بها تحته و اتى بترسه فتنكّبه فرشقوه رشقا واحدا فقتلوه فكان أوّل مقتول بين يدى عائشه من أهل الكوفه ثمّ روى عن مخلّد بن كثير عن أبيه قال: أرسلنا مسلم بن عبد اللّه يدعو بنى أبينا فرشقه أصحاب الجمل رشقا واحدا كما صنع بكعب فقتلوه فكان أوّل من قتل بين يدى أمير المؤمنين عليه السّلام.

ثمّ مرّ عليه السّلام بطلحه بن عبيد اللّه فقال: هذا الناكث بيعتى و المنشىء الفتنه فى الامّه و المجلب علىّ و الدّاعى إلى قتلى و قتل عترتى اجلسوا طلحه بن عبيد اللّه فاجلس فقال له أمير المؤمنين عليه السّلام: يا طلحه قد وجدت ما وعدنى ربّى حقا فهل وجدت ما وعدك ربك حقا، ثمّ قال: اضجعوا طلحه و سار فقال له بعض من كان معه: يا أمير المؤمنين أتكلئم كعبا و طلحه بعد قتلهما؟ فقال: أم و اللّه لقد سمعا كلامى كما سمع أهل القليب كلام رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله يوم بدر، و لو أذن لهما فى الجواب لرأيت عجبا، و يعنى بالقليب بئر بدر.

و قد مضى كلامه عليه السّلام لما مرّ بطلحه و عبد الرحمن بن عتاب بن أسيد و هما

Presented by: https://Jafrilibrary.com

قتيلان يوم الجمل: لقد أصبح أبو محمد بهذا المكان غريبا أما و اللّه لقد كنت – إلخ.

(الكلام ۲۱۷ من باب الخطب).

و مرّ عليه السّلام بمعيد بن المقداد بن عمر و هو فى الصرعى فقال عليه السّلام: رحم اللّه أبا هذا إنما كان رأيه فينا أحسن من رأى هذا، فقال عمّار: الحمد للّه الّذى أوقعه و جعل خدّه الأسفل إنّا و اللّه يا أمير المؤمنين لانبا لى عمّن عند عن الحقّ من ولد و والد، فقال عليه السّلام: رحمك اللّه يا عمّار و جزاك اللّه عن الحقّ خيرا.

و مرّ بعبد اللّه بن ربيعه بن درّاج و هو فى القتلى فقال: هذا البائس ما كان أخرجه؟ أدين أخرجه أم نصر لعثمان؟ و اللّه ما كان رأى عثمان فيه و لا فى أبيه بحسن.

ثمّ مرّ بمعيد بن زهير بن أبى اميه فقال: لو كانت الفتنه برأس الثريّا لتناولها هذا الغلام، و اللّه ما كان فيها بذى نخيره و لقد أخبرنى من أدركه و أنه ليولول فرقا من السّيف.

بيان: قيل: النخيره. صوت فى الأنف، يريد عليه السّلام أنّه كان يخاف من الحرب و لم يكن فيها صوت. و أقول: كذا مذكوره فى إرشاد المفيد و لكنه تصحيف و أصله كما فى جمله: و اللّه ما كان فيها بذى مخبره، و المخبر و المخبره بفتح الأوّل و الثالث و بضمّ الثالث فى الثانى أيضا العلم بالشىء و الوقوف عليه، فالمراد أنه كان غلاما حدثا غمرا لا علم له بعواقب الامور و آداب الحرب و القتال و نحوها، فلا حاجه إلى ذلك التكلف الناشى من التحريف.

ثمّ مرّ بمسلم بن قرظه فقال: البرّ أخرج هذا و اللّه لقد كلّمنى أن اكلّم عثمان فى شىء كان يدّعيه قبله بمكّه، فلم أزل به حتّى أعطاه و قال لى: لو لا أنت ما اعطيته، إن هذا ما علمت، بئس أخو العشيره ثمّ جاء المشوم للحين ينصر عثمان.

ثمّ مرّ بعبد اللّه بن حميد بن زهير فقال: هذا أيضا ممّن أوضع فى قتالنا زعم يطلب اللّه بذلك، و لقد كتب إلىّ كتابا يوذى عثمان فيها فأعطاه شيئا فرضى عنه

ص:۸۳

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و فی الجمل ثمّ مرّ بعبد اللّه بن عمیر بن زهیر قال: هذا أیضا ممّن أوضع فی قتلانا یطلب بزعمه دم عثمان و لقد کتب – إلخ.

ثمّ مرّ بعبـد اللّه بن حکیم بن حزام فقال: هذا خالف أباه فی الخروج و أبوه حین لم ینصـرنا قد أحسن فی بیعته لنا، و إن کان قد کفّ و جلس حین شکّ فی القتال ما ألوم الیوم من کفّ عنّا و عن غیرنا و لکنّ الملیم الّذی یقاتلنا.

ثمّ مرّ بعبد اللّه بن المغیره بن الأخنس فقال: أمّا هذا فقتل أبوه یوم قتل عثمان فی الدّار فخرج مغضبا لقتل أبیه و هو غلام حدث جبن لقتله، و فی الجمل فخرج غضبا لمقتل أبیه و هو غلام لا علم له بعواقب الامور.

ثمّ مرّ بعبـد اللّه بن أبی عثمـان بن الأخنس بن شـریق فقال: أما هـذا فکأنی أنظر إلیه و قـد أخـذ القوم السـیوف هاربا یعـدو من الصفّ فنهنهت عنه فلم یسـمع من نهفت حتی قتله و کـان هـذا ممّـا خفی علی فتیان قریش أغمار لا علم لهم بالحرب خـدعوا و استزلّوا فلمّا و قفوا لحجوا فقتلوا.

ثمّ أمر علیه السّـلام منـادیه فنادی: من أحبّ أن یواری قتیله فلیواره، و قال علیه السّـلام واروا قتلانا فی ثیابهم الّتی قتلوا فیها فإنّهم یحشرون علی الشهاده و إنّی لشاهد لهم بالوفاء.

ثمّ رجع إلی خیمته و استدعی عبد اللّه بن أبی رافع و کتب کتابا إلی أهل المدینه، و آخر إلی أهل الکوفه أخبرهم بالفتح و عمّا جری علیهم من فعل القوم و نکثهم و مقاتلتهم و غیرها ممّا وقعت فی وقعه الجمل، و قد نقلنا الکتب فی صدر شـرح هذا الکتاب فلا عائده إلی الإعاده.

«خطبه أمیر المؤمنین (علیه السلام) فی البصره بعد ما کتب الی المدینه و الکوفه بالفتح»

قال المفید فی الجمل: لمّا کتب أمیر المؤمنین علیه السّـلام بالفتح قام فی الناس خطیبا فحمد اللّه و أثنی علیه و صـلّی علی محمّد و آله ثم قال:

أمّـا بعـد فـإنّ اللّه غفور رحیم عزیز ذو انتقام جعل عفوه و مغفرته لأهل طاعته و جعل عـذابه و عقابه لمن عصاه و خالف أمره، و ابتدع فی دینه ما لیس منه. و برحمته

Presented by: https://Jafrilibrary.com

نال الصالحون، و قد أمكننى اللّه منكم يا أهل البصره و أسلمكم بأعمالكم، فإيّاكم أن تعودوا لمثلها، فانّكم أوّل من شرع القتال و الشقاق، و ترك الحق و الإنصاف.

أقول: هـذه الخطبه و ما كلّم عليه السّـلام به القتلى ليست فى النهـج إلّا كلامه الّذى كلّم به طلحه و عبد الرّحمن لمّا مرّ بهما كما مضى آنفا.

«عدل على عليه السلام و زهده»

ثمّ نزل عليه السّـلام و دخـل على بيت مـال الكوفه «البصره ظ» فى جمـاعه من المهـاجرين و الانصار فنظر إلى ما فيه من العين و الورق فجعل يقول: يا صـفراء غرّى غيرى و أدام النظر إلى المال مفكّرا، فلمّا رأى كثره ما فيها فقال: هذا جنياى، ثمّ قال: اقسـموه بين أصـحابى و من معى خمسـمائه خمسـمائه، ففعلوا فمـا نقص درهم واحـد و عـدد الرّجـال اثنـا عشـر ألفـا، و قبض ما كان فى عسـكرهم من سـلاح و دابه و متاع و آله و غير ذلک، فباعه و قسّـمه بين أصـحابه و أخـذ لنفسه ما أخذ لكلّ واحد ممن معه من أصـحابه و أهله خمسـمائه درهم، فأتاه رجل من أصـحابه فقال: يا أمير المؤمنين إنّ اسـمى سقط من كتابک أو قال و خلفنى عن حضور كذا و أدلى بعذر فدفع الخمسمائه الّتى كانت سهمه عليه السلام إلى ذلک الرّجل.

و روى أبو مخنف لوط بن يحيى عن رجاله قال: لمّا أراد أمير المؤمنين عليه السّلام التوجه إلى الكوفه قام فى أهل بصره فقال: ما تنقمون علىّ يا أهل البصـره؟ و أشار إلى قميصه و ردائه فقال: و اللّه إنهما لمن غزل أهلى، ما تنقمون منّى يا أهل البصـره و أشار إلى صـرّه فى يده فيها نفقته فقال: و اللّه ما هى إلّا من غلّتى بالمدينه، فان أنا خرجت من عندكم بأكثر مما ترون فأنا عند اللّه من الخائنين.

و روى الثورى عن داود بن أبى هند عن أبى حرز الأسود قال: لقد رأيت بالبصره لمّا قدم طلحه و الزبير أرسل إلى اناس من أهل البصـره أنا فيهم، فـدخلنا بيت المال معهما فلمّا رأيا ما فيه من الأموال قالا: هـذا ما وعدنا اللّه و رسوله، ثمّ تليا هذه الايه «وعدكم اللّه مغانم كثيره تأخـذونها فعجّل لكم هـذه» إلى آخر الايه و قالا: نحن أحقّ بهذا المال من كلّ أحد، و لمّا كان من أمر القوم ما كان

Presented by: https://Jafrilibrary.com

دعانا علىّ بن أبى طالب عليه السّلام فدخلنا معه بيت المال، فلمّا رأى ما فيه ضرب إحدى يديه على الاخرى و قال: غرّى غيرى، و قسّمه بين أصحابه بالسويّه حتى لم يبق إلاّ خمسمائه درهم عزلها لنفسه، فجاءه رجل فقال: إنّ اسمى سقط من كتابك فقال عليه السّلام: ردّوها ردّوها عليه، ثمّ قال: الحمد للّه الّذى لم يصل إلىّ من هذا المال شيئا و وفّره على المسلمين.

أقول: و قد مضى نحوها المروى عن أبى الأسود الدؤلى آنفا. و يا ليت كلامه عليه السّلام بلغ إلى امراء هذه الأعصار و قرع أسماعهم الموقوره لعلّهم يعقلون و من نوم الغفله عن الحقّ ينتبهون، و من فحص عن سيرتهم شاهت وجوههم رأى أن ليس شأنهم إلاّ تزويق الباطل و تزيين العاطل، و ليس مقالهم إلاّ أن لا يصل إلى غيرهم شىء من حطام الدنيا و لعمرى قد أصبحنا فى دهر عنود و زمان كنود يظلم على عباد اللّه فوق العدّ و الاحصاء و لم يبق من العدل إلاّ اسمه كالعنقاء و الكيمياء و لو تفوّه زعيم ربّانىّ و هاد إلهىّ أين العدل و الانصاف؟ و لم غلب على الناس الفقر و الافلاس؟ اجيب بالجسن و النفى و القتل، فالحرىّ بنا أن نثنى القلم على ما كنا بصدده لعلّ اللّه يحدث بعد ذلك أمرا.

«خطبته عليه السلام بعد قسمه المال، و خطبه اخرى»

«له عليه السلام لما خرج من البصره»

روى الواقدى أنّ أمير المؤمنين عليه السّلام لمّا فرغ من قسمه المال قام خطيبا فحمد اللّه و أثنى عليه و قال:

أيّها النّاس إنى أحمد اللّه على نعمه، قتل طلحه و الزبير و هربت عائشه، و أيم اللّه لو كانت طلبت حقا و هانت باطلا لكان لها فى بيتها مأوى، و ما فرض اللّه عليها الجهاد و إنّ أوّل خطأها فى نفسها و ما كانت و اللّه على القوم أشأم من ناقه الصخره و ما ازداد عدوّكم بما صنع اللّه إلاّ حق ذا، و ما زادهم الشيطان إلاّ طغيانا، و لقد جاءوا مبطلين، و أدبروا ظالمين، إنّ إخوتكم المؤمنين جاهدوا فى سبيل اللّه و آمنوا يرجون مغفره اللّه، و إننا لعلى الحقّ، و إنّهم لعلى الباطل، و يجمعنا اللّه و إيّاهم

Presented by: https://Jafrilibrary.com

يوم الفصل، و أستغفر اللّه لى و لكم. (كتاب الجمل للمفيد ص ٢٠٠ طبع النجف).

أقول: هذه الخطبه ليست بمذكوره فى النهج.

و روى نصر بن عمر بن سعد عن أبى خالد عن عبد اللّه بن عاصم عن محمّد بن بشير الهمدانى عن الحارث بن السريع قال: لما ظهر أمير المؤمنين علىّ عليه السّلام على أهل البصره و قسّم ما جواه العسكر قام فيهم خطيبا فحمد اللّه و أثنى عليه و صلّى على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و قال:

أيّها النّاس إنّ اللّه عزّ و جلّ ذو رحمه واسعه، و مغفره دائمه، لأهل طاعته و قضى أنّ نقمته و عقابه على أهل معصيته، يا أهل البصره يا أهل المؤتفكه و يا جند المرأه و أتباع البهيمه، رغا فرجفتم، و عقر فانهزمتم، أحلامكم دقاق، و عهدكم شقاق، و دينكم نفاق، و أنتم فسقه مراق، أنتم شرّ خلق اللّه، أرضكم قريبه من الماء، بعيده من السماء، خفت عقولكم، و سفهت أحلامكم، شهرتم سيوفكم علينا و سفكتم دماءكم، و خالفتم إمامكم، فأنتم أكله الاكل و فريسه الظافر، و النار لكم مدّخر، و العار لكم مفخر، يا أهل البصره نكثتم بيعتى، و ظاهرتم علىّ ذوى عداوتى فما ظنكم يا أهل البصره الان؟.

فقام إليه رجل منهم فقال: نظنّ خيرا يا أمير المؤمنين و نرى أنك ظفرت و قدرت فان عاقبت فقد أجرمنا، و إن عفوت فالعفو أحبّ إلى ربّ العالمين، فقال عليه السّلام: قد عفوت عنكم فإيّاكم و الفتنه، فانكم أوّل من نكث البيعه و شقّ عصا الامه، فارجعوا عن الحوبه و اخلصوا فيما بينكم و بين اللّه بالتوبه. (كتاب الجمل للمفيد ص ٢٠٣ طبع النجف).

أقول: و قد روى هذه الخطبه فى الارشاد أيضا (ص ١٢٣ طبع طهران ١٣٧٧ ه) و بين الروايتين اختلاف فى الجمله، قال: و من كلامه عليه السّلام بالبصره حين ظهر على القوم بعد حمد اللّه تعالى و الثناء عليه.

أمّا بعد فانّ اللّه ذو رحمه واسعه و مغفره دائمه و عفوجمّ و عقاب أليم، قضى أنّ رحمته و مغفرته و عفوه لأهل طاعته من خلقه، و برحمته اهتدى المهتدون

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و قضى أنّ نقمته و سطوته و عقابه على أهل معصيته من خلقه، و بعد الهدى و البينات ما ضلّ الضالّون، فما ظنكم يا أهل البصره و قد نكثتم بيعتى و ظاهرتم علىّ عدوّى فقام إليه رجل فقال: نظنّ خيرا و نراك قد ظهرت و قدرت، فإن عاقبت فقد اجترمنا ذلك، و إن عفوت فالعفو أحبّ إلى اللّه تعالى، فقال: قد عفوت عنكم فايّاكم و الفتنه فإنكم أوّل الرعيه نكث البيعه وشقّ عصا هذه الامّه، ثمّ جلس للناس فبايعوه.

و نقل المسعودى طائفه من هذه الخطبه فى مروج الذهب. و أتى ببعضها الشريف الرضى رضوان اللّه عليه فى الموضعين من النهج أحدهما قوله: و من كلامه عليه السّلام فيذمّ أهل البصره: كنتم جند المرأه و أتباع البهيمه إلخ (الكلام الثالث عشر من باب الخطب). و الموضع الاخر قوله: و من كلامه عليه السّلام فى مثل ذلك: أرضكم قريبه من الماء بعيده من السماء إلخ (الكلام الرابع عشر من باب الخطب).

و ذيل الكلام الثالث عشر ملتقطه من خطبه اخرى رواها المفيد فى الجمل عن الواقدى (ص ۲۱۰ طبع النجف) أنه عليه السّلام لمّا خرج من البصره و صار على علوه استقبل الكوفه بوجهه و هو راكب بغله رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و قال:

الحمد للّه الّذى أخرجنى من أخبث البلاد و أخشنها ترابا، و أسرعها خرابا و أقربها من الماء، و أبعدها من السماء، بها مغيض الماء، و بها تسعه أعشار الشرّ و هى مسكن الجنّ، الخارج منها برحمه، و الدّاخل إليها بذنب، أما أنها لا تذهب الدّنيا حتّى يجىء إليها كلّ فاجر، و يخرج منها كلّ مؤمن، و حتّى يكون مسجدها كأنه جؤجؤ سفينه.

و رواها الطبرسى فى الاحتجاج أيضا عن ابن عبّاس رضى اللّه عنه قال: لمّا فرغ أمير المؤمنين عليه السّلام من قتال أهل البصره وضع قتبا على قتب ثمّ صعد عليه فخطب فحمد اللّه و أثنى عليه فقال:

يا أهل البصره يا أهل المؤتفكه يا أهل الدّاء العضال، يا أتباع البهيمه، يا جند المرأه، رغا فأجبتم، و عقر فهربتم، ماؤكم زعاق، و دينكم نفاق، و أحلامكم دقاق.

Presented by: https://Jafrilibrary.com

ثمّ نزل يمشى بعد فراغه من خطبته، فمشينا معه فمرّ بالحسن البصرى و هو يتوضّأ فقال: يا حسن أسبغ الوضوء فقال: يا أمير المؤمنين لقد قتلت بالأمس اناسا يشهدون أن لا إله إلاّ اللّه وحده لا شريک له و أنّ محمدا عبده و رسوله، و يصلّون الخمس، و يسبغون الوضوء. فقال له أمير المؤمنين عليه السّلام: لقد كان ما رأيت فما منعک أن تعين علينا عدوّنا؟ فقال: و اللّه لأصدّقنک يا أمير المؤمنين لقد خرجت فى أوّل يوم فاغتسلت و تحنّطت و صببت علىّ سلاحى و أنا لا أشکّ فى أنّ التخلّف عن امّ المؤمنين عائشه كفر، فلما انتهيت إلى موضع من الخريبه نادى مناد: يا حسن إلى أين؟ ارجع فإنّ القاتل و المقتول فى النّار، فرجعت ذعرا و جلست فى بيتى، فلمّا كان فى اليوم الثانى لم أشک أنّ التخلّف عن امّ المؤمنين هو الكفر فتحنّطت و صببت علىّ سلاحى و خرجت اريد القتال حتّى انتهيت إلى موضع من الخريبه فنادى مناد من خلفى: يا حسن إلى أين مرّه اخرى فإنّ القاتل و المقتول فى النّار، قال علىّ عليه السّلام: صدقت أ فتدرى من ذلک المنادى؟ قال: لا، قال عليه السّلام:

أخوک إبليس و صدقک أنّ القاتل و المقتول منهم فى النّار، فقال الحسن البصرى:

الان عرفت يا أمير المؤمنين أنّ القوم هلكى.

ثمّ قال الطبرسى فى الاحتجاج بعد عدّه فصول: روى أنّ أمير المؤمنين عليه السّلام قال: فى أثناء خطبه خطبها بعد فتح البصره بأيّام حاكيا عن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله قوله:

يا علىّ إنک باق بعدى و مبتلى بامّتى و مخاصم بين يدى اللّه، فأعدّ للخصومه جوابا فقلت: بأبى أنت و امّى يا رسول اللّه بيّن لى ما هذه الفتنه الّتى ابتلى بها؟ و على ما اجاهد بعدک؟ فقال لى: إنک ستقاتل بعدى الناكثه و القاسطه و المارقه - و حلأهم و سماهم رجلا رجلا - و تجاهد من امّتى كلّ من خالف القرآن و سنّتى ممّن يعمل فى الدّين بالرأى و لا رأى فى الدّين إنما هو أمر الربّ و نهيه، فقلت:

يا رسول اللّه فأرشدنى إلى الفلج عند الخصومه يوم القيامه، فقال صلّى اللّه عليه و آله: نعم، إذا كان ذلک كذلک فاقتصر على الهدى إذا قومک عطفوا الهدى على الهوى، و عطفوا القرآن على الرأى، فتأوّلوه برأيهم بتتبع الحجج من القرآن لمشتبهات الأشياء

Presented by: https://Jafrilibrary.com

الطاريه عند الطمأنينه إلى الدّنيا، فاعطف أنت الرأى على القرآن، و إذا قومك حرّفوا الكلم عن مواضعه عند الأهواء الساهيه و الاراء الطامحه و القاده الناكثه و الفرقه القاسطه و الاخرى المارقه أهل الإفك المردى و الهوى المطغى و الشبهه الخالقه، فلا تنكلنّ عن فضل العاقبه فانّ العاقبه للمتقين.

بيان: الناكثه أتباع الجمل، و القاسطه أتباع معاويه، و المارقه الخوارج فالطائفه الاولى أثاروا فتنه الجمل، و الثانيه أقاموا غزوه صفين، و الثالثه حرب نهروان.

و روى فى الإحتجاج عن أبى يحيى الواسطى قال: لمّا فتح أمير المؤمنين عليه السلام البصره اجتمع الناس عليه و فيهم الحسن البصرى و معه الألواح، فكان كلّما لفظ أمير المؤمنين عليه السّلام بكلمه كتبها، فقال له أمير المؤمنين عليه السّلام بأعلى صوته:

ما تصنع؟ فقال: نكتب آثارهم لنحدّث بها بعدكم، فقال أمير المؤمنين عليه السّلام:

أما إنّ لكلّ قوم سامريّا و هذا سامرىّ هذه الامّه أما أنه لا يقول: لا مساس، و لكنه يقول: لا قتال.

بيان: قوله عليه السّلام أنه لا يقول لا مساس إشاره إلى قوله تعالى: «قالَ فَما خَطْبُکَ یا سامِرِیُّ » - إلى قوله تعالى: «قالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَکَ فِی الْحَیاهِ أَنْ تَقُولَ لا مِساسَ » الایه (طه - ۹۹).

و فى الاحتجاج عن المبارک فضاله عن رجل ذكره قال: أتى رجل أمير المؤمنين عليه السلام بعد الجمل فقال له: يا أمير المؤمنين رأيت فى هذه الواقعه أمرا هالنى من روح قد بانت، و جثّه قد زالت، و نفس قد فاتت، لا أعرف فيهم مشركا باللّه فاللّه اللّه ممّا يجلّلنى من هذا إن يك شرّا فهذا تتلقى بالتوبه، و إن يك خيرا ازددنا منه، أخبرنى عن أمرك هذا الّذى أنت عليه أفتنه عرضت لك فأنت تنفح الناس بسيفك أم شيء خصّك به رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله؟.

فقال عليه السّلام إذا أخبرك إذن انبئك إذن احدّثك، إنّ ناسا من المشركين أتوا رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و أسلموا ثمّ قالوا لأبى بكر: استأذن لنا على رسول اللّه حتّى تأتى قومنا فنأخذ أموالنا ثمّ نرجع، فدخل أبو بكر على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فاستأذن

Presented by: https://Jafrilibrary.com

لهم فقال عمر: يا رسول اللّه أ ترجع تلك الجماعه من الاسلام إلى الكفر؟ فقال:

و ما علمك يا عمر أن ينطلقوا فيأتوا بمثلهم معهم من قومهم؟ ثمّ إنهم أتوا ابا بكر فى العام المقبل فسألوه أن يستأذن لهم على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله، فاستأذن لهم و عنده عمر فقال مثل قوله، فغضب رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله ثمّ قال: و اللّه ما أراكم تنتهون حتّى يبعث اللّه عليكم رجلا من قريش يدعو كم إلى اللّه فتختلفون عنه اختلاف الغنم الشرد.

فقال له أبو بكر: فداك أبى و امّى يا رسول اللّه أنا هو؟ فقال: لا، فقال عمر: أنا هو؟ قال: لا، فقال: عمر: فمن هو يا رسول اللّه؟ فأومى إلىّ و أنا أخصف نعل رسول اللّه و قال هو خاصف النعمل عند كما ابن عمّى و أخى و صاحبى و مبرئ ذمّتى و المؤدّى عنّى دينى و عداتى و المبلّغ عنّى رسالاتى، و معلّم الناس من بعدى، و مبيّنهم من تأويل القرآن ما لا يعلمون، فقال الرجل: أكتفى منك بهذا يا أمير المؤمنين ما بقيت، فكان ذلك الرّجل أشدّ أصحاب علىّ عليه السّلام فيما بعد من خالفه.

و فيه أيضا: روى يحيى بن عبد اللّه بن الحسن عن أبيه عبد اللّه بن الحسن قال: كان أمير المؤمنين عليه السّلام يخطب بالبصره بعد دخولها بأيّام، فقام إليه رجل فقال: يا أمير المؤمنين أخبرنى من أهل الجماعه؟ و من أهل الفرقه؟ و من أهل البدعه؟ و من أهل السنه؟.

فقال عليه السّلام: ويحك أما إذا سألتنى فافهم عنّى و لا عليك أن لا تسأل عنها أحدا بعدى، أمّا أهل الجماعه فأنا و من اتّبعنى و إن قلّوا و ذلك الحقّ عن أمر اللّه عزّ و جلّ و عن أمر رسوله. و أمّا أهل الفرقه المخالفون لى و لمن اتّبعنى و إن كثروا و أمّا أهل السنّه فالمتمسّكون بما سنّه اللّه و رسوله و إن قلّوا و أمّا أهل البدعه فالمخالفون لأمر اللّه و لكتابه و لرسوله العاملون برأيهم و أهوائهم و إن كثروا، و قد مضى منهم الفوج الأوّل و بقيت أفواج، فعلى اللّه قبضها و استيصالها عن جدد الأرض.

فقام إليه عمّار و قال: يا أمير المؤمنين إنّ الناس يذكرون الفىء و يزعمون أنّ من قاتلنا فهو و ماله و ولده فىء لنا.

فقام إليه رجل من بكر بن وائل يدعا عباد بن قيس و كان ذا عارضه و لسان شديد فقال: يا أمير المؤمنين و اللّه ما قسّمت بالسويّه و لا عدلت فى الرعيّه. فقال عليه السّلام: و لم؟ ويحك، قال: لأنك قسّمت ما فى العسكر و تركت الأموال

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و النساء و الذّريّه، فقال: أيّها الناس من كانت له جراحه فليداوها بالسمن فقال عباد: جئنا نطلب غنائمنا فجاءنا بالترّهات، فقال له أمير المؤمنين: إن كنت كاذبا فلا أماتک اللّه حتّی یدرککَ غلام ثقیف، فقیل: و من غلام ثقیف؟ فقال: رجل لا یدع للّه حرمه إلا انتهکها، فقیل: أ فیموت أو یقتل؟ قال: یقصمه قاصم الجبارین بموت فاحش یحترق منه دبره لکثره ما یجری من بطنه.

یا أخا بکر أنت امرء ضعیف الرأی أو ما علمت أنّا لا نأخذ الصغیر بذنب الکبیر و أنّ الأموال کانت لهم قبل الفرقه و تزوّجوا علی رشده و ولدوا علی فطره و إنما لکم ما حوی عسکرهم، و ما کان فی دورهم فهو میراث فان عدا أحد منهم أخذنا بذنبه، و إن کفّ عنّا لم نحمل علیه ذنب غیره.

یا أخا بکر لقد حکمت فیهم بحکم رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فی أهل مکّه فقسّم ما حوی العسکر و لم یتعرّض لما سوی ذلک، و إنما اتبعت اثره حذو النعل بالنعل.

یا أخا بکر أما علمت أنّ دار الحرب یحلّ ما فیها، و أنّ دار الهجره یحرم ما فیها إلاّ بحقّ فمهلا مهلا رحمکم اللّه فان لم تصدّقونی و أکثرتم علیّ – و ذلک أنه تکلّم فی هذا غیر واحد – فأیّکم یأخذ عائشه بسهمه؟ فقالوا: یا أمیر المؤمنین أصبت و أخطأنا و علمت و جهلنا فنحن نستغفر اللّه، و نادی النّاس من کلّ جانب: أصبت یا أمیر المؤمنین أصاب اللّه بک الرشاد و السداد.

فقام عبّاد فقال: أیّها الناس إنکم و اللّه إن اتّبعتموه و أطعتموه لن یضلّ بکم عن منهل نبیّکم صلّی اللّه علیه و آله حتّی قیس شعره و کیف لا یکون ذلک و قد استودعه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله علم المنایا و القضایا و فصل الخطاب علی منهاج هارون علیه السّلام و قال له:

أنت منّی بمنزله هارون من موسی إلاّ أنّه لا نبیّ بعدی فضلا خصّه اللّه به و إکراما منه لنبیّه حیث أعطاه ما لم یعط أحدا من خلقه.

ثمّ قال أمیر المؤمنین علیه السّلام: انظروا رحمکم اللّه ما تؤمرون به فامضوا له فانّ العالم أعلم بما یأتی به من الجاهل الخسیس الأخسّ، فانّی حاملکم إنشاء اللّه إن أطعتمونی علی سبیل النجاه، و إن کان فیه مشقّه شدیده و مراره عتیده، و الدّنیا

Presented by: https://Jafrilibrary.com

خلوه الحلاوه لمن اغترّ بها من الشقوه و الندامه عمّا قليل. ثمّ إنی اخبركم أنّ جيلا من بنی إسرائيل أمرهم نبيّهم أن لا يشربوا من النهر فلجّوا فی ترك أمره فشربوا منه إلّا قليلا منهم، فكونوا رحمكم اللّه من اولئك الّذين أطاعوا نبيّهم و لم يعصوا ربّهم، و أمّا عائشه فأدركها رأی النساء و لها بعد ذلك حرمتها الاولی و الحساب علی اللّه، يعفو عمّن يشاء و يعذّب من يشاء.

بيان: فلان ذو عارضه أی ذو جلد و صراحه و قدره علی الكلام. و ذلك أنّه تكلّم فی هذا غير واحد، جمله معترضه من كلام الراوی، قيس شعره أی قدرها.

العتيد: الحاضر المهيّا. ثمّ إنّ ما نقلنا من كلامه عليه السّلام فی الرّوايتين الأخيرتين عن الاحتجاج ليس بمذكور فی النهج.

«سيره علی عليه السلام فی اهل البصره»

قد تظافرت الأخبار أنه لمّا انهزم الناس يوم الجمل أمر أمير المؤمنين مناديا ينادی أن لا تجهّزوا علی جريح، و لا تتبعوا مدبرا، و لا تكشفوا سترا، و لا تأخذوا أموالا، و لا تهيجوا امرأه، و لا تمثّلوا بقتيل و قال عمّار له عليه السّلام: ما تری فی سبی الذّريه؟ قال: ما أری عليهم من سبيل إنّما قاتلنا من قاتلنا. و قال له بعض القراء من أصحابه: اقسم من ذراريهم لنا و أموالهم و إلّا فما الّذی أحلّ دماءهم و لم يحلّ أموالهم؟ فقال عليه السّلام: هذه الذّريه لا سبيل عليها و هم فی دار هجره، و إنما قتلنا من حاربنا و بغی علينا، و أمّا أموالهم فهی ميراث لمستحقيها من أرحامهم، فقال عمّار رحمه اللّه تعالی: لا نتبع مدبرهم، و لا نجهز علی جريحهم؟ فقال: لا، لأنی آمنتهم و قال عليه السّلام: مروا نساء هؤلاء المقتولين من أهل البصره أن يعتدن منهم، و إذا اتی بأسير منهم فإن كان قد قاتل قتله، و إن لم تقم عليه بيّنه بالقتل أطلقه.

«تجهيز علی عليه السلام عائشه من البصره الی المدينه»

قال الدينوری فی الامامه و السياسه (ص ٨٧ ج ١ طبع مصر ١٣٧٧ ه): أتی محمّد بن أبی بكر فدخل علی اخته عائشه قال لها: أما سمعت رسول اللّه صلّی اللّه عليه و آله يقول:

علیّ مع الحقّ و الحقّ مع علیّ ثمّ خرجت تقاتلينه بدم عثمان؟ ثمّ دخل

Presented by: https://Jafrilibrary.com

علیها علیّ علیه السّلام فسلّم و قال: یا صاحبه الهودج قد أمرک اللّه أن تقعدی فی بیتک ثمّ خرجت تقاتلین. أ ترتحلین؟ قالت: أرتحل، فبعث معها علیّ علیه السّلام أربعین امرأه و أمرهنّ أن یلبسن العمائم و یتقلّدن السیوف و أن یکنّ من الّذین یلینها و لا تطلع علی أنهنّ نساء، فجعلت عائشه تقول فی الطریق: فعل اللّه فی ابن أبی طالب و فعل، بعث معی الرّجال، فلمّا قدمن المدینه و ضعن العمائم و السیوف و دخلن علیها فقالت: جزی اللّه ابن أبی طالب الجنه.

و ذکر قریبا من هذه الروایه المفید فی کتاب الجمل (ص ۲۰۷ طبع النجف) و صرّح فیه أنّه علیه السّلام أنفذ معها أربعین امرأه علی الوصف المذکور. ثمّ قال:

فجعلت عائشه تقول فی الطریق: اللّهم افعل بعلیّ بن أبی طالب و افعل، بعث معی الرجال و لم یحفظ بی حرمه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله، فلمّا قد من المدینه معها ألقین العمائم و السیوف و دخلن معها، فلمّا رأتهنّ ندمت علی ما فرطت بذمّ أمیر المؤمنین علیه السّلام و سبّه و قالت: جزی اللّه ابن أبی طالب خیرا فلقد حفظ فیّ حرمه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله.

و قال المسعودی فی مروج الذهب: و خرجت عائشه من البصره و قد بعث معها علیّ علیه السّلام أخاها عبد الرّحمن بن أبی بکر و ثلاثین رجلا و عشرین امرأه من ذوات الدین من عبد القیس و همدان و غیرهما ثمّ ذکر النساء علی الوصف المذکور (ص ۱۴ ج ۲ طبع مصر ۱۳۴۶ ه).

أقول: الظاهر أنّ إرسال النساء معها علی الوصف المذکور لا یخلو من دغدغه و لا یعقل له وجه یعتنی به، لأنّ هذه الروایات کلّها متّفقه فی أنّ الأمر التبس علی عائشه فی أثناء الطریق من البصره إلی المدینه و ما فهمت أنهنّ نساء، و هذا لا یستقیم مع دهائها و فطانتها، و لأنّ هذا العمل منه علیه السّلام لو کان لحفظ حرمه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله یدفعه أنّ أخاها عبد الرحمن کان معها، علی أنّ العلم البتّی حاصل بأنه لو لم یکن معها أخوها لما کان أنفذ أمیر المؤمنین معها إلّا رجالا یثق بهم، و الصواب فی ذلک ما فی تاریخ أبی جعفر الطبری بأنه علیه السّلام سرّحها و أرسل معها جماعه من رجال و نساء، و جهّزها من غیر أن یتعرّض بلبسهنّ العمائم و تقلّدهنّ السیوف

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و لم ینقل ما رواه القوم أصلا، صرّح بذلک فی الموضعین: ص ۵۲۰ و ص ۵۴۷ من المجلّد الثالث طبع مصر ۱۳۵۷ ه.

«تأمیره علیه السّلام ابن العباس علی البصره و وصیته له و خطبته الناس»

قال المفید فی الجمل: و ممّا رواه الواقدی عن رجاله قال: لمّا أراد أمیر المؤمنین علیه السّلام الخروج من البصره استخلف علیها عبد اللّه بن عباس و وصّاه و کان فی وصیّته له أن قال:

یا ابن عباس علیک بتقوی اللّه و العدل بمن ولیت علیه، و أن تبسط للناس وجهک، و توسّع علیهم مجلسک، و تسعهم بحلمک، و إیّاک و الغضب فانه طیره الشیطان و إیّاک و الهوی فانه یصدّک عن سبیل اللّه، و اعلم أنّ ما قرّبک من اللّه فهو مباعدک من النار، و ما باعدک من اللّه فمقرّبک من النار، و اذکر اللّه کثیرا و لا تکن من الغافلین.

أقول: أتی ببعض هذه الوصیّه فی آخر باب الکتب و الرّسائل من النهج قوله: و من وصیه له علیه السّلام بعبد اللّه بن العباس عند استخلافه إیّاه علی البصره:

سع الناس بوجهک و مجلسک - إلخ.

و روی أبو مخنف لوط بن یحیی قال: لمّا استعمل أمیر المؤمنین علیه السّلام عبد اللّه ابن العباس علی البصره خطب الناس فحمد اللّه و أثنی علیه و صلّی علی النبیّ ثمّ قال:

معاشر الناس قد استخلفت علیکم عبد اللّه بن العباس فاسمعوا له و أطیعوا أمره ما أطاع اللّه و رسوله، فان أحدث فیکم أو زاغ عن الحقّ فاعلموا أنّی أعز له عنکم فانی أرجو أن أجده عفیفا تقیّا ورعا، و إنی لم اوله علیکم إلاّ و أنا أظنّ ذلک به غفر اللّه لنا و لکم.

قال: فأقام عبد اللّه بالبصره حتّی عمد أمیر المؤمنین علیه السّلام إلی التوجّه إلی الشام، فاستخلف. علیها زیاد بن أبیه و ضمّ إلیه أبا الأسود الدؤلی و لحق بأمیر المؤمنین علیه السّلام حتّی صار إلی صفین.

أقول: خطبته هذه ما ذکرت فی النهج. و قال أبو جعفر الطبری فی التاریخ:

Presented by: https://Jafrilibrary.com

أمّر علیّ علیه السّلام ابن عباس علی البصره و ولی زیادا الخراج و بیت المال، و امر ابن عباس أن یسمع منه فکان ابن عباس یقول: استشرته عند هنه کانت من الناس، فقال:

إن کنت تعلم أنک علی الحقّ و أنّ من خالفک علی الباطل أشرت علیک بما ینبغی و إن کنت لا تدری أشرت علیک بما ینبغی کذلک، فقلت: إنّی علی الحقّ و إنّهم علی الباطل، فقال: اضرب بمن أطاعک من عصاک و من ترک أمرک، فان کان أعزّ للاسلام و أصلح له أن یضرب عنقه فاضرب عنقه، فاستکتبه.

و روی ثقه الاسلام الکلینی رضوان اللّه علیه فی الکافی خطبه اخری له علیه السّلام خطب الناس فی البصره بعد انقضاء الحرب نقلها الفیض قدّس سرّه فی الوافی أیضا (ص ۱۷ ج ۱۴) قال: محمّد بن عیسی عن السّراد عن مؤمن الطاق عن سلام بن المستنیر عن أبی جعفر علیه السّلام قال: إنّ أمیر المؤمنین علیه السّلام لما انقضت القصّه فیما بینه و بین طلحه و الزبیر و عائشه بالبصره صعد المنبر فحمد اللّه و أثنی علیه و صلّی علی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله ثمّ قال:

أیها الناس إنّ الدّنیا حلوه خضره تفتّن الناس بالشهوات و تزیّن لهم بعاجلها و أیم اللّه إنّها لتغرّ من أملها، و تخلف من رجاها و ستورث غدا أقواما النّدامه و الحسره باقبالهم علیها و تنافسهم فیها و حسدهم و بغیهم علی أهل الدین و الفضل فیها ظلما و عدوانا و بغیا و أشرا و بطرا و باللّه أنه ما عاش قوم قطّ فی غضاره من کرامه نعم اللّه فی معاش دنیا و لا دائم تقوی فی طاعه اللّه و الشکر لنعمه فأزال ذلک عنهم إلاّ من بعد تغییر من أنفسهم، و تحویل عن طاعه اللّه و الحادث من ذنوبهم و قلّه محافظته و ترک مراقبه اللّه و تهاون بشکر نعمه اللّه، لأنّ اللّه تعالی یقول فی محکم کتابه «إِنَّ اللّهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ وَ إِذا أَرادَ اللّهُ بِقَوْمٍ سُوْءاً فَلا مَرَدَّ لَهُ وَ ما لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ والٍ ».

و لو أنّ أهل المعاصی و کسبه الذّنوب إذا هم حذروا زوال نعمه اللّه و حلول نقمته و تحویل عافیته أیقنوا أنّ ذلک من اللّه تعالی بما کسبت أیدیهم فأقلعوا و تابوا و فزعوا إلی اللّه تعالی بصدق من نیّاتهم و إقرار منهم له بذنوبهم و إساءتهم لصفح لهم

Presented by: https://Jafrilibrary.com

عن كلّ ذنب، و اذا لأقالهم كل عثره و لردّ عليهم كل كرامه نعمه ثمّ أعاد لهم من صلاح أمرهم و ممّا كان أنعم به عليهم كلّ ما زال عنهم و فسد عليهم، فاتقوا اللّه أيّها الناس حقّ تقاته، و استشعروا خوف اللّه تعالى، و أخلصوا اليقين، و توبوا إليه من قبيح ما استنفركم الشيطان من قتال وليّ الأمر و أهل العلم بعد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله، و ما تعاونتم عليه من تفريق الجماعه، و تشتيت الأمر، و فساد صلاح ذات البين، إنّ اللّه يقبل التوبه و يعفو عن السيئه و يعلم ما تفعلون.

أقول: و هذه الخطبه ما ذكرت فى النهج أيضا.

«اشاره اجماليه الى ما عند الائمه من سلاح رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و غيرها»

فى الكافى للكلينى قدّس سرّه و فى الوافى ص ۱۳۴ ج ۲ من الطبع المظفرى فى باب ما عندهم من سلاح رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و متاعه: أبان، عن يحيى بن أبى العلاء قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: درع رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله ذات الفضول لها حلقتان من ورق فى مقدّمها، و حلقتان من ورق فى مؤخّرها، و قال: لبسها علىّ عليه السّلام يوم الجمل.

و فى الكافى: أبان، عن يعقوب بن شعيب، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال: شدّ علىّ عليه السّلام بطنه يوم الجمل بعقال أبرق نزل به جبرئيل عليه السّلام من السماء، و كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله يشدّ به على بطنه إذا لبس الدّرع.

و فى الفقيه: كان صلّى اللّه عليه و آله يلبس من القلانس اليمنيّه و البيضاء و المصريّه ذات الاذنين فى الحرب، و كانت له عنزه يتّكى عليها و يخرجها فى العيدين فيخطب بها و كان له قضيب يقال له الممشوق، و كان له فسطاط يسمّى الكن، و كانت له قصعه تسمّى السعه، و كان له قعب يسمّى الرّى، و كان له فرسان يقال لأحدهما المرتجز و للاخر السكب، و كل له بغلتان يقال لاحداهما الدّلدل و للاخرى الشهباء و كان له نافتان يقال لاحداهما العضباء و للاخرى الجدعاء، و كان له سيفان يقال لأحدهما ذو الفقار و للاخر العون، و كان له سيفان آخران يقال لأحدهما المخذم و للاخر الرسوم، و كان له حمار يسمّى اليعفور، و كانت له عمامه تسمّى السحاب و كان له درع تسمّى ذات الفضول لها ثلاث حلقات فضّه: حلقه بين يديها، و حلقتان

Presented by: https://Jafrilibrary.com

خلفها، و كانت له رايه تسمّى العقاب، و كان له بعير يحمل عليه يقال له الدّيباج و كان له لواء يسمّى العلوم، و كان له مغفر يقال له الأسعد، فسلّم ذلك كلّها إلى علىّ عليه السّلام عند موته و أخرج خاتمه و جعله فى اصبعه فذكر علىّ عليه السّلام أنه وجد فى قائم سيف من سيوفه صحيفه فيها ثلاثه أحرف: صل من قطعك، و قل الحقّ و لو على نفسك، و أحسن إلى من أساء إليك.

الكافى: محمّد، عن ابن عيسى، عن الحسين، عن النضر، عن يحيى الحلبى، عن ابن مسكان، عن أبى بصير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال: قال: ترك رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فى المتاع سيفا، و درعا، و عنزه، و رحلا، و بغلته الشهباء فورث ذلك كلّه لعىّ بن أبى طالب.

الكافى: محمّد، عن أحمد، عن الحسين، عن فضاله، عن عمر بن أبان قال: سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عمّا يتحدّث الناس أنّه دفع إلى امّ سلمه صحيفه مختومه فقال:

إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله لما قبض ورث علىّ عليه السّلام علمه و سلاحه و ما هناك، ثمّ صار إلى الحسن، ثمّ صار إلى الحسين، قال، قلت: ثمّ صار إلى علىّ بن الحسين، ثمّ صار إلى ابنه، ثمّ انتهى اليك؟ فقال: نعم.

الكافى: الاثنان، عن الوشاء، عن أبان، عن الفضيل بن يسار، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال: لبس أبى درع رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله ذات الفضول فخطت و لبستها أنا ففضّلت.

الكافى: الاثنان، عن الوشاء، عن حماد بن عثمان، عن عبد الأعلى بن أعين، قال:

سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: عندى سلاح رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله لا انازع فيه، ثمّ قال:

إنّ السّلاح مدفوع عنه لو وضع عند شرّ خلق اللّه لكان خيرهم، ثمّ قال: إنّ هذا الأمر يصير إلى من يلوى له الحنك فاذا كانت من اللّه فيه المشيّه خرج فيقول الناس ما هذا الّذى كان و يضع اللّه له يدا على رأس رعيّته.

أقول: قد مضى فى (ص ۲۵۴ ج ۱ من تكمله المنهاج) أنّ أمير المؤمنين عليه السّلام تقدّم فى صفين للحرب على بغله رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله الشهباء نقلا عن المسعودى فى مروج الذهب و الأخبار فى ذلك المعنى متظافره جدا و نقلها و بيانها ينجران إلى بحث طويل الذيل و لسنا فى ذلك المقام إلاّ أنّه لمّا قادنا شرح الخطبه

ص:۹۸

Presented by: https://Jafrilibrary.com

إلى الإشاره إلى وقعه الجمل مجمله و قد تظافرت الأخبار بأنّ أمير المؤمنين عليه السّلام لبس درع رسول اللّه ذات الفضول يوم الجمل أحببت أن اشير إلى ما عند الأئمه من سلاح رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و غيرها.

ثمّ المراد من قوله عليه السّلام فى الخبر الأخير: إنّ هذا الأمر يصير إلى من يلوى له الحنك، هو قائم آل محمّد صلّى اللّه عليه و آله ولىّ العصر الحجه بن الحسن العسكرى عجّل اللّه تعالى فرجه الشريف.

فقد آن أن نشرع فى شرح جمل الكتاب فإنّ غرضنا من شرح هذا الكتاب و الّذى قبله أن نورد واقعه الجمل على الايجاز و الاختصار و أن نبين مدارك الخطب و الخطب الوارده منه عليه السّلام فى النهج و طرق اسنادها ممّا تتعلّق بالجمل، فقد أتبعنا لذلك أنفسنا، و أسهرنا أعيننا، و بذلنا جهدنا على ما أمكننا حتّى استقام الأمر على النهج الّذى قدّمناه، فللّه الحمد على ما هدانا، و له الشكر بما أولانا.

قوله عليه السّلام:(و جزاكم اللّه من أهل مصر عن أهل بيت نبيّكم) لما أنّ أهل الكوفه أجابوا دعوته عليه السّلام مخلصين و قاموا بنصرته مرتاحين، و هو عليه السّلام من أهل بيت نبيّهم خاطب أهل الكوفه فى الكتاب، و دعا لهم بدعاء مستطاب مستجاب، بقوله:

جزاكم اللّه من أهل مصر عن أهل بيت نبيّكم.

قوله عليه السّلام:(أحسن ما يجزى العاملين بطاعته، و الشاكرين لنعمته) العمل بطاعته تعالى فعل أوامره و ترك نواهيه، و النعمه تعمّ جميع ما أنعم اللّه به عباده و منه نعمه وجود الأنبياء و الأوصياء.

ثمّ إنّ الشكر بإزاء كل نعمه بحسبها كالتوبه عن الذّنب مثلا، ففى بعضها يتمّ الشكر بالقول فقط مثلا أن يقول: الحمد للّه ربّ العالمين، و فى بعضها لا يتمّ إلّا بالفعل و هو على أنحاء أيضا و منه الجهاد فى سبيل اللّه تعالى فمن الشكر بإزاء نعمه وجود النبىّ صلّى اللّه عليه و آله و أهل بيته أن يبذل الأموال و الأنفس دونهم كما فعل أهل الكوفه فكأنّما هو عليه السّلام أشار فى كلامه إلى أنهم عملوا بطاعه اللّه و شكروا لنعمته و يمكن أن يقال: و من ثمّ أتى بهيئه الجمع دون الإفراد أى لم يقل العامل

Presented by: https://Jafrilibrary.com

بطاعته و الشاكر لنعمته ليومئ إلى أنهم كانوا العاملين و الشاكرين، كما يمكن أن يقال إنّ لفظ الجمع تنبىء عن كثره ثوابهم و جزائهم أيضا.

ثمّ إنّ فيه إيماء أيضا إلى جزاء العاملين بطاعته و الشاكرين لنعمته حيث خصّهما بالذّكر دون غيرهما.

قوله عليه السّلام:(فقد سمعتم - إلخ) أى إنما كان لكم جزاء العاملين بطاعته لأنكم أيضا سمعتم أمر اللّه و أطعتموه، لأنّ أمر حجه اللّه هو أمره تعالى، و دعيتم إلى نصره أهل بيت نبيّكم و هى نصره دين اللّه فى الحقيقه فأجبتم الدّاعى و إنما لم يذكر متعلّقات الأفعال لأنّها ظاهره من سياق الكلام و من معانى الكلمات، أو لأنّ الغرض كما قيل ذكر الأفعال دون نسبتها إليها.

الترجمه

اين يكى از نامه هاى آن بزرگوار است كه بعد از فتح بصره بمردم كوفه نوشت:

اى مردم كوفه خداوند شما را از جانب أهل بيت پيغمبرتان نيكوترين جزائى كه به إطاعت كنندگان سپاسگزارانش مى دهد پاداش دهد كه فرمان ولىّ خدا را شنيديد و إطاعت كرديد، و بيارى دين خدا دعوت شديد و إجابت كرديد.

ص:١٠٠

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و من كتاب له عليه السّلام كتبه لشريح بن الحارث قاضيه

اشاره

و هو الكتاب الثالث من باب المختار من كتبه

و رسائله عليه السّلام

روى أنّ شريح بن الحارث قاضى أمير المؤمنين عليه السّلام اشترى على عهده دارا بثمانين دينارا، فبلغه ذلک فاستدعى شريحا و قال له:

بلغنى أنّک ابتعت دارا بثمانين دينارا، و كتبت لها كتابا، و أشهدت فيه شهودا، فقال شريح: قد كان ذلک يا أمير المؤمنين، قال: فنظر إليه نظر مغضب ثمّ قال له: يا شريح أما إنّه سيأتيک من لا ينظر فى كتابک، و لا يسئلک عن بيّنتک حتّى يخرجک منها شاخصا و يسلّمک إلى قبرک خالصا، فانظر يا شريح لا تكون ابتعت هذه الدّار من غير مالک، أو نقدت الثّمن من غير حلالک، فإذا أنت قد خسرت دار الدّنيا و دار الاخره، أما لو إنّک كنت أتيتنى عند شرائک ما شريت لكتبت لک كتابا على هذه النّسخه، فلم ترغب فى شراء هذه الدّار بدرهم فما فوقه، و النّسخه هذه:

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ هذا ما اشترى عبد ذليل من ميّت قد أزعج للرّحيل، اشترى منه دارا من دار الغرور من جانب الفانين، و خطّه الهالكين، و تجمع

Presented by: https://Jafrilibrary.com

هـذه الدّار حدود أربعه: فالحدّ الأوّل ينتهى إلى دواعى الافات، و الحدّ الثّانى ينتهى إلى دواعى المصـيبات، و الحدّ الثّالث ينتهى إلى الهوى المردى، و الحدّ الرّابع ينتهى إلى الشّيطان المغوى، و فيه يشرع بـاب هـذه الـدار، اشترى هـذا المغترّ بالأمل من هـذا المزعـج بالأجل هذه الدّار بالخروج من عزّ القناعه و الدّخول فى ذلّ الطّلب و الضّراعه، فما أدرك هذا المشترى فيما اشترى من درك. فعلى مبلبل أجسام الملوك و سالب نفوس الجبابره، و مزيل ملك الفراعنه، مثل كسرى و قيصر و تبّع و حمير، و من جمع المـال على المـال فأكثر، و من بنى و شيّد، و زخرف و نجّد، و ادّخر و اعتقـد و نظر بزعمه للولـد إشخاصـهم جميعا إلى موقف العرض و الحسـاب، و مواضع الثّواب و العقاب إذا وقع الأمر بفصل القضاء و خسـر هنالك المبطلون. شـهد على ذلك العقل إذا خرج من أسر الهوى و سلم من علائق الدّنيا.

أقول: نقـل الكتـاب فى البحار (ص ۶۳۲ ج ۸ و ص ۵۴۵ ج ۹ من طبع الكمبـانى) نقله أبو نعيم الأصـفهانى فى حليه الأوليـاء، و العلامـه الشـيخ البهـائى فى الأربعين بلى ما نتلو عليك و سـيأتى من ذى قبل بعض كلماته عليه السّلام لشـريح فى بحثنا المعنون القضاء و القاضى فى الإسلام ذيل شرح هذا الكتاب.

«وهم و رجم»

إنّ ما يهمنّا و لا بدّ لنا منه ههنا قبل بيان لغه الكتاب و إعرابه تقديم مطلب

ص:۱۰۲

Presented by: https://Jafrilibrary.com

لم یتعرّضه أحد من شرّاح النهج، و هو أنّ الحافظ أبا نعیم أحمد بن عبد اللّه الاصفهانی المتوفی سنه ۴۳۰ ه أسند هذا الکتاب فی کتابه حلیه الأولیاء إلی الفضیل بن عیاض قاله للفیض بن إسحاق فی واقعه اقتضت ذلک، و بین ما فی النهج و بین الحلیه اختلاف یسیر فی بعض الألفاظ و العبارات و لکنهما واحد بلا ارتیاب و دونک ما نقله أبو نعیم:

قال أبو نعیم فی ترجمه الفضیل بن عیاض من حلیه الأولیاء (ص ۱۰۱ و ۱۰۲ ج ۸ طبع مصر ۱۳۵۶ ه - ۱۹۳۷ م) ما هذا لفظه:

حدّثنا سلیمان بن أحمد، ثنا بشر بن موسی، ثنا علیّ بن الحسین بن مخلّد قال: قال الفیض بن إسحاق: اشتریت دارا و کتبت کتابا و أشهدت عدولا فبلغ ذلک الفضیل بن عیاض فأرسل إلیّ یدعونی فلم أذهب، ثمّ أرسل إلیّ فمررت إلیه فلمّا رآنی قال: یا ابن یزید بلغنی أنّک اشتریت دارا و کتبت کتابا و أشهدت عدولا؟ قلت: قد کان کذلک، قال: فانه یأتیک من لا ینظر فی کتابک و لا یسأل عن بیّنتک حتّی یخرجک منها شاخصا یسلّمک إلی قبرک خالصا، فانظر أن لا تکون اشتریت هذه الدّار من غیر مالک، أو ورثت مالا من غیر حلّه، فتکون قد خسرت الدّنیا و الاخره، و لو کنت حین اشتریت کتبت علی هذه النسخه:

هذا ما اشتری عبد ذلیل من میّت قد ازعج بالرّحیل، اشتری منه دارا تعرف بدار الغرور، حدّ منها فی زقاق الفناء إلی عسکر الهالکین، و یجمع هذه الدّار حدود أربعه: الحدّ الأوّل ینتهی منها إلی دواعی العاهات، و الحدّ الثانی ینتهی إلی دواعی المصیبات، و الحدّ الثالث ینتهی منها إلی دواعی الافات، و الحدّ الرّابع ینتهی إلی الهوی المردی و الشیطان المغوی، و فیه یشرع باب هذه الدّار علی الخروج من عزّ الطاعه إلی الدّخول فی ذلّ الطلب، فما أدرکک فی هذه الدّار فعلی مبلبل أجسام الملوک، و سالب نفوس الجبابره، و مزیل ملک الفراعنه مثل کسری و قیصر، و تبّع و حمیر، و من جمع المال فأکثر و اتّحد و نظر بزعمه الولد، و من بنی و شیّد و زخرف و أشخصهم إلی موقف العرض إذا نصب اللّه عزّ و جلّ کرسیّه لفصل القضاء، و خسر هنالک المبطلون، یشهد علی ذلک العقل إذا خرج من أسر الهوی، و نظر بالعینین إلی زوال الدّنیا، و سمع صارخ الزّهد عن عرصاتها.

ص:۱۰۳

Presented by: https://Jafrilibrary.com

ما أبين الحقّ لذى عينين إنّ الرّحيل أحد اليومين

فبادروا بصالح الأعمال فقد دنا النقله و الزوال. انتهى.

أقول: مع فرض صحّه إسناد الروايه إلى الفضيل أوّلا، و عدم سهو الراوى و عدم الإسقاط و الحذف ثانيا، ما كان للفضيل و أضرابه أن يسوقوا الكلام إلى ذلك الحدّ من الزّهد فى الدّنيا و الرغبه عنها أو يعبروا تلك المعانى اللّطيفه بتلك الألفاظ الوجيزه ثالثا، بل لا نشكّ فى أنّ سبك العبارات على هذا الاسلوب البديع، و سوق المعانى على هذا النهج المنيع و التنفير عن الدّنيا بهذه الغايه و الجوده و اللّطافه إنما نزل من حضره القدس العلويّه.

و لا ننكر أنّ مثل تلك الواقعه وقع للفضيل أيضا إلّا أنّ الفضيل لما رأى أنّ عمل الفيض بن إسحاق شبيه بعمل شريح و يناسبه انتقل إلى ما قاله أمير المؤمنين عليه السلام لشريح فخاطب به الفيض تنبيها له، و إنما لم ينسب الكلام إليه عليه السّلام إمّا لعلمه بأنّ الفيض أيضا عالم بذلك الكتاب لاشتهاره بين أهله، أو كان نقله من باب الاقتباس إن لم يتطرّق إليه سقط و حذف من الراوى و كم لما قلنا من نظير و شبيه نظما و نثرا، مثلا أنّ العروضى نقل فى كتابه المعروف ب «چهار مقاله» أى أربع مقالات، أنّ نوح بن منصور أمير الخراسان كتب إلى آلبتكين كتابا توعّده فيه بالعقوبه و أوعده بالقتل و الأسر و النهب فلمّا بلغه الكتاب أمر الإسكافىّ الكاتب البليغ المشهور أن يجيبه عن كتابه و يستخفّ به و يستهين، فكتب الإسكافىّ: «يا نوح قد جادلتنا فأكثرت جدالنا فأتنا بما نعدنا إن كنت من الصادقين».

فانظر فيه كيف اقتبس كتابه من القرآن الكريم من غير أن يتفوّه باسناده إليه.

ثمّ لا ننكر فضل الفضيل و أنّ له كلمات فاضله لأنّه كان له شأن و إدراك السعاده العظمى لأنّه كان من سلسله الرواه و أتى بكثير من رواياته و كلماته الأنيقه العذبه أبو نعيم فى الحليه، و لأنّه أدرك أبا عبد اللّه عليه السّلام و اغترف من بحر حقائقه

Presented by: https://Jafrilibrary.com

بقدر وسعه، و اقترف من كنوز معارفه بمبلغ كدّه و جهده، روى عنه عليه السّلام نسخه يرويها النجاشىّ و لكن كلماته موجوده و نقل كثير منها فى الحليه بينها و بين الكتاب بون بعيد و مسافه كثيره لا تشابهه فى سلك ألفاظه و لا تدانيه فى سبك معانيه.

ثمّ ممّا يؤيّد كلامنا بأنّ الفضيل اقتبس الكتاب منه عليه السّلام ما أسند إليه أبو نعيم فى الحليه أيضا و هو عن الصادق عليه السّلام قال أبو نعيم (ص ١٠٠ ج ٨ حليه الأولياء الطبع المذكور): حدّثنا محمّد بن علىّ، ثنا المفضل بن محمّد الجندى، ثنا محمّد بن عبد اللّه بن يزيد المقرى قال: سمعت سفيان بن عيينه يقول: سمعت الفضيل ابن عياض يقول: يغفر للجاهل سبعون ذنبا ما لم يغفر للعالم ذنب واحد. انتهى.

و هذه الروايه مع أنها لا تدلّ على أنّ الفضيل قائلها تنافى ما فى الكافى و نقلها الفيض فى الوافى (ص ٥٢ ج ١) فى أوّل باب لزوم الحجه على العالم و تشديد الأمر عليه مسندا عن المنقرى عن حفص بن غياث عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال: قال يا حفص يغفر للجاهل سبعون ذنبا قبل أن يغفر للعالم ذنب واحد.

و إن اختلج ببالك أنّ تنظيم قباله الأرض و الدّار على هذا النظم المتضمّن للحدود لم يعهد مثله فى صدر الاسلام، بل صار متعارفا معهودا بعد ذلك العصر فكيف يصحّ اسناد هذا الكتاب إلى الأمير عليه السّلام؟.

فاعلم: أنّ أمثال هذه الامور الغير المعهوده الصادره منه عليه السّلام ليس بعزيز حتّى يستغرب من إسناد هذا الكتاب إليه عليه السّلام.

و من نظر فى كتبه و رسائله حيث إنّه عليه السّلام يبيّن فى بعضها آداب العامل و الوالى، و فى بعضها وظائف الخليفه و الأمير، و فى بعضها فنون المجاهده و رسوم المقاتله، و فى بعضها تعيين أوقات الفرائض، و فى بعضها ما يتمّ به صلاح الاجتماع و ما به يصير المدينه فاضله و غيرها من المطالب المتنوّعه فى الموضوعات المختلفه الشاخصه الّتى لم تتغيّر بتغيّر الأعصار، و لم تختلف باختلاف الأمصار قطّ، لأنّها حقائق و الحقيقه فوق الزّمان و الزّمانى و غير متغيّر بتغيّر المادّه و المادّيات، علم أنّ جميع ما فاض من سماء علمه ممّا يتحيّر فيه العقول، و يستغرب، و أنّ

Presented by: https://Jafrilibrary.com

بروز نحو هذا الكتاب منه عليه السّلام ليس بمستبعد.

على أنّه رويت عنه عليه السّلام واقعه اخرى و قباله نظير هذه الواقعه و القباله نقلها حسين بن معين الدّين الميبدى فى شرح الدّيوان المنسوب إلى الأمير عليه السّلام (ص ۴۴۸ طبع ايران ۱۲۸۵ ه): روى أنّ بعض أهل الكوفه اشترى دارا و ناول أمير المؤمنين عليه السّلام رقّا و قال له: اكتب لى قباله، فكتب عليه السّلام: بسم اللّه الرحمن الرّحيم هذا ما اشترى ميّت عن ميّت دارا فى بلده المذنبين، و سكنه الغافلين.

الحدّ الأوّل منها ينتهى إلى الموت، و الثانى إلى القبر، و الثالث إلى الحساب و الرابع إمّا إلى الجنّه و إمّا إلى النار، ثمّ كتب فى ذيلها هذه الأبيات:

النفس تبكى على الدّنيا و قد علمت أنّ السلامه منها ترك ما فيها

لا دار للمرء بعد الموت يسكنها إلاّ الّتى كان قبل الموت بانيها

فإن بناها بخير طاب مسكنها و إن بناها بشرّ خاب ثاويها

أين الملوك الّتى كانت مسلّطه حتّى سقاها بكأس الموت ساقيها

لكلّ نفس و إن كانت على و جل من المنيّه آمال تقوّيها

فالمرء يبسطها و الدّهر يقبضها و النفس تنشرها و الموت تطوبها

أموالنا لذوى الميراث نجمعها و دورنا لخراب الدّهر نبنيها

كم من مدائن فى الافاق قد بنيت أمست خرابا و دون الموت أهليها

و كذا روى عن الصادق عليه السّلام نحو هذا الحديث من جهه تحديد الحدود الأربعه كما فى المناقب لمحمّد بن شهر آشوب عن هشام بن الحكم قال: كان رجل من ملوك أهل الجبل يأتى الصادق عليه السّلام فى حجّه كلّ سنه، فينزله أبو عبد اللّه عليه السّلام فى دار من دوره فى المدينه، و طال حجّه و نزوله فأعطى أبا عبد اللّه عليه السّلام عشره آلاف درهم ليشترى له دارا و خرج إلى الحجّ، فلمّا انصرف قال: جعلت فداك اشتريت لى الدّار؟ قال عليه السّلام: نعم، و أتى بصكّ فيه:

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم هذا ما اشترى جعفر بن محمّد لفلان بن فلان الجبلى، اشترى دارا فى الفردوس حدّها الأوّل رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله، و الحدّ الثانى

Presented by: https://Jafrilibrary.com

أمير المؤمنين عليه السّلام، و الحدّ الثالث الحسن بن علىّ، و الحدّ الرابع الحسين بن علىّ عليهم السّلام.

فلمّا قرأ الرّجل ذلك قال: قد رضيت جعلنى اللّه فداك قال: فقال أبو عبد اللّه عليه السّلام: إنّى أخذت ذلك المال ففرّقته فى ولد الحسن و الحسين عليهما السّلام و أرجو أن يتقبّل اللّه ذلك، و يثيبك به الجنّه.

قال: فانصرف الرّجل إلى منزله و كان الصكّ معه، ثمّ اعتلّ علّه الموت فلمّا حضرته الوفاه جمع أهله و حلّفهم أن يجعلوا الصكّ معه، ففعلوا ذلك فلمّا أصبح القوم غدوا إلى قبره فوجدو الصكّ على ظهر القبر مكتوب عليه: و فى لى و اللّه جعفر بن محمد عليهما السّلام بما قال.

أقول: و للخدشه فى هذا الحديث المنسوب إلى الصادق عليه السّلام مجال و إنما ذكرناه تأييدا لما قدّمنا و بالجمله إنما يستفاد من واقعه الأمير عليه السّلام مع شريح و مع بعض أهل الكوفه أنّ القباله المتداوله فى زماننا تكتب فى ابتياع الأملاك حيث يتعيّن فيه الحدود و يذكر فيه الشروط و الشهود إنما كانت متعارفه فى زمن الصحابه أيضا هب أنّها بتلك الكيفيّه لم تكن معهوده فى صدر الإسلام، فلا بأس أن يكون أمير المؤمنين عليه السّلام مبتكره فيه، فانّه عليه السّلام كان سباقا إلى العجائب و الغرائب دائما فلا مجال لتوهّم إسناد الكتاب إلى غيره عليه السّلام بمجرّد الاستبعاد بل استناده إلى مثل الفضيل مستبعد جدّا، بل عدم صحه الاسناد إليه معلوم قطعا.

«سند الكتاب»

نحن بعون اللّه تعالى وجدنا أسانيد جلّ ما فى نهج البلاغه و نرجو من اللّه الهادى تحصيل أسانيد ما لم يحصل بعد، و ببالى إن أخذ التوفيق بيدى أن أذكر أسانيد ما فى النهج و ما لم يأت به الرّضىّ رضوان اللّه عليه من كلامه عليه السّلام فى آخر الشرح.

فنقول: يا ليت الرّضىّ ذكر أسانيد ما نقل فى النهج و مدارکه لئلاّ يتقوّل عليه بعض الأقاويل، و لكنّ الانصاف أن يقال: كفى فى سنده أنّ مثل الرّضىّ

Presented by: https://Jafrilibrary.com

أسنده إليه عليه السّلام.

ثمّ نقول فى المقام: أوّلا- إنّ الشريف الرّضىّ مع جلاله شأنه و فخامه أمره و تتبّعه فى الاثار و عرفانه بالأخبار و تبحّره فى فنون الكلام و تضلّعه فى جلّ ما أتى به الشرع أسند الكتاب أعنى ذلك الكتاب الّذى كتبه عليه السّلام لشريح، إليه عليه السّلام و ثانيا أنّ العلاّمه الشيخ بهاء الدّين العاملى قدّس سرّه رواه مسندا فى كتابه المعروف بالأربعين و هو الحديث الرابع عشر منه و سلسله سنده من المشايخ العظام و الرواه الأجلاّء، فبعد اللّتيا و الّتى فلا مجال لأحد أن يناقش فى إسناد الكتاب إليه عليه السّلام، و فى اقتباس الفضيل منه عليه السّلام و دونك الكتاب و سنده على ما فى الأربعين.

روى الشيخ رحمه اللّه بسنده المتصل إلى الشيخ الجليل محمّد بن بابويه - و قد ذكر سنده إلى ابن بابويه فى الحديث الأوّل من الأربعين - عن صالح بن عيسى بن أحمد، عن محمّد بن محمّد بن علىّ، عن محمّد بن الفرج الرخجى - بالراء المهمله المضمومه و الخاء المعجمه المفتوحه و الجيم ثقه من أصحاب الرّضا عليه السّلام - عن عبد اللّه بن محمّد العجلى، عن عبد العظيم بن عبد اللّه الحسنى - المعروف بشاه عبد العظيم المدفون بالرى - عن أبيه، عن أبان مولى زيد بن علىّ، عن عاصم بن بهدله قال:

قال لى شريح القاضى: اشتريت دارا و كتبت كتابا و أشهدت عدولا، فبلغ أمير المؤمنين علىّ بن أبى طالب عليه السّلام فبعث إلىّ مولاه قنبر، فأتيته فلمّا دخلت عليه قال: يا شريح اتّق اللّه فإنّه سيأتيك من لا ينظر فى كتابك، و لا يسأل عن بيّنتك حتّى يخرجك من دارك شاخصا، و يسلّمك إلى قبرك خالصا، فانظر أن لا تكون اشتريت هذه الدّار من غير مالكها، و وزنت مالا من غير حلّه، فاذا قد خسرت الدّارين جميعا: الدّنيا و الاخره، ثمّ قال عليه السّلام: فلو كنت عند ما اشتريت هذه الدّار أتيتنى فكتبت لك كتابا على هذه النسخه إذ لم تشترها بدرهمين، قال: قلت:

و ما كنت تكتب يا أمير المؤمنين؟ قال عليه السّلام: كنت أكتب لك هذا الكتاب:

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم هذا ما اشترى عبد ذليل من ميّت ازعج بالرّحيل اشترى دارا فى دار الغرور من جانب الفانين إلى عسكر الهالكين و تجمع هذه الدّار

Presented by: https://Jafrilibrary.com

حدود أربعه: فالحدّ الأوّل منها ينتهى إلى دواعى الافات، و الحدّ الثانى منها ينتهى إلى دواعى العاهات، و الحدّ الثالث منها ينتهى إلى دواعى المصيبات، و الحدّ الرابع منها ينتهى إلى الهوى المردىّ و الشيطان المغوىّ، و فيه يشرع باب هذه الدّار.

اشترى هذا المفتون بالأمل، من هذا المزعج بالأجل، جميع هذه الدّار بالخروج من عزّ القنوع، و الدّخول فى ذلّ الطلب، فما أدرك هذا المشترى من درك فعلى مبلى أجسام الملوك و سالب نفوس الجبابره مثل كسرى و قيصر، و تبّع و حمير، و من جمع المال إلى المال فأكثر، و بنى فشيّد، و نجّد فزخرف و ادّخر بزعمه للولد، إشخاصهم جميعا إلى موقف العرض لفصل القضاء، و خسر هنالك المبطلون شهد على ذلك العقل إذا خرج من أسرى الهوى، و نظر بعين الزوال لأهل الدّنيا، و سمع منادى الزّهد ينادى فى عرصاتها:

ما أبين الحقّ لذى عينين إنّ الرّحيل أحد اليومين

تزوّدوا من صالح الأعمال، و قرّبوا الامال بالاجال.

«اللغه»

(على عهده) أى فى زمانه فإنّ كلمه الجارّه ههنا بمعنى فى، و أحد معانى العهد الزّمان، ففى أقرب الموارد: كان ذلك فى عهد شبابى أى زمانه، و منه كان ذلك على عهد فلان أى فى زمانه. انتهى.

(دينار) الدّينار ضرب من النقود القديمه الذّهبيّه، و فى أقرب الموارد أنه فارسى معرّب، و أصله دنّار بالتشديد بدليل جمعه على دنانير و تصغيره على دنينير، لأنّهما يرجعان الكلمه إلى أصلها غالبا فابدل من أحد حرفى تضعيفه ياء لئلاّ يلتبس بالمصادر الّتى يجىء على فعّال كقوله تعالى: «وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا كِذّاباً » (النبأ - ٢٩) إلاّ أن يكون بالهاء فيخرج على أصله مثل الصنّاره و الدنّامه لأنّه أمن الان من الالتباس، قاله فى الصحاح.

(استدعاه) أى طلبه (أشهدت فيه شهودا) أى أحضرت فيه شهودا، أو تكون

ص:١٠٩

Presented by: https://Jafrilibrary.com

كلمه فى الجاره بمعنى على نحو قوله تعالى «وَ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ » (طه ۷۶) و يقال: أشهد فلانا على كذا أى جعله شاهدا عليه، فالمعنى و جعلت قوما شهودا عليه، و الشهود جاء مصدرا و غير مصدر و المراد هنا الثانى يقال: شهد عند الحاكم لفلان على فلان بكذا شهاده من بابى علم و كرم إذا أدّى ما عنده من الشهاده، فهو شاهد فيجمع على شهود نحو عادل و عدول، و شهد كصاحب و صحب، و أشهاد كناصر و أنصار و شاهدين كعالم و عالمين. و فى نسختى الأربعين و حليه الأولياء: و أشهدت عدولا و لكن الشهود أنسب بالمقام من العدول.

(أما) بفتح الأوّل و تخفيف الثانى: حرف تنبيه ههنا.

(سيأتيك من) المراد من من إمّا الموت أو ملك لموت، و الثانى أولى لأنّ من يستعمل غالبا فى ذوى العقول كما أنّ ما يستعمل غالبا فى غير ذوى العقول و إنّما قلنا غالبا لأنّ ما قد يستعمل فى ذوى العقول كقوله تعالى: «وَ السَّماءِ وَ ما بَناها » (الشمس - ۶) و من فى غير ذوى العقول كقوله تعالى «فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلى بَطْنِهِ » (النور - ۴۵) و التفصيل مذكور فى الموصولات من كتب النحو.

(لا ينظر فى كتابك) يقال: نظره و نظر إليه إذا أبصره بعينه و نظر فيه إذا تدبّره و فكّر فيه، يقدّره و يقيسه و منه قوله تعالى «فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ فَقالَ إِنِّي سَقِيمٌ » (الصافات - ۸۷ و ۸۸) و لذا قال بعضهم: إنّ نظر يتعدّى إلى المبصرات بنفسه و يتعدّى إلى المعانى بفى.

(لا يسألك عن بيّنتك) السؤال إذا كان بمعنى الاستخبار يتعدّى إلى مفعولين إلى الأوّل بنفسه و إلى الثانى بعن كما فى المقام، و قد يتعدّى إلى الثانى بالباء مضمّنه معنى عن نحو: سل به خبيرا، إى سل عنه، و قد تخفف الهمزه من فعله فيقال سال يسال سل و مسول كخاف يخاف خف و مخوف، المستفاد من ظاهر كلام المرزوقى فى شرح الحماسه (الحماسه ۷۵۷ ص ۱۷۱۵ طبع مصر ۱۳۷۱ ه) أنّ التخفيف هو لغه هذيل. قال عبد اللّه بن الدمينه (الحماسه ۵۱۰).

سلى البانه الغناء بالأجرع الّذى به البان هل حبّبت أطلال دارک

Presented by: https://Jafrilibrary.com

فقوله: سلی، کان أصله اسألی فخذف الهمزه تخفیفا و ألقیت حرکتها علی السین فصار اسلی، ثمّ استغنی عن همزه الوصل لتحرّک ما بعدها فحذفت فصارت سلی، و علی هذا القیاس قوله تعالی: «سَلْ بَنِی إِسْرائِیلَ کَمْ آتَیْناهُمْ مِنْ آیَهٍ بَیِّنَهٍ » (البقره - ۲۰۹).

(البیّنه) الحجّه. و فی نسخه الأربعین عن بیتک أی دارک الّتی اشتریتها و الأوّل أنسب بالمقام، و ما یختلج فی البال أنّ الثانی حرّف من الکتّاب و إلّا لقال علیه السّلام: حتّی یخرجک منه، لا من دارک کما لا یخفی علی العارف بأسالیب الکلام، و الشاهد لذلک ترجمه ابن خاتون العاملی بالفارسیه فی شرحه علی الأربعین للشیخ بهاء الدّین قدّس سرّه حیث قال: زود باشد که بر تو وارد شود شخصی که نگاه بسند تو نکند، و از گواهان تو چیزی نپرسد، إلخ. علی أنّ النسختین متفقتان فی الأوّل.

(شاخصا)إشاره إلی قوله تعالی:«إِنَّما یُؤَخِّرُهُمْ لِیَوْمٍ تَشْخَصُ فِیهِ الْأَبْصارُ » (الحجر-۴۴) و قوله تعالی:«فَإِذا هِیَ شاخِصَهٌ أَبْصارُ الَّذِینَ کَفَرُوا »(الأنبیاء ۹۸) قال الراغب فی المفردات: قال تعالی: تشخص فیه الأبصار، شاخصه أبصارهم أی أجفانهم لا تطرف. و فی مجمع البیان التفسیر: شخص المسافر شخوصا إذا خرج من منزله، و شخص عن بلد إلی بلد و شخص بصره إذا نظر إلیه کأنه خرج إلیه. یقال: شخص بصره فهو شاخص إذا فتح عینیه و جعل لا یطرف مع دوران فی الشحمه، و شخص المیّت بصره و ببصره أی رفعه، و فی منتهی الارب: شخص بصره:

واکرد چشم را و وا داشت و بر هم نزد آنرا و بلند کرد نگاه را، و شخصت عینه باز ماند چشم او.

و یمکن أن یتّخذ الشاخص من شخص المسافر من بلد إلی بلد شخوصا بمعنی ذهب و سار و خرج من موضع إلی غیره، و منه حدیث إقامه العاقل أفضل من شخوص الجاهل.

أو من شخص السهم إذا ارتفع عن الهدف، و منه الدّعاء: اللّهمّ إلیک شخصت

ص:۱۱۱

Presented by: https://Jafrilibrary.com

الأبصار أی ارتفعت أجفانها ناظره إلی عفوک و رحمتک، قال الجوهریّ فی الصحاح:

أشخص الرامی إذا جاز سهمه الغرض من أعلاه، و هو سهم شاخص، فالمراد علی هذا الوجه الأخیر حتّی یخرجک منها مرفوعا أی محمولا علی أکتاف الرّجال.

و الوجهان الأخیران ممّا احتملهما الشیخ فی الأربعین أیضا و جعل العباره علی الأوّل کنایه عن الموت، فانّه ذکر معنی الشاخص علی الوجه الّذی أتی به الجوهریّ فی الصّحاح حیث قال: شخص بصره بالفتح فهو شاخص إذا فتح عینیه و صار لا یطرف، و هو کنایه عن الموت و کذا الطریحی فی مجمع البحرین.

و لکن فی أقرب الموارد بعد ما فی الصحاح أتی بقید زائد و هو قوله: مع دوران الشحمه، و هذا المعنی لا یناسب قوله علیه السّلام: حتّی یخرجک، فانّ المرء ما لم یمت لا یخرج من داره، و لا یخفی أنّ المعنی الّذی ذکره فی الصحاح لا یشیر إلی الموت، غایه الأمر إلی شدّه الأمر و هو له، و لذا فسّر الکلبی کما فی مجمع البیان قوله تعالی: «فَإِذا هِیَ شاخِصَهٌ أَبْصارُ الَّذِینَ کَفَرُوا » بقوله: إنّ أبصار الّذین کفروا تشخص فی ذلک الیوم أی لا تکاد تطرف من شدّه ذلک الیوم و هو له، ینظرون إلی تلک الأهوال.

و بالجمله إنّ شخص بالمعنی الأوّل لا یدلّ علی موت الشاخص إلّا أن یؤخذ الشاخص من شخص المیت بصره و ببصره إذا رفعه، و کذا شخصت عینه، حتّی یستقیم المعنی الکنائی، أو من شخص المسافر بمعنی ذهب و سار علی نوع من التجوّز.

(یسلّمک إلی قبرک) من التسلیم أی یعطیک قبرک و یناولک إیّاه یقال: سلّمه إلی فلان أی أعطاه إیّاه فتناوله منه، و یمکن أن یؤخذ من الاسلام لأنّ أسلم جاء بمعنی سلّم أیضا یقال: فلان أسلم أمره إلی فلان أی سلّمه إلیه.

(خالصا) الخالص هو المحض و المراد هنا العاری من أعراض الدّنیا و حطامها أی یخرجک عاریا منها.

(نقدت الثمن من غیر حلالک) یقال: نقدته و نقدته لفلان الثمن أی أعطیته

ص:۱۱۲

Presented by: https://Jafrilibrary.com

إيّاه نقدا معجّلا، فالمراد أنک ابتعتها بيعا نقدا أى بيع الحال بالحال.

و على نسخه الشيخ فى الأربعين: و وزنت مالا ـ من غير حلّه، أى وزنت للدّار أو لبائعها مالا يقال: وزنت فلانا وزنت لفلان كما يقال: كلت زيدا و كلت لزيد قال تعالى «وَ إِذا كالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ » (المطففين - ۴).

و على نسخه أبى نعيم فى الحليه: أو ورثت مالا ـ من غير حلّه، و معناه ظاهر و لكن الصواب أن يقال: إن ورثت محرف و زنت لعدم مناسبه ورثت فى المقام و تفسير العباره على ورثت لا يخلو من تكلّف و تعسف. و ما فى المتن موافق للنسختين.

(ترغب فى شراء) الأفعال كما تتغير معانيها بتغيّر الأبواب سواء كانت الأبواب مجرده أو غير مجرده كذلک تتغيّر معانيها بتغيّر صلاتها، و كذا الحكم فى مصادرها، فالرغبه و مشتقاتها إذا كانت صلتها كلمه فى الجاره تفيد معنى الاراده و الميل إلى الشىء و نحوهما يقال: رغب فى الشىء إذا أراده و أحبّه، و مال إليه و طمع فيه و حرص عليه، و إذا كانت صلتها كلمه عن الجاره تفيد الاعراض و الترک يقال: رغب عنه إذا زهد فيه و لم يرده و أعرض عنه و تركه قال تعالى: «وَ مَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّهِ إِبْراهِيمَ إِلاّ مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ » (البقره - ۱۲۶).

(الدرهم) بكسر الدّال و فتح الهاء و كسرها: ضرب من النقود القديمه المضروبه من الفضّه للمعامله، قال فى الصحاح و منتهى الارب: إنه فارسى معرب و فى أقرب الموارد و المنجد: يونانى معرب. و ربما قالوا درهام أيضا بكسر الدال قال الشاعر:

لو أن عندى مأتى درهام لجاز فى آفاقها خاتامى

و جمع الدرهم دراهم، و جمع الدرهام دراهيم، قال الشاعر:

تنفى يداها الحصى فى كل هاجره نفى الدراهيم تنقاد الصياريف

نقل البيتين فى الصحاح.

(ميت) أصله ميوت على وزن فيعل من الموت.

(ازعج للرحيل) ازعج بالبناء للمفعول أى شخص به للرحيل يقال

Presented by: https://Jafrilibrary.com

أزعجه فانزعج أى أقلقه و قلعه من مكانه فقلق و اقنلع، هذا إن كانت اللام للتعليل و إن كانت بمعنى إلى فالمعنى سيق إليه يقال: أزعجه إلى المعصيه أى ساقه إليها كما فى لسان العرب فى ماده أزز على ما فى أقرب الموارد.

(دار الغرور) الغرور بضم الغين المعجمه مصدر يقال غره يغره غرورا من باب نصر أى خدعه و أطمعه بالباطل و لذا قيل: الغرور تزيين الخطاء بما يوهم أنه صواب، و كذا قيل: الغرور شرك الطريق بفتحتين، و المراد من دار الغرور الدنيا قال تعالى «وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلاّ مَتاعُ الْغُرُورِ » (آل عمران - ۱۸۴ و الحديد - ۲۱) و قال تعالى: «إِنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ فَلا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا وَ لا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللّهِ الْغَرُورُ » (لقمان - ۳۵) و لذا توصف الدنيا بالغرور بالفتح و يقال: دنيا غرور بل أحد معانى الغرور بالفتح الدنيا، قال ابن السكيت كما فى صحاح الجوهرى: الغرور الشيطان و منه قوله تعالى «وَ لا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللّهِ الْغَرُورُ ».

أقول: الصواب أن كل ما يغر الانسان من مال و جاه و شهوه و شيطان و غيرها فهو غرور بالفتح و إنما فسر بالشيطان لأنه الغار الحقيقى و تلك الامور آلات و وسائط. إذ هو أخبث الغارين، و بالدنيا لأنها تغر و تضر و تمر كما قاله عليه السلام و سيأتى فى باب المختار من حكمه.

(خطه) واحده خطط قال الجوهرى فى الصحاح: الخطه بالكسر الأرض يختطها الرجل لنفسه و هو أن يعلم عليها علامه بالخط ليعلم أنه قد اختارها لنفسه ليبنيها دارا، و منه خطط الكوفه و البصره، و المراد منها البقعه و الناحيه و الجانب و أمثالها و يقال بالفارسيه: سرزمين.

(تجمع هذه الدار) أى تحويها و تحيط بها. (دواعى) جمع الداعيه بمعنى السبب، قال الحريرى: و تاقت نفسى إلى أن أفض ختم سره و أبطن داعيه يسره، أى أعرف باطن سبب يسره نقله فى أقرب الموارد، دواعى الدهر: صروفه، دواعى الصدر: همومه، و لكن المراد هنا معناها الأول أى أسباب الافات و المصيبات.

ص:۱۱۴

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و فی الحلیه: و الحد الأول منها و فی الأربعین و الحد الثانی منها ینتهی إلی دواعی العاهات، و هی جمع العاهه أی الافه، و أصل العاهه عوهه، یقال: عیه الزرع و أیف و أرض معیوهه أی ذات عاهه و طعام ذو معوهه أی من أکله أصابته عاهه و فی النهایه الأثیریه:

فی الحدیث نهی عن بیع الثمار حتی تذهب العاهه، أی الافه التی تصیبها فتفسدها یقال: عاه القوم و أعوهوا إذا أصابت ثمارهم و ماشیتهم العاهه، و منه الحدیث:

لا یورد ذو عاهه علی مصح، أی لا یورد من بابله آفه من جرب أو غیره علی من إبله صحاح لئلا ینزل بهذه ما نزل بتلک فیظن المصح أن تلک أعدتها فیأثم.

و فی مجمع البحرین: فی الحدیث بظهر الکوفه قبر لا یلوذ به ذو عاهه إلا شفاه الله، أی آفه من الوجع، و فی الحدیث: لم یزل الإمام مبرءا عن العاهات أی هو مستوی الخلقه من غیر تشویه.

و قیل: الفرق بین الافات و العاهات أن العاهات تکون الأمراض الظاهریه من قبیل برص أو جذام، و الافات تکون الأمراض الباطنیه من مثل الحمی.

(المردی) اسم فاعل من الإرداء بمعنی الاهلاک، فالهوی المردی أی الهوی المهلک، و الردی: الهلاک، و المراد هنا هلاک الدین، و یقال أیضا: أرداه فی البئر مثلا أی أسقطه فیها، فالمعنی علی هذا الوجه الهوی المسقط إلی هوه جهنم و مال المعنیین واحد.

(المغوی) کالمردی فاعل من الاغواء أی المضل، و هو إشاره إلی قوله تعالی حاکیا عن الشیطان: «وَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ » (الحجر – ۴۱) «قالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ إِلاّ عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ » (ص – ۸۵).

و فی الحلیه (زقاق الفناء) الزقاق بضم الأول و تخفیف الثانی: السکه و قیل:

الطریق الضیق دون السکه نافذا کان أو غیر نافذ یذکر و یؤنث جمعه زقاق بالضم فالتشدید و أزقه.

(یشرع) بالبناء للمفعول من الاشراع أی یفتح، و فی القاموس: أشرع بابا إلی الطریق فتحه. أو من الاشراع بمعنی التهیؤ أی یتهیأ للدخول و الخروج

Presented by: https://Jafrilibrary.com

نحو قول جعفر بن علبه الحارثى (الحماسه ۴):

فقالوا لنا ثنتان لابد منهما صدور رماح اشرعت أو سلاسل

أى إذا كان الأمر على هـذا فلا بـد من أحـدهما إما صدور رماح هيأت للطعن أو سـلاسل، أى إما القتل أو الأسـر و لكن المعنى الأول أبين و أنسب.

فى الأربعين: بالخروج من عز القنوع، و القنوع بالضم: القناعه.

(الضراعه): الذله: مصدر من ضرع ضراعه من بابى منع و شرف أى خضع و ذل و تذلل.

(أدرک) بمعنى لحق يقال: طلب الشيء حتى أدركه أى حتى لحقه و وصل إليه.

(درک) قـال فى الصـحاح: الـدرک التبعه، تسـكن و تحرک، يعنى أن الـدرک يقرأ على وجهين بفتـح الأـولين و بفتـح الأول و سكون الثانى يقال: ما لحقک من درک فعلى خلاصه. و المراد من الـدرک هنا ما يضـر بملكيه المشترى كأن يـدعى أحـد كان المبيع ملكه و بيع بغير حق و كان البائع غاصبا و غير ذلک.

(مبلبـل) اسـم فاعـل من بلبـل القـوم بلبله و بلبالاـ إذا هيجهم و أوقعهم فى الهم و وسـواس الصـدور. قـال بـاعث بن صـريم «على التصغير»:

سائل أسيد هل ثأرت بوائل أم هل شفيت النفس من بلبالها

أى من همها و حزنها (الحماسه ۱۷۵).

و قال منصور النمرى:

فلما رآنى كبر الله وحده و بشر قلبا كان جما بلابله

أى كانت غمومه مجتمعه عليه (الحماسه ۷۴۹).

أو من بلبل الألسنه أى خلطها أى يخلط و يمزج أجسامهم بتراب القبر.

أو من بلبل الشـىء إذا فرقه و مزقه و أفسـده بحيث أخرجه عن حـد الانتفاع به، و المراد هنا المعنى الثانى أو الثالث كما هو ظاهر لاغبار عليه، فلا حاجه إلى ما تكلف به الشيخ محمد عبده حيث فسر مبلبل الأجسام بقوله: مهيج داءاتها

Presented by: https://Jafrilibrary.com

المهلكه لها.

و فى نسخه الشيخ فى الأربعين: فعلى مبلى أجسام الملوك، و قال قدس سره فى بيانه: مبلى كمكرم من البلاء بالكسر و هو الدثور و الاندراس، و كذا ابن الخاتون العاملى فى شرحه قال: مبلى بر وزن مكرم مأخوذ از بلاى بكسر با است كه بمعنى دثور و اندراس است يعنى از هم پاشيدن و ريزه ريزه شدن، و لم ينقلا- غير المبلى نسخه اخرى فعندهما المبلى هو المتعين، و فى النهج و الحليه:

المبلبل مكان المبلى، و مال الكل واحد يقال: أبلى الثوب أى أخلقه و بلبله أى مزقه و أفسده، فمعنى أحدهما قريب من الاخر.

(سالب نفوس الجبابره) سلبه يسلبه سلبا و سلبا من باب نصر أى انتزعه من غيره على القهر، و النفوس جمع النفس و هى هنا بمعنى الروح، و الجبابره:

الملوك كما فى اللسان فسالب نفوس الجبابره أى قابض أرواح الملوك أو أن الملوك أحد بعض مصاديق الجبابره.

ثم الظاهر أنه عليه السلام كنى بالمبلبل و السالب و المزيل عن الله جلت عظمته و يمكن إراده ملك الموت منها و لكن الشيخ صرح فى الأربعين بأن المراد منها الموت فليتأمل.

(كسرى) بكسر الكاف و فتحها أيضا لقب ملوك الفرس، و هو معرب خسرو أى واسع الملك و أحد جموعه: أكاسره.

(قيصر) لقب ملوك الروم و جمعه: قياصره.

(تبع) بضم التاء المثناه من فوق و تشديد الباء الموحده المفتوحه. لقب ملوك اليمن و الجمع: تبايعه.

(حمير) بكسر أوله و فتح ثالثه أبو قبيله من اليمن و هو حمير بن سبأ بن يشجب بن يعرب بن قحطان، و منهم كانت الملوك فى الدهر الأول و اسم حمير العرنج، قاله فى الصحاح.

(شيد) الشيد بكسر الشين ما يطلى به الحائط من حص أو بلاط و نحوهما

ص:١١٧

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و بالفتح المصدر يقال: شاده يشيده شيدا بالفتح جصصه، و هو مشيد أى معمول بالشيد قال تعالى: «وَ قَصْرٍ مَشِيدٍ » و نقل إلى باب التفعيل للمبالغه، أو يكون من شيد البناء أى رفعه كما فى أقرب الموارد و كذا فى الصحاح حيث قال: و المشيد بالتشديد المطول، أو من شيد قواعده أى أحكمها.

قال الكسائى: المشيد للواحد من قوله تعالى «وَ قَصْرٍ مَشِيدٍ » و المشيد بالتشديد للجمع من قوله تعالى «فِى بُرُوجٍ مُشَيَّدَهٍ » نقله فى الصحاح.

أقول: الظاهر أن الكسائى أراد أن المشيد و المشيد بمعنى واحد إلا أن الأول يستعمل فى المفرد و الثانى فى الجمع فلا يقال قصر مشيد بالتشديد أو بروج مشيده بالتخفيف فتأمل.

(زخرف)زخرفه أى زينه و حسنه، و الزخرف كل ما حسن به الشىء و المزخرف المزين قال الله تعالى:«حَتّى إِذا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَها وَ ازَّيَّنَتْ » (يونس-۲۶).

قال عنتره بن الأخرس (الحماسه ۸۱۷):

لعلك تمنى من أراقم أرضنا بأرقم يسقى السم من كل منطف

تراه بأجواز الهشيم كأنما على متنه أخلاق برد مفوف

كأن بضاحى جلده و سراته و مجمع ليتيه تهاويل زخرف

شبه بارز جلد الحيه و ظهره و مجمع صفحتى عنقه لاختلاف ألوانها بالتهاويل التى تزخرف بها الإبل. و فى المفردات: الزخرف الزينه المزوقه و منه قيل للذهب زخرف.

قال فى الصحاح: الزخرف الذهب ثم يشبه به كل مموه مزور، فعلى هذا قوله عليه السلام زخرف بمعنى زينه بالزخرف أى ذهبه.

(نجد) بالنون و الجيم المشدده و الدال المهمله يقال: نجد البيت أى زينه بالبسط و الفرش و الوسائد، و فى اللسان نجدت البيت بسطته بثياب موشيه و النجد محركه: متاع البيت من فرش و نمارق و ستور، جمعه أنجاد، و نجود البيت:

Presented by: https://Jafrilibrary.com

ستوره التی تعلق علی حیطانه یزین بها.

أو یکون نجد من النجد بمعنی ما ارتفع من الأرض أی رفع البناء، و هذا المعنی علی نسخه الشیخ فی الأربعین حیث قال: «نجد فزخرف» أنسب إن لم یکن متعینا، و علی نسخه الرضی المعنی الأول أنسب فإن زخرف أعنی ذهب یستعمل غالبا فی تزیین سقف البیت، و نجد فی تزیین أرضه.

(ادخر) أی اکتسب المال و خبأه لوقت الحاجه إلیه، و هو افتعل من الذخر لکنه أبدل من التاء دالا فادغم الدال فیه فلک أن تقول: ادخر، و لک أن تقول: اذخر، قال منظور بن سحیم «بالتصغیر» الحماسه ۴۲۲:

و عرضی أبقی ما ادخرت ذخیره و بطنی أطویه کطی ردائیا

(اعتقد) مالا: جمعه، و اعتقد ضیعه: اقتناها، تقول: اعتقد عقده إذا اشتری ضیعه، و العقده: الضیعه و العقار الذی اعتقده صاحبه ملکا أی اقتناه و غیرهما من الأموال الصامته فلک أن تقول: اعتقد أی جعل لنفسه عقده.

(الولد) بسکون الثانی و حرکات الواو و بفتحهما کل ما ولده شیء و یطلق علی الذکر و الانثی و المثنی و المجموع، و هو مذکر و الجمع أولاد و ولده بالکسر فالسکون و إلده بإبدال الواو همزه و ولد بالضم فالکسر فالأخیر جاء جمعا و مفردا کالفلک قال تعالی: «وَ الْفُلْکِ الَّتِی تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِما یَنْفَعُ النّاسَ » (البقره - ۱۶۱)، و قال تعالی: «حَتّی إِذا کُنْتُمْ فِی الْفُلْکِ وَ جَرَیْنَ بِهِمْ بِرِیحٍ طَیِّبَهٍ » (یونس - ۲۴) فالأولی مفرد و الثانیه جمع.

(نظر بزعمه للولد) یقال: نظر له أی رثاه و أعانه و المراد هنا جمع المال للولد إعانه له و تحننا علیه.

(إشخاصهم جمیعا إلی موقف العرض و الحساب) أی إرجاعهم إلیه قال فی اللسان: أشخص فلانا إلی قومه: أرجعه الیهم. و یقال أیضا: أشخصه أی أزعجه و أحضره.

(العرض) أی عرض أعمالهم علیهم من عرض الشیء علیه و له أی أراه إیاه

Presented by: https://Jafrilibrary.com

قال تعالى: «ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلائِكَهِ » (البقره – ٣١) «وَ عُرِضُوا عَلى رَبِّکَ صَفًّا » (الکهف – ٤٧) «إِنّا عَرَضْنَا الْأَمانَهَ عَلَى السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ » (الأحزاب – ٧٣) «وَ عَرَضْنا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكافِرِينَ عَرْضاً » (الکهف – ١٠١) «وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النّارِ » «الأحقاف – ٣٥).

(فصل القضاء) الفصل إبانه أحد الشيئين من الاخر حتى تكون بينهما فرجه و يوم الفصل أحد أسماء القيامه قال تعالى «هذا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْناكُمْ وَ الْأَوَّلِينَ » (المرسلات – ٣٩) أى اليوم يبين الحق من الباطل، و قال تعالى «إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقاتُهُمْ أَجْمَعِينَ » (الدخان – ٤٢) و قال: «وَ هُوَ خَيْرُ الْفاصِلِينَ » (الأنعام – ٥٨) فقوله عليه السلام: فصل القضاء أى فصل القضاء بين الحق و الباطل.

(خسر هنالك المبطلون) اقتباس من قوله تعالى: «فَإِذا جاءَ أَمْرُ اللّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَ خَسِرَ هُنالِكَ الْمُبْطِلُونَ » (المؤمن – ٨٠).

الاعراب

«قاضى» صفه لشريح بالإضافه. «بثمانين» الباء للتعويض و المقابله و هى الداخله على الأعواض و الأثمان. جمله اشترى على عهده دارا بثمانين دينارا خبر إن. «قد كان ذلك» كان تامه و ذلك فاعل لها. «نظر مغضب» مفعول مطلق لفعل نظر.

ثم إن كلمه مغضب فيما رأينا من النسخ المطبوعه من النهج مشكوله بكسر الضاد لكنها و هم و الصواب بفتحها كما فى نسخه عتيقه مصحّحه جدا قد رزقنا الله أثناء الشرح و وفقنا بابتياعها و قد تفألت بها التوفيق فى إتمام هذا الأثر كيف لا و فى الخبر: إذا أراد الله شيئا هيا أسبابه.

و بعد ذلك تفضل علينا صديقنا الفاضل السيد مهدى الحسينى اللاجوردى زاده الله توفيقا بالاطلاع على نسخه من مكتبته بدار العلم قم قوبلت بنسخه السيد الامام الرضى رضوان الله عليه، و النسختان موافقتان متنا و صحه فى عده مواضع قوبلتا فيها، و المغضب فيهما مشكوله بالفتح.

ص:١٢٠

Presented by: https://Jafrilibrary.com

أما من حروف التنبيه يصدّر بها الجمل كلّها حتّى لا- يغفل المخاطب عن شيء ممّا يلقى المتكلّم إليه، و لذا سمّيت حروف التنبيه، و هى: أما و ألا و ها، و الأخيره خاصّه من المفردات على أسماء الإشاره حتّى لا يغفل المخاطب عن الاشاره الّتى لا يتعيّن معانيها إلّا بها نحو: هذا، و هاتا، و نحوهما.

«حتى لا يخرجك» الفعل منصوب بأن المقدرّه وجوبا و يسلّمك عطف عليه.

«شاخصا» حال لضمير المفعول فى يخرجك. «خالصا» حال لضمير المفعول فى يسلّمك.

«فانظر يا شريح لا تكون» فى نسختى الأربعين و حليه الأولياء: فانظر أن لا تكون. فإن كان بمعنى تدبّر و تفكر فلا بدّ من صلته بفى، و إن كان بمعنى أبصر إمّا أن تكون صلته بإلى، و إمّا يتعدّى بنفسه يقال نظره و نظر إليه أى أبصره بعينه كما قدّمنا فى اللّغه.

ثمّ إنّ الأولى و الأنسب أن تكون صله الفعل كلمه فى الجاره المقدّره حتّى تفيد معنى التدبّر و التّأمّل و التفكّر أى تأمّل و تدبّر فى أن لا- تكون اشتريت هذه الدار من غير مالك أو نقدت الثمن من غير حلالك. فعلى هذا يكون المصدر المسبوك بأن الناصبه منصوبا بنزع الخافض، أى تأمّل فى عدم كونك شاريا لها من غير مالك و فى أدائك ثمنها من غير حلالك، و أمّا نسخه النهج فعلى وزان قوله تعالى: «انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثالَ » (الاسراء - ۵۲) ثمّ اعلم الصواب أن يقرأ ما لك فى قوله عليه السّلام: ابتعت هذه الدّار من غير مالك بهيئه الفاعل لأنّه لو قرئ باضافه المال إلى الضمير يلزم التكرار لأنّ معنى جملتى «ابتعت هذه الدّار من غير مالك» و «أو نقدت الثمن من غير حلالك» واحد حينئذ فالمتعين أنه فاعل لا مضاف و مضاف اليه، و نسخه الشيخ فى الأربعين «فانظر أن لا تكون اشتريت هذه الدّار من غير مالكها» شاهد صادق بل حجه قاطعه للمختار و قد ترجم العباره و فسّرها كثير من المترجمين و المفسّرين بالإضافه و لم يتفطنوا لتلك الدّقيقه.

ص:۱۲۱

Presented by: https://Jafrilibrary.com

«فاذا أنت قد خسرت» قال الشيخ فى الأربعين: إذا هذه فجائيّه كالواقعه فى قوله تعالى «فَإِذا هُمْ خامِدُونَ » (يس - ٣٠) أى فيكون مفاجئا للخسران.

«فلم ترغب فى شراء هـذه الـدّار بالـدّرهم فما فوقه» و فى نسـخه الأربعين «إذا لم تشترها بـدرهمين» و قال الشـيخ فى إعرابه: إذا حرف جـواب و جزاء و الأكثر وقوعهـا بعـد أن و لو، و اختلف فى رسم كتابتهـا و الجمهور بالألـف و المـازنى بـالنون، و الفرّاء كالجمهور إن أعملت و كالمازنى إن أهملت. انتهى قوله.

أقول: و أمّا على نسـخه النهج فقوله عليه السّلام: بالدّرهم فما فوقه. الفاء للعطف و ما نكره موصوفه أو بمعنى الّذى مجرور محلا بالباء و لم تعـد لأنّه عطف على الظاهر و العامل فى فوق على الوجهين الاسـتقرار، و المعطوف عليه الدّرهم و سـيأتى توجيه قوله عليه السّلام فما فوقه و تحقيقه فى المعنى إن شاء اللّه تعالى.

«من ميّت قد ازعج للرّحيل» قد ازعج للرّحيل صفه للميّت لأنه نكره كالذّليل للعبد. «اشترى منه دارا» بدل للأوّل كالثالث.

و القياس أن يقال: هذه ما اشترى لأنّ ما ابتاعها كانت دارا كقوله عليه السّلام:

تجمع هذه الدّار، و لكنّه عليه السّلام قال: هذا ما اشترى باعتبار المنزل و نحوه.

«دارا من دار الغرور» كلمه من بمعنى فى إن كـان المراد من دار الغرور الـدّنيا كمـا بيّنـا أى دارا فى دار الغرور نحو قـوله تعـالى (الجمعه - ١٠) «إِذا نُودِيَ لِلصَّلاهِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَهِ » أى فى يوم الجمعه، و يمكن أن تكون من على هذا الوجه للتبعيض أيضا كما هو ظـاهر أو يكون الظرف مسـتقرا صـفه للـدّار، و إن كـانت من لبيان الجنس لا يكون المراد منها الـدّنيا. نحو من الثانيه فى قوله تعالى «يُحَلَّوْنَ فِيها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ » (الكهف - ٣١) أى دارا هى دار الغزور.

«تجمع هـذه الـدّار حـدود أربعه» هـذه الـدّار مفعول قـدّم و حـدود فاعل تجمع و فى بعض نسخ الأربعين جعلت هذه الدّار فاعل الفعل و حدود مفعوله حيث كتب

ص:١٢٢

Presented by: https://Jafrilibrary.com

تجمع هذه الدّار حدودا أربعه، و لكنه من تحريف النّساخ و تصرّفهم.

«فالحدّ الأوّل» الفاء هذه للترتيب الذكرى لأنّ أكثر ما يكون ذلك فى عطف مفصّل على مجمل نحو قوله تعالى: «فَقَدْ سَأَلُوا مُوسى أَكْبَرَ مِنْ ذلِكَ فَقالُوا أَرِنَا اللّهَ جَهْرَةً » (النساء - ١٥٣).

«بالخروج من عزّ القناعه» الباء للعوض و المقابله أى اشترى هذا بهذا كما تقول: اشتريت هذه الدّار بهذه الدّنانير. و الدّخول مجروره معطوف على الخروج «فما أدرك» كلمه ما إمّا موصوله أو موصوفه و على التقديرين مبتداء و خبره جمله «فعلى مبلبل أجسام الملوك إشخاصهم جميعا إلى موقف العرض» لأنّ إشخاصهم مبتداء ثان و خبره على مبلبل أجسام الملوك قدّم لتوسعه الظروف، و هذه الجمله الاسميّه خبر لما.

«من درك» من بيانيّه يبيّن ما «فعلى مبلبل» كلمه الفاء جواب لما لأنه على حدّ: الّذى يأتينى فله درهم، أعنى من المواضع الّتى يتضمّن المبتدأ فيها معنى الشرط فتدخل الفاء فى خبره نحو قوله تعالى: «وَ ما بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللّهِ » (النحل - ٥٥) و قوله تعالى: «قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِى تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلاقِيكُمْ » (الجمعه - ٨) و كأنما أراد الشيخ فى الأربعين هذا المعنى حيث قال: ما فى ما درك شرطيه، سالب عطف على مبلبل، و كذا المزيل.

«و من جمع» من موصول اسميّ معطوف على الفراعنه أى مزيل ملك الّذى جمع المال - إلخ، أو على كسرى كقيصر و أخويه و كأنّ الأخير أظهر و كذا الحكم فى من الثانى، و نسخه الشيخ هكذا: و من جمع المال إلى المال فأكثر و بنى فشيّد و نجّد فزخرف.

و لولا كلمه - إلى - مكان - على - لكانت نسخته أولى من النهج لعدم الاحتياج إلى من الثانى أوّلا، و عدم تنسيق العباره على نظام واحد فى النهج ثانيا، و خلوّه عن التعريفات الحسنه الأنيقه ثالثا.

و أمّا كلمه إلى و إن كانت تفيد معنى صحيحا فى المقام و لكن على أصحّ و أفصح

Presented by: https://Jafrilibrary.com

منها. و الفاءات تفيد الترتيب «بزعمه» الباء للسببيّه.

إلى موقف العرض متعلّق بالاشخاص، و الظرف لغو، و على نسختى الشيخ و أبى نعيم «ما أبين الحق» كلمه ما للتعجّب.

ما الذى اوجب سخط الامير عليه السّلام

على عمل شريح حتى كتب له ذلك الكتاب؟

قبل الورود فى تفسير جمل الكتاب لا بدّ من ذكر مقدّمه ليزيد الطالب بصيره فى غرض الكتاب، و هى:

أنّ سفراء اللّه تعالى لم يمنعوا النّاس عمّا لا مناص عنها فى حياتهم كتعلّم المعارف و تحصيل المأكل و المشرب و الملبس و المنكح و بناء الدّور و اتّخاذ الحرف و الصنائع و نحوها ممّا هى ضروريّه لحفظ نظام الاجتماع و بقاء بنى نوع الانسان، بل ندبوهم إليها و رغّبوهم فيها و حرّموا عليهم الرّهبانيّه بأنّ الانسان مدنىّ بالطبع، و كذا لم يدّع أحد و لم يرو أنّ حجّه من الحجج الالهيّه عاتب أحدا فى قبال عمله الصحيح العقلانى، بل حذّروهم و نهوهم عما يحكم العقل الناصع بقبحه و يذمّ من ارتكبه كالسرقه و الكذب و الافتراء و الخيانه و الغصب و الاقتداء بالنساء و نحوها ممّا هى تضرّ سعاده الاجتماع، و تمنع الناس عن التكامل و الارتقاء، و تورث بينهم العداوه و البغضاء.

و هذا هو أمير المؤمنين علىّ عليه السّلام يمدح هديّه و يذمّ اخرى، لأنّ الاولى كانت عاريه عن الهوى، و الثانيه كانت مشوبه بها، فانها كانت رشوه فى صوره هديّه أتى بها آت ليلا و زعم أنّ أمير المؤمنين عليه السّلام يضلّ بها عن الحقّ، و يفسق عن أمر ربّه أمّا مدحه عليه السّلام الاولى فبعض من كان يأنس إليه عليه السّلام من أصحابه دعاه إلى حلواء عملها يوم نوروز، فأكل و قال عليه السّلام: لم عملت هذا؟ فقال: لأنّه يوم نوروز، فضحك عليه السّلام و قال: نورزوا لنا فى كلّ يوم إن استطعتم.

و أمّا ذمّه الثانيه فإنّ أشعث بن القيس أهدى له نوعا من الحلواء تأنّق فيه و ظنّ الأشعث أنه يستميله بالمهاداه لغرض دنيوىّ كان فى نفس الأشعث، و كان

Presented by: https://Jafrilibrary.com

يبغض أمير المؤمنين عليه السّلام فردّ هديّته و قال:

و أعجب من ذلك طارق طرقنا بملفوفه فى وعائها و معجونه شنئتها كأنّما عجنت بريق حيّه أوقيئها، فقلت: أصله؟ أم زكاه؟ أم صدقه؟ فذلك كلّه محرّم علينا أهل البيت، فقال: لا ذا و لا ذاك و لكنّها هديّه، فقلت: هبلتك الهبول أعن دين اللّه أتيتنى لتخدعنى أ مختبط أم ذوجنّه أم تهجر؟ و اللّه لو اعطيت الأقاليم السبعه بما تحت أفلاكها على أن أعصى اللّه فى نمله اسلبها جلب شعيره ما فعلته، و إنّ دنياكم عندى لأهون من ورقه فى فم جراده تقضمها ما لعلىّ و نعيم يفنى، و لذّه لا تبقى نعوذ باللّه من سبات العقل و قبح الزّلل و به نستعين (ذيل الكلام ۲۲۲ من باب الخطب من النهج).

ثمّ إذا كان المتجر الحلال و تحصيل ما يحتاج إليه الناس و منه ابتياع الدّار ممدوحا شرعا و عقلا حتّى قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله: من سعاده المرء المسلم المسكن الواسع، و قال أبو جعفر عليه السّلام: من شقاء العيش ضيق المنزل و غيرهما من الأخبار المرويّه فى الكافى و غيره (الوافى ص ۱۰۷ ج ۱۱).

فلازم للعاقل المستبصر أن ينظر فى قول أمير المؤمنين عليه السّلام لشريح حتى يظهر له سبب سؤاله شريحا عن داره هذه فإنّ شريحا كان قاضيا من قبله عليه السّلام و سيأتى ترجمته فى ذيل الشرح، و الظاهر أنّ شريحا تجاوز عن الحقّ فى أوان قضائه و اشترى بالارتشاء أو نحوه بيتا فصار عمله هذا سبب مؤاخذه أمير المؤمنين عليه السّلام إيّاه على ابتياع الدّار سيّما أنّ القائمين بامور الدّين كالقاضى و المفتى و المدرّس و المؤذّن و الخطيب و الامام و أمثالهم لا تعظم ثروتهم فى الغالب.

و لا ريب أنّ أزمّه الامور إذا كانت بيد رجل إلهىّ خيّر للاجتماع و رؤف بالناس يجتاح شوك الجور و العدوان من أصله و لا يدع أحدا أن يتجاوز عن قانون الفطره و ينحرف عن الحقّ فلا جرم يدور رحى الاجتماع على محور العدل.

و بالجمله أنّ ما أوجب سخطه عليه السّلام على شريح و عمله كما يلوح من ظاهر كتابه عدول شريح عن الحقّ و تجاوزه عن حقوق الناس حتّى اشترى دارا بثمانين دينارا

Presented by: https://Jafrilibrary.com

من غير حلال، و لو لا ذلک لما سخط علیه و ما جعل له أحد الحدود الحدّ الّذی ینتهی إلی الشیطان المغوی و فیه یشرع باب هذه الدّار.

المعنی

اشاره

قوله:(روی أنّ شریح بن الحارث قاضی أمیر المؤمنین علیه السّلام) سنذکر فی ذیل شرح الکتاب ترجمه شریح و نسبه و خبره و مدّه قضائه و ما قیل فیه إنشاء اللّه تعالی قوله:(اشتری علی عهده دارا بثمانین دینارا) أی اشتری فی زمان حیاه أمیر المؤمنین علیه السّلام دارا فی الکوفه کان ثمنها ثمانین دینارا، و إنّما قلنا اشتری دارا فی الکوفه لأنّه کان قاضیا فیها، و یظنّ ظاهرا أنّه اشتراها فی الکوفه أیضا.

قوله:(فبلغه ذلک فاستدعی شریحا) أی بلغ أمیر المؤمنین علیا علیه السّلام ابتیاع شریح تلک الدّار فطلب علیه السّلام شریحا.

قوله:(و قال له بلغنی أنّک ابتعت دارا بثمانین دینارا و کتبت لها کتابا و أشهدت فیه شهودا) أی قال علیه السّلام لشریح: بلغنی اشتراءک دارا ثمنها ثمانون دینارا، و کتبت لها قباله و أحضرت فی ذلک شهودا، أو جعلت قوما شهودا علیه علی أن تکون فی بمعنی علی.

قوله:(فقال له شریح قد کان ذلک یا أمیر المؤمنین) أی قد ثبت و وقع ذلک لأنّ کان تامّه.

قوله:(قال فنظر إلیه نظر مغضب) أی قال الرّاوی و هو عاصم بن بهدله علی روایه الشیخ قدّس سرّه فی الأربعین، و لا یجوز إرجاع الضمیر إلی شریح و إلاّ لقال فنظر إلیّ.

ثمّ إنّ غضب سفراء اللّه و أولیائه علی غیرهم لا یکون إلاّ للّه عزّ و جلّ، و إنما کان ذلک من کمال إیمانهم باللّه و غایه رأفتهم بالناس، لأنّهم لا یحبّون أن تشیع الفاحشه أو یرتکب أحد منکرا، و شریح قد آسف أمیر المؤمنین علیه السّلام باعترافه باشتراء الدّار فنظر علیه السّلام إلیه نظر مغضب و ذلک لما قدّمنا أنّ شریحا لو لم یظلم أحدا علی اشترائها و لم یتجاوز عن الحقّ لما سخط علیه السّلام علیه و لما جعل أحد حدود الدّار الحدّ الّذی ینتهی إلی الشیطان المغوی.

قوله:(ثمّ قال یا شریح أما أنه سیأتیک) و فی نسخه الشیخ فی الأربعین «قال

Presented by: https://Jafrilibrary.com

يا شريح اتّق اللّه فانه سيأتيك» أى خف اللّه و احذر ما حرّمه عليك، قال بعضهم:

التقوى أن لا يراك اللّه حيث نهاك، و لا يفقدك حيث أمرك. و قيل: المتقى الّذى اتّقى ما حرّم عليه و فعل ما أوجب عليه. و قيل: هو الّذى يتّقى بصالح أعماله عذاب اللّه. و سأل عمر بن الخطاب كعب الأحبار عن التقوى، فقال: هل أخذت طريقا ذا شوك؟ فقال: نعم، قال: فما عملت فيه؟ قال: حذرت و شمّرت، فقال كعب: ذلك التقوى، و نظمه بعض الناس فقال:

خلّ الذّنوب صغيرها و كبيرها فهو التّقى

و اصنع كماش فوق أر ض الشوك يحذر ما يرى

لا تحقرنّ صغيره إنّ الجبال من الحصى

و روى عن النبى صلّى اللّه عليه و آله أنّه قال: إنّما سمّى المتّقون لتركهم ما لا بأس به حذرا للوقوع فيما به بأس.

و قال عمر بن عبد العزيز: التقىّ ملجم كالمحرم فى الحرم أتى بها الطبرسى فى المجمع ضمن قوله تعالى «ذٰلِكَ الْكِتابُ لا رَيْبَ فِيهِ هُدىً لِلْمُتَّقِينَ » (البقره - ٣).

قوله عليه السّلام:(أما إنه سيأتيك من لا ينظر فى كتابك و لا يسألك عن بيّنتك) أما للتنبيه كأنّ شريحا كان نائما استيقظه أمير المؤمنين عليه السّلام، لأنّ الغافل فى أعماله كالنائم فتبهه عليه السّلام من نوم الغفله فقال: انتبه يا شريح سيأتيك ملك الموت أو الموت لا يتأمّل فى كتابك و لا يستخبرك عن حجّتك.

أمّا عدم نظره و استخباره، فان كان المراد من الموت فالأمر واضح و إن كان المراد منه ملك الموت عليه السّلام فوجهان:

الأوّل أنه مأمور لقبض الأرواح فقط، و ليس تكليفه السؤال عن أعمال الناس قال تعالى: «قُلْ يَتَوَفّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِى وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ » (السجده - ١٣) و قوله تعالى: «وَ ما مِنّا إِلاّ لَهُ مَقامٌ مَعْلُومٌ » (الصافات - ١۶۵).

الوجه الثانى أنّه من العقول المجرّده المحيطه بما دونهم، و إنما يسأل عن الشيء و يستخبر عنه من لم يكن محيطا به.

Presented by: https://Jafrilibrary.com

قوله عليه السّلام:(حتّى يخرجك منها شاخصا) أى حتّى يخرجك الموت، أو ملك الموت من تلك الدّار حال كونك مرفوعا محمولا على أكتاف الرّجال، هذا إن أخذنا الشاخص من شخص السهم إذا ارتفع عن الهدف.

أو و الحال أنت خارج من تلك الدّار و سائر إلى دار اخرى أى أنت مرتحل من هذه الدّار إلى الدّار الاخره إن أخذناه من شخص المسافر شخوصا إذا خرج من منزله إلى غيره.

أو حال كونك ميّتا إن أخذناه من شخص الميّت بصره و شخصت عينه على التحقيق الّذى قدّمناه فى اللّغه.

قوله عليه السّلام:(و يسلّمك إلى قبرك خالصا) أى يسلّمك إلى قبرك حال كونك عاريا من المال و الأهل و العيال و مجرّدا من أعراض الدّنيا و حطامها، أى لا ينفعك ما تركت من الأهل و العيال و ما ادّخرت من الأموال فى وحشه القبر و غربته إلّا صالح الأعمال يوم لا ينفع مال و لا بنون إلّا من أتى اللّه بقلب سليم.

قوله عليه السّلام:(فانظر يا شريح لا تكون ابتعت هذه الدّار من غير مالكك)أى إذا كان مال كلّ أحد أن يخرج من الدّنيا شاخصا و يسلّم إلى قبره خالصا فتأمّل و تدبّر فى عدم كونك شاريا لها من غير مالكها بأن تكون الدّار مغصوبه فحينئذ لا بدّ فى معنى ابتعت من توسع، لأنه لم يكن بيعا صحيحا جزما.

قوله عليه السّلام:(أو نقدت الثمن من غير حلالك) عطف على ابتعت، أى إذا كان كذلك فتدبّر و تأمّل فى أدائك ثمنها من غير حلالك بأن اكتسبه من حرام بأخذ رشوه أو نحوها، لأنه كان قاضيا و القضاه فى معرض الارتشاء و أكل المال بالباطل، إلّا من اتّقى للّه حقّ تقاته.

قوله عليه السّلام:(فاذا أنت قد خسرت دار الدّنيا و دار الاخره) إذا فجائيّه أى إن كانت الدّار المبيعه مغصوبه أو ثمنها من الحرام فأنت مفاجأ للخسران فى الدّارين.

أمّا خسرانه فى دار الدّنيا لأنّ مالك الدّار يسلبها من يد غاصبها سيّما

Presented by: https://Jafrilibrary.com

فی عصر کان فیه هیکل التوحید و عنصر العدل علیّ بن أبی طالب علیه السّلام أمیر الناس رحب الباع فیردّ الدّار إلی مالکها، فیبقی الخسران علی المشتری، فقد تقرّر فی الفقه أنّ أحدا لو اشتری مالا من غیر مالکه فمالکه یأخذه من المشتری و المشتری یرجع فی ثمنه إلی البائع الغاصب، و إن تعاقبت أید عدیده فیه تخیّر المالک فی إلزام أیّهم شاء.

و أمّا خسرانه فی دار الاخره فإنّ التّمتّع من غیر الحلال فی الدّنیا تصیر وبالا فی الاخره، و ذلک هو الخسران المبین.

قوله علیه السّلام:(أما لو أنک کنت - إلی قوله: بدرهم فما فوقه) أی کتبت لک فی قبال قبالتک قباله فی مسافه تلک الدّار و حدودها و مبدئها و منتهاها و سائر أوصافها لم ترد و لم تحبّ ابتیاعها بدرهم فما دونه فی الصّغر و القیمه.

و العاقل إذا تأمّل فی نسخه القباله کیف یرغب فی بیت أحد حدوده دواعی الافات، و الاخر دواعی المصیبات، و الثالث منته إلی الهوی المردی، و الرابع إلی الشیطان المغوی و لو اعطیها مجّانا.

فإن قلت: إنه علیه السّلام قال: بدرهم فما فوقه، فکیف فسّرته بدرهم فما دونه؟ قلت: إنّ الدّار الّتی لا یرغب فی شرائها بدرهم فبالأولی أن لا یرغب بما فوقه من الدّرهمین فأکثر، و هذا ظاهر لا غبار علیه، فلا یصحّ حمل العباره علی ما فوق الدّرهم فی مقدار الثمن، بل المراد من قوله فما فوقه، فوق الدّرهم فی القلّه و الحقاره، نحو قولک لمن یقول: فلان أسفل الناس و أنذلهم: هو فوق ذاک، ترید هو أبلغ و أعرق فیما وصف به من السفاله و النذاله فیئول فما فوقه إلی فما دونه فی الصّغر و القیمه.

و هذا هو أحد الوجهین ذکرهما المفسرون فی قوله تعالی: «إِنَّ اللّهَ لا یَسْتَحْیِی أَنْ یَضْرِبَ مَثَلاً ما بَعُوضَةً فَما فَوْقَها » (البقره - ۲۶) فذهب بعضهم کقتاده و ابن جریح و أتباعهما إلی أنّ المراد فما فوقها فی الصغر و القلّه، و بعض آخر إلی أنّ المراد فما فوقها أی أکبر منها و ما زاد علیها فی الحجم.

ص:۱۲۹

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و يجرى الاحتمالان فى ما روى فى صحيح مسلم عن ابراهيم عن الأسود قال:

دخل شباب من قريش على عائشه و هى بمنى و هم يضحكون، فقالت: ما يضحككم؟ قالوا: فلان خرّ على طنب فسطاط فكادت عنقه أو عينه أن تذهب، فقالت: لا تضحكوا إنّى سمعت رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله قال: ما من مسلم يشاك شوكه فما فوقها إلّا كتبت له بها درجه و محيت عنه بها خطيئه.

فيحتمل فما عدا الشوكه و تجاوزها فى القلّه، و يحتمل ما هو أشدّ من الشوكه و أوجع.

و قال العكبرىّ فى شرحه على ديوان المتنبى عند قوله:

و من جسدى لم يترك السقم شعره فما فوقها إلّا و فيها له فعل

و ما فوقها يجوز أن يكون ما هو أعظم منها، و يجوز أن يريد ما دونها فى الصغر و قد قال المفسّرون فى قوله تعالى «بَعُوضَةً فَما فَوْقَها » الوجهان اللّذان ذكرنا.

انتهى.

و لكن كلا الوجهين فى الايه و الخبر لا يتمشّيان فى المقام لما علمت أنّ ما لا يرغب فيه بدرهم فبالأولى أن لا يرغب فيه بما فوقه.

فما أشار إليه بعض فى حاشيه النهج من أنّ هذه العباره فى المقام تكون مثل قوله تعالى «بَعُوضَةً فَما فَوْقَها » ليس باطلاقه صحيحا.

ثمّ إنّ لتفسير نحو هذه العباره وجها آخر أدقّ و ألطف ممّا قدّمنا لم يتعرّضه أحد من الشراح و المفسّرين و هى:

أنّ مفاد عباره النهج مثلا يكون هكذا: لم ترغب فيها بدرهم فكيف ترغب فيها بما فوقه، كأنّه قال: فبأن لا يرغب فيها بما فوق الدّرهم أولى، نظير هذا المضمون يقال فى المحاورات الفارسيّه: اين كالا بدرمى نمى ارزد تا چه رسد كه به بيشتر از آن. و هكذا نحوه فى كلّ مقام بحسبه مثلا «إِنَّ اللّهَ لا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا ما بَعُوضَةً » فبأن لا يستحيى أن يضرب مثلا فوقها أولى، أو كيف يستحيى أن يضرب مثلا فوقها، و على هذا القياس فى الخبر و شعر المتنبى و نحوها.

Presented by: https://Jafrilibrary.com

ثمّ إنّ الشارح البحرانی قرّر السؤال و الجواب بقوله:

فان قلت: فکیف قال فما فوقه و معلوم أنه إذا لم یرغب فیها بدرهم فبالأولی أن لا یرغب فیها بما فوقه؟.

قلت: لما کان الدّرهم أقلّ ما یحسن التملّک به فی القلّه و کان الغرض أنّک لو أتیتنی عند شرائک هذه الدّار لما شریتها بشیء أصلا لم یحسن أن یذکر وراء الدّرهم إلاّ ما فوقه، و نحوه قول المتنبی: و من جسدی لم یترک، البیت، و کان قیاسه أن یقول: فما دونها. انتهی.

أقول: إذا کان الدّرهم أقلّ ما یحسن التملّک به و کان الغرض ذلک فکیف لم یکتف علیه السّلام بدرهم فقط و لما ذا ذکر فوقه، و لا یرتبط قوله لم یحسن أن یذکر وراء الدّرهم إلاّ ما فوقه بما قبله معنیّ، و بالجمله أنّ ما أتی به من الجواب بعید عن الصواب، و تأبی عنه عباره الکتاب.

قوله علیه السّلام:(بسم اللّه الرّحمن الرّحیم) من هنا إلی آخر الکتاب قباله الدّار علی نهج لو تؤمّل فیها لا یرغب فی شرائها بدرهم، و لو نظر فیها العارف بفنون الکلام و أسالیب البیان لأیقن أنّ هذا الکلام متمیّز عن کلام من سواه علیه السّلام کالفضیل و أضرابه.

افتتح الکتاب بالبسمله اقتداء بالقرآن العظیم و امتثالا لمثال الرّسول الکریم.

افتتح القرآن ببسم اللّه الرّحمن الرّحیم تعلیما للعباد أن یبدؤا امورهم کبیرها و صغیرها بتلک الایه المبارکه لیبارک فیها، و الافتتاح بتلک الکلمه الطیّبه سنّه الأنبیاء و المرسلین، و شعار الأولیاء و الصّالحین کما جاء فی القرآن المبین حکایه کتاب سلیمان النبیّ صلوات اللّه و سلامه علیه: «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ أَلاّ تَعْلُوا عَلَیَّ وَ أْتُونِی مُسْلِمِینَ » (النمل - ۳۲ و ۳۳).

و فی الکافی عن الباقر علیه السّلام أوّل کلّ کتاب نزل من السماءبسم اللّه الرّحمن الرّحیم، فاذا قرأتها فلاتبال أن لا تستعیذ، و إذا قرأتها سترتک فیما بین السماء و الأرض

ص:۱۳۱

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و فی التهذیب عن الصادق علیه السّلام إنها أقرب إلی اسم اللّه الأعظم من ناظر العین إلی بیاضها.

و فی التوحید عن الصادق علیه السّلام من ترکها من شیعتنا امتحنه اللّه بمکروه لینبّهه علی الشکر و الثناء و یمحق عنه و صمه تقصیره عند ترکه.

و عن أمیر المؤمنین علیه السّلام إنّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله حدّثنی عن اللّه عزّ و جلّ أنّه قال: کلّ أمر ذی بال لم یذکر فیه بسم اللّه الرّحمن الرّحیم فهو أبتر.

قوله علیه السّلام:(هذا ما اشتری عبد ذلیل) لم یقل هذه باعتبار المنزل و البیت و نحوهما و إنّما عبّر شریحا بالعبد الذّلیل لئلّا یتوهّم حیث کان قاضیا أنّ له شأنا و رفعه بل نبّهه بأنّه فی أیّه حال کان، و بلغ إلی أیّه رتبه رفیعه و درجه شامخه تتصوّر عبد ذلیل فی ید مولی قاهر لا یقدر من الفرار عن سلطانه و حکومته، و معلوم أنّ دأب الإنسان الفخر و العجب و الاستکبار إن رآه ذا ریاسه و اقتدار إلّا الأوحدی من الناس، لا یلهیه التکاثر و لا یعتنی بالتفاخر قال عزّ من قائل: «رِجالٌ لا تُلْهِیهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللّهِ » الایه (النور - ٣٨).

و هذا التوجیه المختار أمتن و أتقن من توجیه الشارح البحرانی حیث قال:

خصّ المشتری بصفه العبودیّه و الذلّه کسرا لما عساه یعرض لنفسه من العجب و الفخر بشراء هذه الدّار.

قوله علیه السّلام:(من میّت قد ازعج للرّحیل) و فی بعض النسخ من عبد قد ازعج للرّحیل، و علی الاولی إنما عبّر البائع بالمیّت الّذی قد ازعج للرّحیل مع أنّه حیّ لعدم استقامه الشراء من المیّت، تنبیها علی أنّ الموت لبالمرصاد بل أنشب أظفاره فإذا حان حینه لا منجی منه و لا مناص، فعدّه میّتا لتحقّق وقوعه عن قریب و هذا تذکار للنّاس بأنّ الموت قریب وقوعه و کلّ نفس ذائقته، فلا ینبغی لهم أن یحبّوا العاجله و یذروا و رائهم یوما ثقیلا.

و فی الکافی عن علیّ بن الحسین علیهما السّلام همام أنّ الدّنیا قد ارتحلت مدبره، و أنّ الاخره قد ارتحلت مقبله و لکلّ واحد منهما بنون، فکونوا من أبناء الاخره و لا تکونوا من أبناء الدّنیا، إلخ.

قوله علیه السّلام:(اشتری منه دارا من دار الغرور) بدل من اشتری الاولی: أی

Presented by: https://Jafrilibrary.com

اشترى دارا فى بيت الغرور أى الدّنيا، أو دارا هى دار الغرور، و قد مضى وجه التفسيرين فى الاعراب فراجع.

و إنما كانت الدّنيا دار الغرور لأنّها تغرّ أهلها بألوانها و زخارفها و حطامها فتلهيهم عن ذكر اللّه عزّ و جلّ قال تعالى «وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلاّ مَتاعُ الْغُرُورِ » (آل عمران ۱۸۴) و قال: «فَلا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا » (لقمن - ۳۵).

و فى كتاب عيون الحكم عن أمير المؤمنين عليه السّلام قال: احذروا هذه الدّنيا الخدّاعه الغدّاره الّتى قد تزيّنت بحليّها، و افتتنت بغرورها، و غرّت باما لها و تشوّفت لخطّابها، فأصبحت كالعروس المجلوّه، و العيون إليها ناظره، و النفوس بها مشغوفه، و القلوب إليها تائقه، و هى لأزواجها كلّهم قاتله، إلخ.

قوله عليه السّلام:(من جانب الفانين و خطّه الهالكين) فى نسخه الشيخ فى الأربعين:

من جانب الفانين إلى عسكر الهالكين، و فى نسخه أبى نعيم فى حليه الأولياء:

حدّ منها فى زقاق الفناء إلى عسكر الهالكين، و ترجم ابن الخاتون العاملى نسخه الشيخ فى شرحه الفارسى عليه بقوله: مسافت آن از جانب فنا و زوال است تا لشكر هلاک و ارتحال، و نسخ النهج متّفقه فى العباره المذكوره.

أقول: الفناء خلاف البقاء، و الهلاک يستعمل غالبا فى من مات ميته سوء من معصيه اللّه و مخالفه أمره قال تعالى: «كَمَثَلِ رِيحٍ فِيها صِرٌّ أَصابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ » (آل عمران - ۱۱۵) و قال: «وَ كَمْ مِنْ قَرْيَهٍ أَهْلَكْناها فَجاءَها بَأْسُنا بَياتاً أَوْ هُمْ قائِلُونَ » (الأعراف - ۵) و قال: «وَ تِلْكَ الْقُرى أَهْلَكْناهُمْ لَمّا ظَلَمُوا » (الكهف - ۶۰) و قال عزّ من قائل: «فَأَمّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطّاغِيَهِ وَ أَمّا عادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عاتِيَهٍ » (الحاقّه - ۷) و غيرها من الايات.

و إنّما قلنا غالبا لأنّه قد يطلق على الموت على حتف الأنف كقوله تعالى:

«إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ » (النساء - ۱۷۶) و على غير الموت أيضا نحو قوله تعالى حكايه عن أصحاب الشمال: «هَلَكَ عَنِّى سُلْطانِيَهْ » (الحاقّه - ۳۰).

و قال فى أقرب الموارد: هلك الرّجل مات، و لا يكون إلاّ فى ميته سوء و لهذا لا يستعمل للأنبياء العظام، انتهى.

ص:۱۳۳

Presented by: https://Jafrilibrary.com

أقول: و يردّه قول اللّه عزّ و جلّ: «وَ لَقَدْ جاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّناتِ فَما زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمّا جاءَكُمْ بِهِ حَتّى إِذا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولاً » الايه (المؤمن - ٣٨).

على أنّا لا نفرّق بين الأنبياء فى قبح اسناد نحو الميته السوء ممّا ينفر عنه الطباع إليهم و إن كنّا لا ننكر أنّ اللّه تعالى فضّل بعضهم على بعض قال عزّ قائلا:

«تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ » الايه (البقره - ٢٥۶).

فعلى ما عرفت من معنى دار الغرور و الفناء و الهلاك فيكون من جانب الفانين أخصّ من دار الغرور و خطّه الهالكين أخصّ من جانب الفانين، و هذا كما قيل على ما جرت العادت به فى كتب البيع من الابتداء بالأعمّ و الانتهاء فى تخصيص المبيع إلى امور بعينه.

ثمّ على نسختى الأربعين و حليه الأولياء عيّن عليه السّلام أوّلا مسافه الدّار بأنها من جانب الفانين أو رقاق الفناء إلى عسكر الهالكين، و بيّن ثانيا حدودها الأربعه و لا يخفى لطفه.

قوله عليه السّلام:(و تجمع هذه الدّار حدود أربعه) أى تحوى هذه الدّار و تحيط بها حدود أربعه آتيه، بيّن حدودها الأربعه كما هو المتعارف فى تعيين حدود الأراضى و الدّور و غيرهما، و الحدود فى تحديد الأملاك بمنزله الجنس و الفصل فى الحدود قوله عليه السّلام:(فالحدّ الأوّل ينتهى إلى دواعى الافات - إلى آخر الحدود) أخذ يفصّل حدودها المذكوره على الاجمال أوّلا و فى النسخ الثلاث أعنى النهج و الأربعين و الحليه فى تعيين الحدود اختلاف فى الجمله و قد ذكرنا النسخ فلا حاجه إلى الإعاده.

ثمّ إنّه لا توجد دار فى الدّنيا تكون دار السّلام، بل تنتهى لا محاله إلى الافات و الأسقام و المصيبات و الالام، لأنّ الدّنيا نفسها دار بالبلاء معروفه و بالتزاحم و التصادم معجونه، فالحدّ ان الأوّلان تعمّ جميع الدّار و أمّا الاخران فيختصّان بما بنيت على أساس الجور و مال الزّور لأنّ المال الصالح فى يد الرجل الصالح لا ينجرّ إلى الهوى المردى و الشيطان المغوى بل هو نعم المال.

Presented by: https://Jafrilibrary.com

ثمّ إنه علیه السّـلام جعل باب هذه الدّار الّذی یشـرع أی یفتح للدّخول فیها فی الحدّ المنتهی إلی الشـیطان المغوی تنبیها علی أنّ الدّار المبتیّه علی الجور و العدوان لیست إلاّ من إغواء الشـیطان، و إشاره إلی أنّ الشـیطان کان سببا لاشترائها، و لو أعرض شریح عن اتّباعه لما أقدم إلی ابتیاعها.

قوله علیه السّـلام:(اشتری هذا المغترّ بالأمل من هذا المزعج بالأجل هذه الدّار بالخروج من عزّ القناعه و الدّخول فی ذلّ الطلب و الضراعه) بدل من الأوّل و أفاد علیه السّلام فی هذه الفقره:

أوّلا أنّ اغترار شریح بالأمل صار سبب اشترائه الدّار.

و ثانیـا أنّه جعـل ثمنهـا الخروج من عزّ القنـاعه و الـدّخول فی ذلّ الطلب و الضـراعه لمـا مرّ فی الإعراب من أنّ البـاء للعـوض و للمقابله.

و ثالثا أنّ القانع عزیز و للقناعه عزّه.

و رابعا أنّ الخروج من عزّ القناعه یؤدّی إلی الذّله و المسکنه من الطلب و الضراعه للخلق.

ثمّ انظر فی لطائف کلامه علیه السّـلام و دقائق بیانه: ذمّ الأمل، و الطلب و الضراعه و الخروج من القناعه، مدح القناعه، و وصفها بالعزّه، و جمع بین الأمل و الأجل و الخروج و الدّخول، و العزّ و الذلّ، و القناعه و الضراعه، و محاسن هذا الکتاب فوق أن یحوم حولها العباره.

الانبیـاء و ورثتهم علیهم السّـلام لاـ یأمرون بالـذل و السؤال بل یحضون علی العز و الجلال زعم الجاهلون و المغفلون عن غرض سفراء اللّه تعـالی و بعثتهم أنّهم یـدعون النـاس إلی الفقر و الکـدیه، و یـأمرونهم بالبطاله و العزله و الرّهبانیّه، و ذلک ظنّ الّـذین اتّبعوا أهواءهم و لم یصـلوا إلی درک مقاصد الأنبیاء و فهم مطالبهم، و لم یدروا أنّهم نهوا الناس عن الدّنیا المذمومه أی اقتراف المـال و ادّخاره علی وجه لم یمضه العقل و لا یرضـی به، کأن یقترفه بالسـرقه و القیاده و القمار و الرّبا و الجور و شـهاده الزور و بیع الخمر و نحوها ممّا تضرّ الاجتماع و تمنعه عن الارتقاء.

Presented by: https://Jafrilibrary.com

قال اللّه تبارک و تعالی: «وَ لکِنَّ اللّهَ حَبَّبَ إِلَیْکُمُ الْإِیمانَ وَ زَیَّنَهُ فِی قُلُوبِکُمْ وَ کَرَّهَ إِلَیْکُمُ الْکُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْیانَ أُولئِکَ هُمُ الرّاشِدُونَ فَضْلاً مِنَ اللّهِ وَ نِعْمَهً وَ اللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ » (الحجرات - ۸ و ۹).

و لا- منعوهم عن الدّنیا المحموده قال عزّ من قائل: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَهَ اللّهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِیَ لِلَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا خالِصَهً یَوْمَ الْقِیامَهِ کَذلِکَ نُفَصِّلُ الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ قُلْ إِنَّما حَرَّمَ رَبِّیَ الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ وَ الْإِثْمَ وَ الْبَغْیَ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ أَنْ تُشْرِکُوا بِاللّهِ ما لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ سُلْطاناً وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَی اللّهِ ما لا تَعْلَمُونَ » (الأعراف - ۳۲ و ۳۳).

ثمّ إنّ إسناد الأمر بالرّهبانیّه إلی الأنبیاء و ورثتهم کما اجترأ النصاری بذلک و عزوه إلی عیسی نبیّ اللّه فریه و اختلاق، لأنّهم حرّموا علیهم الرّهبانیّه و حثّوهم علی الکسب و تحصیل العزّه و الکمال و ما رضوا بالذّلّه و النکبه قال اللّه تعالی: «وَ لِلّهِ الْعِزَّهُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ » (المنافقون - ۹).

و هذا هو رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله کیف شدّد النکیر علی عثمان بن مظعون لمّار کن إلی الرّهبانیّه: روی الشیخ الأجلّ ابن بابویه الصدوق رضوان اللّه علیه فی أوّل المجلس السادس عشر من امالیه باسناده عن أنس بن مالک قال: توفّی ابن لعثمان بن مظعون رضی اللّه عنه فاشتدّ حزنه علیه حتّی اتّخذ من داره مسجدا یتعبّد فیه، فبلغ ذلک رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله، فقال له: یا عثمان إنّ اللّه تبارک و تعالی لم یکتب علینا الرّهبانیّه إنما رهبانیّه امّتی الجهاد فی سبیل اللّه، الحدیث.

و کیف یدعونهم إلیها مع أنّ کلماتهم فی ذمّها لا تحصی کثره، و ینادون الناس جهارا، بأنّ کل واحد منهم کعضو من أعضاء جثمان الاجتماع، لأنّ الانسان مدنیّ بالطبع فلا بدّ لکلّ واحد منهم من مکسب یتمّ به أمرهم، و لا یختلّ حتّی لا یتطرّق إلیهم النکبه و الذلّه قال تعالی: «وَ أَنْ لَیْسَ لِلْإِنْسانِ إِلاّ ما سَعی » (النّجم - ۴۱).

و لقد روی الفریقان عن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله أنه قال: إنّما المؤمنون فی تعاطفهم

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و تراحمهم بمنزله جسد إذا اشتكى منه عضو تداعى له سائر الأعضاء بالحمّى و السهر فمن هذا الحديث يستفاد مطالب أنيقه أخلاقيّه و اجتماعيّه منها أنهم بمنزله جسد، فأخذ هذا المضمون الشيخ الأجلّ السعدى و قال بالفارسيّه:

بنى آدم أعضاى يكديگرند كه در آفرينش ز يك گوهرند

چو عضوى بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

تو كز محنت ديگران بى غمى نشايد كه نامت نهند آدمى

و هذا هو أمير المؤمنين علىّ عليه السّلام كيف آخذ شريحا فى كتابه هذا بخروجه من عزّ القناعه، و دخوله فى ذلّ الطلب و الضراعه، باغتراره بالأمل.

و أخبارنا فى ذمّ طول الأمل و السؤال من الناس و مدح الكسب و تحصيل الكمال و ترغيب الناس إلى ما فيه سعادتهم و رفعتهم و تبرّى الأنبياء من الّذين صاروا بالعطاله و البطاله كلاّ على الناس كثيره جدّا و لولا خوف الإطناب و الخروج عن اسلوب الكتاب لذكرناها فلعلّنا نأتى بطائفه منها فى المباحث الاتيه إن شاء اللّه تعالى.

و بالجمله أنّ ما جاء به الأنبياء فانما هو لاحياء النفوس و إيقاظ العقول و سوق الناس إلى ما فيه حياتهم الأبديّه المعنويّه و سعادتهم السرمديّه و خروجهم من حضيض الذلّ إلى أوج العزّ، قال اللّه جلّ و علا. «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاكُمْ لِما يُحْيِيكُمْ » (الأنفال - ٢٥).

قوله عليه السّلام:(فما أدرك هذا المشترى فيما اشترى من درك فعلى مبلبل أجسام الملوك) لمّا بيّن عليه السّلام مسافه الدّار و حدودها أخذ فى بيان ضمان درك ما يلحق المشترى.

فاعلم أنّ المشترى إن لم يكن عالما بالغصب فاشترى المال المغصوب ثمّ شهد مالكه و لم يجز بناء على صحّه البيع الفضولى و أخذه منه يرجع فى ثمنه و ما لحقه من درك آخر إلى البائع، و إن كان عالما به و أقدم إلى شراء المغصوب فلا حرمه لماله لأنّه ألقى بيده. إلى التهلكه، لأنّه استولى على مال الغير و تصرّف فيه عدوانا فهو غاصب

ص:١٣٧

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و ضامن العين و المنافع، و لم يكن حينئذ ما أدركه من درك على البائع و ليس له حقّ الرّجوع اليه.

و لذا ذهب طائفه من الفقهاء إلى أنّه لا رجوع للمشترى على البائع الغاصب مع علمه حتّى بالثمن مع تلفه، بل فى المسالك أنّ الأشهر عدم الرّجوع به مع وجود عينه، بل ادّعى عليه فى التذكره الإجماع عقوبه له، و خالفهم الاخرون فصرّح بعضهم كالشهيد فى اللّمعه بالرّجوع به مع بقاء العين سواء كان عالما أو جاهلا و بعضهم بالرّجوع مطلقا سواء تلف الثمن أو لا كالمحقق فى أحد قوليه.

و من لطائف كلامه عليه السّلام فى المقام أنّه عليه السّلام لم يبيّن حكم ضمان الدّرك الّذى يلحق المشترى فى هذه المعامله بأنّ الضامن من هو؟ بل أحاله إلى يوم القيامه حيث قال عليه السّلام: فعلى مبلبل أجسام الملوك إشخاصهم جميعا إلى موقف العرض و الحساب - إلخ، فلا يخفى لطفه.

ثمّ إنّ درك الضمان لا يختصّ بمال المغصوب بل يجرى فى المبيع المعيب أيضا، و كذا فى الثمن المعيب على التفصيل المذكور فى الفقه.

ثمّ لا يخفى على ذى مسكه أنه عليه السّلام لم يعلّق ضمان الدّرك على أحد. بل صريح كلامه أنّ على مبلبل أجسام الملوك إشخاصهم إلى موقف العرض و الحساب يعنى هنالك يحكم بين الحقّ و الباطل بفصل القضاء فيعلم أنّ ضامن الدّرك من هو و العجب من شارح البحرانى ذهب فى شرحه على النهج إلى أنّه عليه السّلام علّق الدّرك و التبعه اللاّزمه فى هذا البيع بملك الموت.

و كذلك بما حققنا علم أنّ ما ذهب إليه المجلسىّ قدّس سرّه فى شرح الكتاب (ص ۵۴۵ ج ۹ من البحار الطبع الكمبانى) حيث قال: ثمّ اعلم أنه يكفى لمناسبته ما يكتب فى سجلّات البيوع لفظ الدّرك، و لا يلزم مطابقته لما هو المعهود فيها من كون الدّرك لكون المبيع أو الثمن معيبا أو مستحقا للغير، فالمراد بالدّرك التبعه و الاثم أى ما يلحق هذا المشترى من وزر و حطّ مرتبه و نقص عن حظوظ الاخره، فيجزى بها فى القيامه، ليس بصحيح، و يأباه قوله عليه السّلام إشخاصهم جميعا

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و غيره من العبارات فهو تفسير لا يناسبه الكتاب.

قوله عليه السّلام:(و سالب نفوس الجبابره) عطف على مبلبل و كذا قوله عليه السّلام:

و مزيل ملك الفراعنه. و إنّما خصّ الملوك و الجبابره و الفراعنه بالذكر كسرا لشريح و أضرابه حتّى لا يغترّوا بالمنصب و المقام و الشهره و العنوان، و تنبيها لهم أنه لمّا كان هؤلاء الملوك و الجبابره و الفراعنه مقهورين فى يد اللّه الواحد القهّار فكيف مثل شريح و أشياعه، على و زان قوله تعالى: «أَ وَ لَمْ يَسِيرُوا فِي اَلْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ اَلَّذِينَ كانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثاراً فِي اَلْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اَللّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَ ما كانَ لَهُمْ مِنَ اَللّهِ مِنْ واقٍ » (المؤمن - ۲۴) و قوله تعالى:

«أَ فَلَمْ يَسِيرُوا فِي اَلْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَ أَشَدَّ قُوَّةً وَ آثاراً فِي اَلْأَرْضِ فَما أَغْنى عَنْهُمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ » (المؤمن - ۸۴).

قوله عليه السّلام:(مثل كسرى و قيصر و تبّع و حمير) مثل لكلّ واحد من الملوك و الجبابره و الفراعنه و لا يختصّ بالأخير.

قوله عليه السّلام:(و من جمع المال على المال فأكثر) قد مضى فى الاعراب أنّ الأظهر أن يكون من معطوفا على كسرى كالثلاثه قبله أى مثل من جمع المال - إلخ قوله عليه السّلام:(و من بنى و شيّد) عطف على من الأوّل أى مثل من بنى دارا و جصّصها أو رفعها أو أحكم قواعدها على الوجوه الّتى بيّناها فى اللّغه.

قوله عليه السّلام:(و زخرف) أى زيّن سقف البناء و جدرانه بالذّهب.

قوله عليه السّلام (نجّد) أى زيّنه بالبسط و الفرش و الوسائد و النمارق و الستور و نحوها، و قد مضى فى اللّغه أنّ التذهيب يناسب تزيين سقف البيت، و التنجيد تزيين أرضه و جدرانه.

قوله عليه السّلام:(و ادّخر) أى اكتسب المال و جعله ذخيره لوقت الحاجه إليه قوله عليه السّلام:(و اعتقد) أى جعل لنفسه عقده أى اقتنى الضياع و العقار و غيرهما من الأموال الصامته.

قوله عليه السّلام:(و نظر بزعمه للولد) أى نظر فى جمع المال لولده إعانه له

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و ترحّما عليه و رآه مصلحه له ظنّا منه أنّ عمله هذا ينفعه و يعزّه. و سيأتى فى أواخر باب المختار من حكم أمير المؤمنين عليه السّلام أنه قال لابنه الحسن عليه السّلام: يا بنىّ لا تخلفنّ وراءك شيئا من الدّنيا فإنك تخلّفه لأحد رجلين: إمّا رجل عمل فيه بطاعه اللّه فسعد بما شقيت، و إمّا رجل عمل فيه بمعصيه اللّه فكنت عونا له على معصيته، و ليس أحد هذين حقيقا أن تؤثره على نفسك.

فإن قلت: فعلى هذا ترى أنّ الشارع منع الناس أن ينظروا لأولادهم و يخلّفوا لأخلافهم ما ينفعهم و يمدّهم فى معاشهم؟.

قلت: كلاّ بل الشارع أغراهم بذلك و كره أن يتكفّف أولادهم بعدهم الناس غايه الأمر نهاهم عن الاكتساب بالحرام نظرا للأولاد و نكتفى فى ذلك بذكر روايه روما للاختصار.

روى ابن بابويه الصدوق رضوان اللّه عليه فى من لا يحضره الفقيه و نقلها الفيض فى الوافى فى أبواب الوصيه (ص ١٢ ج ١٣): أنّ رجلا من الأنصار توفّى و له صبيه صغار و له ستّه من الرّقيق فأعتقهم عند موته و ليس له مال غيرهم، فاتى النبىّ صلّى اللّه عليه و آله فاخبر فقال: ما صنعتم بصاحبكم؟ قالوا: دفنّاه، قال: لو علمت ما دفنّاه مع أهل الإسلام، ترك ولده يتكفّفون الناس.

قوله عليه السّلام:(إشخاصهم جميعا - إلى قوله: و خسر هنالك المبطلون) إشخاصهم أى إزعاجهم و إحضارهم و فى نسخه أبى نعيم: و أشخصهم إلى موقف العرض و لكنّها تصحيف و الحقّ ما فى النسختين الاخريين لأنّ إشخاصهم مبتداء مؤخّر عن على مبلبل أجسام الملوك قدّم الخبر لتوسع الظروف و ما يجرى مجراها و لا يمكن حمل تلك النسخه على وجه صحيح.

ثمّ إنّ الضمير فى إشخاصهم لا يمكن إرجاعه إلى الملوك و ما بعده لا لفظا و لا معنى أمّا الأوّل فلأنّ الضمير فى المبتدأ لا يرجع إلى جزء لفظ الخبر و هو ظاهر، و أمّا الثانى فلأنّ المقصود إحاله ضمان الدّرك على من أوجب الشرع الرجوع به إليه، فلا بدّ أن يكون ممن كان دخيلا فى البيع فهو يرجع إلى البائع

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و المبيع و المشترى و صاحب الدّرك، فالمراد أنّ ملك الموت متعهّد و متكفّل باحضارهم جميعا إلى موقف العرض و الحساب للفصل و القضاء.

قوله عليه السّلام:(شهد على ذلك العقل إذا خرج من أسر الهوى و سلم من علائق الدّنيا) لمّا بيّن حكم الدّرك أردفه بذكر الشهود كما هو السنّه المتعارفه فى سائر القباله و جعل العقل شاهدا على ما قال.

ثمّ إنّ ههنا دقيقه أنيقه و هى أنّ الشاهد لا بدّ من أن يكون عادلا، و إنما قيّد عليه السّلام شهد على ذلك العقل بقوله: إذا خرج من أسر الهوى و سلم من علائق الدّنيا، ليفيد هذا المعنى، أعنى أن يأتى بالشاهد العادل على ما كتب، و ذلك لأنّ تلك القوّه القدسيّه الملكوتيّه أعنى العقل لمّا تعلّق بشرك البدن و ألف مجاوره الخراب البلقع و صار حشره مع الماديّات قد يتأثّر عن البدن و قواه الحيوانيّه و غيرهما، فيعرض له من غيره ما يشغله عن فعل نفسه، لأنّ تلك العوائق كاللّصوص القطّاع لطريقه تمنعه عن الوصول إلى صريح الحقّ و محض الحكم العقلى، فلو لم يجرّد عنها سيّما عن النفس الأمّاره بالسوء و حبّ الدّنيا و أسر الهوى و قيد الأوهام كان حكمه مزوقا مشوبا بالباطل، فلم يكن حينئذ شاهدا عادلا، فلا يخفى لطفه.

فالمراد أنّ العقل لو خلّى و طبعه بحيث لم يكن مأسورا فى قيد الهوى و علائق الدّنيا يشهد على أنّ لنحو هذا المشترى خسران الدارين، و فى نحو هذا المبيع يلزم تلك الافات و المصيبات عليه و غيرهما ممّا هى مذكوره فى القباله.

ثمّ الحقّ أنّ الرّضىّ رضى اللّه عنه لم يذكر الكتاب بتمامه، لأنّ غرضه كان جمع المختار من كلامه عليه السّلام كما صرّح فى عدّه مواضع النهج بأنّ ما أتى به هو بعض تلك الخطبه أو ذلك الكتاب أو نحوهما، و الكتاب بتمامه هو ما فى النسختين الاخريين و إن كان بينهما اختلاف ما فى بعض العبارات، فنذكر بعض ما فى الأربعين و بيان الشيخ فيه:

قوله عليه السّلام:(فى عرصاتها) أى ساحاتها و الضمير إمّا للدار أو للدّنيا و الأوّل أقرب و إن كان أبعد.

ص:۱۴۱

Presented by: https://Jafrilibrary.com

قوله عليه السّلام:(ما أبين الحقّ لذى عينين) كلمه ما تعجبيّه أى ما أظهر الحقّ لصاحب البصيره.

قوله عليه السّلام:(إنّ الرّحيل أحد اليومين) أى كما أنّ لابن آدم يوم ولاده و هو يوم القدوم إلى هذه الدار، فله يوم رحيل عنها و هو يوم الموت فينبغى أن لا يزول عن خاطره، بل يجعله أبدا نصب عينيه.

قوله عليه السّلام:(و قرّبوا الامال بالاجال) أى قصروها بتذكّر الموت الّذى هو هادم اللّذات، و فاضح الامال.

«اشاره»

فسّر العالم العامل العاملى الشيخ بهاء الدّين قدّس سرّه فى الأربعين هذا الكتاب بوجه آخر أيضا يليق أن يذكر فى المقام للطافته و عذوبته.

قال: اشاره. يمكن أن يكون الدّار فى قوله عليه السّلام اشترى منه دارا، رمزا إلى هذه البنيه البدنيّه، و المشترى رمزا إلى النفس الناطقه الإنسانيّه العاكفه على تلك البنيه الظلمانيّه المشغوله بها عن العوالم المقدّسه النورانيّه، و البائع رمزا إلى الأبوين اللّذين منهما حصلت الأجزاء المنويّه المتكوّن منها البنيه الّتى مبدءها من جانب الفانين و مالها إلى عسكر الهالكين.

ثمّ إنّ هذه البنيه أعنى البدن و إن كان مركبا للنفس و وسيله لها إلى تحصيل كمالاتها، لكن قواه البهيميّه دواع و أسباب لافات النفس و عاهاتها و مصيباتها و اتّباعها للهوى و الشيطان، فنزل تلك الدّواعى منزله حدود الدار المكتنفه بها من جوانبها.

و لمّا كان الخروج من ولايه اللّه و الدّخول فى ولايه الطاغوت يحصل باتّباع الهوى و الشيطان ناسب أن يجعل باب تلك الدّار فى هذا الحدّ.

و لمّا كان ذلّ النفس و خروجها عن استغنائها الّذى كانت عليه فى عالمها النورانى ملازما لعكوفها على هذا البدن الهيولانى و مسبّبا عن تعلّقها به و شرائها له شبّهه عليه السّلام بالثمن الّذى هو من لوازم الشراء.

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و لمّا كان الموت هو السائق الّذى يسوق الخلق بأجمعهم طوعا و كرها إلى موقف القيامه ليقضى بينهم الحكم العدل و ينتصف من المعتدى للمعتدى عليه شبّهه عليه السّلام بشخص ضمن الدرك فتعهد أن يحضر كلّ من له دخل فى هذه المعامله إلى دار القضاء ليحكم بينهم و يقضى لمن له الحقّ بحقه.

هذا ما خطر بالبال فى معنى هذا الكلام و لعلّ أمير المؤمنين عليه السّلام أراد معنى آخر غير هذا لم يهتد نظرى الكليل إليه، و ثمّ يعثر فكرى العليل عليه، و اللّه أعلم بحقيقه الحال. انتهى كلامه رفع مقامه.

و ذكر قريبا من هذه الإشاره أو عينها على عبارات اخر العلاّمه المجلسى فى المجلّد التاسع من البحار (ص ۵۴۵ الطبع الكمبانى) أيضا.

أقول: الحقّ أنّ هذا التوجيه وجيه فى نفسه و لكنه ليس معنى كلامه عليه السّلام بل تأويل يناسبه و يستفاد منه كالتأويلات المذكوره فى طائفه من التفاسير و شروح الأخبار المناسبه للايات و الأخبار.

مثلا أنّ النيشابورى ذكر فى تفسيره غرائب القرآن التأويل الاتى من قوله تعالى «وَ إِذْ قالَ مُوسى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً » - الى قوله تعالى - «وَ إِنَّ مِنْها لَما يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللّهِ وَ مَا اللّهُ بِغافِلٍ عَمّا تَعْمَلُونَ » (البقره - ۶۵ - الى ۷۱) و نعلم يقينا أنّ هذا التأويل ليس تفسير كلامه تعالى و إن كان لا يخفى من لطافه من حيث التشبيهات و المناسبات و هو صرّح بذلك أيضا حيث قال بعد تفسيره الايات ما هذا لفظه:

التأويل: ذبح البقره إشاره إلى ذبح النفس البهيميّه فإنّ فى ذبحها حياه القلب الرّوحانى و هو الجهاد الأكبر، موتوا قبل أن تموتوا.

اقتلونى يا ثقاتى إنّ فى قتلى حياتى و حياتى فى مماتى و مماتى فى حياتى

مت بالإراده تحى بالطبيعه، و قال بعضهم: مت بالطبيعه تحى بالحقيقه، ما هى أنّه بقره نفس تصلح للذبح بسيف الصدق، لا فارض فى سنّ الشيخوخه فيعجز عن رضايف سلوك الطريق لضعف القوى البدنيّه كما قيل: الصوفى بعد الأربعين

Presented by: https://Jafrilibrary.com

بارد، و لا یکون فی سنّ شرح الشباب یستهویه سکره عوان بین ذلک لقوله تعالی حتّی إذا بلغ أشدّه و بلغ أربعین سنه، صفراء إشاره إلی صفره وجوه أصحاب الرّیاضات، فاقع لونها یرید أنّها صفره زین لا صفره شین فانّها سیماء الصالحین لا ذلول تثیر الأرض، لا یحتمل ذلّه الطمع و لا تثیر باله الحرص أرض الدّنیا لطلب زخارفها و مشتهیاتها، و لا تسقی حرث الدّنیا بماء وجهه عند الخلق و بماء وجاهته عند الخالق فیذهب ماؤه عند الحقّ و عند الخلق، مسلمه من آفات صفاتها لیس فیها علامه طلب غیر اللّه، و ما کادوا یفعلون بمقتضی الطبیعه، لو لا فضل اللّه و حسن توفیقه و إذ قتلتم نفسا یعنی القلب، فادّارأتم، فاختلفتم أنه کان من الشیطان أم من الدّنیا أو من نفس الأمّاره، فقلنا اضربوه ببعضها ضرب لسان بقره النفس المذبوحه بسکّین الصدق علی قتیل القلب بمداومه الذکر فحیی باذن اللّه عزّ و جلّ و قال:

إنّ النفس لأمّاره بالسّوء و إنّ من الحجاره لما یتفجّر منه الأنهار، مراتب القلوب فی القسوه مختلفه فالّتی یتفجّر منها الأنهار قلوب یظهر علیها الغلیان «من ظ» أنوار الرّوح بترک اللّذات و الشهوات، بعض الأشیاء المشبهه بخرق العادات کما یکون لبعض الرهبانیّین و الهنود، و الّتی تشقّق فیخرج منها الماء هی الّتی یظهر علیها فی بعض الأوقات عند انخراق الحجب البشریّه من أنوار الرّوح فیریه بعض الایات و المعانی المعقوله کما یکون لبعض الحکماء، و الّتی یهبط من خشیه اللّه ما یکون لبعض أهل الأدیان و الملل من قبول عکس أنوار الرّوح من وراء الحجب فیقع فیها الخوف و الخشیه، انتهی.

«القضاء و القاضی فی الاسلام»

«إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها وَ إِذا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النّاسِ أَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللّهَ نِعِمّا یَعِظُکُمْ بِهِ إِنَّ اللّهَ کانَ سَمِیعاً بَصِیراً » (القرآن الکریم - سوره النساء - الایه ۶۲) یناسب فی المقام تقدیم نبذه من الکلام علی ما قرّره الشرع فی القضاء و القاضی علی سبیل الإجمال و الاختصار فنقول:

Presented by: https://Jafrilibrary.com

الغرض من إرسال الرّسل و إنزال الکتب إحیاء مکارم الأخلاق، و محاسن الأفعال، و إماته الصفات المردیه، و الاداب المغویه، و إیقـاظ عقول النـاس من نوم الغفله، و تزکیتهم من رین الهوی، و إناره أرواحهم بالملکات الملکوتیّه، و إثاره فطرتهم إلی جناب الرّبّ جـلّ و علاء و قیـامهم بالعـدل، و احتیـاج الظلم من بینهم لیتّصـفوا بالأوصـاف الرّبوبیّه، و یتخلّقوا بالأخلاـق الإلـهیّه، و لئلّا یتطرّق إلیهم الجور و العـدوان و الهرج و المرج قال اللّه تعالی: «لَقَدْ أَرْسَـلْنا رُسُـلَنا بِالْبَیِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَ الْمِیزانَ لِیَقُومَ النّاسُ بِالْقِسْطِ » (الحدید – ۲۶).

ثمّ لو تنازع اثنان فی أمر فلا بـدّ من حکم عـدل یعطی کل ذی الحقّ حقّه، و یـذبّ عنه التصـرّف العـدوانیّ و أکل المال بالباطل بالأمارات و الاصول الّتی جعلها الشارح الحکیم میزانا له لحسم مادّه التنازع و قلع شجر التشاجر و فصل القضاء.

قال أمیر المؤمنین علیه السّلام کما فی الکافی و التهذیب: أحکام المسلمین علی ثلاثه:

شهاده عادله. أو یمین قاطعه. أو سنّه ماضیه من أئمه الهدی.

فلا بدّ لحفظ اجتماع الناس من حاکم عادل لا یبیع آخرته بدنیاه و لا یعقل عقله بهواه.

و کما أنّ الإنسان یحتاج فی سـلامه جسمه إلی الطبیب الحاذق الأمین المؤمن، و فی سلامه روحه إلی عالم عامل إلهیّ روحانیّ، کذلک یحتاج الاجتماع لحفظ نظامه و رفع المخاصـمه و النزاع إلی طبیب آخر و هو القاضی العادل و حکومه عادله و لا مناص للنّاس من هؤلاء الأطبّاء.

قال الامام جعفر بن محمّـد الصادق علیهما السّـلام فی هـذا المعنی: لا یسـتغنی أهل کلّ بلـد عن ثلاثه تفزع إلیه فی أمر دنیا [هم ظ] و آخرتهم، فإن عدموا ذلک کانوا همجا:

فقیه عالم ورع، و أمیر خیّر مطاع، و طبیب بصیر ثقه (نقل فی مادّه طبب من السفینه).

و اعتبر الشارع فی القاضـی البلوغ و کمال العقل و الایمان و طهاره المولـد و العلم و الـذکوره و العـداله، و إنما اعتبر فیه العـداله حتّی یراعی التسویه بین الخصمین

Presented by: https://Jafrilibrary.com

مطلقا و إن كان أحدهما وضيعا و الاخر شريفا و فى الكافى و التهذيب عن أمير المؤمنين عليه السّلام قال: من ابتلى بالقضاء فليواس بينهم فى الاشاره و فى النظر و فى المجلس فيجب عليه التسويه بينهما فى الكلام و السّلام و القيام و غيرها من أنواع الاكرام حتّى لا يجوز له خطاب أحد الخصمين بالكنيه و الاخر بالاسم لأنّ الاولى تنبىء بالتعظيم دون الثانى، و كذا الانصات لكلّ واحد منهما على التفصيل الّذى بيّن فى الكتب الفقهيّه.

و نحن نكتفى ههنا بما قال أمير المؤمنين علىّ عليه السّلام لشريح أيضا فى آداب الحكم لم يأت به الرّضىّ رضوان اللّه عليه فى النهج، نقله ثقه الاسلام الكلينى مسندا فى الكافى، و شيخ الطائفه فى التهذيب، و الشيخ الأجلّ الصدوق فى من لا يحضره الفقيه، و المحقق الفيض فى الوافى (ص ۱۳۵ ج ۹) باسنادهم عن سلمه بن كهيل قال:

سمعت عليّا عليه السّلام يقول لشريح: انظر إلى أهل المعك و المطل و دفع حقوق الناس من أهل المقدره و اليسار ممن يدلى بأموال المسلمين إلى الحكّام، فخذ للنّاس بحقوقهم منهم، و بع فيها العقار و الدّيار، فانّى سمعت رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله يقول: مطل المسلم الموسر ظلم للمسلم، و من لم يكن له عقار و لا دار و لا مال فلا سبيل عليه، و اعلم أنّه لا يحمل الناس على الحقّ إلاّ من وزعهم عن الباطل، ثمّ واس بين المسلمين بوجهك و منطقك و مجلسك حتّى لا يطمع قريبك فى حيفك، و لا ييأس عدوّك من عدلك. و ردّ اليمين على المدّعى مع بيّنته فانّ ذلك أجلى للعمى و أثبت فى القضاء، و اعلم أنّ المسلمين عدول بعضهم على بعض إلاّ مجلودا فى حدّ لم يتب منه، أو معروفا بشهاده زور، أو ظنينا، و إيّاك و التضجّر و التأذّى فى مجلس القضاء الّذى أوجب اللّه فيه الأجر، و أحسن فيه الذّخر لمن قضى بالحقّ، و اعلم أنّ الصلح جائز بين المسلمين إلاّ صلحا حرّم حلالا أو أحلّ حراما، و اجعل لمن ادّعى شهودا غيّبا أمدا بينهما، فان أحضرهم أخذت له بحقّه، و إن لم يحضرهم أوجبت عليه القضيّه. و إيّاك أن تنفذ قضيّه فى قصاص أو حدّ من حدود اللّه أو حقّ

Presented by: https://Jafrilibrary.com

من حقوق المسلمين حتّی تعرض ذلک علیّ إنشاء اللّه، و لا تقعدنّ فی مجلس القضاء حتّی تطعم.

و قال علیه السّلام لشریح أیضا کما فی الکافی و التهذیب و الفقیه: لا تسارّ أحدا فی مجلسک، و إن غضبت فقم، و لا تقضینّ و أنت غضبان.

و الأخبار المرویّه فی الکتب الأربعه و غیرها عن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و أئمّه الهدی فی آداب الحکم و القضاء و القاضی کثیره جدّا ترکناها خوفا من الإطناب و فیما قدّمناه کفایه لمن کان طالبا للصواب.

ثمّ إنّ ما قدّمنا من وجوب مراعاه المساواه بین الخصمین علی القاضی یکون علی وجه تساویهما فی الإسلام أو الکفر، بأن کانا مسلمین أو کافرین، و لو کان أحدهما مسلما و الاخر کافرا، فلا یجب علیه مراعاتها بینهما، بل له أن یرفع المسلم علی الکافر، و ذلک لما یأتی من قول أمیر المؤمنین مع الرّجل الیهودی فی مجلس شریح.

«وَ لاـ تَأْکُلُوا أَمْوالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْباطِلِ وَ تُدْلُوا بِها إِلَی الْحُکّامِ لِتَأْکُلُوا فَرِیقاً مِنْ أَمْوالِ النّاسِ بِالْإِثْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ » (القرآن الکریم الایه ۱۸۶ من البقره).

و حرّم علی الناس رفع الدّعاوی إلی قضاه الجور و التحاکم إلیهم کما حرّم علیهم أکل المال بالباطل، و فی الصحاح للجوهری: أدلی بما له إلی الحاکم:

رفعه إلیه و منه قوله تعالی «وَ تُدْلُوا بِها إِلَی الْحُکّامِ » یعنی الرشوه، انتهی.

و قال الفیض فی الوافی: قوله تعالی: تدلوا، أی و لاـ تدلوا حذف لاـ اعتمادا علی العطف و المعنی لاـ تعطوا الحکّام أموالکم لیحکموا لکم استعاره من قولهم أدلی دلوه إذا أرسلها، فانّ الرشوه ترسل إلی الحکّام.

و فی الکافی و التهذیب باسنادهما عن ابن مسکان عن أبی بصیر قال: قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام: قول اللّه تعالی فی کتابه «وَ لا تَأْکُلُوا أَمْوالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْباطِلِ وَ تُدْلُوا بِها إِلَی الْحُکّامِ » فقال: یا با بصیر إنّ اللّه قد علم أنّ فی الامّه حکّاما یجورون أما أنّه لم یعن حکّام أهل العدل و لکنّه عنی حکام أهل الجور، یا با محمّد إنّه لو کان

Presented by: https://Jafrilibrary.com

لك على رجل حقّ فدعوته إلى حكّام أهل العدل فأبى عليك إلاّ أن يرافعك إلى حكّام أهل الجور ليقضوا له، لكان ممّن حاكم إلى الطاغوت و هو قول اللّه عزّ و جلّ «أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحاكَمُوا إِلَى الطّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَ يُرِيدُ الشَّيْطانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلالاً بَعِيداً » (النساء - ۶۵).

و فى التهذيب باسناده عن ابن فضال قال: قرأت فى كتاب أبى الأسد إلى أبى الحسن الثانى عليه السّلام و قرأته بخطه سأله ما تفسير قوله «وَ لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ وَ تُدْلُوا بِها إِلَى الْحُكّام » قال: فكتب إليه بخطّه: الحكّام القضاه قال: ثمّ كتب تحته: هو أن يعلم الرّجل أنه ظالم فيحكم له القاضى فهو غير معذور فى أخذ ذلك الّذى حكم له إذا كان قد علم أنه ظالم.

و إنما اعتبر فيه العلم أى العلم بجميع الأحكام عن اجتهاده أعنى أن يكون مجتهدا فى الدّين مستنبطا أحكامه بالأدلّه الأربعه من العقل و الإجماع و الكتاب و السنّه فلا يكفيه فتوى العلماء و قد وردت آيات و روايات كثيره فى تشديد ذلك و تأكيده، و لو نذكرها لكثر بنا الخطب و نقتصر بذكر شر ذمه قليله منها.

قال أمير المؤمنين عليه السّلام كما فى الكافى و الفقيه و التهذيب لشريح: يا شريح قد جلست مجلسا لا يجلسه إلاّ نبىّ أو وصىّ نبىّ أو شقىّ.

قال الباقر عليه السّلام: إنّ من أفتى النّاس بغير علم و لا هدى من اللّه لعنته ملائكه الرّحمه و ملائكه العذاب، و لحقه و زر من عمل بفتياه.

و قال عليه السّلام: أنهاك عن خصلتين فيهما هلك الرّجال: أنهاك أن تدين اللّه بالباطل، و تفتى الناس بما لا تعلم.

و قال الصادق عليه السّلام كما فى الكافى و التهذيب: القضاه أربعه ثلاثه فى النّار و واحد فى الجنّه: رجل قضى بجور و هو يعلم فهو فى النّار، و رجل قضى بجور و هو لا يعلم أنّه قضى بجور فهو فى النّار، و رجل قضى بجور و هو لا يعلم أنّه قضى بجور فهو فى النّار، و رجل قضى بالحقّ و هو لا يعلم فهو فى النّار جل قضى بالحقّ و هو يعلم فهو فى الجنّه.

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و فی دعائم الاسلام عن علیّ علیه السّلام أنه قال: القضاه ثلاثه واحد فی الجنّه و اثنان فی النار: رجل جار متعمّدا فذلک فی النار، و رجل أخطأ فی القضاء فذلک فی النّار و رجل عمل بالحقّ فذلک فی الجنّه.

بیان: و لا تنافی بین الأخیرین لأنّ الوسط من الأخیر یعمّ الوسطین من الأوّل و الوصیّ فی قوله علیه السّلام أو وصیّ نبیّ یعمّ الوصیّ الخاصّ و العامّ، جمعا بین الأدلّه و تفصیل البحث موکول إلی الکتب الفقهیّه.

و أمّا الایات فقد قدّمنا بعضها و قال اللّه تبارک و تعالی «إِنّا أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَیْنَ النّاسِ بِما أَراکَ اللّهُ وَ لا تَکُنْ لِلْخائِنِینَ خَصِیماً » (النساء - ۱۰۶) و قوله تعالی: «وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اللّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ » (المائده - ۵۱) و قوله تعالی: «یا داوُدُ إِنّا جَعَلْناکَ خَلِیفَهً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النّاسِ بِالْحَقِّ وَ لا تَتَّبِعِ الْهَوی » (ص - ۲۷).

و إنما اعتبر فیه الذّکوره فلقوله صلّی اللّه علیه و آله: لا یفلح قوم ولیتهم امرأه، و وصیّته صلّی اللّه علیه و آله لعلیّ علیه السّلام المرویّه فی الفقیه باسناده عن حمّاد: یا علی لیس علی المرأه جمعه - إلی أن قال: و لا تولّی القضاء، علی أنّ ذلک إجماعیّ لا خلاف فیه عندنا الإمامیّه، فلا یلیق لها مجالسه الرّجال و رفع الصوت بینهم.

و أمّا اعتبار الإیمان فلأنّ المسلم الفاسق، إذا لم یصلح لهذا المنصب الجلیل فکیف الکافر، علی أنّ الکافر لیس أهلا للأمانه و لم یجعل اللّه له سبیلا علی المسلم إذ الإسلام یعلو و لا یعلا علیه قال اللّه تعالی: «وَ لَنْ یَجْعَلَ اللّهُ لِلْکافِرِینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلاً » (النساء - ۱۴۰). و أمّا اعتبار البلوغ و العقل فبیّن، و أمّا طهاره المولد فالعمده فیها الإجماع و فحوی ما دلّ علی المنع من إمامته و شهادته، علی أنّ النفوس تنفر عن ولد الزنا.

ثمّ إنّ فی سیره رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و أهل بیته فی دعاوی الناس لعبره لأولی الألباب یلیق لهم أن ینظروا فیها بعین العلم و الدّرایه حتّی یتبیّن لهم أنّ الغرض من بعثهم لم یکن إلاّ تعلیم النّاس ما فیه نجاحهم و نجاتهم:

و هذا هو رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله کیف یراعی حقوق النّاس و یحترمها، روی الشیخ

Presented by: https://Jafrilibrary.com

الجليل العلّامه بهاء الدّين العاملى فى الأربعين الحديث التاسع عشر باسناده عن موسى بن اسماعيل، عن أبيه، عن الامام أبى الحسن موسى الكاظم، عن آبائه عن أمير المؤمنين عليهم السّلام قال: إنّ يهوديّا كان له على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله دنانير فتقاضاه، فقال: يا يهودى ما عندى ما أعطيك، قال: فانّى لا افارقك يا محمّد حتى تقضينى، فقال صلّى اللّه عليه و آله: إذا أجلس معك، فجلس صلّى اللّه عليه و آله معه حتّى صلّى فى ذلك الموضع الظهر و العصر و المغرب و العشاء الاخره و الغداه و كان أصحاب رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله يتهدّدونه و يتواعدونه، فنظر رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله إليهم فقال: ما الّذى تصنعون به؟ فقالوا: يا رسول اللّه يهوديّ يحبسك، فقال صلّى اللّه عليه و آله: لم يبعثنى ربى عزّ و جلّ بأن أظلم معاهدا و لا غيره، فلمّا علا النّهار قال اليهوديّ: أشهد أن لا إله إلاّ اللّه و أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله، و شطر ما لى فى سبيل اللّه أما و اللّه ما فعلت بك الّذى فعلت إلاّ لأنظر إلى نعتك فى التوراه فانّى قرأت نعتك فى التوراه: محمّد بن عبد اللّه مولده بمكّه، و مهاجره بطيبه و ليس بفظّ، و لا غليظ، و لا سخاب، و لا مترنن بالفحش و لا قول الخنا، و أنا أشهد أن لا إله إلاّ اللّه و أنك رسول اللّه، و هذا مالى فاحكم فيه بما أنزل اللّه و كان اليهوديّ كثير المال.

و هذا هو أمير المؤمنين علىّ عليه السّلام فانظر إلى فعله و قوله كيف يراعى المواساه و العدل مع يهوديّ و يؤاخذ شريحا بر كونه إلى خلاف العدل حيث قام فى مجلس المحاكمه له عليه السّلام إكراما له و لم يقم لليهودى.

قال أبو الفرج فى الأغانى: و لشريح أخبار فى قضايا كثيره يطول ذكرها و فيها ما لا يستغنى عن ذكره، منها محاكمه أمير المؤمنين علىّ عليه السّلام فى الدّرع قال:

حدّثنى به عبد اللّه بن محمّد بن إسحاق ابن اخت داهر بن نوح بالأهواز، قال: حدّثنا أبو الأشعث أحمد بن المقدام العجلى، قال حدّثنى حكيم بن حزام عن الأعمش عن إبراهيم التيمى قال: عرف علىّ صلوات اللّه عليه درعا مع يهودى فقال: يا يهودى درعى سقطت منى يوم كذا و كذا. فقال اليهوديّ: ما أدرى ما تقول، درعى و فى يدى بينى و بينك قاضى المسلمين، فانطلقا إلى شريح فلمّا رآه شريح قام له عن

Presented by: https://Jafrilibrary.com

مجلسه. فقال له علیّ: اجلس: فجلس شریح ثمّ قال: إنّ خصمی لو کان مسلما لجلست معه بین یدیک و لکنّی سمعت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله یقول: لا تساووهم فی المجلس و لا تعودوا مرضاهم. و لا تشیّعوا جنائزهم، و اضطرّوهم إلی أضیق الطرق، و إن سبّوکم فاضربوهم، و إن ضربوکم فاقتلوهم، ثمّ قال علیه السّلام: درعی عرفتها مع هذا الیهودی، فقال شریح للیهودی: ما تقول؟ قال: درعی و فی یدی، قال شریح:

صدقت و اللّه یا أمیر المؤمنین إنها لدرعک کما قلت و لکن لا بدّ من شاهد، فدعا قنبرا فشهد له، و دعا الحسن بن علیّ فشهد له، فقال: أمّا شهاده مولاک فقد قبلتها و أمّا شهاده ابنک لک فلا، فقال علیّ علیه السّلام: سمعت عمر بن الخطاب یقول: سمعت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله یقول: إنّ الحسن و الحسین سیّدا شباب أهل الجنّه، قال: اللّهمّ نعم، قال علیه السّلام: أ فلا تجیز شهاده أحد سیّدی شباب أهل الجنّه، و اللّه لتخرجنّ إلی بانقیا فلتقضینّ بین أهلها أربعین یوما، ثمّ سلّم الدّرع إلی الیهودی فقال الیهودیّ: أمیر المؤمنین مشی معی إلی قاضیه فقضی علیه فرضی به، صدقت إنها لدرعک سقطت منک یوم کذا و کذا عن جمل أورق فالتقطتها و أنا أشهد أن لا إله إلاّ اللّه و أنّ محمّدا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله، فقال علیّ علیه السّلام: هذه الدّرع لک، و هذه الفرس لک، و فرض له فی تسعمائه فلم یزل معه حتّی قتل یوم صفین. انتهی.

و قال القاضی ابن خلکان فی التاریخ: روی أنّ علیّ بن أبی طالب علیه السّلام دخل مع خصم ذمّی إلی القاضی شریح فقام له، فقال: هذا أوّل جورک ثمّ أسند ظهره إلی الجدار و قال: أما إنّ خصمی لو کان مسلما لجلست بجنبه.

أقول: الظاهر أنهما قضیّه واحده نقلها أبو الفرج بالتفصیل، و ابن خلّکان بالإجمال إلاّ أنّ أبا الفرج لم ینقل قوله علیه السّلام له «هذا أوّل جورک».

و کذا یشیر إلی هذه القضیّه ما فی الرّوضات و غیره حیث قالوا: روی أنه علیه السّلام سخط علی شریح مرّه فطرده من الکوفه و لم یعزله عن القضاء و أمره بالقیام ببانقیا، و کانت قریه من الکوفه أکثر سکّانها الیهود، فأقام بها مدّه حتّی رضی عنه و أعاده إلی الکوفه.

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و روى قريب هذه المحاكمه فى الكافى و التهذيب و الفقيه و جاء بها الفيض فى أبواب الفضاء و الشهادات من الوافى (ص ۱۴۱ ج ۹) عن ابن أبى عمير، عن البجلى قال: دخل الحكم بن عتيبه و سلمه بن كهيل على أبى جعفر عليه السّلام، فسألاه عن شاهد و يمين فقال: قضى به رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله، و قضى به علىّ عليه السّلام عندكم بالكوفه فقالا: هذا خلاف القرآن: قال عليه السّلام: و أين وجدتموه خلاف القرآن؟ فقالا:

إنّ اللّه عزّ و جلّ يقول «وَ أَشْهِدُوا ذَوَىْ عَدْلٍ مِنْكُمْ » (الطلاق - ۳) فقال لهما أبو جعفر عليه السّلام: و أشهدوا ذوى عدل منكم هو أن لا تقبلوا شهاده واحد و يمينا؟! ثمّ قال عليه السّلام:

إنّ عليّا عليه السّلام كان قاعدا فى مسجد الكوفه فمرّ به عبد اللّه بن قفل التميمى و معه درع طلحه، فقال له علىّ عليه السّلام: هذه درع طلحه اخذت غلولا يوم البصره فقال له عبد اللّه بن قفل: فاجعل بينى و بينك قاضيك الّذى رضيته للمسلمين، فجعل بينه و بينه شريحا، فقال علىّ عليه السّلام: هذه درع طلحه أخذت غلولا- يوم البصره، فقال له شريح: هات على ما تقول بيّنه، فأتاه بالحسن عليه السّلام، فشهد أنها درع طلحه اخذت غلولا يوم البصره، فقال: هذا شاهد و لا أقضى بشهاده شاهد حتّى يكون معه آخر، قال: فدعا قنبرا فشهد أنّها. درع طلحه اخذت غلولا يوم البصره فقال شريح: هذا مملوك و لا أقضى بشهاده مملوك، قال: فغضب علىّ صلوات اللّه عليه و قال: خذوها فإنّ هذا قضى بجور ثلاث مرّات.

قال: فتحوّل شريح عن مجلسه ثمّ قال: لا أقضى بين اثنين حتّى تخبرنى من أين قضيت بجور ثلاث مرّات؟.

فقال له: ويلك أو ويحك إنّى لما أخبرتك أنّها درع طلحه اخذت غلولا يوم البصره فقلت هات على ما تقول بيّنه و قد قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله حيث ما وجد غلول اخذ بغير بيّنه فقلت رجل لم يسمع الحديث فهذه واحده، ثمّ أتيتك بالحسن عليه السّلام فشهد، فقلت: هذا واحد و لا أقضى بشهاده واحد حتّى يكون معه آخر و قد قضى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله بشهاده واحد و يمين فهذه ثنتان، ثمّ أتيتك بقنبر فشهد أنها درع طلحه اخذت غلولا يوم البصره فقلت: هذا مملوك و لا أقضى بشهاده مملوك و ما بأس بشهاده المملوك إذا كان عدلا ثمّ قال: ويلك أو ويحك إمام المسلمين

Presented by: https://Jafrilibrary.com

يؤتمن من امورهم على ما هو أعظم من هذا.

قال الفيض فى بيانها: الغلول الخيانه و ربما يختصّ بالغنيمه يقال: غلّ شىء من المغنم إذا اخذ فى خفيه، و لعلّ الوجه فى جواز أخذ الغلول بغير بيّنه أنه ممّا يعرفه العسكر و لم يقسم بعد بين أهله ليباع و يوهب، و كفى بهذه القضيّه شاهدا على حماقه شريح، إلى آخر ما قال.

ثمّ و ممّا يليق أن يذكر فى المقام تنبيها للقضاه و غيرهم من ذوى المناصب أنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله قال: الفقر فخرى، و هذا الفقر قد فسّر بالفقر إلى اللّه تعالى قال عزّ من قائل «أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَى اللّهِ وَ اللّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ » (فاطر - ١٧) كما هو السائر فى ألسنه العرفاء.

و لكن يمكن أن يفسّر بوجه آخر و هو أن يكون الفقر بمعناه المصطلح الدّراج أى الفقر من الدّرهم و الدّينار و الأرض و الدّار و غيرها من حطام الدّنيا و زخارفها، و أنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله يباهى بفقره من حيث إنّه لم يخن النّاس و لم يطمع إلى أموالهم مع أنّ الدّنيا كانت مقبله إليه، و لو شاء أن يكون له بيت من زخرف فما فوقه لتيسّر له و قد قدّمنا فى شرح الخطبه ٢٣٣ (ص ٩٣ ج ١ من تكمله المنهاج) كانت عنده صلّى اللّه عليه و آله فى مرضه الّذى توفى منه سبعه دنانير أو ستّه فأمر أن يتصدّق بها و قال صلّى اللّه عليه و آله: ما ظنّ محمد بربّه أن لو لقى اللّه و هذه عنده؟.

و لا ريب أنّ ذا منصب و مقام إذا زاد أمواله على قدر اجرته و نفقته من غير نسبه متناسبه كما نرى فى عصرنا هذا أنّ كثيرا من أشباه الرّجال و لا رجال إذا تولّوا أمرا من الامور لم ينصرم عليهم برهه من الزّمان إلاّ بلغت أموالهم من الدّور و القصور و النقود و الكنوز ما إنّ مفاتحه لتنوء بالعصبه اولى القوّه، اتّبع الشيطان لا جرم فعدل عن سواء الطريق، فخان الناس.

و لو لا السرقه و الخيانه و الارتشاء و أكل المال بالباطل فأنّى حصلت له، و لم لم تحصل للاخر الشريف النجيب الأصيل المؤمن الموحّد الرّؤوف بالنّاس و خدومهم فحرىّ أن يقال لهؤلاء اللّصوص: اجتنبوا عن ظلم العباد فانّ ربّكم لبالمرصاد

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و إن لم يكن لكم دين فكونوا فى دنياكم أحرارا، و لا تكونوا كالّذين قال الشاعر فيهم:

ليل البراغيث ليل لا نفاد له لا بارك اللّه فى ليل البراغيث

كأنهنّ بجسمى إذ خلون به قضاه سوء على مال المواريث

ثمّ الروايات فى ذمّ أخذ الرشا فى الحكم و ذمّ القاضى الجائر فى الحكم كثير جدّا مع أنّها تمضى حكم العقل فى ذلك، لأنّ العقل يحكم بذمّ الرشا و الجور.

روى فى الكافى و التهذيب عن سماعه عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال: الرشا فى الحكم هو الكفر باللّه.

و فيهما عن ابن مسكان عن يزيد بن فرقد قال: سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن السحت فقال: الرشا فى الحكم.

بيان: مراد السائل من السحت هو قوله تعالى: «سَمّاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكّالُونَ لِلسُّحْتِ » الايه (المائده - ۴۷) و قوله تعالى: «وَ تَرى كَثِيراً مِنْهُمْ يُسارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ أَكْلِهِمُ السُّحْتَ » و قوله تعالى «لَوْ لا يَنْهاهُمُ الرَّبّانِيُّونَ وَ الْأَحْبارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَ أَكْلِهِمُ السُّحْتَ » (المائده - ۶۸ و ۶۹) فسأله عليه السّلام عن السحت أى ما معناه فى القرآن الكريم أكّالون للسحت و أكلهم السحت. و نعم ما قال العارف الرّومى:

تا تو رشوت نستدى بيننده اى چون طمع كردى ضرير و بنده اى

«ذكر شريح و نسبه و خبره»

قد اختلف الرواه فى نسبه اختلافا كثيرا و أصحّ الطرق فيه هو: أبو اميّه شريح بن المحارث بن قيس بن الجهم بن معاويه بن عامر بن الرائش بن الحارث بن معاويه بن ثور بن مرتّع - بتشديد التاء المثناه من فوقها و كسرها - الكندى، كما فى الأغانى (ص ۳۵ ج ۱۶ طبع ساسى) و اسد الغابه و تاريخ ابن خلكان و غيرها من الكتب المعتبره.

و فى الروضات للخوانسارى: الكندى بكسر الكاف نسبه إلى كنده الّتى

Presented by: https://Jafrilibrary.com

لقّب بها جدّه الثامن ثور بن مرتع الكوفى، لأنّه كند أباه نعمته بمعنى كفّرها و كذا فى تاريخ ابن خلّكان أيضا.

و قال فى الأغانى بعد ذكر نسبه المذكور: و قد اختلف الرّواه بعد هذا فى نسبه فقال بعضهم: شريح بن هانىء، و هذا غلط، ذاك شريح بن هانىء الحارثى، و اعتلّ من قال هذا بخبر روى عن مجاهد عن الشعبى أنّه قرأ كتابا من عمر إلى شريح من عبد اللّه عمر أمير المؤمنين إلى شريح بن هانىء، و قد يجوز أن يكون كتب عمر هذا الكتاب إلى شريح بن هانىء الحارثى و قرأه الشعبى و كلا هذين الرّجلين معروف، و الفرق بينهما النسب و القضاء، فانّ شريح بن هانىء لم يقض و شريح ابن الحارث قد قضى لعمر بن الخطاب و علىّ بن أبى طالب عليه السّلام.

و قيل: شريح بن عبد اللّه، و شريح بن شراحيل، و الصحيح ابن الحارث و ابنه أعلم به.

أقول: و إنما قال و ابنه أعلم به لأنه روى نسبه المذكور عن هشام بن السائب و عن ابن شريح ميسره بن شريح.

ثمّ روى باسناده عن أبى ليلى أنّ خاتم شريح كان نقشه: شريح الحارث و قيل: إنه من أولاد الفرس الّذين قدموا اليمن مع سيف بن ذى يزن و عداه فى كنده و قد روى عنه شيبه بذلك.

و روى باسناده عن الشعبى قال: جاء أعرابىّ إلى شريح فقال: من أنت؟ قال: أنا من الّذين أنعم اللّه عليهم و عدادى فى كنده. و روى عن أبى حصين قال:

كان شريح إذا قيل له: ممّن أنت؟ قال: ممّن أنعم اللّه عليه بالإسلام عديد كنده قال و كيع: و قيل: إنه لما خرج إلى المدينه ثمّ إلى العراق لأنّ امّه تزوّجت بعد أبيه، فاستحيا.

و فى اسد الغابه: أنّه أدرك النبىّ صلّى اللّه عليه و آله و سلم و لم يلقه، و قيل لقيه، و استقضاه عمر بن الخطاب على الكوفه فقضى بها أيّام عمر و عثمان و علىّ، و لم يزل على القضاء بها إلى أيّام الحجّاج، فأقام قاضيا بها ستّين سنه، و كان أعلم الناس بالقضاء

Presented by: https://Jafrilibrary.com

ذا فطنه و ذكاء و معرفه و عقل، و كان شاعرا محسنا، له أشعار محفوظه و كان كوسجا لا شعر فى وجهه.

قال: روى علىّ بن عبد اللّه بن معاويه بن ميسره بن شريح القاضى، عن أبيه عن جدّه معاويه، عن شريح أنه جاء إلى النبىّ صلّى اللّه عليه و آله فأسلم ثمّ قال: يا رسول اللّه إنّ لى أهل بيت ذو عدد باليمن فقال له: جىء بهم، فجاء بهم و النبىّ صلّى اللّه عليه و آله قد قبض.

و قال ابن خلكان: كان من كبار التابعين و أدرك الجاهليّه و استقضاه عمر ابن الخطاب على الكوفه فأقام قاضيا خمسا و ستّين سنه لم يتعطّل فيها إلاّ ثلاث سنين امتنع فيها من القضاء فى فتنه ابن الزبير، و استعفى الحجّاج بن يوسف من القضاء فأعفاه و لم يقض بين اثنين حتّى مات.

و قال ابن عبد البر: و كان شاعرا محسنا، و هو أحد السادات الطلس و هم أربعه: عبد اللّه بن الزبير، و قيس بن سعد بن عباده، و الأحنف بن قيس الّذى يضرب به المثل فى الحلم، و القاضى شريح المذكور.

الطلس: جمع الأطلس أى الّذى لا شعر فى وجهه و قال الخوانسارى فى الروضات: و قيل: إنه من الكواسج الأربعه و فيه مسامحه، لأنّ الكوسج فى اللّغه من كانت لحيته على الذقن دون العارضين أو كان خفيفها جدّا و كذلك فى العرف و عليه قول بعض أهل الحكمه: ما طالت لحيه أحد إلاّ تكوسج عقله، بمعنى رقّ و خفّ - انتهى.

أقول: الكوسج إن كان معرّب كوسه كما فى البرهان القاطع قال: كوسه بر وزن بوسه معروف است يعنى شخصى كه او را در چانه و زنخ زياده بر چندى موى نباشد و معرّب آن كوسج است، فهو كما قاله الخوانسارى، و إن كان عربيّا من كسج الرّجل أى لم ينبت له لحيه فالتعبير بالكوسج صحيح بلا مسامحه و إن كان الأوّل هو الأصحّ و الأصوب، قال الجوهرىّ: الكوسج الأثط و هو معرّب، و قال الأزهرىّ لا أصل له فى العربيّه. و الأثط هو الّذى لحيته على ذقنه لا على العارضين.

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و كـان شـريح خفيف الرّوح مزّاحـا دخل عليه عـدىّ بن أرطاه (حاتم خ ل) فقال له: أين أنت أصـلحك اللّه؟ فقال: بينک و بين الحائط قال: استمع منّى، قال:

قـل أسـمع، قـال: إنّى رجـل من أهـل الشّام، قال: من مكان سـحيق، قال: تزوّجت عنـدكم، قال: بالرفاء و البنين، قال: و أردت أن أرحلها، قال: الرّجل أحقّ بأهله، قال: و شـرطت لها دارها، قال: الشرط أملک، قال: فاحكم الان بيننا قال: قد فعلت، قال: فعلى من حكمت؟ قـال: على ابن امّـک، قـال: بشـهاده من؟ قال: بشـهاده ابن اخت خالتک. نقله الجاحظ فى البيان و التبيين (ص ۹۸ ج ۴ طبع مصر ۱۳۸۰ ه) و ابن خلكان فى وفيات الأعيان و أنباء أبناء الزّمان.

و فى الوفيات أيضا: حدّث أبو جعفر المدنى عن شـيخ من قريش قال: عرض شريح ناقه ليبيعها فقال له المشترى: يا أبا اميّه كيف لبنهـا؟ قـال: احلب فى أىّ إنـاء شـئت، قـال: كيف الوطـأ؟ قـال: افرش و نم، قـال: كيف نجاؤهـا؟ قال: إذا رأيتها فى الابل عرفت مكانهـا علّق سوطـک و نم، قـال: كيف قوّتهـا؟ قـال: احمـل على الحائـط مـا شـئت، فاشتراها فلم ير شـيئا ممّا وصـفها به. قال: ما كذبتک قال:

أقلنى قال: نعم.

و فيه أيضا: قيل: تقدم رجلان إلى شـريح فاعترف أحدهما بما ادّعى عليه و هو لا يعلم بذلک فقضـى عليه، فقال الرّجل: تقضـى علىّ من غير بيّنه؟ فقال:

قد شهد عندى الثقه، قال: و من هو؟ قال: ابن أخى عمّک. و قد ألمّ بهذا المعنى أبو عبد اللّه الحسين الحجاج:

و إن قدّموا خيلهم للركوب خرجت فقدّمت لى ركبتى

و فى جمل النّاس غلمانهم و ليس سوى أنا فى جملتى

و لا لى غلام فادعى به سوى من أبوه أخو عمّتى

قال: و قال الأشـعث بن قيس لشريح: ما أشدّ ما ارتفعت؟! قال: فهل ضرّک ذلک؟ قال: لا، قال: الأشعث بن قيس لشريح: ما أشدّ ما ارتفعت! قال: فهل ضرّک ذلک؟ قال: لا، قال: فأراک تعرف نعمه اللّه عليک فيحفظها فى نفسک.

قـال: و حـدّث محمّـد بن سعد عن عـامر الشـعبى أنّ ابن الشـريح قـال لأبيه: إنّ بينى و بين قوم خصومه فانظر فان كان الحقّ لى خاصمت و إن لم يكن لى الحقّ

Presented by: https://Jafrilibrary.com

لم اخاصمهم، فقصّ قصّته عليه، فقال: انطلق فخاصمهم، فانطلق إليهم فتخاصموا إليه فقضى عليه ابنه، فقال لمّا رجع إلى أهله: و اللّه لو لم أتقدّم إليك لم ألمك فقال: و اللّه يا بنيّ لأنت أحبّ إليّ من ملء الأرض مثلهم، و لكنّ اللّه هو أعزّ عليّ منك خشيت أن اخبرك أنّ القضاء عليك فتصالحهم ببعض حقّهم.

و عن الشعبى أيضا قال: شهدت شريحا و جائته امرأه تخاصم رجلا فأرسلت عينيها فبكت، فقلت: يا أبا اميّه ما أظنّ هذه الباكيه إلّا مظلومه، فقال: يا شعبى إنّ إخوه يوسف جاءوا أباهم عشاء يبكون.

قال: و يروى أنّ زياد بن أبيه كتب إلى معاويه: يا أمير المؤمنين قد ضبطت لك العراق بشمالي و فرغت يمينى لطاعتك فولّنى الحجاز، فبلغ ذلك عبد اللّه بن عمر و كان مقيما بمكّه فقال: اللّهمّ اشغل عنّا يمين زياد، فأصابه الطّاعون فى يمينه فجمع الأطبّاء و استشارهم فأشاروا عليه بقطعها، فاستدعى القاضى شريحا و عرض عليه ما أشار به الأطبّاء فقال له: لك رزق معلوم و أجل محتوم و إنى أكره إن كانت لك مدّه أن تعيش فى الدّنيا بلا يمين، و إن كان قد دنا أجلك أن تلقى ربك مقطوع اليمين، فاذا سألك لم قطعتها؟ قلت: بغضا فى لقائك و فرارا من قضائك فمات زياد من يومه، فلام الناس شريحا على منعه من القطع لبغضهم له فقال: إنه استشارنى و المستشار مؤتمن، و لو لا الأمانه فى المشوره لوددت أنه قطع يده يوما و رجله يوما. و سائر جسده يوما يوما.

و كان شريح رجلا داهيا، قال الدميرى فى حيوه الحيوان: قيل للشعبى:

يقال فى المثل: إنّ شريحا أدهى من الثعلب و أحيل. فما هذا؟ فقال: خرج شريح أيّام الطاعون إلى النجف فكان إذا قام يصلّى يجيء ثعلب فيقف تجاهه و يحاكيه و يخيّل بين يديه و يشغله عن صلاته، فلمّا طال ذلك عليه نزع قميصه فجعله على قصبه و أخرج كمّيه و جعل قلنسوته عليها، فأقبل الثعلب فوقف بين يديه على عادته فأتاه شريح من خلفه و أخذه بغته فلذلك يقال: شريح أدهى من الثعلب و أحيل.

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و كان شاعرا محسنا و ذكر أبياتا منه أبو الفرج الأصبهانى فى الأغانى و القاضى ابن خلكان فى وفيات الأعيان ففى الأغانى، بعد ذكر خبر زينب بنت حدير و ترويج شريح إيّاها قال: قال شريح: فما غضبت عليها قطّ إلاّ مرّه كنت لها ظالما فيها، و ذاك إنى كنت إمام قومى فسمعت الإقامه و قد ركعت ركعتى الفجر فأبصرت عقربا فعجّلت عن قتلها فأكفأت عليها الإناء، فلمّا كنت عند الباب قلت:

يا زينب لاـ تحرّكى الإناء حتّى أجيء. فعجّلت فحرّكت الإناء فضربتها العقرب فجئت فإذا هى تلوى، فقلت: ما لك؟ قالت: لسعتنى العقرب فلو رأيتنى يا شعبى و أنا أعرك اصبعها بالماء و الملح و أقرأ عليها المعوذتين و فاتحه الكتاب، و كان لى يا شعبى جار يقال له: ميسره بن عرير من الحىّ، فكان لا يزال يضرب امرأته فقلت:

رأيت رجالا يضربون نساءهم فشلّت يمينى يوم أضرب زينبا

يا شعبى فوددت أنى قاسمتها عيشى، قال: و ممّا يغنى فيه من الأشعار الّتى قالها شريح فى امرأته زينب:

رأيت رجالا يضربون نساءهم فشلّت يمينى يوم أضرب زينبا

أ أضربها فى غير جرم أتت به إلىّ فما عذرى إذا كنت مذنبا

فزينب شمس و النساء كواكب إذا طلعت لم تبد منهنّ كوكب

فتاه تزين الحلى إن هى حليت كأنّ بفيها المسك خالط محلبا

أقول: و قال آخر نحو مضمون البيت الأخير:

و إذا الدّرّ زان حسن وجوه كان للدّرّ حسن وجهك زينا

و كذا قال بهذا المضمون حسين بن مطير «بالتصغير» فى باب النسيب من الحماسه (الحماسه ۴۶۰):

مخصّره الأوساط زانت عقودها بأحسن مما زيّنتها عقودها

و بهذا المضمون للشيخ الأجلّ السعدى بالفارسيّه:

Presented by: https://Jafrilibrary.com

تو از هر در که باز آیی بدین خوبیّ و رعنائی دری باشد که از رحمت بروی خلق بگشائی

بزیورها بیارایند مردم خوبرویان را تو سیمین تن چنان خوبی که زیورها بیارائی

و ذکر أبو الفرج فی الأغانی أنّ شریحا قال هذه الأبیات الاتیه فی زوجته زینب بنت حدیر التمیمیه أیضا، ثمّ قال: و ذکر اسحاق فی کتاب الاغانی المنسوب الیه أنه لابن محرز:

إذا زینب زارها أهلها حشدت و أکرمت زوّارها

و إن هی زارتهم زرتهم و إن لم أحد لی هوی دارها

فسلمی لمن سالمت زینب و حربی لمن أشعلت نارها

و ما زلت أرعی لها عهدها و لم أتّبع ساعه عارها

و فی تاریخ ابن خلکان: روی أنّ علیا علیه السّلام قال: اجمعوا إلیّ القرّاء فاجتمعوا فی رحبه المسجد فقال: إنّی اوشک أن افارقکم، فجعل یسألهم ما تقولون فی کذا؟. ما تقولون فی کذا؟، و شریح ساکت، ثمّ سأله فلمّا فرغ منهم قال: اذهب فأنت من أفضل الناس أو من أفضل العرب.

و فی الروضات بعد نقل هذه الرّوایه من ابن خلکان قال: و أنت خبیر بأنّ من هذه الرّوایه العامیّه تلوح آثار الوضع إلی آخر ما قال، فراجع و تأمّل.

و قال فی الأغانی باسناده عن الشعبی: إنّ عمر بن الخطاب أخذ من رجل فرسا علی سوم فحمل علیه رجلا فعطب الفرس، فقال عمر: اجعل بینی و بینک رجلا، فقال له الرجل: اجعل بینی و بینک شریحا العراقی، فقال: یا أمیر المؤمنین أخذته صحیحا سلیما علی سوم فعلیک أن تردّه کما أحذته، قال: فأعجبه ما قال و بعث به قاضیا ثمّ قال: ما وجدته فی کتاب اللّه فلا تسأل عنه أخذا، و ما لم تستبن فی کتاب اللّه فالزم السنّه، فإن لم یکن فی السنّه فاجتهد رأیک.

أقول: قد قدّمنا فی المباحث السالفه أنّ کلّ ما یحتاج الیه الناس من امور الدّین قد جاء به الکتاب و السنّه یستنبط منهما الأحکام الجزئیّه.

ص:۱۶۰

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و فى الأغانى قال عمر لشريح حين استقضاه: لاتشار، و لا تضار، و لا تشتر و لا تبع، فقال عمرو بن العاص: يا أمير المؤمنين:

إنّ القضاه إن أرادوا عدلا و فصّلوا بين الخصوم فصلا

و زحزحوا بالحكم منهم جهلا كانوا كمثل الغيث صاب محلا

ثمّ قال: و له أخبار فى قضايا كثيره يطول ذكرها، و فيها ما لا يستغنى عن ذكره، منها محاكمه أمير المؤمنين علىّ عليه السّلام فى الدّرع و قد قدّمناها فى البحث السابق آنفا.

و قد روى ثقه الإسلام الكلينى فى الكافى و الصدوق فى الفقيه و شيخ الطائفه فى التهذيب و الفيض فى أبواب القضاء و الشهادات من الوافى (ص ١٥٩ ج ٩) قضيّه قضى بها شريح أوّلا ثمّ قضى بها أمير المؤمنين علىّ عليه السّلام بخلافه رادّا عليه و هى:

أنّ أمير المؤمنين عليه السّلام دخل المسجد فاستقبله شابّ يبكى و حوله قوم يسكّتونه، فقال علىّ عليه السّلام: ما أبكاك؟ فقال: يا أمير المؤمنين إنّ شريحا قضى علىّ بقضيّه ما أدرى ما هى، إنّ هؤلاء النفر خرجوا بأبى معهم فى السفر فرجعوا و لم يرجع أبى فسألتهم عنه فقالوا: مات، فسألتهم عن ماله، فقالوا: ما ترك مالا فقدّمتهم إلى شريح فاستحلفهم، و قد علمت يا أمير المؤمنين أنّ أبى خرج و معه مال كثير، فقال لهم أمير المؤمنين عليه السّلام: ارجعوا، فرجعوا و الفتى معهم إلى شريح، فقال له أمير المؤمنين عليه السّلام: يا شريح كيف قضيت بين هؤلاء القوم؟ فقال:

يا أمير المؤمنين ادّعى هذا الفتى على هؤلاء النفر أنهم خرجوا فى سفر و أبوه معهم فرجعوا و لم يرجع أبوه، فسألتهم عنه فقالوا: مات، فسألتهم عن ماله فقالوا: ما خلّف مالا، فقلت للفتى: هل لك بيّنه على ما تدّعى؟ فقال: لا، فاستحلفتهم فقال أمير المؤمنين عليه السّلام: هيهات يا شريح هكذا تحكم فى مثل هذا؟ فقال: يا أمير المؤمنين فكيف؟.

فقال أمير المؤمنين عليه السّلام: و اللّه لأحكمنّ فيهم بحكم ما حكم به خلق قبلى إلّا داود النّبىّ عليه السّلام، يا قنبر ادع لى شرطه الخميس، فدعاهم فوكّل بكلّ

Presented by: https://Jafrilibrary.com

واحد منهم رجلا من الشرطه، ثمّ نظر إلى وجوههم فقال: ما ذا تقولون؟ أ تقولون إنّى لا أعلم ما صنعتم بأب هذا الفتى؟ إنّى إذا لجاهل، ثمّ قال: فرّقوهم غطّوا رؤوسهم ففرّق بينهم و اقيم كلّ رجل منهم إلى اسطوانه من أساطين المسجد و رؤوسهم مغطّاه بثيابهم.

ثمّ دعا عبيد اللّه بن أبى رافع كاتبه فقال: هات صحيفه و دواه، و جلس أمير المؤمنين عليه السّلام فى مجلس القضاء و اجتمع الناس إليه فقال لهم: إذا أنا كبّرت فكبّروا، ثمّ قال للنّاس: افرجوا.

ثمّ دعا بواحد منهم فأجلسه بين يديه و كشف عن وجهه ثمّ قال لعبيد اللّه:

اكتب إقراره و ما يقول، ثمّ أقبل عليه بالسؤال فقال له أمير المؤمنين عليه السّلام: فى أىّ يوم خرجتم من منازلكم و أبو هذا الفتى معكم؟ فقال الرّجل: فى يوم كذا.

و كذا، قال عليه السّلام فى أىّ شهر؟ قال: فى شهر كذا و كذا، قال عليه السّلام: فى أىّ سنه؟ قال فى سنه كذا و كذا، قال: و إلى أين بلغتم من سفركم حين مات أبو هذا الفتى؟ قال: إلى موضع كذا و كذا، قال عليه السّلام: فى منزل من مات؟ قال:

فى منزل فلان بن فلان: قال: و ما كان مرضه؟ قال: كذا و كذا، قال عليه السّلام:

فكم يوما مرض؟ قال، كذا و كذا، قال عليه السّلام، فمن كان يمرّضه و فى أىّ يوم مات و من غسّله و أين غسّله، و من كفّنه و بم كفّنتموه، و من صلّى عليه و من نزل قبره؟ فلمّا سأله عن جميع ما يريد كبّر أمير المؤمنين عليه السّلام و كبّر الناس جميعا فارتاب اولئك الباقون و لم يشكّوا أنّ صاحبهم قد أقرّ عليهم و على نفسه، فأمر عليه السّلام أن يغطّى رأسه و ينطلق به إلى السجن.

ثمّ دعا باخر فأجلسه بين يديه و كشف عن وجهه ثمّ قال عليه السّلام، كلّا زعمتم أنّى لا أعلم بما صنعتم؟ فقال: يا أمير المؤمنين ما أنا إلّا واحد من القوم و لقد كنت كارها لقتله فأقرّ.

ثمّ دعا بواحد بعد واحد كلّهم يقرّ بالقتل و أخذ المال ثمّ ردّ الّذى كان أمر به إلى السجن فأقرّ أيضا فألزمهم المال و الدّم.

Presented by: https://Jafrilibrary.com

فقـال شـريح: يـا أمير المؤمنين و كيف كـان حكم داود النـبىّ عليه السّـلام؟ فقـال عليه السّـلام: إنّ داود النبىّ مرّ بغلمه يلعبون و ينادون بعضـهم بيامات الـدّين فيجيب منهم غلام، فدعاهم داود عليه السّـلام فقال: يا غلام ما اسـمك؟ فقال: مات الدّين فقال له داود: من سمّاك بهذا الاسم؟ فقال: أمّى، قال عليه السّلام: فانطلق داود عليه السّلام إلى امّه فقال لها: يا أيّتها المرأه ما اسم ابنك هذا؟ فقالت: مات الدّين، فقال لها: و من سـمّاه بهذا الاسم؟ قالت: أبوه، قال: و كيف كان ذلك؟ قالت: إنّ أباه خرج فى سفر له و معه قوم و هذا الصبىّ حمل فى بطنى فانصـرف القوم و لم ينصرف زوجى فسألتهم عنه فقالوا: مات، فقلت لهم: فأين ما ترك؟ قـالوا: لم يخلّف شـيئا فقلت: هـل أوصـاكم بوصـيّه؟ قـالوا: نعم زعم أنك حبلى فما ولـدت من ولـد جاريه أه غلام فسـمّيه مات الدّين، فسميّته.

قـال داود: و تعرفين القوم الّـذين كـانوا خرجوا مع زوجك؟ قالت: نعم قال: فأحياء هم أم أموات؟ قالت: بل أحياء، قال: فانطلقى بى إليهم.

ثمّ مضـى معها فاسـتخرجهم من منازلهم فحكم بينهم بهـذا الحكم بعينه و أثبت عليهم المال و الـدّم، ثمّ قال للمرأه: سـمّى ابنك هذا عاش الدّين.

ثمّ إنّ الفتى و القوم اختلفوا فى مـال الفتى كم كـان؟ فأخـذ أمير المؤمنين عليه السّـلام خاتمه و خواتيم من عنـده ثمّ قال: اجبلوا بهذه السهام فأيكم أخرج خاتمى فهو صادق فى دعواه، لأنه سهم اللّه و سهم اللّه لا يخيب.

ثمّ إنّ الكلينى روى تلك القضيّه باسناده عن الأصبغ بن نباته أيضا و قال:

إنّ أمير المؤمنين عليه السّلام لما رأى قضاء شريح فيها قال:

أوردها سعد و سعد مشتمل ما هكذا تورد يا سعد الابل

و قال عليه السّـلام: ما يغنى قضاك يا شـريح، ثمّ قال عليه السّـلام: و اللّه لأحكمنّ فيهم بحكم ما حكمه قبلى إلّا داود النبى عليه السّلام - إلى آخرها.

بيـان: قـال الميـدانى فى بـاب الأـلف من مجمع الأمثال فى بيان مثل «آبل من مالك بن زيـد مناه» هو سـبط تميم بن مرّه، و كان يحمق إلّا أنه كان آبل أهل

Presented by: https://Jafrilibrary.com

زمانه، ثمّ إنه تزوّج و بنى بامرأته فأورد الإبل أخوه سعد و لم يحسن القيام بها و الرفق عليها، فقال مالك: أوردها سعد، البيت. فأجابه سعد و قال:

يظلّ يوم وردها مزعفرا و هى خناطيل تجوش الخضرا

و قال فى فصل الواو الساكنه منه فى بيان مثل

«أوردها سعد و سعد مشتمل»

يضرب لمن قصّر فى طلب الأمر. انتهى.

فمراده عليه السّلام أنّ شريحا قصّر فى حكم هذه القضيّه و لم يحسن القيام به.

و فى المجلّد العاشر من البحار ص ۹۰ طبع الكمبانى: ادّعى رجل على الحسن ابن علىّ عليهما السّلام ألف دينار كذبا و لم يكن له عليه فذهبا إلى شريح فقال للحسن عليه السّلام أ تحلف؟ قال: إن حلف خصمى أعطيه، فقال شريح للرّجل: قل باللّه الّذى لا إله إلّا هو عالم الغيب و الشهاده، فقال الحسن عليه السّلام: لا اريد مثل هذا لكن قل: باللّه إنّ لك علىّ هذا و خذ الألف، فقال الرّجل ذلك و أخذ الدّنانير، فلمّا قام خرّ إلى الأرض و مات، فسئل الحسن عليه السّلام عن ذلك فقال: خشيت أنه لو تكلّم بالتوحيد يغفر له يمينه ببركه التوحيد و يحجب عنه عقوبه يمينه.

أقول: و نظير ذلك روى الشيخ المفيد فى الإرشاد و الكلينى فى الكافى و الفيض فى الوافى (ص ۲۴۵ ج ۵) عن أبى عبد اللّه عليه السّلام و هو أنّ المنصور أمر الرّبيع باحضاره فأحضره فلمّا بصر به المنصور قال له: قتلنى اللّه إن لم أقتلك أتلحد فى سلطانى و تبغينى الغوائل؟ فقال له أبو عبد اللّه عليه السّلام: و اللّه ما فعلت و لا أردت و إن كان بلغك فمن كاذب، و لو كنت فعلت فقد ظلم يوسف فغفر، و ابتلى أيّوب فصبر، و اعطى سليمان فشكر، فهؤلاء أنبياء اللّه و إليهم يرجع نسبك.

فقال له المنصور: أجل ارتفع ههنا فارتفع، فقال له: إن فلان بن فلان أخبرنى عنك بما ذكرت، فقال: أحضره يا أمير المؤمنين ليوافقنى على ذلك، فاحضر الرّجل المذكور فقال له المنصور: أنت سمعت ما حكيت عن جعفر عليه السّلام؟ قال:

نعم، فقال له أبو عبد اللّه عليه السّلام: فاستحلفه على ذلك.

فقال له المنصور: أ تحلف؟ قال: نعم، و ابتدأ باليمين. فقال له أبو عبد اللّه

Presented by: https://Jafrilibrary.com

علیه السّلام: دعنی یا أمیر المؤمنین احلّفه أنا، فقال له: افعل فقال أبو عبد اللّه علیه السّلام للساعی: قل: برئت من حول اللّه و قوّته و التجأت إلی حولی و قوّتی لقد فعل کذا و کذا جعفر و قال کذا و کذا جعفر، فامتنع منها هنیئه ثمّ حلف بها فما برح حتی ضرب برجله فقال أبو جعفر: جرّوا برجله فأخرجوه لعنه اللّه.

قال الربیع: و کنت رأیت جعفر بن محمّد علیهما السّلام حین دخل علی المنصور یحرّک شفتیه. فکلّما حرکهما سکن غضب المنصور حتّی أدناه منه و قد رضی عنه، فلمّا خرج أبو عبد اللّه علیه السّلام من عند أبی جعفر اتبعته فقلت له: إنّ هذا الرّجل کان من أشدّ النّاس غضبا علیک فلمّا دخلت علیه دخلت و أنت تحرّک شفتیک و کلّما حرّکتهما سکن غضبه فبأیّ شیء کنت تحرّکهما؟.

قال علیه السّلام: بدعاء جدّی الحسین بن علیّ علیهما السّلام قلت: جعلت فداک و ما هذا الدّعاء؟ قال: «یا عدّتی عند شدّنی و یا غوثی عند کربتی احرسنی بعینک الّتی لا تنام و اکتفنی برکنک الّذی لا یرام».

قال الرّبیع: فحفظت هذا الدّعاء فما نزلت بی شدّه قطّ إلّا دعوت به ففرّج عنی.

قال: و قلت لجعفر بن محمّد علیهما السّلام: لم منعت الساعی أن یحلف باللّه؟.

قال علیه السّلام: کرهت أن یراه اللّه یوحّده و یمجّده فیحلم عنه و یؤخّر عقوبته فاستحلفته بما سمعت، فأخذه اللّه أخذا رابیه.

و فی عاشر البحار ص ۱۷۹ طبع الکمبانی أنّ ابن زیاد لما ضرب بالقضیب هانیا رضوان اللّه علیه فی قضیّه مسلم بن عقیل علیه السّلام حتّی کسر أنفه و سال الدّماء علی ثیابه و وجهه و لحیته و نثر لحم جبینه و خدّه علی لحیته حتی کسر القضیب ثمّ أمر بإلقائه فی بیت من بیوت الدّار و حبسه فیه بلغ عمرو بن الحجّاج أنّ هانیا قد قتل فأقبل فی مذحج حتّی أحاط بالقصر و معه جمع عظیم، ثمّ نادی و قال: أنا عمرو بن الحجاج و هذه فرسان مذحج و وجوهها لم نخلع طاعه و لم نفارق جماعه و قد بلغهم أنّ صاحبهم قد قتل فأعظموا ذلک.

ص:۱۶۵

Presented by: https://Jafrilibrary.com

فقيل لابن زياد: هذه فرسان مذحج بالباب، فقال لشريح القاضى: ادخل على صاحبكم فانظر إليه ثمّ اخرج و أعلمهم أنه حىّ لم يقتل.

فدخل شريح فنظر إليه فقال هانىء لما رأى شريحا: يا للّه يا للمسلمين أهلكت عشيرتى أين أهل الدّين؟ أين أهل المصر؟ و الدّماء تسيل على لحيته إذ سمع الصيحه على باب القصر فقال: إنى لأظنها أصوات مذحج و شيعتى من المسلمين إنه إن دخل علىّ عشره نفر أنقذونى.

فلمّا سمع مقاله شريح خرج إليهم فقال لهم: إنّ الأمير لمّا بلغه كلامكم و مقالتكم فى صاحبكم أمرنى بالدّخول إليه فأتيته فنظرت إليه فأمرنى أن ألقيكم و أعرّفكم أنه حىّ و أنّ الّذى بلغكم من قتله باطل، فقال له عمرو بن الحجاج و أصحابه:

أما إذا لم يقتل فالحمد للّه، ثمّ انصرفوا.

و فى روضات الجنّات بعد نبذه من ترجمه شريح قال:

و بالجمله فالأخبار فى خباثه رأى هذا الرّجل و سوء عاقبته كثيره، و حسب الدلاله على غايه ملعنته و شقاوته كونه من جمله من ترك إغاثه مولانا الحسين عليه السّلام بكلمه خير عند بنى اميّه، كانت تمكنه يقينا بل كونه من جمله من تسبّب ذلك منه و من أمثاله الّذين كانوا يطئون بساط الظالم عبيد اللّه بن زياد الملعون فى دار الإماره كوفه، كما يشهد بذلك واقعه مسلم بن عقيل المظلوم و ولديه الشهيدين و ما صدر منه فى حقّهم و بدر منه على قتلهم، و يؤيّده أيضا ما نقل عن أبى مخنف الأزدى صاحب المقتل أنّه ذكره من جمله من قتله المختار فى زمن انتقامه من بنى اميّه و أتباعهم الملعونين. فليتأمّل. انتهى قوله.

اختلف فى سنّه فقيل: مائه و عشرون سنه، و قيل: مائه و عشر، و قيل: أقلّ من ذلك و أكثر، و كان وفاته سنه سبع و ثمانين للهجره، و قيل غير ذلك.

و فى الأغانى عن أبى سعيد الجعفى أنه مات فى زمن عبد الملك بن مروان، و فيه باسناده عن الأصمعى ولد شريح و هو ابن مائه سنه.

و فى الروضات، أنّه كان خفيف الرّوح مزاحا و يشهد بصحه هذه النسبه إليه

Presented by: https://Jafrilibrary.com

طول عمره فانّ من أشدّ ما ينقص به العمرو ينغص به العيش إنما هو زياده الغيره و الاغتمام، و الشفقّه على أهل الكروب. انتهى.

الترجمه

این کتابیست از أمیر المؤمنین علی علیه السّلام که بقاضی خود شریح بن حارث مرقوم فرموده است:

روایت است که شریح در زمان خلافت أمیر المؤمنین علیه السّلام که از جانب آن بزرگوار بسمت قضا منصوب بود، خانه ای بهشتاد دینار خرید، این خبر بان جناب رسید و شریح را طلبید و بدو گفت که شنیدم خانه ای بهشتاد دینار خریده ای و سند و قباله بر آن نوشته ای و جمعی را بر آن گواه گرفته ای؟.

شریح گفت: أی أمیر المؤمنین آری چنین است.

راوی گفت: چون علی این سخن از شریح بشنید خشمگین در وی نگریست و گفت ای شریح آگاه باش که بزودی کسی بسویت آید (مرگ، یا جان شکر) که در قباله ات ننگرد و از گواهت نپرسد تا از خانه تو را با چشم بی نور و جسم بی روح بدر برد و دست از همه چیز شده و جدا مانده بخانهٔ گورت سپارد، پس ای شریح با دیده بصیرت درنگر که مبادا آنرا از کسی که مالك آن نبوده خریده باشی، و یا بهای آنرا از مال حرام داده باشی که در این سرا و آن سرا زیان کار خواهی بود.

بدان که گاه خرید آن اگر نزد من آمدی هر آینه این قباله برایت نوشتمی که بدرمی آنرا نمی خریدی تا چه رسد که به بیشتر.

بسم اللّه الرّحمن الرحیم این سرائیس که آنرا بنده ای خوار از مرده ای که از این سرا کوچش داده اند خریده است، خانه ای خریده که مسافت آن از جانب فانی شدگان تا سرزمین هالکان است. این سرا محدود به چهار حدّ است حدّ نخستین آن باسباب آفتها پایان می یابد، و دوّم آن بعلل مصیبتها، حدّ سوّم به هوای نفس، و چهارم آن به دیو گمراه کننده، و در آن در این حدّ گشوده می شود.

ص:۱۶۷

Presented by: https://Jafrilibrary.com

این شخص فریب آرزو خورده این خانه را از آنکه مرگش فرا رسید و کوچ داده شد ببهای از عزت قناعت بدر رفتن و در ذلّت سؤال بدر آمدن، خریده است.

پس اگر عوارضی در این معامله از پی پدید آید بر عهدهٔ خراب کنندهٔ خانه کالبد شاهان - و ربایندهٔ جان ستمکاران، و نابود کننده سلطنت فرعونان، همچون شاهان پارس و ملوک روم و سلاطین و والیان یمن، و آنانکه مال را بر مال انباشتند و بنا کردند و بر أفراشتند، و زینتش دادند و بیاراستند، و گنج نهفتند و آب و خاک گرد آوردند، و بدلسوزی فرزندان و بخیال یاری آنان مال اندوخته اند - میباشد که فروشنده و خریدار و آنکه درک باو تعلّق گرفته همه را در پیشگاه عدل إلهی که خلایق را برای پرسش سان دهند و بپاداش و کیفر رسانند، حاضر کند تا آن گاه که فرمان خداوند قهّار بفصل میان حقّ و باطل فرود آید مهمّ دعوای ایشان فیصل یابد، در آنجا تباه پیشه گان باطل کیش زیانکار شوند.

خرد آزاد از بردگی هوی، و سالم از أمراض علائق دنیا بر این قباله شاهد عادل و حجّت بالغ است.

و من كتاب له عليه السّلام الى بعض امراء جيشه

اشاره

و هو الكتاب الرابع من باب المختار

من كتبه عليه السّلام و رسائله:

فإن عادوا إلى ظلّ الطّاعه فذاك الّذى نحبّ، و إن توافت الامور بالقوم إلى الشّقاق و العصيان فانهد بمن أطاعک إلى من عصاك، و استغن بمن انقاد معک عمّن تقاعس عنک، فإنّ المتكاره مغيبه خير من مشهده (شهوده - خ ل) و قعوده أغنى من نهوضه.

ص:۱۶۸

Presented by: https://Jafrilibrary.com

اللغه

(توافت الامور) أى تتامّت، (الشقاق) بالكسر: المخالفه و العداوه (انهد) أى انهض أمر من نهد إلى العدوّ من بابى منع و نصر أى قصد لهم و أسرع فى قتالهم و نهض إليهم، و المناهده المناهضه فى الحرب يقال: نهد لعدوّه و إليه نهودا و نهدا بالفتح و التحريك اذا صمد لهم. و (استغن) بالغين المعجمه أمر من الاستغناء و فى كثير من النسخ جعل بالمهمله من الاستعانه و كذا مال غير واحد من المفسّرين و المترجمين إلى المهمله لكنّه مذهب مهمل و طريقه عمياء كما سيتّضح لك وجهه فى تقرير الإعراب و تحرير المعنى إنشاء اللّه تعالى.

(تقاعس عنك) أى أبطأ و تأخّر عنك و تكاره القتال (المتكاره): المتسخّط من تكارهه إذا تسخّطه و لم يرض به يقال: فعله على تكاره و متكارها. و (المغيب) و (المشهد) مصدران كالغيبه و الشهود.

الاعراب

(الفاء) فى قوله عليه السّلام: فذاك رابطه للجواب، لأنّ جواب الشرط أعنى ذاك الّذى يحبّ جمله اسميّه فهى من المواضع الستّه الّتى لا تصلح لأن تكون شرطا فيجب دخول الفاء فيها نحو قوله تعالى: «وَ إِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ قَدِيرٌ ». و كذا الفاء فى قوله: فانهد، لأنّ الفعل هنا إنشائىّ فهذه الجمله من تلك المواضع أيضا نحو قوله تعالى: «إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِى ».

(بمن أطاعك) الباء صله لقوله: فانهد إمّا بمعنى المصاحبه و المعيّه. أو الاستعانه.

(إلى من عصاك) صله لقوله فانهد أيضا لا أطاعك لما علم فى اللّغه أنّه يقال نهد لعدوّه و إليه. (عمّن تقاعس) متعلّق بقوله استغن أيضا و لا يصحّ استعمال عن مع الاستعانه.

(فانّ المتكاره) الفاء فى مقام التعليل لقوله عليه السّلام: استغن، فهى فصيحه تنبىء عن محذوف يدلّ عليه ما قبله، و كأنّ الجمله جواب عن سؤال مقدّر، و التقدير:

و ما علّه الاستغناء بمن انقاد عمّن تقاعس؟ فأجاب بقوله: لأنّ المتكاره - إلخ.

ص:۱۶۹

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و جمله (مغیبه خیر من مشهده) خبر لاسم إنّ أعنی المتکاره. و جمله (قعوده أغنی من نهوضه) معطوفه علی الاولی.

المعنی

هذا الکلام هو جزء من کتاب له علیه السّلام کما هو من دأب الشریف الرّضیّ رضوان اللّه علیه من اختیار محاسن کلامه و البلیغ منه و رفض ما عداه کما نبّهنا به غیر مرّه فی شروحنا السّالفه، و هذا هو الظاهر من قوله: فان عادوا إلی ظلّ الطاعه، إلخ و هذا لا مریه فیه إلاّ أنا لم نظفر به فی الکتب الموجوده عندنا بعد، و لکن قال الشارح البحرانیّ و المولی فتح اللّه القاسانیّ: روی أنّ الأمیر الّذی کتب إلیه هو عثمان بن حنیف عامله علی البصره، و ذلک حین انتهت أصحاب الجمل إلیها و عزموا علی الحرب، فکتب عثمان إلیه علیه السّلام یخبره بحالهم، فکتب علیه السّلام إلیه کتابا فیه الفصل المذکور.

قوله علیه السّلام (فإن عادوا إلی ظلّ الطاعه فذاک الّذی نحبّ) الضمیر فی عادوا یرجع إلی ناکثی بیعته علیه السّلام أعنی طلحه و الزّبیر و أتباعهما، و قد قدّمنا فی مباحثنا السالفه أنه لمّا تمّ أمر البیعه لأمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب علیه السّلام و أیس طلحه و الزبیر ممّا کانا یرجوان به من قتل عثمان بن عفّان من البیعه لأحدهما بالإمامه نقضوا العهد و نکثوا البیعه و خرجوا إلی مکّه و اجتمعوا فیه و رأوا فی ذلک أمرهم فتحقّق عزمهم علی المسیر إلی البصره، و سارت معهم عائشه بخدعتهم و مکرهم، حیث بعث طلحه و الزّبیر فی مکّه إلی عائشه عبد اللّه بن الزبیر و قالا له: امض إلی خالتک فاهد إلیها السّلام منّا و قل لها: إنّ طلحه و الزبیر یقرءانک السّلام و یقولان لک:

إنّ أمیر المؤمنین عثمان قتل مظلوما و أنّ علیّ بن أبی طالب ابتزّ الناس أمرهم و غلبهم علیه بالسفهاء الّذین تولّوا قتل عثمان و نحن نخاف انتشار الأمر به فان رأیت أن تسیری معنا لعلّ اللّه یرتق بک فتق هذه الامّه، و یشعب بک صدعهم، و یلمّ بک شعثهم، و یصلح بک امورهم.

فأتاها عبد اللّه فبلغها ما أرسلاه به فأظهرت الامتناع أوّلا ثمّ أجابتهما غدا

ص:۱۷۰

Presented by: https://Jafrilibrary.com

إلى الخروج.

فلمّا انتهوا إلى البصره و عزموا على الحرب كتب عثمان بن حنيف و كان عامل أمير المؤمنين علىّ عليه السّلام وقتئذ فى البصره إلى أمير المؤمنين بحالهم.

فكتب عليه السّلام إليه:فان عادوا إلى ظلّ الطاعه فذاك الّذى نحبّ و إنّما استعار لفظ الظلّ لأنّ الطاعه كما قيل يستلزم السلامه و الرفاهه و الراحه عن حراره الحرب كما يستلزم الظلّ الراحه من حراره الشمس قال تعالى«وَ ظَلَّلْنا عَلَيْكُمُ الْغَمامَ »امتنانا عليهم حيث سخّر لهم السحاب تسير بسيرهم فى التيه و تظلّهم من حراره الشمس.

و فى الحديث، السلطان ظلّ اللّه فى الأرض، استعار الظلّ له لأنه يدفع الأذى عن الناس كما يدفع الظلّ أذى الشمس.

و يمكن بيانه بوجه أدقّ و ألطف من هذا و هو أنّ المراد من السلطان هو السلطان العادل الإلهى و إنّما كان ظلّه تعالى بمعنى أنه مظهره الأتمّ و مجلى أسمائه الحسنى، و صفاته العليا يحكى عنه بحيث من رآه كأنما رأى اللّه كما يحكى الظلّ عن ذى الظلّ و قد روى عن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله أنه قال: من رآنى فقد رأى اللّه.

قوله عليه السّلام (و إن توافت الامور - إلى قوله - من عصاك) أى إن تتامّت الامور بالقوم و تهيّأت لهم أسباب المخالفه و توافقت و سلكهم فى الشقاق و العصيان فانهض و أسرع مع من انقاد لك إلى من خالفك و خرج عن طاعتك أى الناكثين و أشياعهم.

قوله عليه السّلام (و استغن بمن انقاد - إلخ) من نظر فى كلامه عليه السّلام حقّ النظر و تدبّر فيه علم أنّ قوله عليه السّلام: فإن المتكاره مغيبه خير من مشهده اه فى مقام التعليل لقوله: و استغن كما قدّمناه فى الاعراب، و هذا لا يناسب إلّا أن يكون استغن أمرا من الاستغناء لا بالعين المهمله من الاستعانه، فانه عليه السّلام بيّن وجه الاستغناء بالمنقاد عن المتقاعس أى المتكاره بأنّ المتكاره عدم حضوره فى الحرب خير من حضوره فيه، لأنّه لا يقاتل على جدّ و اهتمام كما يقال بالفارسيّه: سگ كه

Presented by: https://Jafrilibrary.com

بزورش بشکار برنـد از او تـک نیایـد، و ربما انهزم و ولّی الـدّبر فی أثناء الحرب فساعتئـذ عمله هـذا یوجب التخاذل و الوهن و الضعف فی العسکر فیتّبعونه فی الفرار و نعم ما قاله السعدیّ بالفارسیّه:

آنکه جنگ آرد بخون خویش بازی میکند روز میدان، و آن که بگریزد بخون لشکری

فالمتکاره یوجب مغیبه عن الحرب عدم الانتفاع به فقط، و حضوره فی الحرب موجب للمفسده العظیمه الّتی هی تخاذل العسکر و وهنهم، فمغیبه خیر من شـهوده و کذا قعوده عن الحرب أغنی من نهوضه إلیها، و مثل قوله هذا قوله تعالی: «لَوْ خَرَجُوا فِیکُمْ ما زادُوکُمْ إِلاّـ خَبالاًـ» (التوبه – ۴۸) و العجب من شـارح البحرانی و المولی فتـح اللّه القاسـانی ذهبـا إلی أنّ قوله: اسـتعن، أمر من الاسـتعانه، علی أنّ صـله الاسـتعانه لاـ تکون کلمه عن الجـاره، و أمّـا الشارح المعتزلی فلم یتفوّه بشـیء، و الأمر بیّن، و المخالف مکابر.

الترجمه

یکی از نامه های أمیر المؤمنین علی علیه السّلام این کتابست که آنرا ببعضی از سرداران لشکرش نوشته.

(این مقـدار که در نهـج البلاغه مذکور است برخی از آن نامه است که آنرا مرحوم سـید رضـی از تمام نامه اختیار کرده اسـت زیرا آنچه که بیشتر مورد اهتمام سـید رضـی بود انتخاب کلمات فصـیح و جمله های بلیغ آن حضـرت است، و روایت شده که آن سـردار سپه عثمان بن حنیف بود که در شهر بصره عامل آن حضرت بود و ارسال این نامه بعثمان وقتی بود که طلحه و زبیر و أتبـاع آن دو پیمانی را که بان حضـرت بسـتند شکسـتند، و نقض بیعت کردنـد، و با لشـکر بسـیار از مکّه بجانب بصـره روان شدنـد که فتنه جنـگ جمـل را بر انگیختنـد و عثمـان بن حنیف صورت واقعه را برای امام علیه السّـلام مرقوم داشت، و امام در جوابش فرمود):

پس اگر آن گروه بیعت شکن بر گشتند بسایهٔ فرمانبرداری، این خود

ص:۱۷۲

Presented by: https://Jafrilibrary.com

همـان است که مـا می خواهیم و دوست می داریم، و اگر کارهـا تمام شود بایشان یعنی أسـباب و علل مخالفت برای آنها مهیّا گردد که ایشـان را بمخـالفت و نافرمـانی کشانـد پس بمعـاونت کسـانی که تو را فرمـان برده انـد قیـام کن بجنـگک کسانی که نافرمانی کرده انـد و عاصـی گشـته انـد. و بی نیازی جو بکسانی که گردن نهادند از کسانی که از یاری تو و حضور در معرکه کراهت دارند و باز پس می ایسـتند، زیرا آنکه از حضور در عرصهٔ جنگک کاره است نبودش در جنگک بهتر از حضورش اسـت و باز نشستنش از جنگک بی نیاز کننده تر و سودمندتر است از نهضتش.

و من كتاب له عليه السّلام الى الاشعث بن قيس و هو

اشاره

عامل آذربیجان، و هو الكتاب الخامس

من باب المختار من كتبه و رسائله عليه السّلام

و إنّ عملـك ليس لـك بطعمه، و لكنّه في عنقك أمانه، و أنت مسترعى لمن فوقك، ليس لك أن تفتأت فى رعيّه، و لا تخاطر إلاّـ بوثيقه، و فى يـديك مـال من مال اللّه عزّ و جلّ و أنت من خزّاني حتّى تسلّمه إليّ، و لعلّي أن لا أكون شـرّ ولاتك لك، و السّلام.

اللغه

(الطعمه) بضم الطـاء المهمله المشـاله: المـأكله و وجه الكسب و الجمع طعم كصـرد على و زان الغرفه و الغرف. (مسترعى) على هيئه المفعول أى من استرعاه آخر فوقه بمعنى أن طلب منه حفظ أمر من الامور و جعله راعيا لـذلك الأمر فـذلك الاخر مسترع، و منه مـا فى زيـاره الأـئمه عليهم السّـلام: و استرعـاكم أمر خلقه، أى جعلكم رعاه و ولاه و حفظه على خلقه و جعلهم رعيّه لكم تحكمون بهم بما أجزتم و أمرتم، قاله الطريحيّ

Presented by: https://Jafrilibrary.com

فی مجمع البحرین.

(تفتات) مضارع افتأت بالفاء و الهمزه من باب الافتعال و أصله فأت و فی القاموس: افتأت برأیه استبدّ، و یصحّ أن یقرأ تفتات کتحتاج من الافتیات، و أصله الفوت، و الافتیات الاستبداد أی السبق إلی الشیء من دون ایتمار من یؤتمر إلیه و یقال بالفارسیّه: خود سری کار کردن، و فلان افتات برأیه أی استبدّ به کافتأت بالهمزه، و فلان لا یفتات علیه أی لا یعمل شیء دون أمره.

(رعیّه) الرّعیه: المرعیّه فعلیه بمعنی مفعوله و الجمع رعایا کشطیّه و شظایا (تخاطر) المخاطره: الإقدام فی الامور العظام و الاشراف فیها علی الهلاک یقال: خاطر بنفسه مخاطره، إذا عرّضها للخطر.

(وثیقه) الوثیقه ما یوثق به فی الدّین فهی فعلیه بمعنی المفعول أی موثوق به لأجل الدّین، و التاء فیها لنقل اللّفظ من الوصفیّه إلی الإسمیّه کالحقیقه، و یقال فلان أخذ فی أمره بالوثیقه أی احتاط فیه.

(خزّانی) الخزّان جمع الخازن کطلّاب و طالب و هو الّذی یتولّی حفظ المال المخزون و المدّخر. (و لا تک) الولاه جمع الوالی کالقضاه و القاضی و الوالی الولیّ کما یقال القادر و القدیر و هو المتولّی للشیء و الفاعل له، قال جوّاس الکلبی (الحماسه ۶۳۳):

کنّا ولاه طعانها و ضرابها حتی تجلّت عنکم غمّاها

الاعراب

لک متعلّق بالطعمه و کذلک فی عنقک بالأمانه قدّما توسّعا للظروف، و الباء فی طعمه زائده فی خبر لیس للتأکید. جمله أن تفتأت فی رعیّه مأوّله بالمصدر المرفوع حتّی یکون اسم لیس. و جمله و لا تخاطر إلّا بوثیقه معطوفه علیها. و الظّاهر أنّ کلمه حتّی بمعنی إلی أن کما أنّها بهذا المعنی فی البیت المقدّم آنفا. و جمله أن لا أکون - إلی قوله - و السّلام، مأوّله بالمصدر المرفوع خبر لعلّ. و السّلام مبتداء و خبره محذوف، و التقدیر و السّلام علی من اتّبع الهدی، أو و السّلام لأهله

ص:۱۷۴

Presented by: https://Jafrilibrary.com

بقرينه كتبه الاتيه.

المعنى

اشاره

هذا الكتاب جزء من كتاب كتبه إلى الأشعث بن قيس بعد انقضاء الجمل و الكتاب بتمامه مذكور مسندا فى كتاب صفّين لنصر بن مزاحم المنقرىّ الكوفىّ (ص ١٣ من الطبع الناصرى ١٣٠١ ه) كما سنتلوه عليك.

قال نصر فى أوّل كتاب صفين: قال عمر بن سعد بن أبى الصيد الأسدى، عن الحارث بن حصيره، عن عبد الرّحمن بن عبيد بن أبى الكنود و غيره قالوا: لمّا قدم علىّ عليه السّلام من البصره إلى الكوفه يوم الاثنين لثنتى عشره ليله مضت من رجب سنه ثلاث و ستّين(١) و قد أعزّ اللّه نصره و أظهره على عدوّه و معه أشراف الناس من أهل البصره و غيرهم استقبله أهل الكوفه و فيهم قرّاؤهم و أشرافهم، فدعوا له بالبركه و قالوا: يا أمير المؤمنين أين تنزل؟ أ ننزل القصر؟ فقال: لا، و لكنّى أنزل الرّحبه، فنزلها و أقبل حتّى دخل المسجد الأعظم فصلّى فيه ركعتين ثمّ صعد المنبر.

أول خطبه خطبها امير المؤمنين فى الكوفه لما قدم من البصره اليها و قد أظهره اللّه على أعدائه الناكثين فحمد اللّه و أثنى عليه و صلّى على رسوله و قال: أمّا بعد يا أهل الكوفه فإنّ لكم فى الاسلام فضلا ما لم تبدّلوا و تغيّروا، دعوتكم إلى الحقّ فأجبتم، و بدأتم بالمنكر فغيّرتم، ألا إنّ فضلكم فيما بينكم و بين اللّه فى الأحكام و القسم، فأنتم أسوه من أجابكم، و دخل فيما دخلتم فيه، ألا- إنّ أخوف ما أخاف عليكم اتّباع الهوى و طول الأمل، فأمّا اتّباع الهوى فيصدّ عن الحقّ، و أمّا طول الأمل فينسى الاخره، ألا إنّ الدّنيا قد ترحّلت مدبره، و الاخره قد ترحّلت مقبله، و لكلّ واحده منهما بنون، فكونوا من أبناء الاخره، اليوم عمل و لا حساب، و غدا حساب و لا عمل، الحمد للّه الّذى نصر وليّه و خذل عدوّه، و أعزّ الصادق المحقّ، و أذلّ

١- (١) - كذا فى الاصل لكن الظاهر «سنه ست و ثلاثين المصحح».

Presented by: https://Jafrilibrary.com

الناكث المبطل.

عليكم بتقوى اللّه و طاعه من أطاع اللّه من أهل بيت نبيّكم الّذين هم أولى بطاعتكم فيما أطاعوا اللّه فيه من المنتحلين المدّعين المقابلين إلينا، يتفضّلون بفضلنا و يجاحدونا أمرنا، و ينازعونا حقّنا، و يدافعونا عنه، فقد ذاقوا و بال ما اجترحوا فسوف يلقون غيّا، ألا إنّه قد قعد عن نصرتى منكم رجال فأنا عليهم عاتب زار فاهجروهم، و أسمعوهم ما يكرهون حتّى يعتبوا ليعرف بذلك حزب اللّه عند الفرقه.

أقول: قد أتى الرّضيّ ببعض هذه الخطبه فى النهج و هى الخطبه الثانيه و الأربعين من باب الخطب أوّلها: أيّها الناس إنّ أخوف ما أخاف عليكم اتّباع الهوى و طول الأمل - إلخ، و بين النسختين اختلاف فى الجمله.

فقام إليه مالك بن حبيب اليربوعى و كان صاحب شرطته، فقال: و اللّه إنّى لأرى الهجر و سماع المكروه لهم قليلا، و اللّه لئن أمرتنا لنقتلنّهم، فقال علىّ:

سبحان اللّه يا مال، جزت المدى، و عدوت الحدّ، و أغرقت فى النزع، فقال: يا أمير المؤمنين:

لبعض الغشم أبلغ فى امور تنوبك من مهادنه الأعادى

فقال علىّ عليه السّلام: ليس هكذا قضى اللّه، يا مال قتل النفس بالنفس فما بال الغشم، و قال: «وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِيِّهِ سُلْطاناً فَلا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كانَ مَنْصُوراً » و الإسراف فى القتل أن تقتل غير قاتلك فقد نهى اللّه عنه و ذلك هو الغشم.

فقام إليه أبو برده بن عوف الأزدىّ و كان ممّن تخلّف عنه فقال: يا أمير المؤمنين أرأيت القتلى حول عائشه و الزبير و طلحه بم قتلوا؟.

قال علىّ عليه السّلام: قتلوا شيعتى و عمّا لى و قتلوا أخا ربيعه العبدى رحمه اللّه عليه فى عصابه من المسلمين قالوا: لا ننكث كما نكثتم، و لا نغدر كما غدرتم فوثبوا عليهم فقتلوهم فسألتهم أن يدفعوا إلىّ قتله إخوانى أقتلهم بهم ثمّ كتاب اللّه حكم بينى و بينهم فأبوا علىّ فقاتلونى و فى أعناقهم بيعتى و دماء قريب من ألف رجل من شيعتى فقتلتهم بهم أفى شكّ أنت من ذلك؟

Presented by: https://Jafrilibrary.com

قال: قد كنت فى شكّ فأمّا الان فقد عرفت و استبان لى خطؤ القوم و أنك أنت المهدىّ المصيب، و كان أشياخ الحىّ يذكرون أنه كان عثمانيّا، و قد شهد مع علىّ على ذلك صفين لكنّه بعد ما رجع كان يكاتب معاويه، فلمّا ظهر معاويه أقطعه قطيعه بالفلّوجه و كان عليه كريما.

ثمّ إنّ عليّا عليه السّلام تهيّأ لينزل و قام رجال ليتكلّموا، فلمّا رأوه نزل جلسوا و سكتوا.

نصر: أبو عبد اللّه سيف بن عمر، عن سعد بن طريف، عن الأصبغ بن نباته أنّ عليّا لمّا دخل الكوفه قيل له: أىّ القصرين ننزلك؟ قال: قصر الخبال لا تنزلونيه فنزل على جعده بن هبيره المخزومى.

أقول: الخبال على وزن السحاب: الفساد و النقصان و أراد منه قصر دار الاماره و كانه عليه السّلام سمّاه به لما وقع فيه قبله من امراء الجور و عمّال أهل النفاق و الشقاق من الهلكه و الفساد و النقصان. و جعده بن هبيره كان ابن اخته عليه السّلام أمّه أمّ هانى بنت أبى طالب كانت تحت هبيره بن أبى وهب المخزومى و قد قدّمنا الكلام فيه فى شرح الخطبه ۲۳۱ (ص ۳۴ ج ۱۵) فراجع.

نصر: عن الفيض بن محمّد، عن عون بن عبد اللّه بن عتبه قال: لمّا قدم علىّ عليه السّلام الكوفه نزل على باب المسجد فدخل و صلّى ثمّ تحوّل فجلس إليه الناس فسأل عن رجل من أصحابه كان ينزل الكوفه؟ فقال قائل: استأثر اللّه به. فقال عليه السّلام:

إنّ اللّه لا يستأثر بأحد من خلقه إنما أراد اللّه بالموت إعزاز نفسه و إذلال خلقه و قرأ «و كنتم أمواتا فأحياكم ثمّ يميتكم ثمّ يحييكم». قال: فلما لحق النقل قالوا: أىّ القصرين تنزل؟ فقال عليه السّلام: قصر الخبال لا تنزلونيه.

نصر: عن سيف قال: حدّثنى اسماعيل بن أبى عميره، عن عبد الرّحمن بن عبيد ابن أبى الكنود أنّ سليمان بن صرد الخزاعىّ دخل على علىّ بن أبى طالب عليه السّلام بعد رجعته من البصره فعاتبه و عذله و قال له: ارتبت و تربّصت و راوغت، و قد كنت من أوثق الناس فى نفسى، و أسرعهم فيما أظنّ إلى نصرتى، فما قعد بك عن أهل بيت

Presented by: https://Jafrilibrary.com

نبيّك و ما زهّدك فى نصرهم؟.

فقال: يا أمير المؤمنين لا تردّن الامور على أعقابها، و لا تؤنّبنى بما مضـى منها، و استبق مودّتى يخلص لك نصيحتى و قد بقيت امور تعرف فيها وليّك من عدوّك، فسكت عنه، و جلس سليمان قليلا ثمّ نهض فخرج إلى الحسن بن علىّ عليه السّلام و هو قاعد فى المسجد فقال: ألا اعجبك من أمير المؤمنين و ما لقيت منه من التبكيت و التوبيخ؟ فقال الحسن عليه السّلام: إنّما يعاتب من ترجى مودّته و نصيحته، فقال: إنه بقيت امور سيستوسق فيها القنا، و ينتضى فيها السيوف و يحتاج فيها إلى أشباهى، فلا تستبشعوا غيبتى، و لا تتّهموا نصيحتى. فقال له الحسن عليه السّلام: رحمك اللّه ما أنت عندنا بالظنين.

نصر: عن عمر يعنى ابن سعد عن نمير بن وعله، عن الشعبى، أنّ سعيد بن قيس دخل على علىّ بن أبى طالب عليه السّلام فسلّم عليه فقال له علىّ عليه السّلام: و عليك، و إن كنت من المتربّصين، فقال: حاش للّه يا أمير المؤمنين لست من اولئك قال: فعل اللّه ذلك.

نصر: عن عمر بن سعد عن يحيى بن سعيد، عن محمّد بن مخنف قال: دخلت مع أبى على علىّ عليه السّلام حين قدم من البصره و هو عام بلغت الحلم، فاذا بين يديه رجال يؤنّبهم و يقول لهم: ما بطأ بكم عنّى و أنتم أشراف قومكم؟ و اللّه لئن كان من ضعف النيّه و تقصير البصيره إنكم لبور، و اللّه لئن كان من شكّ فى فضلى و مظاهره علىّ إنكم لعدوّ.

قالوا: حاش للّه يا أمير المؤمنين نحن سلمك و حرب عدوّك. ثمّ اعتذر القوم فمنهم من ذكر عذره، و منهم اعتلّ بمرض، و منهم من ذكر غيبته فنظرت إليهم فعرفتهم فإذا عبد اللّه بن المعتم العبسى، و إذا حنظله بن الرّبيع التميمى، و كلاهما كانت له صحبه، و إذا أبو برده بن عوف الأزدى، و إذا غريب بن شرحبيل الهمدانى قال: و نظر علىّ عليه السّلام إلى أبى فقال: لكن مخنف بن سليم و قومه لم يتخلّفوا و لم يكن مثلهم مثل القوم الّذين قال اللّه تعالى «وَ إِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ فَإِنْ »

ص:۱۷۸

Presented by: https://Jafrilibrary.com

«أَصـابَتْكَمْ مُصِـيبَهٌ قـالَ قَـدْ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَـهِيداً وَ لَئِنْ أَصـابَكَمْ فَضْلٌ مِنَ اللّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكَنْ بَيْنَكَمْ وَ بَيْنَهُ مَوَدَّهٌ يا لَيْتَنِى كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً » (النساء - ۷۴) ثمّ إنّ عليّا عليه السّلام مكث بالكوفه.

أقول: كلّ ما ذكرنا و نقلنا من كلماته عليه السّـلام عن كتاب صـفين بعـد الخطبه المـذكوره آنفا ما ذكرت فى النهج مع أنها من محـاسن كلامه عليه السّـلام سـيّما قوله عليه السّـلام لسـليمان بن صـرد الخزاعى: ارتبت و تربّصت - الى قوله - و ما زهّـدك فى نصرهم و لعلّ الرّضىّ رضوان اللّه عليه لم يظفر بها. و اللّه العالم.

خطبته عليه السّلام فى الجمعه بالكوفه و الاشاره

الى مسأله فقهيه فى المقام

نصـر: عن أبى عبد اللّه سـيف بن عمر، عن الوليد بن عبد اللّه، عن أبى طيّبه، عن أبيه قال: أتمّ علىّ عليه السّلام الصّلاه يوم دخل الكوفه فلمّا كانت الجمعه و حضرت الصّلاه صلّى بهم و خطب خطبه.

نصـر: قال أبو عبـد اللّه عن سـليمان بن المغيره، عن علىّ بن الحسـين خطبه علىّ ابن أبى طالب فى الجمعه بالكوفه و المدينه أن: الحمد للّه أحمده و أسـتعينه و أسـتهديه و أعوذ باللّه من الضـلاله، من يهدى اللّه فلا مضلّ له، و من يضلل فلا هادى له، و أشهد أن لا إله إلّا اللّه وحـده لا شـريك له، و أنّ محمّـدا صـلّى اللّه عليه و آله عبده و رسوله انتجبه لأمره و اختصّه بالنبوّه، أكرم خلقه عليه، و أحبّهم إليه، فبلّغ رساله ربّه، و نصح لأمّته و أدّى الّذى عليه.

و اوصـيكم بتقوى اللّه فإنّ تقوى اللّه خير ما تواصـى به عباد اللّه و أقربه لرضوان اللّه و خيره فى عواقب الامور عند اللّه، و بتقوى اللّه امرتم، و للإحسان و الطاعه خلقتم، فاحـذروا من اللّه ما حـذّركم من نفسه، فإنّه حذّر بأسا شديدا، و اخشوا اللّه خشـيه ليسـت بتعذير، و اعملوا فى غير رياء و لا سـمعه، فإنه من عمل لغير اللّه و كلّه اللّه إلى ما عمل له، و من عمل للّه مخلصا تولّى اللّه أجره، و أشفقوا من عذاب اللّه فانه لم يخلقكم عبثا، و لم يترك شيئا من أمركم سدى، قد سمّى آثاركم

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و علم أعمـالكم، و كتب آجالكم، فلا تغترّوا بالـدّنيا فإنها غرّاره بأهلها، مغرور من اغترّ بها، و إلى فناء ما هى، إنّ الاخره هى دار الحيوان لو كانوا يعلمون أسأل اللّه منازل الشهداء، و مرافقه الأنبياء، و معيشه السعداء، فانّما نحن له و به.

أقول: ذكر بعض هذه الخطبه و هو قوله عليه السّـلام: و اخشوه خشيه ليست بتعذير و اعملوا فى غير رياء و لا سمعه فإنّه من عمل لغير اللّه وكلّه اللّه إلى مـا عمـل له نسأل اللّه منازل الشـهداء و معايشه السعداء و مرافقه الأنبياء، فى النهـج فى ضـمن الخطبه ٢٣ أوّلها: أمّا بعـد فانّ الأمر ينزل من السـماء إلى الأرض - إلخ، إلّا أنّ فى النهج ذكر مكان و كله إلى ما عمل له: يكله اللّه إلى من عمل له.

و كـذا ذكر بعضـها و هو قوله عليه السّـلام: فانّه لم يخلقكم عبثا، و لم يترك شـيئا من أمر كم سـدى، قـد سـمّى آثاركم، و علم أعمالكم، و كتب آجالكم، فى ضمن الخطبه ٨۴ أوّلها: قد علم السرائر و خبر الضمائر - إلخ.

و لكنّ الخطبه المذكوره بتمامها على تلك الهيئه ليست بمذكوره فى النهج و شر ذمه من صدرها مذكوره فى خطبه يوم الجمعه المرويّه فى الكافى عن أبى جعفر عليه السّلام.

ثمّ اعلم أنّه يجب فى صـلاه الجمعه الخطبتان قبل الصـلاه، لأنّ الخطبه شـرط فى صـحّه الجمعه، و روى محمّد بن مسلم عن أبى جعفر عليه السّلام أنّه قال: ليس تكون جمعه إلّا بخطبه.

و صوره الخطبتين جـاءت فى الجوامع على أنحاء، ففى الكافى روى عن أبى جعفر عليه السّـلام على صوره ثمّ عن أمير المؤمنين علىّ عليه السّـلام على صـوره اخرى، و فى الفقيه روى عنه عليه السّـلام أيضـا على صـوره اخرى غير مـا فى الكـافى، و ذكر كلّ واحد منها فى الوسائل للعاملى و كذا فى الوافى من ص ١٧٠ الى ١٧۴ من المجلّد الخامس فلا حاجه إلى نقلها ههنا.

ثمّ إنها تغاير الخطبه المنقوله من نصر فى صفين و لم يعلم من نصر أنّها الخطبه الاولى أو الثانيه، و لكن ما يناسب أحكام الجمعه و ساير الروايات أن تكون

ص:١٨٠

Presented by: https://Jafrilibrary.com

هی للاولی و الثانیه کلیهما، و ذلک لأنّ جمع الروایات یدلّ علی أنهما شاملتین علی حمد اللّه تعالی و الثناء علیه و الصلاه علی النبیّ صلّی اللّه علیه و آله و قراءه شیء من القرآن سواء کانت سوره خفیفه أو آیه تامّه الفائده، و وعظ الناس، و الخطبه المذکوره حائزه لها. و إن کان الأوفق بالاحتیاط فی الاولی أن یحمد اللّه و یثنی علیه و یوصی بتقوی اللّه و یقرأ سوره من القرآن قصیره، و فی الثانیه بعد الحمد و الثناء أن یصلّی علی محمّد و أئمّه المسلمین و یستغفر للمؤمنین، و البحث عنها علی التفصیل موکول إلی الفقه أعرضنا عنه خوفا من الإطناب و الخروج عن موضوع الکتاب.

صوره کتابه بتمامه الی الاشعث بن قیس

نقلا مسندا عن نصر فی صفین

قال نصر: ثمّ إنّ علیا علیه السّلام أقام بالکوفه و استعمل العمّال و بعث إلی الأشعث بن قیس الکندی.

نصر: محمّد بن عبید اللّه عن الجرجانی قال: لمّا بویع علیّ علیه السّلام و کتب إلی العمال کتب إلی الأشعث بن قیس مع زیاد بن مرحب الهمدانی و الأشعث علی آذربیجان عامل لعثمان و قد کان عمرو بن عثمان تزوّج ابنه الأشعث بن قیس قبل ذلک فکتب إلیه علیّ علیه السّلام:

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم من عبد اللّه علیّ أمیر المؤمنین إلی الأشعث بن قیس أمّا بعد فلو لا هنات کنّ فیک کنت المقدّم فی هذا الأمر قبل الناس، و لعلّ أمرک یحمل بعضه بعضا إن اتّقیت اللّه، ثمّ إنّه کان من بیعه الناس إیّای ما قد بلغک، و کان طلحه و الزبیر ممّن بایعانی ثمّ نقضا بیعتی علی غیر حدث، و أخرجا أمّ المؤمنین و سارا إلی البصره فسرت إلیهما فالتقینا فدعوتهم إلی أن یرجعوا فیما خرجوا منه فأبوا، فأبلغت فی الدّعاء و أحسنت فی البقیّه، و إنّ عملک لیس لک بطعمه، و لکنّه أمانه و فی یدیک مال من مال اللّه و أنت من خزّان اللّه علیه حتّی تسلّمه إلیّ و لعلّی أن لا أکون شرّ و لا تک لک إن استقمت، و لا قوّه إلّا باللّه.

أقول: و قد روی الکتاب الشارح البحرانی عن الشعبی و بینهما و بین ما فی النهج اختلاف فی بعض الکلمات و الجمل فی الجمله.

Presented by: https://Jafrilibrary.com

فما نقل عن الشعبی: أمّا بعد فلو لا هنات کنّ منک کنت المقدّم فی هذا الأمر قبل الناس، و لعلّ آخر أمرک یحمد أوّله و بعضه بعضا إن اتّقیت اللّه، إنه قد کان من بیعه النّاس إیّای ما قد بلغک، و کان طلحه و الزبیر أوّل من بایعنی ثمّ نقضا بیعتی عن غیر حدث، و أخرجا عایشه فساروا بها إلی البصره فصرت الیهم فی المهاجرین و الأنصار، فالتقینا فدعوتهم إلی أن یرجعوا إلی ما خرجوا منه فأبوا فأبلغت فی الدّعاء و أحسنت فی البقیّه، و اعلم أنّ عملک - إلی آخر الفصل علی ما فی النهج، و کتب عبد اللّه بن أبی رافع فی شعبان سنه ستّ و ثلاثین.

قال نصر: فلمّا قرأ الأشعث الکتاب قام زیاد بن مرحب فحمد اللّه و أثنی علیه ثمّ قال: أیّها النّاس إنه من لم یکفه القلیل لم یکفه الکثیر، إنّ أمر عثمان لا ینفع فیه العیان و لا یشفی منه الخبر، غیر أنّ من سمع به لیس کمن عاینه، إنّ الناس بایعوا علیّا علیه السّلام راضین به، و إنّ طلحه و الزبیر نقضا بیعته علی غیر حدث ثمّ أذّنا بحرب، فأخرجا أمّ المؤمنین فسار إلیهما فلم یقاتلهم و فی نفسه منهم حاجه فأورثه اللّه الأرض و جعل له عاقبه المتقین.

قال: ثمّ قام الأشعث بن قیس فحمد اللّه و أثنی علیه ثمّ قال: أیّها النّاس إنّ أمیر المؤمنین عثمان و لّانی آذربیجان فهلک و هی فی یدی، و قد بایع النّاس علیّا و طاعتنا له کطاعه من کان قبله، و قد کان من أمره و أمر طلحه و الزبیر ما قد بلغکم، و علیّ المأمون علی ما غاب عنّا و عنکم من ذلک الأمر.

فلمّا أتی منزله دعا أصحابه فقال: إنّ کتاب علیّ قد أوحشنی و هو آخذ بمال آذربیجان و أنا لا حق بمعاویه، فقال القوم: الموت خیر لک من ذلک أتدع مصرک و جماعه قومک و تکون ذنبا لأهل الشام؟ فاستحیی فسار حتّی قدم علی علیّ علیه السّلام و روی أنّ قوله هذا و توبیخ الناس إیّاه علی ذلک بلغ أهل الکوفه فکتب أمیر المؤمنین علیّ علیه السّلام إلیه کتابا یوبّخه و یأمره بالقدوم علیه، و بعث به حجر بن عدیّ الکندی، فلامه حجر علی ذلک و ناشده اللّه و قال له: أتدع قومک و أهل مصرک و أمیر المؤمنین علیه السّلام و تلحق بأهل الشام؟ و لم یزل به حتّی أقدمه إلی الکوفه

Presented by: https://Jafrilibrary.com

فعرض عليّ عليه السّلام ثقلته فوجد فيها مائه ألف درهم و روى أربعمائه ألف فأخذها و كان ذلك بالنخيله، فاستشفع الأشعث بالحسن و الحسين عليهما السّلام و بعبد اللّه بن جعفر فأطلق له منها ثلاثين ألفا، فقال: لا تكفينى، فقال: لست بزائدك درهما واحدا و أيم اللّه لو تركتها لكان خيرا ممّا لك و ما أظنّها تحلّ لك و لو تيقّنت ذلك لما بلغتها عندى فقال الأشعث: خذ من خدعك ما أعطاك. فقال السكونى و قد خاب أن يلحق بمعاويه:

إنى اعيذك بالّذى هو مالك بمعاذه الاباء و الأجداد

ممّا يظنّ بك الرّجال و إنما ساموك خطّه معشر أو غاد

إن آذربيجان الّتى مزّقتها ليست لجدّك فاشنها ببلاد

كانت بلاد خليفه ولّاكها و قضاء ربك رائح أو غاد

فدع البلاد فليس فيها مطمع ضربت عليك الأرض بالأسداد

فادفع بما لك دون نفسك إننا فادوك بالأموال و الأولاد

أنت الّذى تثنى الخناصر دونه و بكبش كنده يستهلّ الوادى

و معصّب بالتاج مفرق رأسه ملك لعمرك راسخ الأوتاد

و أطع زيادا إنّه لك ناصح لا شكّ فى قول النصيح زياد

و انظر عليّا إنّه لك جنّه يرشد و يهديك للسعاده هاد

قال نصر: و ممّا قيل على لسان الأشعث:

أتانا الرّسول رسول علىّ فسرّ بمقدمه المسلمونا

رسول الوصىّ وصىّ النبىّ له الفضل و السبق فى المؤمنينا

بما نصح اللّه و المصطفى رسول الإله النبىّ الأمينا

يجاهد فى اللّه لا ينثنى جميع الطغاه مع الجاحدينا

وزير النبىّ و ذو صهره و سيف المنيّه فى الظالمينا

و كم بطل ماجد قد أذا ق منيّه حتف من الكافرينا

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و كم فارس كان سال النزال فاب إلى النّار فى الائبينا

Presented by: https://Jafrilibrary.com

فذاک علیّ إمام الهدی و غیث البریّه و المفخمینا

و کان إذا ما دعی للنزال کلیث عرین بن لیث العرینا

أجاب السؤال بنصح و نصر و خالص ودّ علی العالمینا

فما زال ذلک من شأنه ففاز و ربّی مع الفائزینا

قال: و ممّا قیل علی لسان الأشعث أیضا:

أتانا الرّسول رسول الوصیّ علیّ المهذّب من هاشم

رسول الوصیّ وصیّ النبیّ و خیر البریّه من قائم

وزیر النبیّ و دو صهره و خیر البریّه فی العالم

له الفضل و السبق بالصالحات لهدی النبیّ به یأتم

محمّدا أعنی رسول الاله و غیث البریّه و الخاتم

أجبنا علیّا بفضل له و طاعه نصح له دائم

فقیه حلیم له صوله کلیث عرین بها سائم

حلیم عفیف و ذو نجده بعید من الغدر و المأثم

تذکره: قد تقدّم منّا الکلام فی الّذین وصفوا علیّا علیه السّلام و عرّفوه بأنّه وصیّ رسول اللّه من کبار الصحابه و غیرهم فی صدر الإسلام فراجع إلی ص ۱۹ من المجلّد الأوّل من تکمله المنهاج. و قد مضی فی باب الخطب قوله علیه السّلام للأشعث:

ما یدریک ما علیّ ممّا لی علیک لعنه اللّه - إلخ (الکلام ۱۹ من باب الخطب).

و کان الأشعث فی خلافه أمیر المؤمنین علیه السّلام من المنافقین المعاندین و هو کما قال الشارح المعتزلیّ: کان فی أصحاب أمیر المؤمنین علیه السّلام کما کان عبد اللّه بن أبی سلول فی أصحاب رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و قال: کلّ فساد کان فی خلافه أمیر المؤمنین و کلّ اضطراب حدث فأصله الأشعث و کان الأشعث خائفا من أمیر المؤمنین علیه السّلام و جازما بأنه علیه السّلام لا یبقیه فی عمله، و ذلک لهنات کنّ منه کما عرّضها علیه السّلام علیه فهو فی الحقیقه کان خائفا من أعماله السیّئه و کان قد استوحش من کلامه علیه السّلام له: فلو لا هنات کنّ منک، حیث علم أنّ الأمیر کان عارفا بها حتّی دعا من الدّهشه

Presented by: https://Jafrilibrary.com

أصحابه فقال: أنا لا حق بمعاويه.

ثمّ الظّاهر المستفاد من كلامه عليه السّلام له: فلو لا هنات كنّ فيك «أو - منك» كنت المقدّم فی هذا الأمر أنّ أمير المؤمنين عزله عن آذربيجان بذلک الکتاب، و ممّا يظاهره قول المؤرّخ الخبير المسعودی فی کتابه مروج الذهب حيث قال (ص ۱۵ ج ۲ طبع مصر ۱۳۴۶ ه): و سار [علیّ عليه السّلام بعد انقضاء الجمل] إلی الکوفه فکان دخوله إليها لاثنتی عشره ليله مضت من رجب، و بعث إلی الأشعث بن قيس يعزله عن آذربيجان و ارمينيّه و کان عاملا لعثمان، فکان فی نفس الأشعث علی ما ذکرنا من العزل و ما خاطبه به حين قدم عليه فيما اقتطع هنالک الأموال، انتهی:

و ممّا يؤيّده أيضا ما روينا عن نصر و غيره من إرادته اللّحوق بمعاويه و ما جری بينه و بين علیّ عليه السّلام فتأمّل.

فی الکافی عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال: إنّ الأشعث بن قيس شرک فی دم أمير المؤمنين عليه السّلام، و ابنته جعده سمّت الحسن عليه السّلام، و محمّد ابنه شرک فی دم الحسين عليه السّلام.

و روی أبو الفرج أنّ الأشعث دخل علی علیّ عليه السّلام فکلّمه فأغلظ علیّ عليه السّلام له فعرض له الأشعث أنه سيفتک به، فقال علیّ عليه السّلام: أبا لموت تخوّفنی أو تهدّدنی فو اللّه ما ابالی وقعت علی الموت أو وقع الموت علیّ.

قوله عليه السّلام (و إنّ عملک ليس لک بطعمه و لکنّه فی عنقک أمانه) ظاهر کلامه عليه السّلام تنبیء أنّ الأشعث اتّخذ مال اللّه مأکلته و لم يکن أمينا عليه فتبهه علی أنه ليس له بطعمه أی ما جعلتک عاملا أن تدّخر أموال المسلمين لنفسک و تأکل ما جنی يداک منها، بل هی أمانه بيده بل ألزمها فی عنقه تشديدا عليه و تنبيها له علی أنها تعلّقت بذمّته و تکون أو زارا عليه، و ذلک لأنّه کان عاملا من قبل غيره و مسترعی لمن فوقه، و کان مال المسلمين أمانه بيده فما سوّغ له الشرع التصرّف فی بيت مال المسلمين.

قوله عليه السّلام (و أنت مسترعی - إلی قوله: بوثيقه) يعنی أنت رعيّه من هو

ص:۱۸۵

Presented by: https://Jafrilibrary.com

فوقـک و أميرک جعلـک راعيا للنّاس و عاملا لهم و أمينا و حافظا على أموالهم و أملاکهم و غيرها ممّا جعل ولايتها بيـدک فلا يجوز لک أن تسبق إلى امور الرّعيّه من غير أن تستأذن من استرعاک و تستأمر من ائتمنک، و کـذا لا يسوغ لک أن تقـدم فى الامور الخطيره ممّا يتعلّق بالمـال و غيره من غير احتيـاط تامّ و وثيقه، أى من غير أن يکون للمسـلمين وثوق و اعتماد فى صـحّه ذلـک العمـل و عـدم الإضـرار بـالرّعيّه، و بـالجمله لا ينبغى لک أن تقـدم فيما لا يثق المسـلمون بها و لا يعتمـدون عليها ممّا هى خلاف العقل و الشرع و العرف.

قوله عليه السّلام (و فى يديک - إلى قوله: تسـلّمه) لعلّ تثنيه اليد إشاره إلى تسلّطه التامّ على الأموال حيث کان عاملا و واليا، و إنمـا قـال: مـال من أموال اللّه تشديـدا عليه بالحفظ و الحراسه و ترعيبا له بالمخالفه حتّى لا يخون اللّه تعالى فى ماله بأنّ الزکاه و الخمس من مال اللّه الّذى أفاه على عباده قال تعالى «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ ءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ » الايه، ثمّ قال له: و أنت من خزّانى أى لا يجوز لک التصرّف فيما فى الخزينه إلاّ بإذنى و يجب عليک حفظه و رعايته إلى أن تسلّمها إلىّ.

قوله عليه السّلام (و لعلّى أن لا أکون - إلخ) لمّا کان کلامه المصدّر أوّلا تشديدا و مؤاخذه عليه و موجبا للوحشه و الاضـطراب فانه کان يـدلّ على أنّه عليه السّلام لم يره أمينا على ما ولّى عليه أتى بلفظه لعلّ المفيـد للتّرجّى حتّى يسـکن جاشه و يطمعه إلى عـدم المؤاخـذه و التشديـد لئلاّ يفرّ إلى العـدوّ و يجعله خائفا راجيا فلا يخفى لطفه على أنّ الرجاء بعد الخوف ألذّ فى النفوس و أوقع فى القلوب.

و مع ذلـک کلّه أعلمه بـأنّه لو تجاوز عن الحقّ و خالف الـدّين يکون هو عليه السّلام شـرّ ولاته له، أى يجازيه بما فعل و يؤاخذ عليه بذنبه. و کلامه هذا تعريض لسائر الولاه و العمّال أيضا إنّهم لو عدلوا عن الحقّ و جعلوا أموال الناس طعمه لهم کان هو عليه السّلام شرّ ولاه لهم أى يکافأهم على ما کان منهم، و يجازيهم به

ص:۱۸۶

Presented by: https://Jafrilibrary.com

الترجمه

این کتابیست که أمیر المؤمنین علیه السّلام بأشعث بن قیس نگاشت.

(أشعث از جانب عثمان عامل آذربایجان بود و أموال بسیار در دست او بود چون أمیر المؤمنین علیه السّلام بمسند خلافت نشست و بعد از فتح بصره بکوفه آمد این نامه را بوی نوشت و او را تنبیه فرمود بحفظ آن، چون نامه باو رسید سخت مستوحش و مضطرب شد و یاران خود را طلبید، و با آنان در این موضوع سخن بمیان آورد که نامه علی علیه السّلام مرا بوحشت انداخت و او از من تمامی أموالی که از آذربایجان بدست آورده ام خواهد ستاند، از این روی بمعاویه پناه می برم که علی علیه السّلام نتواند این أموال را از من أخذ کند، آنان گفتند بهتر آنست که در نزد مرتضی روی و از اندیشهٔ خود سر باز زنی، و در روایتی آمده که حجر بن عدیّ الکندی که فرستادهٔ حضرت بسوی أشعث بود وی را باندرز و نرمی بکوفه آورد علی علیه السّلام أموال او را تفتیش کرد، چهار صد هزار درهم یافته همهٔ آنرا اخذ کرد أشعث حسنین علیهما السّلام و عبد اللّه بن جعفر را شفیع خود گرفت که امام پولها را بأورد کند، امام سی هزار درهم را بأو رد کرده و هر چه الحاح و ابرام در ردّ بقیه نمود امام فرمود که بیش از این یک درم رد نخواهم کرد که بر خلاف است. و أشعث مردی منافق بود و أکثر مصائب و شدائدی که به امام علی علیه السّلام روی آورد أشعث اصل آن فتنه ها و امّ الفساد بود).

أی أشعث عملت طعمهٔ تو نیست (یعنی تو را عامل آن دیار نگردانیدم که هر چه از مال مسلمین بدست تو آید بخوری و برای خود اندوخته کنی) و لکن آن در گردن تو أمانت است که باید طریق دیانت را در آن رعایت کنی. کسی که أمیر و بزرگ تو است تو را حافظ و والی امور مردم کرده، لذا نشایدت که در کار رعیّت بی اذن أمیرت خود سری پا پیش نهی و در کارهای بزرگ اقدام کنی مگر این که مورد اعتماد و وثوق مسلمانان باشد، و در دستهای تو مالی از مالهای خداوند ارجمند و بزرگوار است و تو یکی از خزینه داران منی که باید در حفاظت آن بکوشی تا آنرا تسلیم من کنی و شاید که من بدترین والیان تو نباشم. والسّلام.

ص:۱۸۷

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و من کتاب له علیه السّلام الی معاویه و هو الکتاب السادس

اشاره

من باب المختار من کتبه علیه السّلام و رسائله

إنّه بایعنی القوم الّذین بایعوا أبا بکر و عمر و عثمان علی ما بایعوهم علیه، فلم یکن للشّاهد أن یختار، و لا للغائب أن یردّ، و إنّما الشّوری للمهاجرین و الأنصار، فإن اجتمعوا علی رجل و سمّوه إماما کان ذلک للّه رضی، فإن خرج من أمرهم خارج بطعن أو بدعه ردّوه إلی ما خرج منه، فإن أبی قاتلوه علی اتّباعه غیر سبیل المؤمنین، و ولّاه اللّه ما تولّی. و لعمری یا معاویه لئن نظرت بعقلک دون هواک لتجدّنی أبرأ النّاس من دم عثمان، و لتعلمنّ أنّی کنت فی عزله عنه، إلاّ أن تتجنّی، فتجنّ ما بدا لک - و السّلام.

اللغه

(الشوری) فعلی من المشاوره و هی المفاوضه فی الکلام لیظهر الحقّ، قوله تعالی: «وَ أَمْرُهُمْ شُوری بَیْنَهُمْ » (حمعسق - ۳۸) أی لا یتفرّدون بأمر حتّی یشاوروا غیرهم فیه، قال الفیومی فی المصباح: شاورته فی کذا و استشرته: راجعته لأری رأیه فیه، فأشار علیّ بکذا أرانی ما عنده فیه من المصلحه فکانت إشارته حسنه و الاسم: المشوره، و تشاور القوم و اشتوروا و الشوری اسم منه، و أمرهم شوری بینهم أی لا یستأثر أحد بشیء دون غیره. انتهی.

(العزله) بالضمّ اسم بمعنی الاعتزال.

«تتجنّی» من الجنایه. التجنّی: طلب الجنایه و هو أن یدّعی علیک أحد ذنبا لم تفعله. تجنّی علیه أی رماه باثم لم یفعله.

ص:۱۸۸

Presented by: https://Jafrilibrary.com

«فتجنّ» أمر من تتجنّى بلا- كلام فالكلمه بالفتحات. و قد ذهب غير واحد من الشرّاح و المترجمين إلى أنّها بضمّ الجيم و النون فعل مضارع من جنّه إذا ستره كتمدّ من مدّ أى تستّر و تخفّى ما ظهر لك، و لكنّها و هم بلا ارتياب، و كانت العباره فى نسختنا المصحّحه العتيقه و فى نسخه صديقنا اللاّجوردى قد قوبلت بنسخه الرضى - رحمه اللّه - هى الأوّل على أنّ تتجنّى قرينه قويّه على أنها أمر منها، و اسلوب العباره ينادى بأعلى صوتها على أنّها أمر و أوّل ما تبادر ذهننا إليه قبل الفحص و الاستقراء أنّها أمر من تتجنّى.

الاعراب

الضمير فى أنّه للشأن، على ما بايعوهم عليه، متعلّقه بقوله بايعنى، اللاّم من لعمرى لام الابتداء و عمرى مبتداء و خبر المبتدأ محذوف لا يجوز إظهاره كأنه قال:

لعمرى قسمى أو لعمرى ما أقسم به، و العمر و العمر بالفتح و الضمّ لغتان، و معناهما البقاء و لا يجىء عمر فى اليمين إلاّ مفتوح العين. و الباء فى بطعن للسببيّه متعلّقه بقوله خرج، و اللاّم فى لئن موطئه للقسم و جواب لعمرى لتجدنّى، و جواب الشرط ما دلّ عليه هذا الجواب، و المعنى: و بقائى لئن نظرت بعقلك فقد تجدنى أبرأ الناس من دم عثمان، على و زان قول شبيب بن عوانه (الحماسه ٣٣٧):

لعمرى لئن سرّ الأعادى و أظهروا شماتا لقد مرّوا بربعك خاليا

أى: و بقائى لئن كان الأعادى مسرورين بموتك شامتين بذويك و عشيرتك لفقدهم لك، فقد وقعت الشماته فى وقتها و حينها و وافاهم السّرور لحادث أمر عظم موقعه، لأنّهم مرّوا بربعك خاليا كما أفاده المرزوقى فى شرح الحماسه.

و لتعلمنّ عطف على لتجدنّى.

«دون هواك» كلمه دون تكون هنا بمعنى سوى كما جاء فى وصفه تعالى:

ليس دونه منتهى، أى ليس سواه سبحانه من ينتهى إليه أمل الاملين، فهو تعالى منتهى رغبه الراغبين. و تكون بمعنى القدّام كقول قيس الخطيم الأوسى (الحماسه ٣٦):

ص:١٨٩

Presented by: https://Jafrilibrary.com

ملكت بها كفّى فأنهرت فتقها يرى قائما من دونها ما ورائها

و تكون بمعنى الظرف نحو هذا دون ذلك أى أقرب منه. أو شيء من دون بالتنوين أى حقير ساقط، و على الأوّل قوله (الحماسه ۱۲۷):

أ لم تريا أنّى حميت حقيقتى و باشرت حدّ الموت و الموت دونها

و بهذا المعنى تصغّر و يقال: دوين على نحو قولهم: قبيل و بعيد و فويق قال خلف بن خليفه (الحماسه ۲۹۶):

و بالدّير أشجانى و كم من شج له دوين المصلّى بالبقيع شجون

و تكون بمعنى عند و غير و خذ نحو دونكها أى خذها و بمعنى نقيض فوق و بمعنى الشريف و الخسيس و الوعيد.

«إلّا أن تتجنّى» استثناء منقطع. «فتجنّ ما بدا لك» ما منصوب محلا بالمفعوليّه.

المعنى

اشاره

هـذا الكتـاب بعض ما كتب عليه السّـلام إلى معاويه مع جرير بن عبـد اللّه البجلى و روى الكتاب بتمامه نصـر بن مزاحم المنقرى الكوفى مسـندا فى صفين (ص ۱۸ الطبع الناصرى ۱۳۰۱ ه) و هـذا الكتـاب مروىّ أيضـا فى كتاب الفتن و المحن من البحار ص ۴۳۴ و سنتلوه عليك بحذافيره.

قال نصـر فى صـفين: إنّ أمير المؤمنين عليّا عليه السّـلام لمّا قدم من البصـره و دخل الكوفه و أقام بها بعث إلى العمّال فى الافاق «يعنى بهم العمّال لعثمان على البلاد» و كان أهمّ الوجوه إليه الشام.

و روى عن محمّـد بن عبيـد اللّه القرشـى، عن الجرجـانىّ قال: لمّا بويع علىّ عليه السّـلام و كتب إلى العمّال فى الافاق كتب إلى جرير بن عبد اللّه البجلىّ و كان جرير عاملا لعثمان على ثغر همدان فكتب إليه مع زحر بن قيس الجعفىّ:

«كتاب على عليه السّلام الى جرير بن عبد اللّه البجلى»

أمّا بعد فإنّ اللّه لا يغيّر ما بقوم حتّى يغيّروا ما بأنفسهم و إذا أراد اللّه

Presented by: https://Jafrilibrary.com

بقوم سوء فلا مردّ له و ما لهم من دونه من وال، و إنّى اخبرک عن نبا من سرنا إليه من جموح طلحه و الزبير عند نكثهم بيعتهم و ما صنعوا بعاملى عثمان بن حنيف، إنّى هبطت من المدينه بالمهاجرين و الأنصار حتّى إذا كنت بالعذيب بعثت إلى أهل الكوفه بالحسن بن علىّ، و عبد اللّه بن عبّاس، و عمّار بن ياسر، و قيس بن سعد ابن عباده، فاستنفروهم فأجابوا فسرت بهم حتّى نزلت بظهر البصره، فأعذرت فى الدّعاء، و أقلت العثره، و ناشدتهم عقد بيعتهم، فأبوا إلاّ قتالى، فاستعنت باللّه عليهم فقتل من قتل، و ولّوا مدبرين إلى مصرهم، فسألونى ما كنت دعوتهم إليه قبل اللّقاء فقبلت العافيه، و رفعت السيف، و استعملت عليهم عبد اللّه بن عباس، و سرت إلى الكوفه و قد بعثت إليكم زحر بن قيس فاسأل عما بدا لک.

أقول: كتابه هذا إلى جرير ليس بمذكور فى النهج و هذا الكتاب مذكور أيضا فى كتاب الإمامه و السياسه لابن قتيبه الدينورى المتوفى سنه - ۲۱۳ ه - و بين النسختين اختلاف يسير لا يعبأ به.

ثمّ إنّ زحر بن قيس هذا هو الّذى كان فى خيل عمر بن سعد يوم الطفّ و كان ممّن حمل الاسازى و رءوس الشهداء من أهل بيت الطهاره و النبوّه إلى الشام و ما جرى بينه و بين الإمام السجاد عليه السّلام و سائر أقواله و أفعاله مذكور فى كتب المقاتل، نعوذ باللّه تعالى من سوء الخاتمه.

قال نصر: فلمّا قرأ جرير الكتاب قام فقال: أيّها الناس هذا كتاب أمير المؤمنين علىّ بن أبى طالب عليه السّلام و هو المأمون على الدّين و الدّنيا، و قد كان من أمره و أمر عدوّه ما نحمد اللّه عليه، و قد بايعه السابقون الأوّلون من المهاجرين و الأنصار و التابعين بإحسان، و لو جعل هذا الأمر شورى بين المسلمين كان أحقّهم بها، ألا و إنّ البقاء فى الجماعه، و الفناء فى الفرقه و علىّ حاملكم على الحقّ ما استقمتم، فإن ملتم أقام ميلكم، فقال الناس: سمعا و طاعه رضينا رضينا، فأجاب جرير و كتب جواب كتابه بالطاعه.

قال: و كان مع علىّ رجل من طىء ابن اخت لجرير، فحمل زحر بن قيس

Presented by: https://Jafrilibrary.com

شعرا له إلى خاله جرير و هو:

جرير بن عبد اللّه لا تردد الهدى و بايع عليّا إنّنى لك ناصح

فانّ عليّا خير من وطأ الحصى سوى أحمد و الموت غاد و رائح

ودع عنك قول الناكثين فإنّما اولاك أبا عمرو كلاب نوابح

و بايعه إن بايعته بنصيحه و لا يك معها فى ضميرك فادح

فانك إن تطلب به الدّين تعطه و إن تطلب الدّنيا فبيعك رابح

و إن قلت عثمان بن عفان حقّه علىّ عظيم و الشكور مناصح

فحقّ علىّ إذ وليك كحقّه علىّ عظيم و الشكور مناصح

فحقّ علىّ إذ وليك كحقّه و شكرك ما أوليت فى الناس صالح

و إن قلت لا نرضى عليّا إمامنا فدع عنك بحرا ضلّ فيه السوابح

أبى اللّه إلّا أنّه خير دهره و أفضل من ضمّت عليه الأباطح

قال: ثمّ قام زحر بن قيس خطيبا فكان ممّا حفظ من كلامه أن قال:

الحمد للّه الّذى اختار الحمد لنفسه، و تولّاه دون خلقه، لا شريك له فى الحمد، و لا نظير له فى المجد، و لا إله إلّا اللّه وحده لا شريك له، القائم الدّائم، إله السماء و الأرض، و أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله، أرسله بالحقّ الوضح، و الحقّ الناطق، داعيا إلى الخير، و قائدا إلى الهدى.

ثمّ قال: أيّها الناس إنّ عليّا قد كتب إليكم كتابا لا يقال بعده إلّا رجيع من القول، و لكن لا بدّ من ردّ الكلام، إنّ الناس بايعوا عليّا بالمدينه من غير محاباه له ببيعتهم، لعلمه بكتاب اللّه و سنن الحقّ، و إنّ طلحه و الزبير نقضا بيعته على غير حدث، و ألّبا عليه الناس ثمّ لم يرضيا حتّى نصبا له الحرب، و أخرجا امّ المؤمنين، فلقيهما فأعذر فى الدّعاء، و أحسن فى البقيّه، و حمل الناس على ما يعرفون، هذا عيان ما غاب عنكم، و لإن سألتم الزياده زدناكم و لا قوه إلّا باللّه و نقل كلامه الدينورى فى الإمامه و السياسه و بين النسختين اختلاف فى الجمله.

قال نصر: و قال جرير فى ذلك:

Presented by: https://Jafrilibrary.com

أتانا كتاب علىّ فلم نردّ الكتاب بأرض العجم

و لم نعص ما فيه لمّا أتا و لمّا نضام و لمّا نلم

و نحن ولاه على ثغرها نضيم العزيز و نحمى الذمم

نساقيهم الموت عند اللّقاء بكأس المنايا و نشفى القرم

طحنّاهم طحنه بالقنا و ضرب سيوف تطير اللّمم

مضينا يقينا على ديننا و دين النبىّ مجلّى الظلم

أمين الإله و برهانه و عدل البريّه و المعتصم

رسول المليك و من بعده خليفتنا القائم المدّعم

عليّا عنيت وصىّ النبىّ نجالد عنه غواه الامم

له الفضل و السبق و المكرمات و بيت النبوّه لا يهتضم

أقول: قد قدّمنا فى مواضع أنّ كثيرا من سنام المسلمين فى صدر الإسلام و صفوا أمير المؤمنين عليه السّلام بأنه وصىّ النبىّ، و قلنا إنّ هذه الكلمه الصادره من هؤلاء الّذين أدرك كثير منهم. النبىّ صلّى اللّه عليه و آله ممّا ينبغى أن يعتنى بها و يبجّلها من يطلب طريق الحقّ و يبحث عنه. و لعمرى أنّ هذه الدّقيقه حجّه على من كان له قلب إلاّ أن ختم اللّه على قلبه و نعم ما قال العارف الرومىّ:

چشم باز و گوش باز و اين عمى حيرتم از چشم بندى خدا

نصر: عمر بن سعد عن نمير بن و عله، عن عامر الشعبى أنّ عليّا عليه السّلام حين قدم من البصره نزع جريرا عن همدان فجاء حتّى نزل الكوفه فأراد علىّ عليه السّلام أن يبعث إلى معاويه رسولا، فقال له جرير: ابعثنى إلى معاويه فإنه لم يزل لى مستنصحا و ودّا نأتيه فأدعوه على أن يسلّم لك هذا الأمر و يجامعك على الحقّ على أن يكون أميرا من امرائك و عاملا من عمّالك ما عمل بطاعه اللّه و اتّبع ما فى كتاب اللّه، و أدعو أهل الشام إلى طاعتك و ولايتك و جلّهم قومى و أهل بلادى و قد رجوت أن لا يعصونى.

فقال له عليه السّلام الأشتر: لا تبعثه و دعه و لا تصدّقه فواللّه إنّى لأظنّ هواه

Presented by: https://Jafrilibrary.com

هواهم و نیّته نیّتهم.

فقال له علیّ علیه السّلام: دعه حتّی ننظر ما یرجع به إلینا، فبعثه علیّ علیه السّلام و قال له حین أراد أن یبعثه: إنّ حولی من أصحاب رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله من أهل الدّین و الرأی من قد رأیت، و قد اخترتک علیهم لقول رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فیک: إنک من خیر ذی یمن، ایت معاویه بکتابی فإن دخل فیما دخل فیه المسلمون، و إلّا فانبذ إلیه و أعلمه أنّی لا أرضی به أمیرا و أنّ العامه لا ترضی به خلیفه.

فانطلق جریر حتّی أتی الشام و نزل بمعاویه فدخل علیه، فحمد اللّه و أثنی علیه و قال: أمّا بعد یا معاویه فانّه قد اجتمع لابن عمّک أهل الحرمین و أهل المصرین و أهل الحجاز و أهل الیمن و أهل مصر و أهل العروض و عمّان و أهل البحرین و الیمامه، فلم یبق إلاّ أهل هذه الحصون الّتی أنت فیها لو سال علیها سیل من أودیته غرقها، و قد أتیتک أدعوک إلی ما یرشدک و یهدیک إلی مبایعه هذا الرّجل، و دفع إلیه الکتاب کتاب علیّ بن أبی طالب علیه السّلام و فیه:

صوره کتابه علیه السّلام الکامله الی معاویه

علی ما فی کتاب نصر فی صفین (ص ۱۸ من الطبع الناصری) و کتاب الامامه و السیاسه لابن قتیبه الدینوری (ص ۹۳ ج ۱ طبع مصر ۱۳۷۷ ه) بسم اللّه الرّحمن الرّحیم أمّا بعد فإنّ بیعتی لزمتک بالمدینه و أنت بالشام لأنّه بایعنی القوم الّذین بایعوا أبا بکر و عمر و عثمان علی ما بایعوا علیه فلم یکن للشاهد أن یختار، و لا للغائب أن یردّ، و إنما الشوری للمهاجرین و الأنصار، فاذا اجتمعوا علی رجل فسمّوه إماما کان ذلک للّه رضیّ، فان خرج من أمرهم خارج بطعن أو رغبه ردّوه إلی ما خرج منه، فان أبی قاتلوه علی اتّباعه غیر سبیل المؤمنین و ولّاه اللّه ما تولّی و یصلیه جهنم و سائت مصیرا، و إنّ طلحه و الزبیر بایعانی ثمّ نقضا بیعتی و کان نقضهما کردّهما، فجاهدتهما علی ذلک حتّی جاء الحقّ و ظهر أمر اللّه و هم کارهون، فادخل فیما دخل فیه المسلمون، فإنّ أحبّ الامور إلیّ فیک العافیه إلاّ أن تتعرّض للبلاء، فان تعرّضت له قاتلتک، و استعنت اللّه علیک و قد أکثرت فی قتله عثمان، فادخل فیما دخل فیه الناس، ثمّ حاکم القوم إلیّ

Presented by: https://Jafrilibrary.com

أحملك و إيّاهم على كتاب اللّه، فأمّا تلك الّتى تريدها فخدعه الصبىّ عن اللّبن و لعمرى لئن نظرت بعقلك دون هواك، لتجدنّى أبرأ قريش من دم عثمان، و اعلم أنّك من الطلقاء الّذين لا تحلّ لهم الخلافه، و لا تعرض فيهم الشورى و قد أرسلت إليك و إلى من قبلك جرير بن عبد اللّه، و هو من أهل الإيمان و الهجره فبايع و لا قوّه إلّا باللّه.

أقول: و لا يخفى عليك أنّ بين نسخه النهج و بين نسخه صفين لنصر تفاوتا فى الجمله كما أنّ بين نسختى نصر و الدينورى اختلافا يسيرا لا يعبأ به.

ثمّ إنّ قوله عليه السّلام: و قد أكثرت فى قتله عثمان – الى قوله: فخدعه الصبىّ عن اللّبن، مذكور فى ذيل كتابه الاخر إلى معاويه أيضا، و هو الكتاب الرّابع و الستّون أوّله: أمّا بعد فانّا كنّا نحن و أنتم على ما ذكرت من الالفه – إلخ.

قال نصر: فلمّا قرأ معاويه الكتاب قام جرير فقال:

الحمد للّه المحمود بالعوائد، المأمول منه الزوايد، المرتجى منه الثواب المستعان على النوائب، أحمده و أستعينه فى الامور الّتى تحيّر دونه الألباب و تضمحلّ عندها الأرباب، و أشهد أن لا إله إلّا اللّه وحده لا شريك له، كلّ شيء هالك إلّا وجهه له الحكم و إليه ترجعون، و أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله، أرسله بعد الفتره و بعد الرّسل الماضيه، و القرون الخاليه، و الأبدان الباليه، و الجبله الطّاغيه، فبلّغ الرساله، و نصح الامّه، و أدّى الحقّ الّذى استودعه اللّه و أمره بأدائه إلى امّته، صلّى اللّه عليه و آله و سلّم من مبتعث و منتجب.

ثمّ قال: أيّها النّاس إنّ أمر عثمان قد أعيى من شهده فما ظنّكم بما غاب عنه، و إنّ الناس بايعوا عليّا غير و اترو لا موتور. و كان طلحه و الزبير ممّن بايعه ثمّ نكثا بيعته على غير حدث، ألا و إنّ هذا الدّين لا يحتمل الفتن، ألا و إنّ العرب لا تحتمل السيف، و قد كانت بالبصره أمس ملحمه إن يشفع البلاء بمثلها فلا بقاء للنّاس، و قد بايعت العامّه عليّا و لو ملكنا و اللّه امورنا لم نختر لها غيره، و من خالف هذا استعتب، فادخل يا معاويه فيما دخل فيه الناس، فان قلت: استعملنى

ص:۱۹۵

Presented by: https://Jafrilibrary.com

عثمان ثمّ لم يعزلنى فانّ هذا أمر لو جاز لم يقم للّه دين، و كان لكلّ امرىء ما فى يديه، و لكنّ اللّه لم يجعل للاخر من الولاه حقّ الأوّل، و جعل تلك امورا موطّاه، و حقوقا ينسخ بعضها بعضا.

فقال معاويه: انظر و ننظر و أستطلع رأى أهل الشام.

أقول: الظاهر أنّ هذا الكتاب هو أوّل كتاب أرسله عليه السّلام إلى معاويه يدعوه إلى بيعته إلاّ أنّ الرّضىّ رضى اللّه عنه قال فى آخر هذا الباب (الكتاب ٧٥) و من كتاب له عليه السّلام إلى معاويه فى أوّل ما بويع له، ذكره الواقدى فى كتاب الجمل، من عبد اللّه أمير المؤمنين إلى معاويه بن أبى سفيان فقد علمت إعذارى فيكم و إعراضى عنكم - إلخ.

و قال ابن قتيبه الدّينورى فى كتاب الإمامه و السياسه المعروف بتاريخ الخلفاء (ص ٨٢ ج ١ طبع مصر ١٣٧٧ ه): و ذكروا أنّه لمّا فرغ من وقعه الجمل بايع له القوم جميعا و بايع له أهل العراق و استقام له الأمر بها، فكتب إلى معاويه أمّا بعد فإنّ القضاء السابق و القدر النافذ ينزل من السماء كقطر المطر فتمضى أحكامه عزّ و جلّ و تنفذ مشيئته بغير تحابّ المخلوقين و لا رضى الادميّين، و قد بلغك ما كان من قتل عثمان و بيعه الناس عامّه إيّاى و مصارع الناكثين لى، فادخل فيما دخل الناس فيه، و إلاّ فأنا الّذى عرفت و حولى من تعلمه، و السّلام.

و يمكن أن يكون هذه الكتب الثلاث كتابا واحدا فتفرّق كما قدّمنا كثيرا من نظائره، و ممّا يؤيّده أنّ الدينورى بعد نقل الكتاب قال: ثمّ إنّ معاويه انتخب رجلا من عبس و كان له لسان، فكتب إلى علىّ عليه السّلام كتابا عنوانه: من معاويه إلى علىّ، و داخله: بسم اللّه الرّحمن الرحيم لا غير، فلمّا قدم الرسول دفع الكتاب إلى علىّ فعرف علىّ عليه السّلام ما فيه و أنّ معاويه محارب له و أنّه لا يجيبه إلى شىء ممّا يريد.

و قد نقل قريبا من هذا الكلام الشارح المعتزلى فى شرح نسخه النهج و هو:

فلمّا جاء معاويه هذا الكتاب «يعنى به الكتاب المذكور فى النهج» وصل بين

Presented by: https://Jafrilibrary.com

طومارين أبيضين ثمّ طواهما و كتب عنوانهما من معاويه بن أبى سفيان إلى علىّ بن أبى طالب - قال جرير: و دفعهما معاويه إلىّ لا أعلم ما فيهما و لا أظنّهما إلّا جوابا و بعث معى رجلا من بنى عبس لا أدرى ما معه فخرجنا حتّى قدمنا الكوفه و اجتمع الناس فى المسجد لا يشكّون أنها بيعه أهل الشام، فلمّا فتح علىّ عليه السّلام الكتاب لم يجد شيئا - إلخ، و اللّه تعالى أعلم.

و قد روى أنّه عليه السّلام كتب إلى معاويه مع جرير: أنّى قد عزلتك ففوّض الأمر إلى جرير، و السّلام.

و قال: لجرير: صن نفسك عن خداعه فان سلّم إليك الأمر و توجّه إلىّ فأقم أنت بالشام، و ان تعلّل بشىء فارجع، فلمّا جاءه تعلّل بمشاوره أهل الشام و غير ذلك، فرجع جرير فكتب معاويه فى أثره على ظهر كتابه عليه السّلام: من ولّاك حتّى تعزلنى، و السّلام.

قوله عليه السّلام (إنه بايعنى - إلى قوله: على ما بايعوهم عليه) و اعلم أنّ بيعه الناس أمير المؤمنين عليّا عليه السّلام و إطباقهم على إمامته كان أشدّ و أوكد بمراحل من إطباقهم على إمامه الثلاثه قبله عليه السّلام، كما أشرنا إلى نبذه من شواهده فى المباحث الماضيه، و كفى فى ذلك قوله عليه السّلام: فتداكّوا علىّ تداكّ الابل الهيم يوم ورودها قد أرسلها راعيها و خلعت مثانيها، حتّى ظننت أنّهم قاتلىّ أو بعضهم قاتل بعض لدىّ (الخطبه ۵۴ من النهج).

و قوله عليه السّلام: و بسطتم يدى فكففتها و مددتموها فقبضتها، ثمّ تداككتم علىّ تداكّ الإبل الهيم على حياضها يوم ورودها، حتّى انقطعت النعل و سقطت الرداء و وطىء الضعيف و بلغ من سرور الناس ببيعتهم إيّاى أن ابتهج بها الصغير، و هدج إليها الكبير و تحامل نحوها العليل، و حسرت إليها الكعاب (الخطبه ۲۲۷ من النهج).

ثمّ إنّ ذلك الكلام لا يدلّ على أنّه عليه السّلام أثبت خلافته ببيعه الناس و إجماعهم بل احتجّ على القوم باتّفاق الناس و إجماعهم على خلافته على وجه التسليم و المماشاه

ص:۱۹۷

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و حسب مقتضى عقيدتهم بأنّهم لمّا اعتقدوا أنّ مبنى الخلافه و نصب الإمام على البيعه دون النصّ لزمهم قبول خلافته و امامته و التسليم و الانقياد لأمره.

و لو احتجّ عليهم بالنصّ لم يقبلوا منه و لم يسلّموا له و إلّا فخلافته بلا فصل ثبتت بنصّ اللّه تعالى و رسوله، و قد أشرنا إلى ذلك فى شرح الخطبه السابعه و الثلاثين و المأتين من أنّ الإمام يجب أن يكون منصوبا من اللّه تعالى، لأنّ الامامه عهده تعالى و لا يناله إلّا من اجتبيه.

ثمّ إنّه عليه السّلام لو تمسّك لإمامته بالنصّ لكان هذا طعنا على الّذين سبقوه بالخلافه الظاهريّه، فإذا تفسد حاله مع الّذين بايعوه من المهاجرين و الأنصار فى المدينه و كان المقام لا يناسب سوق الاحتجاج على سبيل النصّ، و لو لا مراعاه المقام لكان يصرّح بما هو الحقّ الصريح، و الشقشقيّه حجّه بالغه على ذلك.

قوله عليه السّلام:(فلم يكن للشاهد أن يختار و لا للغائب أن يردّ) هذه نتيجه لما قدّم أى إذا بايعنى القوم على الوجه الّذى بايعوا أبا بكر و عمر و عثمان و ما اختار أحد من الشاهدين فى المدينه غير ما بايعوه و كذا لم يردّ أحد من الغائبين عن المدينه من بايعوه بل الكلّ انقادوا و تسلّموا فكذا لم يكن للشاهد أن يختار غيرى و لا للغائب أن يردّنى، بل يجب على الشاهد و الغائب جميعا الاطاعه و الانقياد.

ثمّ إنّ فيه تعريضا و طعنا على الناكثين طلحه و الزبير و أتباعهما، و على معاويه و أهل الشام من أتباعه لأنّ الشاهد أى الناكثين اختاروا غيره عليه السّلام و الغائب أى معاويه و أهل الشام لم يقبلوا بيعته.

ثمّ يمكن أن يستفاد من قوله عليه السّلام (أن يردّ) أن لا يكون هذا الكتاب أوّل كتاب كتبه إلى معاويه بأن يكون الأوّل هو الكتاب ۷۵ من هذا الباب أو الّذى نقله الدينورى فى الامامه و السياسه، و لما ردّ معاويه كتابه و لم يقبل البيعه قال عليه السّلام: و لا للغائب أن يردّ، فتأمّل.

قوله عليه السّلام (و إنّما الشورى - الى قوله: و ولّاه ما تولّى) الشورى المشوره و إنّما تفيد حصر الشورى فى المهاجرين و الأنصار، و إنّما حصر الشورى فيهما لأنهما

Presented by: https://Jafrilibrary.com

أهل الحلّ و العقد من أمّه محمّد صلّى اللّه عليه و آله فمتى اتفّقت كلمتهم على أمر و أجمعوا عليه كان ذلك حقّا مرضيّا للّه تعالى فيجب على النّاس اتّباعه.

و من ذلك إطباقهم على إمامه علىّ عليه السّلام كما أشار إليه بقوله: فان اجتمعوا على رجل فسمّوه إماما فان خرج من أمرهم أحد بطعن عليهم أو على من بايعوه بالامامه كمن طعن عليه عليه السّلام بدم عثمان، أو ببدعه كنكث الناكثين و من بايع معاويه بالخلافه بعد ما أجمع المهاجرون و الأنصار على إمامه أمير المؤمنين عليه السّلام ردّوه عمّا خرج إليه إلى ما خرج منه.

فان امتنع ذلك الخارج عن الرّجوع إلى ما خرج منه قاتلوه، لأنّه اتّبع غير سبيل المؤمنين و حيث أبى و اتّبع غير سبيل المؤمنين ولاّه اللّه ما تولّى أى يخلّى بينه و بين ما اختاره لنفسه و يكله إلى من انتصر به و اتّكل عليه.

و هذا إشاره الى قوله تعالى: «وَ مَنْ يُشاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدى وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ ما تَوَلّى وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ مَصِيراً » (النساء: ۱۱۶).

و انما تهدّده بكلامه هذا و توعّده بالعقوبه لئلاّ يتّبع غير سبيل المؤمنين و نبّهه على أنّه إن خالف سبيلهم بطعن أو بدعه ردّوه إلى ما خرج منه و قاتلوه على أنّ اللّه يولّيه ما تولّى و يصليه جهنّم.

ثمّ إنّ كلامه هذا أيضا على مقتضى عقيده القوم مداراه و مماشاه معهم بما اعتقدوا من أنّ أمر الخلافه إنما هو بالبيعه من أهل العقد و الحلّ لا بالنصّ، و إلاّ فامامته بلا فصل كانت ثابته بالبراهين القطعيّه فالقياس جدلىّ على اصطلاح أهل الميزان، لأنّه اعتبر فى مقدّماته التسليم من الخصم أى تبكيت الخصم و إلزامه بما سلّم به.

قوله عليه السّلام:(و لعمرى - الى قوله: فى عزله عنه) قد قدّمنا فى أبحاثنا السالفه نقل كلام عمّار بن ياسر رضوان اللّه عليه و شبث و غيرهما من أنّ معاويه لم يجد شيئا يستغوى به الناس و يستميل به أهواءهم و يستخلص به طاعتهم إلاّ قوله.

ص:۱۹۹

Presented by: https://Jafrilibrary.com

قتل إمامكم عثمان مظلوما فنحن نطلب بدمه.

و قد روى أبو جعفر الطبرىّ فى التاريخ باسناده عن زيد بن وهب الجهنى أنّ عمّار بن ياسر قال فى صفين: أيّها الناس اقصدوا بنا نحو هؤلاء الّذين - يعنى بهم معاويه و أتباعهم - يبغون دم ابن عفّان و يزعمون أنه قتل مظلوما، و اللّه ما طلبتم و لكنّ القوم ذاقوا الدّنيا فاستحبّوها و استمرءوها و علموا أنّ الحقّ إذا لزمهم حال بينهم و بين ما يتمرّغون فيه من دنياهم، و لم يكن للقوم سابقه فى الاسلام يستحقّون بها طاعه الناس و الولايه عليهم فخدعوا أتباعهم أن قالوا: إمامنا قتل مظلوما، ليكونوا بذلك جبابره ملوكا و تلك مكيده بلغوا بها ما ترون، و لولا هى ما تبعهم من الناس رجلان. إلخ.

و قال عمّار أيضا: أيّها النّاس و اللّه ما أسلموا - يعنى معاويه و أتباعه كما مضى من قبل مسندا - و لكنّهم استسلموا و أسرّوا الكفر فلمّا وجدوا له أعوانا أظهروه. و الظاهر أنه أخذ هذا القول منه عليه السّلام كما سيأتى فى الكلام ١٦ من هذا الباب.

ثمّ قد مضى فى الخطبه ٢٣٨ قوله عليه السّلام: و اللّه لقد دفعت عنه - يعنى عن عثمان - حتّى خشيت أن أكون آثما. و قوله المنقول عن الطبرى (ص ٤١٠ ج ٣ طبع مصر ١٣٥٧ ه) فى عثمان: و اللّه ما زلت أذبّ عنه حتّى أنى لأستحى، و كذا برهنّا فى مواضع كثيره من مباحثنا الماضيه على أنه عليه السّلام كان أبرأ الناس من دم عثمان.

ثمّ لما كانت هوى النفس قائده إلى خلاف الحقّ، لأنّها قرين سوء يزيّن كلّ قبيح و يقبّح كلّ حسن و كاسفه بيضاء العقل كما قيل: «إناره العقل مكسوف بطوع الهوى» أقسم عليه السّلام بعمره لئن نظر معاويه فيما جرى على عثمان بعقله الناصع من الهوى ليجدنّه أبرأ الناس من دمه، و ليعلمنّ أنّه عليه السّلام كان فى عزله عن دم عثمان.

قوله عليه السّلام:(إلاّ أن تتجنّى فتجنّ ما بدا لك و السّلام) يعنى به أنك لو خالفت هواك لتجدنّى أبرأ الناس من دم عثمان إلاّ أن تعزّينى إلى الجنايه افتراء

ص:٢٠٠

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و تدّعى علىّ ذنبا لم أفعله فافتر على ما ظهر لک من الذّنوب و الجفايات.

ثمّ إنّ أمير المؤمنين عليه السّلام لمّا كان أبرأ النـاس من دم عثمان و كان منزّها عن جنايه و ذنب رأى أنّ معاويه أراد استغواء الناس بذلک الافتراء، و أنّ الانسان المبرّى عن الشين لا يبالى بأقاويل كاذبه تقال فيه، لأنّ الباطل يذهب جفاء قال:

فتجنّ ما بدا لک.

و بوجه آخر أنّه عليه السّلام قال لمعاويه: إذا كنت تعلم أنّى أبرأ الناس من دم عثمان و مع ذلک تفوّه بما خلافه معلوم لک و لا تستحى بالافتراء فان شئت أن تـدّعى علىّ أيّه جنايه كانت، و أردت أن تنسب إلىّ أىّ ذنب كان: فافعل، و لا يخفى أنّ كلامه عليه السّلام ينبىء عن استخفاف أمر معاويه و استحقار تجنّيه عليه.

و أمّا على مختار القوم، أى كون تجنّ مضارع جنّ فالمعنى أنک لو خالفت هواک لتجدنّى أبرأ النـاس من دم عثمان إلّا أن تعزينى إلى الجنايه افتراء و تـدّعى علىّ ذنبا لم أفعله، ثمّ تأخذ ذلک الاختلاق وسيله لأن تستر و تخفى ما ظهر لک من براءتى من دم عثمان، يعنى أنّ براءتى من دم عثمان ظاهره لک غير خفيّه إلّا أنک تريد إخفاءه و الافتراء علىّ بـدمه حتّى تجعله ذريعه لک فتستغوى بها النّاس و لكنّ الصواب هو الوجه الأوّل لما دريت فى بيان اللّغه.

قوله عليه السّلام:(و السلام) أى و السّلام على من اتّبع الهدى، أو و السّلام على أهله أو غيرهما ممّا يناسبهما.

قال الفاضل الشارح المعتزلى: و اعلم أنّ هـذا الفصل دالّ بصريحه على كون الاختيار طريقا إلى الإمامه كما يـذكره أصحابنا المتكلّمون، لأنّه احتجّ على معاويه ببيعته أهل الحلّ و العقد له، و لم يراع فى ذلک إجماع المسلمين كلّهم و قياسه على بيعه أهل الحلّ و العقـد لأبى بكر، فانه ما روعى فيها إجماع المسلمين، لأنّ سعد بن عباده لم يبايع و لا واحـد من أهل بيته و ولده، و لأنّ عليّا و بنى هاشم و من انضوى إليهم لم يبايعوا فى مبدء الأمر و امتنعوا، و لم يتوقّف المسلمون فى تصحيح إمامه أبى بكر و تنفيذ أحكامه على بيعتهم، و هذا دليل على صحّه الإختيار و كونه

Presented by: https://Jafrilibrary.com

طریقا إلی الإمامه و أنّه لا یقدح فی إمامته امتناع معاویه من البیعه و أهل الشام.

فأمّا الإمامیّه فتحمل هـذا الکتاب منه علی التقیّه و تقول إنه ما کان یمکنه أن یصرّح لمعاویه فی مکتوبه بباطن الحال و یقول له: أنا منصوص علیّ من رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و معهود إلی المسلمین أن أکون خلیفه فیهم بلا فصل، فیکون فی ذلک طعن علی الأئمّه المتقدّمین و تفسد حاله مع الّذین بایعوه من أهل المدینه.

و هـذا القول من الإمامیّه دعوی لو عضدها دلیل لوجب أن یقال بها و یصار إلیها، و لکن لا دلیل لهم علی ما یذهبون إلیه من الاصول الّتی تسوقهم إلی حمل هذا الکلام علی التقیّه.

ثمّ قال: فأمّا قوله: و قد أکثرت فی قتله عثمان فادخل فیما دخل فیه المسلمون ثمّ حاکم القوم إلیّ أحملک و إیّاهم علی کتاب اللّه، فیجب أن یذکر فی شرحه ما یقول المتکلّمون فی هذه الواقعه.

قال أصحابنا المعتزله: هذا الکلام حق و صواب لأنّ أولیاء الدّم یجب أن یبایعوا الإمام و یدخلوا تحت طاعته ثمّ یرفعوا خصومهم إلیه، فان حکم بالحقّ استدیمت إمامته، و إن حاد عن الحقّ انتقضت خلافته، و اولیاء عثمان الّذین هم بنوه لم یبایعوا علیّا و لا دخلوا تحت طاعته، و کذلک معاویه ابن عمّ عثمان لم یبایع و لا أطاع، فمطالبتهم له بأن یقتصّ لهم من قاتلی عثمان قبل بیعتهم إیّاه و طاعتهم له ظلم منهم و عدوان.

ثمّ قال: فإن قلت: هب أنّ القصاص من قتله عثمان موقوف علی ما ذکره أما کان یجب علیه لا من طریق القصاص أن ینهی عن المنکر و أنتم تذهبون إلی أنّ النهی عن المنکر واجب علی من هو سوقه فکیف علی الامام الأعظم؟.

قلت: هذا غیر وارد ههنا لأنّ النهی عن المنکر إنّما یجب قبل وقوع المنکر لکیلا یقع، فاذا وقع المنکر فأیّ نهی یکون عنه، و قد نهی علیّ علیه السّلام أهل مصر و غیرهم عن قتل عثمان قبل قتله مرارا، و نابذهم بیده و لسانه و بأولاده فلم یغن شیئا، و تفاقم الأمر حتّی قتل، و لا یجب بعد القتل إلاّ القصاص، فاذا امتنع أولیاء

Presented by: https://Jafrilibrary.com

الدّم من طاعه الامام لم يجب عليه أن يقتصّ من القاتلين، لأنّ القصاص حقهم و قد سقط ببغيهم على الإمام و خروجهم عن طاعته، و قد قلنا نحن فيما تقدّم أنّ القصاص إنّما يجب على من باشر القتل، و الّذين باشروا قتل عثمان قتلوا يوم قتل عثمان فى دار عثمان و الّذين كان معاويه يطالبه بدم عثمان لم يباشروا القتل و إنما كثّروا السواد و حصروا عثمان فى الدار و أجلبوا عليه و شتموه و توعّدوه و منهم من تسوّر عليه داره و لم ينزل إليه، و منهم من نزل فحضر قتله و لم يشرك فيه و كلّ هؤلاء لا يجب عليهم القصاص فى الشرع.

أقول: أمّا قوله إنّ الاختيار طريق إلى الإمامه فيردّه ما برهنّا فى عدّه مواضع من مباحثنا السالفه من أنّ الإمامه أجلّ قدرا، و أعظم شأنا، و أعلا مكانا و أمنع جانبا، و أبعد غورا، من أن يبلغها الناس بعقولهم، أو ينالوها برأيهم، أو يقيموا إماما باختيارهم، بل انها رئاسه إلهيّه يجب على اللّه تعالى نصب من اجتبيه لها.

و أمّا قوله: و قياسه على بيعه أهل الحلّ و العقد لأبى بكر - إلخ، فيردّه أنّ خلافه أبى بكر لم يكن بحقّ حتّى يقاس بها، و إعراض سعد بن عباده و أتباعه و علىّ عليه السّلام و أشياعه عن بيعته كان على بصيره فى أمر الخلافه.

و أمّا قوله عليه السّلام: و هذا القول من الاماميّه دعوى لو عضدها دليل لوجب أن يقال بها - إلخ فقد قلنا آنفا فى شرح هذا الكتاب إنّ كلامه عليه السّلام هذا إنّما هو على مقتضى عقيده القوم حيث ذهبوا إلى أنّ أمر الامامه و الخلافه إنّما هو بالبيعه لا بالنصّ، و أنه سيق على القياس الجدلى أعنى إلزام الخصم بما اعتقد و سلّم به فلا حاجه إلى حمل كلامه عليه السّلام على التقيّه.

و إسناد هذا القول إلى الاماميّه لا يخلو من دغدغه، و لو مال إليه واحد منهم فقد أخطأ و لا يصحّ إسناده إلى الجميع و قد سبقنا بهذه الدقيقه المجلسىّ رحمه اللّه فى البحار ص ۵۲۸ ج ۸ من الطبع الكمبانى.

و أمّا الأدلّه على كونه عليه السّلام خليفه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله بلا فصل فتجلّ عن الاحصاء

Presented by: https://Jafrilibrary.com

من العقليّه و النقليّه، و قد ألّف بغاه الحقيقه و الهدايه فى ذلك رسائل شتّى و صنّف أهل الفحص و التتبع من الفريقين جوامع عديده حاويه للأخبار المأثوره عن النبيّ صلّى اللّه عليه و آله فى خلافته بلا فصل، و كذا فى خلافه سائر الأئمّه واحدا بعد واحد و لو ثنينا البيان على تفصيل ذلك لطال بنا الخطب و عظم علينا الأمر.

و لعمرى أنّ الرّجل يحبّ أن يتشابه بالجهّال، و إلاّ فالأمر أبلج من الشمس فى رابعه النهار، و قد قدّمنا أنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله كان أشفق على الناس من الوالد على ولده حتّى أنّه أرشدهم إلى امور كانت دون مرتبه ولايه الأمر بمراحل كتعليمهم تقليهم الأظفار، و آداب طلى النوره، و تسريح اللّحى، و أخذ الشوارب و لبس الثياب حتّى أرشدهم فى قضاء الحاجه إلى امور كثيره مندوبه و غير مندوبه فكيف يسكت عن أجلّ الأشياء قدرا و أشدّها حاجه أعنى النّصّ على الامام الّذى يتولّى امورهم بعده.

و أمّا قوله عليه السّلام: و قد أكثرت فى قتله عثمان - إلخ، فمذكور فى ذلك الكتاب كما نقلنا صورته الكامله عن كتاب صفين لنصر بن مزاحم.

ثمّ إنّ ما نقل الفاضل الشارح من أصحابه من أنّ أولياء الدّم يجب أن يبايعوا الإمام و يدخلوا تحت طاعته ثمّ يرافعوا خصومهم إليه فان حكم بالحقّ استديمت إمامته، و إن حاد عن الحقّ انتقضت خلافته - إلخ. اعتراف منهم بانتقاض خلافه عثمان من أوّل ما بويع له بالخلافه، لأنّه عطّل الحدّ الواجب فى عبيد اللّه ابن عمر قاتل جفينه و الهرمزان و ابنه أبى لؤلؤه، و قد قدّمنا الكلام فى ذلك فى شرح الخطبه ۲۳۶ و المختار الأوّل من باب الكتب و الرسائل، فراجع.

الترجمه

اين يكى از نامه هاى أمير المؤمنين على عليه السّلام است كه بسوى معاويه ارسال داشت:

همانا گروهى كه بر وجهى با أبو بكر و عمر و عثمان بيعت كردند بر آن وجه نيز با من بيعت كردند، پس حاضر - در مدينه - را نشايد كه ديگرى را

Presented by: https://Jafrilibrary.com

بامامت بر گزینند و غائب را نسزد که از بر گزیدهٔ قوم بامامت سر باز زند.

(این گفتار تعریض است به عمل طلحه و زبیر و پیروانشان که در مدینه بودند و بیعت کردند و نکث و نقض عهد کردند، و بکار معاویه و أتباع او که در مدینه نبودند و از اختیار قوم و اجماع ایشان اعراض کردند).

و جز این نیست که مشورت در أمر خلافت برای مهاجرین و أنصار است که آنان أهل حلّ و عقد از امت محمد و پیشوا و زعمای آنانند پس اگر آنان اجتماع کردند بر مردمی و او را امام خود نامیدند آن کار مرضیّ خداوند است، پس اگر کسی بسبب طعنی بر آنان یا بر کسی که با او بامامت بیعت کردند، یا بسبب بدعتی در آن کار از امرشان بدر می رفت او را بسوی آنچه که از او بدر رفت بر می گردانیدند و اگر إبا میکرد با او کار زار می کردند چه او جز راه مؤمنین را پیروی کرده است و خداوند او را بخودش وا می گذارد.

(مراد این است که برخی به آن حضرت بر قتل عثمان طعن می زدند، و برخی بدعت نهادند که معاویه را برای منصب خلافت نصب کردند، و امام علیه السّلام در این نامه تعریضا بمعاویه ارائه می دهد که اگر سبیل مؤمنین را اتباع نکند و از اجماع مهاجر و أنصار بر امامت آن بزرگوار روی بر گرداند نخست آن قوم او را بقبول آن أمر و رجوع از خود کامی و خود سری دعوت کنند، و اگر گردن کشد و یاغی شود با وی بقتال قیام کنند).

هر آینه قسم بزندگانی من ای معاویه! اگر بدیدهٔ خرد بنگری نه بهوای نفس أمّاره ات مرا بری ترین مردم از خون عثمان می یابی، و خواهی دانست که من از ریختن خونش بر کنار بودم جز این که خواهی جنایتی بافترا و بهتان بمن نسبت دهی تا آنرا دست آویز خود گردانی و آنچه را که بر تو هویدا است بپوشانی.

(این معنی بنا بر آن وجه است که تجنّ مضارع جنّ باشد که بسیاری بر آن رفته اند اگر چه صحیح این است تجنّ امر از تتجنّی است، خلاصه بنا بر مضارع

ص:۲۰۵

Presented by: https://Jafrilibrary.com

بودنش مراد این که بر معاویه معلوم بود که امام علیه السّلام از قتل عثمان دفاع میکرد و مردم را از آن تحذیر می فرمود و از ریختن خونش بر کناره بود، جز این که می خواست بهانه ای در دست گیرد تا بدشمنی و کینه توزی این امر روشن و أمثال آنرا بپوشاند و انکار کند و حضرتش را بخون عثمان بیالاید).

درود بر آنکه راه حق را پیروی کند.

(و بنا بر نسخهٔ صحیح که تجنّ را امر از تتجنّی بگیریم معنی چنین است) پس هر چه از افتراء و بهتان که بخاطرت می رسد و خواهی بمن نسبت دهی بده «که گفته اند: دروازه شهر را توان بست و دهن مردم را نتوان بست». و در لغت و شرح این وجه أخیر متعین و صحیح دانسته شد.

بدانکه إمام علیه السّلام این نامه را بنا بر عقیدهٔ قوم و حسب مقتضی مقام که مماشات با آنان است تقریر فرمود که چنانچه خلافت آن سه تن بعقیدهٔ قوم به بیعت أهل حلّ و عقد بود و دیگران آنرا قبول کردند و نقض بیعت نکردند و بدعت در دین ننهادند، می بایستی در بارهٔ آن حضرت نیز که أهل حلّ و عقد از مهاجر و أنصار بر امامت او گردن نهادند و اتفاق کردند مخالفت ننمایند، و گرنه خلافت بلا فصل آن بزرگوار و امامت حضرتش بنصّ خدا و رسول ثابت و مبرهن است.

و من کتاب له علیه السّلام الیه أیضا و هو الکتاب السابع

اشاره

من باب المختار من کتبه علیه السّلام و رسائله:

أمّا بعد فقد أتتنی منک موعظه موصّله، و رساله محبّره، نمّقتها بضلالک، و أمضیتها بسوء رأیک، و کتاب امرء لیس له بصر یهدیه، و لا قائد [و لا صالح - خ ل] یرشده، قد دعاه الهوی فأجابه و قاده الضّلال فاتّبعه، فهجر لاغطا، و ضلّ خابطا.

ص:۲۰۶

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و من هذا الكتاب: لأنّها بيعه واحده لا يثنّى فيها النّظر، و لا يستأنف فيها الخيار، الخارج منها طاعن، و المروّى فيها مداهن.

اللغه

(موصّله) بصيغه المفعول من وصل الشيء بالشيء وصلا و وصّله لأمه أى ربطه به.

(محبّره) بصيغه المفعول من تحبير الخطّ و الشعر و غيرهما بمعنى تحسينها قال الجوهرىّ فى الصحاح: قال الأصمعىّ و كان يقال لطفيل الغنوى فى الجاهليّه محبّر لأنّه كان يحسّن الشعر.

قال الشهاب الفيومىّ فى المصباح: حبرت الشيء حبرا من باب قتل زيّنته و الحبر بالكسر اسم منه فهو محبور و حبّرته بالتثقيل مبالغه.

نمّق الكتاب تنميقا حسّنه و زيّنه، فقوله عليه السّلام: نمّقتها بضلالك أى زيّنتها به. أمضيت الأمر إمضاء أى أنفذته أو بمعنى إمضاء الصكوك و الرسائل لتوقيعها البصر: العين و نفاذ القلب و حكى أنّ معاويه قال لابن عباس و قد كفّ بصره: ما لكم يا بنى هاشم تصابون بأبصاركم إذا أسننتم؟ فقال: كما تصابون ببصائر كم عنده.

قاد الرجل الفرس قودا و قياده و قيادا بالكسر: مشى أمامها آخذا بقيادها نقيض ساقه، قال الخليل - كما فى مصباح الفيومى: القود أن يكون الرّجل أمام الدّابه آخذا بقيادها، و السوق أن يكون خلفها فإن قادها لنفسه قيل: اقتادها لنفسه. و قاد الأمير الجيش قياده فهو قائد و جمعه قاده و قوّاد و قوّد.

(الهوى) مقصوره: إراده النفس و ميلانها إلى ما تستلذّ. و ممدوده: الهواء المكتنف للأرض. و فى الصحاح: كلّ خال هواء. قال الشاعر:

فكيف أرحل عنها اليوم إذ جمعت طيب الهوائين مقصور و ممدود

قال المبرّد فى الكامل: الهوى من هويت مقصور و تقديره فعل فانقلبت الياء

Presented by: https://Jafrilibrary.com

ألفا فلذلک کان مقصورا، و إنما کان کذلک لأنک تقول هوی یهوی کما تقول فرق یفرق و هو هو کما تقول هو فرق کما تری و کان المصدر علی فعل بمنزله الفرق و الحذر و البطر لأنّ الوزن واحد فی الفعل و اسم الفاعل. فأمّا الهواء من الجوّ فممدود یدلّک علی ذلک جمعه إذا قلت أهویه، لأنّ أفعله إنّما تکون جمع فعال و فعال و فعیل کما تقول قذال و أقذله و حمار و أحمره فهواء کذلک و المقصور جمعه أهواء فاعلم لأنّه علی فعل و جمع فعل أفعال کما تقول جمل و أجمال و قتب و أقتاب، قال اللّه عزّ و جلّ: «وَ اتَّبَعُوا أَهْواءَهُمْ » (محمّد صلّی اللّه علیه و آله - ١٩).

و قوله: هذا هواء یافتی فی صفه الرّجل إنما هو ذمّ یقول لا قلب له قال اللّه عزّ و جل:

«وَ أَفْئِدَتُهُمْ هَواءٌ » أی خالیه و قال زهیر:

کأنّ الرحل منها فوق صعل من الظّلمان جؤجؤه هواء

و هذا من هواء الجوّ قال الهذلی:

هواء مثل بعلک مستمیت علی ما فی وعائک کالخیال

(الهجر): الهذیان و قد هجر المریض یهجر هجرا من باب قتل خلط و هذی فهو هاجر و الکلام مهجور. قال الجوهریّ فی الصحاح: قال أبو عبید یروی عن إبراهیم ما یثبت هذا القول فی قوله تعالی «إِنَّ قَوْمِی اتَّخَذُوا هذَا الْقُرْآنَ مَهْجُوراً » (الفرقان - ٣٣) قال: قالوا فیه غیر الحقّ ألم تر إلی المریض إذا هجر قال غیر الحقّ، قال: و عن مجاهد نحوه.

و الهجر: الاسم من الإهجار و هو الافحاش فی المنطق أی الکلام القبیح المهجور لقبحه. و فی الحدیث: و لا تقولوا هجرا، قال عوف بن الخرع:

زعمتم من الهجر المضلّل أنکم ستنصر کم عمر و علینا و منقر

و أهجر فلان إذا أتی بهجر من الکلام عن قصد، قال الشمّاخ بن ضرار:

کماجده الأعراق قال ابن ضرّه علیها کلاما جار فیه و أهجرا

(اللاّغط): ذو اللّغط، قال فی المصباح: لغط لغطا من باب نفع و اللّغط بفتحتین اسم منه و هو کلام فیه جلبه و اختلاط و لا یتبیّن. قال عمرو بن أحمر

Presented by: https://Jafrilibrary.com

الباهلىّ (الحماسه ۷۶۲):

لها لغط جنح الظلام كأنها عجارف غيث رائح متهزّم

قال المرزوقى فى الشرح: اللّغط: الصوت يعنى هزّتها «أى هزه القدور السود المذكوره فى صدر الأشعار» فى الغليان، و انتصب جنح الظلام على الظرف يريد أنها تغلى إذا جنح الظلام بالعشىّ و ذاك وقت الضيافه و كأنّ لغطه صوت رعد من غيث ذى تعجرف، و العجارف شدّه وقوع المطر و تتابعه يريد أنه هبّت الريح فيه و صار له هزمه أى صوت شبّه صوت القدر فى غليانها بصوت الرّعد من سحاب هكذا.

(الخبط):الحركه على غير نظام يقال: خبط اللّيل اذا سار فيه على غير هدى. و فلان خبط خبط عشواء أى تصرّف فى الامور على غير بصيره. و قال الفيومىّ حقيقه الخبط الضرب و خبط البعير الأرض ضربها بيده.

و قد يكنى بالخابط عن السائل كقول زهير بن أبى سلمى فى قصيده يمدح فيها هرم بن سنان:

و ليس بمانع ذى قربى و لا حرم يوما و لا معدما من خابط ورقا

استعار الورق فكنّى به عن المال كما استعار الخبط فكنّى به عن طلبه و الخابط عن طالبه، و أصله أنّ العرب تقول إذا ضرب الرجل الشجر ليحتّ و ينفض ورقه فيعلّقه، قد خرج يختبط الشجر، و الورق المنفوض يسمّى الخبط بالفتحتين و يقال للرّجل: إنّ خابطه ليجد ورقا أى إن سائله ليجد عطاء، لكنه ليس بمراد ههنا و المقصود هو المعنى الأوّل.

(لا يثّنى) ثنّى الشىء تثنيه جعله اثنين، فالمعنى لا يجعل النظر فى تلك البيعه اثنين بل هو نظر واحد تحقق من أهل الحلّ و العقد من امّه محمّد صلّى اللّه عليه و آله فيها بالمدينه، فهى لازمه على غيرهم من الحاضر و الغائب.

و جاء فى بعض نسخ النهج و غيره «لا يستثنى فيها النظر» مكان لا يثّنى فيها النظر، يقال: استثنى الشىء استثناء إذا أخرجه من حكم عام، فالمعنى على هذا

ص:۲۰۹

Presented by: https://Jafrilibrary.com

الوجه لا- يستثنى النظر فى هذه البيعه مما قبلها أى كما أنّ بيعه أهل العقد و الحلّ قبل هذه البيعه فى أبى بكر و عمر و عثمان كانت واحده لازمه على الشاهد و الغائب و كان نظرهم فى المرّه الاولى لازما و ثابتا كما يعترف به الخصم فكذلك ههنا فلا يجوز أن يستثنى النظر فيها عمّا قبلها.

و لكن المعنى على الوجه الثانى لا- يخلو من تكلّف، و قوله عليه السّلام: يستأنف فيها الخيار قرينه على أنّ الوجه الأوّل هو الصواب، على أنّ العباره فى نسختنا المصحّحه الخطيّه العتيقه و فى نسخه صديقنا اللاجوردى قد قوبلت بنسخه الشريف الرضى رحمه اللّه هى الوجه الأوّل.

(المروّى): من روّيت فى الأمر ترويه أو من روأت بالهمز إذا نظرت فيه و تفكّرت و أصلها من الرّويّه و هى الفكر و التدبّر. (المداهن): المصانع يقال داهنه مداهنه و أدهنه إذا خدعه و ختله و أظهر له خلاف ما يضمر قال تعالى:

«وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ ».

الاعراب

الباء من بضلالك سببيّه كأن تقول: زيّنت الدّار بالزخرف، و كذا الباء الثانيه، كتاب امرىء عطف على موعظه، جمله ليس له بصر يهديه صفه لقوله امرء و كذلك الجمل التاليه، يهديه صفه للبصر، و يرشده للقائد. الفاء فى فهجر فصيحه و اللتان قبلها للترتيب. لاغطا و خابطا حالان لضمير الفعلين. و ضمير لأنّها للقصّه، كقوله تعالى: «فَإِذا هِيَ شاخِصَةٌ أَبْصارُ الَّذِينَ كَفَرُوا » أو أنّها راجعه إلى البيعه المذكوره فى كتابه عليه السّلام كما سيجىء نقل كتابه بتمامه.

اسناد هذا الكتاب و مدارکه و نقل صورته الكامله

و اختلاف الاراء فيه و تحقيق أنيق فى فيصل الامر فى المقام

قد بيّنا فى عدّه مواضع أنّ الشريف الرّضىّ رضوان اللّه عليه إنّما عنى فى النهج اجتباء محاسن كلام أمير المؤمنين عليه السّلام و اجتناء ما تضمّن عجائب البلاغه و غرائب الفصاحه و جواهر العربيّه من كلامه عليه السّلام كما نص عليه فى خطبته على النهج

Presented by: https://Jafrilibrary.com

بقوله: فأجمعت بتوفيق اللّه تعالى على الابتداء باختيار محاسن الخطب، ثمّ محاسن الكتب، ثمّ محاسن الحكم و الأدب - إلخ.

و لذلك ترى كثيرا فى النهج أنّه قدّس سرّه ينقل من كتاب له عليه السّلام شطرا و يدع آخر فدونك الكتاب بتمامه مع ذكر ماخذه القيّمه و اختلاف نسخه المرويّه و بيان الحقّ و فصل الأمر فى ذلك:

فلمّا فرغ جرير من خطبته «قد مضى نقلها فى شرح الكتاب السادس» أمر معاويه مناديا فنادى: الصلاه جامعه، فلمّا اجتمع النّاس صعد المنبر و خطب خطبه و استدعى أهل الشام إلى الطلب إلى دم عثمان فأجابوه و بايعوه على ذلك، و استحثّه جرير بالبيعه بخلافه أمير المؤمنين علىّ عليه السّلام فقال: يا جرير إنّها ليست بخلسه و أنّه أمر له ما بعده فابلعنى ريقى حتّى أنظر، و دعا ثقاته و استشارهم فى ذلك فأشاروا عليه أن يكتب إلى عمرو بن العاص و كان وقتئذ بالبيع من فلسطين، و كتب كتابا آخر إلى شرحبيل، و دعا أتباعهم و أجمعوا آخر الأمر إلى حرب أهل العراق.

روى نصر بن مزاحم المنقرى التميمى الكوفى فى كتاب صفين (ص ۳۰ إلى ص ۳۴ من الطبع الناصرى) عن محمّد بن عبيد اللّه، عن الجرجانى قال: كان معاويه أتى جريرا فى منزله فقال: يا جرير إنّى قد رأيت رأيا، قال: هاته. قال:

اكتب إلى صاحبك يجعل لى الشام و مصر جبايه، فاذا حضرته الوفاه لم يجعل لاحد بعده بيعه فى عنقى و اسلّم له هذا الأمر و أكتب إليه بالخلافه.

فقال جرير: اكتب بما أردت و أكتب معك، فكتب معاويه بذلك إلى علىّ فكتب علىّ عليه السّلام إلى جرير:

أمّا بعد فانّما أراد معاويه أن لا يكون لى فى عنقه بيعه، و أن يختار من أمره ما أحبّ، و أراد أن يرثيك حتّى يذوق أهل الشّام، و أنّ المغيره بن شعبه قد كان أشار علىّ أن أستعمل معاويه على الشام و أنا بالمدينه فأبيت ذلك عليه، و لم يكن اللّه ليرانى أتّخذ المضلّين عضدا، فان بايعك الرّجل و إلّا فاقبل.

Presented by: https://Jafrilibrary.com

أقول: كتابه هذا ليس بمذكور فى النهج، و يقال: راث على خبرك من باب باع إذا أبطأ.

قال نصر: و فى حديث صالح بن صدقه قال: أبطأ جرير عند معاويه حتّى اتّهمه الناس و قال علىّ: وقّت لرسولى وقتا لا يقيم بعده إلّا مخدوعا أو عاصيا، و أبطأ على علىّ حتّى أيس منه.

قال: و فى حديث محمّد و صالح بن صدقه قالا: و كتب علىّ عليه السّلام إلى جرير بعد ذلك:

أمّا بعد فإذا أتاك كتابى هذا فاحمل معاويه على الفصل، و خذه بالأمر الجزم ثمّ خيّره بين حرب مجليه أو سلم محظيه، فان اختار الحرب فانبذ له، و إن اختار السلم فخذ بيعته.

أقول: نقل الرّضىّ هذا الكتاب فى النهج و هو الكتاب التالى لهذا الكتاب أعنى الكتاب الثامن من باب المختار من كتبه و رسائله، و سيأتى شرحه إن شاء اللّه تعالى.

فلمّا انتهى الكتاب إلى جرير أتى معاويه فأقرأه الكتاب فقال: يا معاويه إنه لا يطبع على قلب إلّا بذنب، و لا ينشرح إلّا بتوبه، و لا أظنّ قلبك إلّا مطبوعا أراك قد وقفت بين الحقّ و الباطل كأنّك تنتظر شيئا فى يدى غيرك.

فقال معاويه: ألقاك بالفيصل أوّل مجلس إنشاء اللّه.

قال نصر: فلمّا بايع معاويه أهل الشام و ذاقهم قال: يا جرير الحق بصاحبك و كتب إليه بالحرب و كتب فى أسفل كتابه: يقول كعب بن جعيل:

أرى الشام تكره ملك العراق و أهل العراق لهم كارهينا

و كلّا لصاحبه مبغضا يرى كلّ ما كان من ذاك دينا

إذا ما رمونا رميناهم و دنّاهم مثل ما يقرضونا

فقالوا علىّ إمام لنا فقلنا رضينا ابن هند رضينا

و قالوا نرى أن تدينوا لنا فقلنا ألا لا نرى أن ندينا

و من دون ذلك خرط القتاد و ضرب و طعن يقرّ العيونا

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و كلّ يسرّ بما عنده يرى غثّ ما فى يديه سمينا

و ما فى علىّ لمستعتب مقال سوا ضمّه المحدثينا

و إيثاره اليوم أهل الذّنوب و رفع القصاص عن القاتلينا

إذا سيل عنه حدا شبهه و عمّى الجواب عن السائلينا

فليس براض و لا ساخط و لا فى النهاه و لا الامرينا

و لا هو ساء و لا سرّه و لا بدّ من بعض ذا أن يكونا

أقول: ما ذكر نصر فى صفين صوره كتاب معاويه إلى أمير المؤمنين علىّ عليه السّلام بل قال بالإجمال إنه كتب إليه عليه السّلام بالحرب و كتب فى أسفل كتابه أشعار كعب بن جعيل كما قدّمنا، لكن أبا العبّاس محمّد بن يزيد المبرّد نقلها فى الكامل و ابن قتيبه الدّينورى فى الامامه و السياسه.

قال المبرّد: كتب معاويه إلى علىّ عليه السّلام جوابا عن كتابه إليه:

بسم اللّه الرّحمن الرحيم من معاويه بن صخر إلى علىّ بن أبى طالب أمّا بعد فلعمرى لو بايعك القوم الّذين بايعوك و أنت برىء من دم عثمان كنت كأبى بكر و عمر و عثمان، و لكنّك أغريت بعثمان المهاجرين و خذلت عنه الأنصار، فأطاعك الجاهل و قوى بك الضعيف، و قد أبى أهل الشام إلّا قتالك حتّى تدفع إليهم قتله عثمان فإن فعلت كانت شورى بين المسلمين، و لعمرى ليس حجّتك علىّ كحججك على طلحه و الزّبير، لأنّهما بايعاك و لم ابايعك، و ما حجّتك على أهل الشام كحجّتك على أهل البصره، لأنّ أهل البصره أطاعوك و لم يطعك أهل الشام، و أمّا شرفك فى الاسلام و قرابتك من النبىّ صلّى اللّه عليه و آله و سلم و موضعك من قريش فلست أدفعه، قال: ثمّ كتب فى آخر كتابه بشعر كعب بن جعيل و هو: أرى الشام تكره ملك العراق - إلخ.

أقول: و قد نقل الدّينورىّ ذيل كتاب معاويه هكذا: فإذا دفعتهم كانت شورى بين المسلمين و قد كان أهل الحجاز الحكّام على الناس و فى أيديهم الحقّ فلمّا تركوه صار الحقّ فى أيدى أهل الشام، و لعمرى ما حجّتك على أهل الشام كحجّتك على أهل البصره، و لا حجّتك علىّ كحجّتك على طلحه و الزّبير، لأنّ

Presented by: https://Jafrilibrary.com

أهل البصره بايعوك و لم يبايعك أحد من أهل الشام، و أنّ طلحه و الزّبير بايعاك و لم ابايعك، و أمّا فضلك فى الاسلام و قرابتك من النبىّ عليه الصلاه و السّلام فلعمرى ما أدفعه و لا انكره، و ما نقله كان أوفق بكتاب أمير المؤمنين عليه السّلام جوابا عنه كما لا يخفى.

ثمّ النسخ فى إعراب تلك الأبيات مختلفه و نحن اخترنا نسخه الكامل للمبرّد و نسخه صفين لنصر:

«و أهل العراق له كارهونا»

«و كلّ لصاحبه مبغض»

،

«و قلنا

نرى أن تدينوا لنا» «فقالوا لنا لا نرى أن ندينا»

.

ثمّ روى المصراع الثانى من البيت الخامس على وجه آخر و هو:

«و ضرب

و طعن يفضّ الشئونا»

. و قال أبو العباس المبرّد فى كتابه الكامل: و أحسن الروايتين: يفضّ الشئونا، ثمّ أخذ فى شرح كتاب معاويه (و سنذكر صوره كتابه) و الأبيات فقال:

قوله: و لكنّك أغريت بعثمان المهاجرين، فهو من الاغراء، و هو التحضيض عليه، يقال: أغريته به و آسدت الكلب على الصيد اوسده ايسادا، و من قال: أشليت الكلب فى معنى أغريت فقد أخطأ إنّما أشليته دعوته إلىّ، و آسدته أغريته.

و قول ابن جعيل: و أهل العراق لهم كارهينا، محمول على أرى، و من قال و أهل العراق لهم كارهونا، فالرّفع من وجهين أحدهما قطع و ابتداء ثمّ عطف جمله على جمله بالواو و لم يحمله على أرى، و لكن كقولك كان زيد منطلقا و عمرو منطلق، الساعه خبرت بخبر بعد خبر. و الوجه الاخر أن تكون الواو و ما بعدها حالا فيكون معناها إذ كما تقول رأيت زيدا قائما و عمر و منطلق، و هذه الايه تحمل على هذا المعنى و هو قول اللّه عزّ و جلّ: «يَغْشى طائِفَةً مِنْكُمْ وَ طائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ » (آل عمران: ۱۴۸) و المعنى و اللّه أعلم إذ طائفه فى هذه الحال، و كذلك قراءه من قرأ «وَ لَوْ أَنَّ ما فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلامٌ وَ الْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ » (لقمان: ۲۶) أى و البحر - بالرفع - هذه حاله، و من قرأ البحر - بالنصب - فعلى أنّ و قوله: و دنّاهم مثل ما يقرضونا، يقول: جزيناهم، و قال المفسرون فى قوله عزّ و جلّ: «مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ » قالوا: يوم الجزاء و الحساب، و

Presented by: https://Jafrilibrary.com

من أمثال العرب: كما تدين تدان، و أنشد أبو عبيده (الشعر ليزيد بن الصعق الكلابى):

ص:۲۱۴

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و اعلم و أيقن أنّ ملكك زائل و اعلم بأنّ كما تدين تدان

و للدّين مواضع منها ما ذكرنا، و منها الطاعه و دين الإسلام من ذلك يقال فلان فى دين فلان أى فى طاعته، و يقال: كانت مكّه بلدا القاحا أى لم يكونوا فى دين ملك، و قال زهير:

لئن حللت بجوّ فى بنى أسد فى دين عمرو و حالت بيننا فدك

فهذا يريد فى طاعه عمرو بن هند، و الدّين العاده، يقال: ما زال هذا دينى و دأبى و عادتى و ديدنى و إجريّاى، قال المثقب العبدى:

تقول إذا درأت لها و ضينى أ هذا دينه أبدا و دينى

أكلّ الدّهر حلّ و ارتحال أما تبقى علىّ و ما يقينى

و قال الكميت بن زيد:

على ذاك إجر يّاى و هى ضريبتى و إن أجلبوا طرّا علىّ و أحلبوا

و قوله: فقلنا رضينا ابن هند رضينا، يعنى معاويه بن أبى سفيان و أمّه هند بنت عتبه بن ربيعه بن عبد شمس بن عبد مناف.

و قوله: أن تدينوا له أى أن تطيعوه، و تدخلوا فى دينه أى فى طاعته.

و قوله: و من دون ذلك خرط القتاد، فهذا مثل من أمثال العرب، و القتاد شجيره شاكه غليظه اصول الشوك فلذلك يضرب خرطه مثلا فى الأمر الشديد لأنّه غايه الجهد.

و من قال: يفضّ الشئونا، فيفضّ يفرّق، تقول: فضضت عليه المال. و الشئون واحدها شأن و هى مواصل قبائل الرأس و ذلك أنّ للرأس أربع قبائل أى قطع مشعوب بعضها إلى بعض فموضع شعبها يقول له الشئون واحدها شأن. و زعم الأصمعىّ قال: يقال إنّ مجارى الدّموع منها، فلذلك يقال: استهلّت شئونه و أنشد قول أوس بن حجر:

لا تحزنينى بالفراق فإننى لا تستهلّ من الفراق شئونى

و من قال: يقرّ العيونا، ففيه قولان: أحدهما للأصمعى و كان يقول: لا يجوز

Presented by: https://Jafrilibrary.com

غیره یقال: قرّت عینه و أقرّها اللّه، و قال إنّما هو بردت من القرّ و هو خلاف قولهم سخنت عینه و أسخنها اللّه، و غیره یقول قرّت هدأت و أقرّها اللّه أهد أها اللّه، و هذا قول حسن جمیل، و الأوّل أغرب و أطرف. انتهی قوله.

کتاب أمیر المؤمنین علی علیه السّلام الی معاویه

کتبه علیه السّلام جواب الکتاب الّذی کتب إلیه معاویه و نقل هذا الکتاب نصر ابن مزاحم فی صفین (ص ۳۳ من الطبع الناصری) و ابن قتیبه الدینوری المتوفی سنه ۲۷۶ فی کتاب الإمامه و السیاسه (ص ۱۰۱ ج ۱ طبع مصر ۱۳۷۷ ه) و أبو العباس المبرّد المتوفی سنه ۲۸۵ ه فی الکامل (ص ۱۹۳ ج ۱ طبع مصر) و هو:

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم من علیّ إلی معاویه بن صخر أمّا بعد فقد أتانی کتاب امریء لیس له نظر یهدیه، و لا قائد یرشده، دعاه الهوی فأجابه، و قاده فاتّبعه، زعمت أنّه أفسد علیک بیعتی خطیئتی فی عثمان و لعمری ما کنت إلاّ رجلا من المهاجرین، أوردت کما أوردوا، و أصدرت کما أصدروا، و ما کان اللّه لیجمعهم علی ضلاله، و لا لیضربهم بالعمی، و ما أمرت فیلزمنی خطیئه الأمر، و لا قتلت فیجب علیّ القصاص.

و أمّا قولک: إنّ أهل الشام هم الحکّام علی أهل الحجاز، فهات رجلا من قریش الشام یقبل فی الشوری أو تحلّ له الخلافه، فان زعمت ذلک کذّبک المهاجرون و الأنصار، و إلاّ أتیتک به من قریش الحجاز.

و أمّا قولک: ادفع إلینا قتله عثمان، فما أنت و عثمان، إنّما أنت رجل من بنی امیّه، و بنو عثمان أولی بذلک منک، فان زعمت أنک أقوی علی دم أبیهم منهم فادخل فی طاعتی ثمّ حاکم القوم إلیّ أحملک و إیّاهم علی المحجّه.

و أمّا تمییزک بین الشام و البصره و بینک و بین طلحه و الزّبیر فلعمری ما الأمر فیما هناک إلاّ واحد، لأنها بیعه عامّه لا یثنّی فیها النظر، و لا یستأنف فیها الخیار.

و أمّا و لو عک بی فی أمر عثمان فما قلت ذلک عن حقّ العیان و لا بعین الخبر.

و أمّا فضلی فی الإسلام و قرابتی من النبیّ صلّی اللّه علیه و آله و شرفی فی قریش، فلعمری

Presented by: https://Jafrilibrary.com

لو استطعت دفع ذلک لدفعته.

قال نصر: و أمر - یعنی أمر أمیر المؤمنین علیه السّلام - النجاشی فأجابه فی الشعر، و قال المبرّد: ثمّ دعا النجاشی أحد بنی الحرث بن کعب فقال له: إنّ ابن جعیل شاعر أهل الشام و أنت شاعر أهل العراق فأجب الرّجل، فقال: یا أمیر المؤمنین أسمعنی قوله قال: إذن اسمعک شعر شاعر ثمّ أسمعه فقال النجاشی یجیبه:

دعن یا معاوی ما لم یکونا فقد حقّق اللّه ما تحذرونا

أتاکم علیّ بأهل الحجاز و أهل العراق فما تصنعونا

علی کلّ جرداء خیفانه و أشعث نهد یسرّ العیونا

علیها فوارس تحسبهم کأسد العرین حمین العرینا

یرون الطعان خلال العجاج و ضرب الفوارس فی النقع دینا

هم هزموا الجمع جمع الزبیر و طلحه و المعشر الناکثینا

و قالوا یمینا علی حلفه لنهدی إلی الشام حربا زبونا

تشیب النواصی قبل المشیب و تلقی الحوامل منها الجنینا

فان تکرهوا الملک ملک العراق فقد رضی القوم ما تکرهونا

فقل للمضلّل من وائل و من جعل الغثّ یوما سمینا

جعلتم علیّا و أشیاعه نظیر ابن هند ألا تستحونا

إلی أوّل الناس بعد الرّسول و صنو الرّسول من العالمینا

و صهر الرّسول و من مثله إذا کان یوم یشیب القرونا

و اعلم أنّ بین نسختی صفین و الکامل فی کتاب أمیر المؤمنین علیه السّلام اختلافا فی الجمله فما فی الکامل: فکتب إلیه أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب علیه السّلام جواب هذه الرّساله «یعنی رساله معاویه»: بسم اللّه الرّحمن الرّحیم من علیّ بن أبی طالب..

لیس له بصر یهدیه.. زعمت أنک أنما أفسد... و ما کان اللّه لیجمعهم علی ضلال و لا لیضربهم بالعمی، و بعد فما أنت و عثمان إنّما أنت رجل من بنی امیّه، و بنو عثمان أولی بمطالبه دمه، فان زعمت أنک أقوی علی ذلک فادخل فیما دخل فیه

Presented by: https://Jafrilibrary.com

Presented by: https://Jafrilibrary.com

المسلمون ثمّ حاكم القوم إلىّ، و أمّا تمييزك بينك و بين طلحه و الزبير و أهل الشام و أهل البصره فلعمرى ما الأمر فيما هناك إلّا سواء، لأنّها بيعه شامله لا يستثنى فيها الخيار و لا يستأنف فيها النظر، و أمّا شرفى فى الإسلام و قرابتى من رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و موضعى من قريش فلعمرى لو استطعت دفعه لدفعته.

أقول: و للّه درّ النجاشى كأنّما روح القدس نفث فى روعه و نطق بلسانه قائلا:

جعلتم عليّا و أشياعه نظير ابن هند ألا تستحونا

و قد قال أمير المؤمنين عليه السّلام كما يأتى فى الكتاب التاسع الّذى كتبه إلى معاويه: فيا عجبا للدّهر إذ صرت يقرن بى من لم يسع بقدمى و لم تكن له كسابقتى الّتى لا يدلى أحد بمثلها إلّا أن يدّعى مدّع لا أعرفه، و لا أظنّ اللّه يعرفه و الحمد للّه على كلّ حال.

و أقول: يا عجبا للدّهر ثمّ يا عجبا للدّهر قد أصبح رأى يراعه تفوه بأنّ لها براعه على يوح، و خنفساء شمخت بأنفها و شمزت من الرّوح. سبحان اللّه، ما للتراب و ربّ الأرباب، ما للّذى عبد اللّه على حرف و الّذى لو كشف الغطاء لما ازداد يقينا، ما لابن آكله الأكباد و الّذى تاهت فى بيداء عظمته عقول العباد.

لحى اللّه هذا الدّهر من شرّ سائس عصاقيره تروى و تظمى قشاعمه

تبّا لأشباه رجال اتّبعوا أهواءهم، فضيّعوا دينهم بدنياهم، فنصروا من اتّخذ المضلّين عضدا حتّى ردّوا الناس عن الإسلام القهقرى.

زعم الشارح البحرانى أنّ ذلك الكتاب المعنون للشرح أعنى الكتاب السابع ملفّق من بعض عبارات كتابين أحدهما ذلك الكتاب المنقول من الثلاثه، و ثانيهما كتاب آخر.

و الحقّ أنّه ليس جزء منهما و إن كانا مشتركين فى بعض الجمل و العبارات و أنّه جزء من كتاب آخر له عليه السّلام جوابا عن كتاب آخر من معاويه كما سيجىء نقلهما، و ذلك الكتاب المنقول من هؤلاء الثلاثه مذكور فى النهج، و احتمال

Presented by: https://Jafrilibrary.com

أنّهما كتاب واحد و جاء الاختلاف من النسخ بعيد عن الصواب، لأنّ بينهما بونا بعيدا، و مجرّد الاشتراك فی بعض الجمل و العبارات لا یجعلهما کتابا واحدا و لا یؤیّد الاحتمال، فدونک ما قاله الشارح البحرانی فی شرح هذا الکتاب:

هذا جواب کتاب کتبه إلیه معاویه صورته: من معاویه بن أبی سفیان إلی علیّ بن أبی طالب.

أمّا بعد فلو کنت علی ما کان علیه أبو بکر و عمر إذن ما قاتلتک، و لا استحللت ذلک، و لکنّه إنّما أفسد علیک بیعتی خطیئتک فی عثمان بن عفان، و إنّما کان أهل الحجاز الحکّام علی الناس حین کان الحقّ فیهم، فلمّا ترکوه صار أهل الشام الحکّام علی أهل الحجاز و غیرهم من الناس، و لعمری ما حجّتک علی أهل الشّام کحجّتک علی أهل البصره، و لا حجّتک علیّ کحجّتک علی طلحه و الزّبیر، لأنّ أهل البصره قد کان بایعوک و لم یبایعک أهل الشّام، و أنّ طلحه و الزبیر بایعاک و لم ابایعک، و أمّا فضلک فی الاسلام و قرابتک من رسول اللّه و موضعک من هاشم فلست أدفعه، و السّلام.

قال: فکتب علیه السّلام جوابه: من عبد اللّه علیّ أمیر المؤمنین إلی معاویه بن صخر أمّا بعد فإنّه أتانی کتابک کتاب امریء - إلی قوله: خابطا، ثمّ یتصل به أن قال: زعمت أنّه إنّما أفسد علیّ بیعتک کما أصدروا، «کذا» و ما کان اللّه لیجمعهم علی ضلال و لا یضربهم بعمی، و أمّا ما زعمت أنّ أهل الشام الحکّام علی أهل الحجاز فهات رجلین من قریش الشام یقبلان فی الشوری ارتحل لهما الخلافه، فان زعمت ذلک کذّبک المهاجرون و الأنصار، و إلّا فأنا آتیک بهما من قریش الحجاز. و أمّا ما میّزت بین أهل الشام و أهل البصره و بینک و بین طلحه و الزبیر فلعمری ما الأمر فی ذلک إلّا واحد.

قال: ثمّ یتصل به قوله لأنّها بیعه عامّه إلی آخره، ثمّ یتّصل به: و أمّا فضلی فی الاسلام و قرابتی من الرسول و شرفی فی بنی هاشم فلو استطعت دفعه لفعلت و السّلام.

قال: و أمّا قوله: أمّا بعد فقد أتتنی - إلی قوله: بسوء رأیک، فهو صدر

Presented by: https://Jafrilibrary.com

كتاب آخر أجاب به معاويه عن كتاب كتبه إليه بعد الكتاب الّذى ذكرناه، و ذلك أنه لمّا وصل إليه هذا الكتاب من علىّ عليه السّلام كتب إليه كتابا يعظه فيه و صورته:

أمّا بعد فاتّق اللّه يا علىّ ودع الحسد فانه طالما ينتفع به أهله، و لا تفسد سابقه قديمك بشرّ من حديثك فانّ الأعمال بخواتيمها، و لا تلحدنّ بباطل فى حقّ من لا حقّ لك فى حقّه، فانك إن تفعل ذلك لا تضلل إلاّ نفسك، و لا تمحق إلاّ عملك، و لعمرى أنّ ما مضى لك من السوابق الحسنه لحقيقه أن تردّك و تردعك عمّا قد اجترأت عليه من سفك الدّماء و إجلاء أهل الحقّ عن الحلّ و الحرام فاقرأ سوره الفلق و تعوّذ باللّه من شرّ ما خلق و من شرّ نفسك الحاسد إذا حسد قفل اللّه بقلبك، و أخذ بناصيتك، و عجّل توفيقك، فانّى أسعد الناس بذلك، و السّلام قال: فكتب عليه السّلام جوابه:

أمّا بعد فقد أتتنى منك موعظه - إلى قوله: سوء رأيك، ثمّ يتصل به و كتاب ليس ببعيد الشبه منك، حملك علىّ الوثوب على ما ليس لك فيه حقّ، و لو لا علمى بك و ما قد سبق من رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فيك ممّا لا مردّ له دون انفاذه إذن لو عظتك لكن عظتى لا تنفع من حقّت عليه كلمه العذاب، و لم يخف اللّه العقاب، و لا يرجو اللّه و قارا، و لم يخف له حذارا، فشأنك و ما أنت عليه من الضلاله و الحيره و الجهاله تجد اللّه ذلك بالمرصاد من دنيا المنقطعه و تمنّيك الأباطيل، و قد علمت ما قال النبىّ صلّى اللّه عليه و آله فيك و فى أمّك و أبيك، و السّلام.

قال: و ممّا ينبّه على أنّ هذا الفصل المذكور ليس من الكتاب الأوّل أنّ الأوّل لم يكن فيه ذكر موعظه حتّى يذكرها عليه السّلام فى جوابه، غير أنّ السيد رحمه اللّه - أضافه إلى هذا الكتاب كما هو عادته فى عدم مراعاه ذلك و أمثاله.

انتهى كلامه.

أقول: و كذلك نقل هذا الكتاب من معاويه أعنى قوله: أمّا بعد فاتّق اللّه يا على ودع الحسد - إلخ. و جواب أمير المؤمنين عليه السّلام عنه أعنى قوله: أمّا بعد فقد أتتنى منك موعظه موصّله - إلخ، فى بعض الجوامع أيضا على الصوره الّتى

Presented by: https://Jafrilibrary.com

نقله الشارح البحرانى.

و كذا ما نقلنا قبلهما من كتاب معاويه أعنى قوله: من معاويه بن صخر إلى علىّ بن أبى طالب: أمّا بعد فلعمرى لو بايعك القوم - إلخ، و جواب أمير المؤمنين عليه السّلام عنه أعنى قوله: من علىّ إلى معاويه بن صخر: أمّا بعد فقد أتانى كتاب امرىء ليس له نظر - إلخ، كانا فى سائر نسخ الجوامع على تلك الصوره الّتى نقلناها و الاختلاف يسير لا يعبأ به.

و لكن نصر بن مزاحم المنقرى قال فى كتاب صفين (ص ۵۹ من الطبع الناصرى) إنّ معاويه كتب كتابه: أمّا بعد فاتّق اللّه يا على ودع الحسد فانه طالما ينتفع به إلخ - جوابا عن كتاب آخر من أمير المؤمنين علىّ عليه السّلام كتبه إلى معاويه و هو الكتاب الّذى جعله السيد رحمه اللّه الكتاب العاشر من باب المختار من كتبه و رسائله عليه السّلام أوّله: و كيف أنت صانع إذا تكشّفت عنك جلابيب ما أنت فيه من دنيا قد تبهّجت بزينتها - إلخ، و سيجىء اختلاف النسخ و أقوال اخر فيه أيضا فى شرحه إن شاء اللّه تعالى.

فهذا القول من نصر بن مزاحم يناقض ما ذهب إليه الشارح البحرانى، و نصر كان من الأقدمين قد أدرك الامام سيّد الساجدين علىّ بن الحسين زين العابدين عليه السّلام و كان قريب العهد من واقعه صفين، و كلّما أتى به فى كتابه فهو الأصل فى ذلك و كلّ من أتى بعده و كتب كتابا فى صفين أخذ عنه و اقتبس منه جلّ المطالب المهمّه.

على أنّه نقل فى جوامع الفريقين أنّه عليه السّلام كتب كتابا إلى معاويه جوابا عن كتاب آخر من معاويه إليه و فى ذلك الكتاب من أمير المؤمنين عليه السّلام مذكور جميع ما أتى به السيّد فى المقام أعنى فى هذا الكتاب السابع المعنون للشرح بلا زياده و نقصان أجاب عليه السّلام به عن الأباطيل الّتى أتى بها معاويه فى كتابه إليه فاندفع ما أوردها الشارح البحرانىّ بحذافيرها.

و الحقّ أنّ كتابه عليه السّلام: من علىّ إلى معاويه بن صخر: أمّا بعد فقد أتانى

Presented by: https://Jafrilibrary.com

کتاب امریء - إلخ، المنقول آنفا من نصر فی صفین و المبرّد فی الکامل و الدینوری فی الإمامه و السیاسه لیس بمذکور فی النهج و إن کان فی بعض الجمل و العبارات مشارکا لهذا الکتاب السابع، و إن أبیت إلاّ جعلهما کتابا واحدا فما اعترض الشارح البحرانیّ علی السیّد فی المقام و ما زعم من أنّ هذا الکتاب ملفّق من صدر کتاب و ذیل آخر فلیس بصواب، فعلیک بما کتب علیه السّلام جواب کتاب معاویه:

نسخه کتاب أمیر المؤمنین علی علیه السّلام الی معاویه

جوابا عن کتاب کتبه معاویه الیه

نقلهما غیر واحد من رجال الأخبار و السیر فی جوامعهم، و نقلهما الفاضل الشارح المعتزلی فی شرحه علی النهج، و قد کتبه علیه السّلام إلی معاویه جوابا عن کتاب کتبه معاویه إلیه علیه السّلام فی أواخر حرب صفین لمّا اشتدّ الأمر علی معاویه و أتباعه و کادوا أن ینهزموا و یولّوا الدّبر.

و کان کتاب معاویه: من عبد اللّه معاویه بن أبی سفیان إلی علیّ بن أبی طالب أمّا بعد فانّ اللّه تعالی یقول فی محکم کتابه «و لقد أوحی إلیک و إلی الّذین من قبلک لئن أشرکت لیحبطنّ عملک و لتکوننّ من الخاسرین».

و إنّی احذّرک اللّه أن تحبط عملک و سابقتک بشقّ عصا هذه الامّه و تفریق جماعتها.

فاتّق اللّه و اذکر موقف القیامه و اقلع عمّا أسرفت فیه من الخوض فی دماء المسلمین، و إنّی سمعت رسول اللّه یقول: لو تمالأ أهل صنعاء و عدن علی قتل رجل واحد من المسلمین لأکبهم اللّه علی مناخرهم فی النّار، فکیف یکون حال من قتل أعلام المسلمین، و سادات المهاجرین، بله ما طحنت رحاء حربه من أهل القرآن و ذی العباده و الإیمان من شیخ کبیر، و شابّ غریر، کلّهم باللّه تعالی مؤمن، و له مخلص، و برسوله مقرّ عارف.

فإن کنت أبا حسن إنّما تحارب علی الإمره و الخلافه فلعمری لو صحّت خلافتک لکنت قریبا من أن تعذر فی حرب المسلمین، و لکنّها ما صحّت لک و أنّی

Presented by: https://Jafrilibrary.com

بصحّتها و أهل الشام لم يدخلوا فيها و لم يرتضوا بها، و خف اللّه و سطواته، و اتّق بأسه و نكاله، و اغمد سيفک عن النّاس، فقد و اللّه أكلتهم الحرب فلم يبق منهم إلّا كالثمد فى قراره الغدير، و اللّه المستعان.

فكتب أمير المؤمنين علىّ عليه السّلام جوابا عن كتابه: من عبد اللّه علىّ أمير المؤمنين إلى معاويه بن أبى سفيان.

أمّا بعد فقد أتتنى منک موعظه موصّله، و رساله محبّره، نمّقتها بضلالک و أمضيتها بسوء رأيک، و كتاب امرىء ليس له بصر يهديه، و لا قائد يرشده، دعاه الهوى فأجابه، و قاده الضلال فاتّبعه، فهجر لاغطا، و ضلّ خابطا.

فأمّا أمرک بالتقوى فأرجو أن أكون من أهلها، و أستعيذ باللّه من أن أكون من الّذين إذا امروا بها أخذتهم العزّه بالإثم.

و أمّا تحذيرک إيّاى أن يحبط عملى و سابقتى فى الاسلام، فلعمرى لو كنت الباغى عليک لكان لک أن تحذّرنى ذلک، و لكنّى وجدت اللّه تعالى يقول «فقاتلوا الّتى تبغى حتّى تفىء إلى أمر اللّه» ننظرنا إلى الفئتين ما الفئه الباغيه فوجدناها الفئه الّتى أنت فيها، لأنّ بيعتى بالمدينه لزمتک و أنت بالشام كما لزمتک بيعه عثمان بالمدينه و أنت أمير لعمر على الشام، و كما لزمت يزيد أخاک بيعه أبى بكر و هو أمير لأبى بكر على الشام، و أمّا شقّ عصا هذه الامّه فأنا أحقّ أن أنهاک عنه، فأمّا تخويفک لى من قتل أهل البغى فانّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله أمرنى بقتالهم و قتلهم و قال لأصحابه: إنّ فيكم من يقاتل على تأويل القرآن كما قاتلت على تنزيله، و أشار إلىّ و أنا أولى من اتّبع أمره.

و أمّا قولک إنّ بيعتى لم تصحّ لأنّ أهل الشام لم يدخلوا فيها، كيف و إنّما هى بيعه واحده تلزم الحاضر و الغائب، لا يستثنى فيها النظر، و لا يستأنف فيها الخيار، الخارج منها طاعن، و المروّى فيها مداهن، فاربع على ظلعک، و انزع سربال غيّک، و اترک ما لا جدوى له عليک، فليس لک عندى إلّا السيف حتّى تفىء إلى أمر اللّه صاغرا، و تدخل فى البيعه راغما، و السّلام.

Presented by: https://Jafrilibrary.com

المعنى

اشاره

قوله عليه السّلام:(فقد أتتنى منك موعظه موصّله)كأنما شبّه عليه السّلام كتابه بثوب موصّل أى مرقّع و المراد أنّها ملفّقه من كلمات مختلفه و جمل غير مناسبه وصل بعضها ببعض.

أو المراد أنها موعظه مجموعه ملتقطه من ألفاظ الناس، لا أنّها من منشاته و ممّا تكلّم بها مرتجلا، و كأنّما المعنى الأوّل أظهر.

قوله عليه السّلام:(و رساله محبّره) أى أتتنى منك رساله أتعبت نفسك فى تقريرها و زيّنت ألفاظها بالتكلّف و التصنّع، لما دريت فى بيان اللّغه أنّ المحبّر من يحسّن الشعر و الخطّ و غيرهما، و بالجمله فيه إشاره لطيفه إلى أنّ الرّجل كان فى ميدان الكلام راجلا لا مرتجلا.

قوله عليه السّلام:(نمّقتها بضلالك) قد بيّنا فى الاعراب أنّ الباء هذه سببيّه، و المعنى أتتنى رساله زيّنتها و زوّقتها بسبب ضلالك، و سرّ ذلك أنّ كلّ فعل إذا لم يكن على اعتقاد و حقيقه لا يقع فى محلّه على ما ينبغى، و لا يصدر من الفاعل على ترتيب حسن و نظم متين، لأنّه عمل قسرىّ خارج عن سجيّه الطبع واقع بالتكلّف فلا يرجى منه حسن الوقوع و النضد، نظير ما قاله أبو الحسن علىّ بن محمّد التهامىّ:

و مكلّف الأيّام ضدّ طباعها متطلّب فى الماء جذوه نار

فإذا لا بدّ لهذا العامل من أن غير طويّه الطبع أن ينمّق عمله ثانيا و يزيّنه ليقرب من موقع ما وقع بغير تكلّف.

فنقول: لمّا كان معاويه عالما بأنّ أمير المؤمنين عليّا عليه السّلام كان على بيّنه من ربّه، و أنّ الحقّ كان معه عليه السّلام حيث دار كان كتابه الّذى كتبه إليه عليه السّلام على التكلّف و التصنّع لا محاله، فلو لا ضلاله عن الحقّ لما يحتاج كتابه إلى التنميق لأنّه كان كتابا صادرا بالطبع و لم يكن مضطربا مشوشا حتّى يلوح منه أثر الكلفه المحتاج إلى التزيين.

قوله عليه السّلام:(و أمضيتها بسوء رأيك) أى أنفذت تلك الرساله و بعثتها إلىّ بسبب سوء رأيك بى، و من سوء رأيه به اختلق عليه عليه السّلام بأنه قتل عثمان و أعرض عن

Presented by: https://Jafrilibrary.com

إجماع المهاجرين و الأنصار فی المدینه علی بیعته علیه السّلام للخلافه و فعل ما فعل.

قوله علیه السّلام:(و کتاب امرىء لیس له بصر یهدیه - إلی قوله: خابطا) عطف علی موعظه أی أتانی کتاب امرىء لیس له عقل یهدیه إلی الحقّ أی یقوده إلیه و الهادی هو الّذی یتقدّم فیدلّ، و الحادی هو الّذی یتأخّر فیسوق.

و إنما حملنا البصر علی العقل لا العین لأنّ العقل هو لطیفه مجرّده إلهیّه و جوهره ثمینه نورانیّه ربّانیّه یقود الانسان إلی الرّشاد، و یهدیه إلی السداد و یدعوه إلی الاتصاف بالصفات الإلهیّه، و التخلّق بالأخلاق الرّبوبیّه، لأنّ العقل ما عبد به الرّحمن و اکتسب به الجنان، فمن لم یکن له نور العقل ینجیه من المهالک، فلا جرم یتّبع الجهل و الهوی، لأنّ بعد الحقّ لیس إلاّ الضلال، و بعد نور العقل لیس إلاّ ظلمه الجهل قال عزّ من قائل: «فَما ذا بَعْدَ الْحَقِّ إِلاَّ الضَّلالُ » (یونس - ۳۳).

و کما أنّ العاقل یتفوّه و ینطق بما یعنیه و هو فی أقواله و أعماله علی الصراط السویّ، و النهج القویم کذلک تابع الهوی لفقدان بصیرته و عمیان سریرته لا بدّ أن یهجر و یهذی فی نطقه و یضلّ عن سبیل اللّه فی فعله و قوله لاقتضاء الهوی ذلک ففاقد البصر یجیب داعی الهوی و یتّبع قائد الضلال فیلزمه أن یهجر لاغطا و یضلّ خابطا، و بذلک ظهر سرّ قول أمیر المؤمنین علیّ علیه السّلام کما رواه الصدوق رضوان اللّه علیه فی الخصال: المؤمن ینقلب فی خمسه من النور: مدخله نور، و مخرجه نور، و علمه نور، و کلامه نور، و منظره یوم القیامه إلی النور.

بحث روائی مناسب للمقام

رواه ثقه الاسلام محمّد بن یعقوب الکلینی قدّس سرّه فی اصول الکافی: أحمد ابن إدریس، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن بعض أصحابنا رفعه إلی أبی عبد اللّه علیه السّلام قال: قلت له: ما العقل؟ قال: ما عبد به الرّحمن، و اکتسب به الجنان، قال:

قلت: فالّذی کان فی معاویه؟ فقال: تلک النکراء تلک الشیطنه و هی شبیهه بالعقل و لیست بالعقل.

Presented by: https://Jafrilibrary.com

بیان: سأل أبا عبد اللّه علیه السّلام سائل عن معرفه العقل، و لمّا کان درک حقیقته و عرفان ذاته للسائل فی غایه الصعوبه و التعسّر جدّا، بل قد أعجز الحکماء الراسخین و تحیّر عقول المتألّهین النیل إلی عرفان ذاته و لذا تحیّروا فی تحدیده و اختلفوا فیه، عرّفه ببعض آثاره و خواصّه، و هذا تعریف بالرّسم فی اصطلاح أهل المیزان.

قال المحقّق الطوسیّ فی أوائل شرحه علی منطق الإشارات للشیخ الرئیس:

قد یختلف رسوم الشیء باختلاف الاعتبارات، فمنها ما یکون بحسب ذاته فقط و منها ما یکون بحسب ذاته مقیسا إلی غیره کفعله أو فاعله أو غایته أو شیء آخر مثلا یرسم الکوز بأنه و عاء صفریّ أو خزفیّ کذا و کذا و هو رسم بحسب ذاته، و بأنه آله یشرب بها الماء، و هو رسم بالقیاس إلی غایته و کذا فی سائر الاعتبارات.

انتهی کلامه.

فنقول: تعریفه علیه السّلام العقل فی الحدیث بأنّه ما عبد به الرّحمن و اکتسب به الجنان رسم له بغایته فإنّ ما ینبغی للسائل أن یعرفه أو یتأتّی له عرفانه هذا الرّسم له نحو قوله تعالی: «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَهِلَّهِ قُلْ هِیَ مَواقِیتُ لِلنّاسِ وَ الْحَجِّ » (البقره آیه ۱۸۷).

و إنّما رسمه بذلک لأنّ اقتضاء العقل الناصع أعنی المجرّد عن شوائب الامور المادیّه الدّنیویّه الموجبه لبعده عن ساحه جناب الرّب جلّ جلاله هو میله و ارتقاءه إلی اللّه تعالی، لأنه من عالم الأمر یرتقی بالطبع إلیه کما أنّ الحجر مثلا بالطبع یهبط إلی مکانه الطبیعی له قضاء لحکم الجنسیّه، و نعم ما أشار إلیه العارف الرّومیّ:

ذرّه ذرّه کاندرین أرض و سما است جنس خود را همچو کاه و کهربا است

جان گشاید سوی بالا بالها تن زده اندر زمین چنگالها

و لذا یستلذّ العقل من استفاضته من عالم القدس، و یقوی و یتّسع وجودا من إفاضه الاشراقات النّوریّه الإلهیّه علیه، فمقتضی طویّته و سجیّته التقرّب إلی

Presented by: https://Jafrilibrary.com

اللّه تعالى و اتّصافه بصفاته العلياء، فهو الهادى إليه تعالى، و لذا قال عليه السّلام: ما عبد به الرّحمن لأنّ العباده فرع المعرفه و لذا فسّروا قوله تعالى: «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلّا لِيَعْبُدُونِ » (الذاريات - ٥٧) بقولهم: ليعرفون، فبالعقل يعرف اللّه و يعبد فهو مبدء جميع الخيرات الموجبه للسعاده الأبديّه، فبه يكتسب الجنان لما دريت من أنّ العقل يهدى إلى سواء السبيل، فالعاقل على الجاده الوسطى و الطريقه المثلى لا يسلك مسلكى الإفراط و التفريط، بل يعمل ما هو رضى اللّه تعالى.

و لذا قال الامام أبو عبد اللّه جعفر بن محمّد الصادق كما رواه ثقه الإسلام الكلينى فى اصول الكافى: من كان عاقلا كان له دين و من كان له دين دخل الجنّه.

فينتج على هيئه قياس منطقى شرطى اقترانى من أعلى ضروب الشكل الاوّل فمن كان عاقلا دخل الجنّه.

ثمّ إنّ قوله عليه السّلام: ما عبد به الرّحمن، إشاره إلى كمال القوّه النظريّه و قوله عليه السّلام: و اكتسب به الجنان إلى العقل العملى، لأنّ الأوّل مقدّم بالرّتبه على الثانى كما عرفت، و بالقوّه النظريّه يعلم المعارف الكليّه الإلهيّه، و الأحكام الشرعيّه. و الأخلاق الحسنه، و بالثانيه يعمل بها، و هاتان القوّتان بمنزله جناحين للعقل يطير بهما من حضيض الناسوت إلى أوج القدس.

و قد تظافرت الأخبار فى العقل و آثاره و خواصّه بعبارات عذبه لطيفه علميّه من خزنه العلم أئمّتنا عليهم السّلام أتى بجلّها المحدّث العالم لخبير الثقه الكلينىّ رضوان اللّه عليه فى الكافى و جعل كتابه الأوّل فى العقل و الجهل، و من تأمّل علم أنّ تلك الأخبار علوم لدنيّه فاضت من سحاب وجود الّذين هم وسائط الفيض بين اللّه تعالى و عباده.

ثمّ السائل سأله عليه السّلام عن الّذى كان فى معاويه بقوله: قلت: فالّذى كان فى معاويه أى فالّذى كان فى معاويه ما هو على أن يكون الموصول مبتداء حذف خبره، و فى بعض النسخ كما فى مرآه العقول للمجلسى - ره فما الّذى كان فى معاويه فعلى هذه النسخه فلا يحتاج إلى تقدير الخبر.

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و بالجمله: أنّ السائل لما رأى جربزه معاويه و دهاه و مكره و احتياله فى الامور و طلب الفضول فى الدّنيا التبس عليه الأمر فزعم أنّ تلك الرّويّه الرّديّه الدنيّه الدنيويّه كانت فى معاويه عقلا فعدّه من العقلاء كما يزعم الجهّال لبعدهم عن الأنوار العلميّه من كان له شيطنه فى اقتراف الأغراض الشهوانيّه و الزّخارف الدّنياويّه عاقلا، فأجابه عليه السّلام دفعا لا لتباسه و توضيحا لمسألته أنّ تلك القوّه الحاكمه على معاويه هى النكراء.

و النّكراء بفتح الأوّل و سكون الثانى الدهاء و الفطنه و المنكر، قال الجوهرىّ فى الصحاح: النّكر «بضم الأوّل و سكون» المنكر، قال اللّه تعالى: «لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً نُكْراً » (الكهف - ٧٥) و قد يحرّك مثل عسر و عسر. قال الشاعر: و كانوا أتونى بشىء نكر، و النّكراء مثله. انتهى قوله.

أقول: و المنكر كلّ فعل و قول تقبّحهما العقول الصحيحه الناصعه أو ما تعجز عن درك استحسانه و استقباحه فتتوقف فيه فيحكم بقبحه الشرع، فالنكراء كلّ ما قبّحه العقل أو الشرع.

ثمّ أعاد عليه السّلام اسم الإشاره تأكيدا و تنصيصا بأنّ تلك القوّه النكراء شيطنه أى الأفعال البارزه من معاويه ليست ممّا يأمره العقل لأنّ العقل يسلك إلى ما فيه عباده الرّحمن و اكتساب الجنان، و كلّ ما ليس كذلك فلا يأمر به بل ينكره و ينهى عن ارتكابه، و منهيّات العقل و منكراته ما يوسوس بفعلها الشيطان السائق إلى التمرّد و العصيان.

و لمّا كان الجهّال رأوا أنّ علل المعلولات المختلفه تجب أن تكون مختلفه و زعموا بالقياس أنّ الاثار المتقاربه و المعلولات المتشابهه تجب أن تكون مستنده إلى العلل المتشابهه أيضا، و ما زادهم ذلك القياس إلّا بعدا عن الحقّ، و لذا يعدّون معاويه و أشباهه السفهاء من العقلاء، بيّن الإمام عليه السّلام بأنّ المعلولات المتشابهه قد تكون مستنده إلى العلل المختلفه أيضا. فمجرّد اشتراك القوّتين فى بعض الاثار كجلب نفع و دفع ضرّ و سرعه التفطّن وجوده الحدس و أمثالها لا يوجب

Presented by: https://Jafrilibrary.com

اتّحادهما حقيقه، لأنّ المنافع مثلا قد تتعلّق بالدّنيا كما قد تتعلّق بالاخره فالنفع الّذى يجلبه معاويه إلى نفسه مشوب بالهوى، قاده إليه الشيطنه و الضلال و هو عند اولى الألباب منكر محض و ضرر صرف، فأين هذا من ذاك؟! و لذا قال عليه السّلام: هى شبيهه بالعقل، و آكده توضيحا و صرّح به ثانيا بقوله: و ليست بالعقل، فبينهما بون بعيد و مسافه كثيره. و حرف التعريف فى العقل للعهد أى ليست تلك القوّه الشيطنه النكراء هى تلك اللّطيفه النّوريّه الإلهيّه، أى العقل الّذى عرّفناه بالرّسم بأنّه ما عبد به الرّحمن و اكتسب به الجنان.

قال الجاحظ فى البيان و التبيين (ص ۲۵۸ ج ۳ طبع مصر ۱۳۸۰ ه): قيل لشريك بن عبد اللّه: كان معاويه حليما، قال: لو كان حليما ماسفه الحقّ و لا قاتل عليّا، و لو كان حليما ما حمل أبناء العبيد على حرمه و لما أنكح إلاّ الأكفاء.

قوله عليه السّلام:(لأنها بيعه واحده - إلخ) هذا ردّ على كلام معاويه حيث قال فى كتابه المقدّم ذكره: فلعمرى لو صحّت خلافتك لكنت قريبا من أن تعذر فى حرب المسلمين و لكنّها ما صحّت لك و أنّى بصحّتها و أهل الشام لم يدخلوا فيها و لم يرتضوا به.

و بيان الرّدّ إنّما هو على حذو ما قدّمنا فى شرح الكتاب السادس من أنه عليه السّلام احتجّ على الخصم بما كان يعتقد من أنّ أمر الإمامه و مبنى الخلافه إنّما هو بالبيعه دون النصّ فألزم معاويه بما أثبت به هو و الناس خلافه أبى بكر و عمر و عثمان من أنّ أهل الشورى من المهاجرين و الأنصار و هما أهل الحلّ و العقد من امّه محمد صلّى اللّه عليه و آله، كما اتّفقت كلمتهم على خلافه الثلاث و اتّبعهم الناس و لم ينكروا عليهم و لم يكن للشاهد أن يختار غير من اختاروا، و لا للغائب أن يردّ من بايعوه للإمامه بل إن خرج من أمرهم خارج بطعن أو بدعه ردّوه إلى ما خرج منه، فان أبى قاتلوه على اتّباعه غير سبيل المؤمنين، كذلك اتّفاقهم على إمامته عليه السّلام بعد عثمان حجّه على الشاهد و الغائب، فلا يجوز لمعاويه و أتباعه من

Presented by: https://Jafrilibrary.com

أهل الشام أن يردّوا من نصبه أهل الحلّ و العقد من المهاجرين و الأنصار لأنّها بيعه واحده لا يثّنى فيها النظر و لا يستأنف فيها الخيار كما كان الأمر فى بيعه الناس مع الثلاث كذلك، فقد أهجر معاويه فى قوله: و أنّى بصحّتها و أهل الشام لم يدخلوا فيها و لم يرتضوا بها.

قوله عليه السّلام:(الخارج منها طاعن) أى الخارج من البيعه طاعن فيما اتّفق عليه كلمه أهل العقد و الحلّ و إجماعهم، فعليهم أن يردّوه إلى ما خرج منه فان أبى فعليهم أن يقاتلوه. كأنّما إشاره إلى قوله تعالى: «وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَيْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ » (التوبه - ١٢).

قوله عليه السّلام:(و المروّى فيها مداهن) أى الّذى يتفكّر و يرتئى فى صحّه البيعه بعد تحقّقها و استقرارها خادع خائن منافق.

الترجمه

اين يكى از نامه هاى أمير المؤمنين على عليه السّلام است كه در جواب نامۀ معاويه نوشت و بسويش ارسال داشت. اين نامۀ معاويه و جواب آن در أواخر جنگ صفين وقوع يافت و صورت آن چنين است:

چون معاويه ديد كه على و سربازانش در صفين عرصه را بر او و پيروانش چنان تنگ كردند كه راه گزيرى جز گريز بر ايشان نمانده بود بدر عجز در آمده نامه اى باين مضمون به أمير المؤمنين نوشت:

اين نامه ايست كه بندۀ خدا معاويه بن أبى سفيان به علىّ بن أبى طالب نوشت أمّا بعد خداوند در كتاب استوارش فرمود «لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ » (الزّمر: ۶۵) أى پيغمبر بتو و به پيغمبران پيش از تو وحى شد كه اگر شرك آورى عملت تباه خواهد شد و من تو را أى على از خدا تحذير مى نمايم و بيم مى دهم كه مبادا عمل و سابقه ات در اسلام بايجاد شكاف در وحدت أمّت و پراكنده كردن جماعتشان كه همسنگ شرك

Presented by: https://Jafrilibrary.com

است تباه شود. پس از خدا بترس و موقف قیامت را بیاد آر و از ریختن خون این همه مسلمانان دست بدار که من از پیغمبر شنیدم اگر أهل صنعاء و عدن بر کشتن مسلمانی همدست شوند خداوند همهٔ آنانرا برو در آتش جهنم در اندازد، پس چگونه خواهد بود حال کسی که این همه أعلام مسلمین و بزرگان مهاجرین را کشته است.

أی علی دست بدار از جنگی که چون آسیا این همه از أهل قرآن و عبادت کنندگان و أفراد با ایمان از پیرو جوان که مؤمن مخلص و مقرّ و عارف بخدا و پیغمبرش بودند آرد کرده است.

أی أبو الحسن اگر از آن روی خویشتن را أمیر و خلیفه می پنداری جنگی این چنین روا می داری، بجانم سوگند که اگر خلافت تو صحیح بوقوع می پیوست گویا جای آن بود که توان گفت در ریختن خون مسلمانان معذور باشی، و لکن چگونه بصحّت رسیده باشد با این که أهل شام در بیعت تو در نیامدند و بدان راضی نشدند. بترس از خدا و قهرش، و بپرهیز از سخت گیری و گوشمال دادنش و شمشیر را از روی مردم در غلاف نه که آتش جنگ مردمان را در ربود، و از آن دریا لشکر باندازهٔ مشت آبی در تک گودالی بیش نمانده، خدا مستعان است.

أمیر المؤمنین علیه السّلام در جواب او نوشت:

این نامه ایست از بندهٔ خدا علی أمیر مؤمنان بمعاویه پور بو سفیان. أمّا بعد نامه ای باندرز از تو بما آمده که عبارات آن از گفتار این و آن چون جامهٔ پینه دار بهم بر دوخته، و نوشته ای بتکلّف انشاء شده بألفاظ نا مربوط آراسته بود آنرا بگمراهی خود زینت داده ای و باندیشهٔ بد خود فرستاده ای (در شرح گفته ایم که هر عمل در لباس حقیقت نباشد ناچار باید آنرا بیارایند تا بظاهر رنگ حقیقتش دهند و در معرض ترویجش در آورند).

نامهٔ مردی که نه بصیرتی دارد تا هدایتش کند و نه رهبری تا ارشادش نماید هوای نفس دعوتش کرد، و او هم إجابتش، گمراهی افسار او را در دست گرفت و او نیز در پیش روان شد، از این روی ژاژ خایید و یاوه گفت و بانگ بیهوده

Presented by: https://Jafrilibrary.com

بر آورد.

أمّـا آنكه مرا بتقوى خوانـده اى اميـدوارم كه اهل آن بوده، و پناه مى برم كه از كسانى باشم چون بتقوى دعوت شونـد حميّت آنانرا بگناه بدارد (اشاره است بايهٔ كريمهٔ ۲۰۷ سورهٔ بقره: «وَ إِذا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَبِئْسَ الْمِهادُ ».

و أمّا پاسخ بيم دادنت مرا از خـدا كه مبادا عمل و سابقـهٔ من در اسـلام تباه شود اين كه بجانم سوگند اگر بر تو سـتمكار بودم حق داشـتى كـه مرا تحـذير كنى و بيـم دهى، و لكن مى بينم كه خـدا مى فرمايـد «فَقـاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتّى تَفِيءَ إِلى أَمْرِ اللّهِ » (الحجرات - ۹) يعنى پس كارزار كنيـد با آن فرقه اى كه سـتم ميكنند تا بأمر خدا بر گردند، و فرقهٔ سـتم كننده كسانى اند كه تو در آنهـائى چه بيعت مردم بـا من در مـدينه بر تو نيز كه در شام بودى لازم شـد چنانكه بيعت با عثمان در مـدينه بر تو كه از طرف عمر أمير شام بودى لازم شـده بود، و چنانكه برادرت يزيـد را كه از طرف أبو بكر أمير شام بود بيعت أبو بكر لازم شـده بود (كذا).

أمّـا پاسـخ ايجاد شـكاف در وحـدت أمّت اين كه من سـزاوارترم كه تو را از آن نهى كنم (زيرا كه معاويه آتش فتنه بپا كرد و مردم را باختلاف و قتال كشانيد).

أمّا پاسخ ترساندنت مرا از كشتن ستمكاران اين كه پيغمبر صلّى اللّه عليه و آله مرا بكارزار با آنان و كشتنشان امر كرد و فرمود «إنّ فيكم من يقاتل على تأويل القرآن كما قاتلت على تنزيله و أشار إليّ» يعنى در ميان شـما كسى است كه بر تأويل قرآن قتال ميكند چنانكه من بر تنزيل آن قتال كردم و إشاره بسوى من فرمود كه آن كس على است.

و أمّـا پاسـخ گفتـارت كه بيعتت صـحيح بوقوع نپيوست از آن روى كه شاميـان بيعت نكردنـد اين كه آن يك بيعت است و بر حاضـر و غائب لازم، نظر در آن دو نمى شود و استيناف در آن راه ندارد، هر كه از آن سـر پيچيد و بدر رفت طعن در بيعت و آئين مسلمانان زد، و هركه در آن انديشه ناك و دو دل است خائن و منافق است.

ص:۲۳۲

Presented by: https://Jafrilibrary.com

(احتجاج امام علیه السّلام بر سبیل مماشاه به آن چه خصم بدان معتقد است میباشد و گرنه در امام عصمت شرط است که باید از جانب خدا و رسول منصوص و منصوب باشد چنانکه در شرح کتاب ششم گفته ایم).

أی معاویه آرام گیر، و جامۀ گمرهی از تن بدر کن، و آنچه که در آن تو را سودی نیست ترک گوی، و برای تو در نزدم جز شمشیر چیزی نیست تا این که بأمر خدا بر گردی، و بذلّت در بیعت در آئی، درود بر آنکه سزاوارش است.

و من کتاب له علیه السّلام الی جریر بن عبد اللّه البجلی

اشاره

لما أرسله الی معاویه، و هو الکتاب الثامن من

باب المختار من کتبه علیه السّلام و رسائله

أمّا بعد فإذا أتاک کتابی فاحمل معاویه علی الفصل، و خذه بالأمر الجزم، ثمّ خیّره بین حرب مجلیه، أو سلم مخزیه [أو سلم محظیه - خ ل] فإن اختار الحرب فانبذ إلیه، و إن اختار السّلم فخذ بیعته، و السّلام.

اللغه

(فاحمل معاویه علی الفصل) یقال: حمله علی الأمر إذا أغراه به. و الفصل القطع أی إبانه أحد الشیئین من الاخر حتّی تکون بینهما فرجه یقال: فصلت الشیء فانفصل أی قطعته و انقطع. و القضاء بین الحقّ و الباطل من حیث إنه یفصّل بین الحقّ و الباطل، و منه قوله تعالی «إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ » (الطارق - ۱۴) أی فاصل قاطع، و حدیث و فد عبد القیس: فمرنا بأمر فصل، أی لا رجعه فیه و لا مردّ کما فی النّهایه الأثیریّه.

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و قوله تعالى «هذا يَوْمُ الْفَصْلِ » (المرسلات - ۳۸) أى اليوم يبيّن الحقّ من الباطل و يفصّل بين الناس بالحكم، فالمراد: فاحمل معاويه على الحكم القطعىّ من الطاعه أو العصيان و يقرب منه معنى قوله:(و خذه بالأمر الجزم) يقال: جزم الأمر أى قطع به قطعا لا عوده فيه. تقول: أمرته أمرا جزما و هذا حكم جزم و حلف يمينا جزما، فالمراد: خذه بالأمر المقطوع به إمّا الحرب أو السّلم.

(مجليه) من الإجلاء و هو الإخراج من الوطن قهرا. يقال: أجلى فلان القوم عن بلدهم و ديارهم إذا أخرجهم عنها قهرا.

(مخزيه) أى مهينه مذلّه فاضحه من الخزى بالكسر فالسكون بمعنى الهوان و الذّلّ يقال: أخزاه إخزاء إذا أوقعه فى الخزى، و أخزى اللّه فلانا أى فضحه.

و فى نسخه نصر فى كتاب صفين الاتى ذكرها: محظيه. من الحظوه بضمّ الحاء و كسرها، و الحظه كالعده: المكانه و الحظ من الرّزق يقال: أحظاه أى جعله ذا حظوه، و أحظاه به أى تفضّل عليه به، و روى أيضا: مجزيه، بالجيم أى كافيه.

(فانبذ إليه) نبذت الشيء من يدى من باب ضرب إذا طرحته و رميت به.

قال أبو كبير الهذلى (الحماسه ١٢):

و إذا نبذت له الحصاه رأيته فزعا لوقعتها طمور الأخيل

و النبذ أيضا إلقاء الخبر إلى من لا يعلمه. و قال الفيومىّ فى المصباح: نبذت العهد لهم نقضته: و قوله تعالى: «فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلى سَواءٍ » (الأنفال - ٦١) معناه إذا هادنت قوما فعلمت منهم النقض للعهد فلا توقع بهم سابقا إلى النقض حتّى تعلمهم أنّك نقضت العهد، فيكون فى علم النقض مستويين ثمّ أوقع بهم.

الاعراب

الفاء الاولى جواب أما، و الثانيه جواب إذا، و الثالثه للتفصيل، و الأخيرتان جوابا الشرط كالاولیين. مجليه صفه للخرب و الحرب تؤنّث و قد تذكّر، قال اللّه تعالى: «حَتّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزارَها » (سوره محمّد - ۶). قال الجوهرىّ فى الصحاح قال المبرّد: الحرب قد تذكّر و أنشد:

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و هو إذا الحرب هفا عقابه مرجم حرب تلتقى حرابه

قال الخليل: تصغيرها حريب بلاهاء روايه عن العرب، قال المازنىّ: لأنّه فى الأصل مصدر و قال الفيومىّ فى المصباح: إنّما سقطت الهاء كيلا يلتبس بمصغّر الحربه الّتى هى كالرمح.

مخزيه صفه للسّلم قال الجوهرىّ فى المصباح: السّلم: الصلح، يفتح و يكسر و يذكّر و يؤنّث قال اللّه تعالى: «وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَها » (الأنفال - ۶۴) و فى أقرب الموارد: و يؤنّث حملا على نقيضه الحرب و قال بعض أهل الأدب:

تأنيث الحرب باعتبار المحاربه و السّلم للمسالمه.

ضمير إليه يرجع إلى معاويه. و السّلام مبتداء و خبره محذوف، أى و السّلام لأهله ككتابه الاتى بعد هذا. أو و السّلام على من اتّبع الهدى و نحوهما.

«سند الكتاب»

رواه نصر بن مزاحم المنقرى فى كتاب صفين (ص ۳۲ من الطبع الناصرى) عن محمّد بن عبيد اللّه و صالح بن صدقه مسندا، و على نسخه نصر كان مكان قوله عليه السّلام (أو سلم مخزيه) أو سلم محظيه، و مكان قوله (فانبذ إليه) فانبذ له.

و نقل الكتاب ابن قتيبه الدّينورى المتوفى سنه ۲۷۶ ه فى الإمامه و السياسه على صوره اخرى، قال: و ذكروا أنّ عليّا كتب إلى جرير: أمّا بعد فإنّ معاويه إنّما أراد بما طلب ألّا يكون لى فى عنقه بيعه و أن يختار من أمره ما أحبّ، و قد كان المغيره بن شعبه أشار علىّ و أنا بالمدينه أن أستعمله على الشام فأبيت ذلك عليه و لم يكن اللّه ليرانى أتّخذ المضلّين عضدا، فإن بايعك الرّجل و إلّا فأقبل (ص ۹۵ ج ۱ طبع مصر ۱۳۷۷ ه).

أقول: قد ذكرنا هذا الكتاب فى شرح الكتاب السابع منقولا عن كتاب صفين لنصر بن مزاحم. و بين النسختين اختلاف فى الجمله. ثمّ يمكن أن يكون أنه عليه السّلام أرسل إلى جرير فى تلك الواقعه كتابين أو أنهما كانا كتابا واحدا فتشتّت كما ذكرنا نبذا من نظائره فلا حاجه إلى جعلهما كتابا واحدا. و نقل هذا الكتاب

Presented by: https://Jafrilibrary.com

المجلسیّ رحمه اللّه فی البحار عن کتاب صفین لنصر أیضا (ص ۴۷۰ ج ۸ من الطبع الکمبانی).

المعنی

اشاره

قال أبو العباس المبرّد فی الکامل (ص ۱۹۰ ج ۱ من طبع مصر، أوّل الباب ۲۷): وجّه علیّ بن أبی طالب علیه السّلام إلی معاویه یأخذه بالبیعه له فقال له: إنّ حولی من تری من أصحاب رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله من المهاجرین و الأنصار، و لکنّی اخترتک لقول رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فیک: خیر ذی یمن: ائت معاویه فخذه بالبیعه.

فقال جریر: و اللّه یا أمیر المؤمنین ما أدّخرک من نصرتی شیئا و ما أطمع لک فی معاویه. فقال علیّ علیه السّلام: إنّما قصدی حجّه اقیمها علیه.

و قال الیعقوبیّ فی التاریخ (ص ۱۶۰ ج ۲ طبع النجف ۱۳۵۸ ه): خرج علیّ علیه السّلام من البصره متوجّها إلی الکوفه و قدم الکوفه فی رجب سنه ستّ و ثلاثین و کان جریر بن عبد اللّه علی همذان فعزله، فقال لعلیّ علیه السّلام: وجّهنی إلی معاویه فانّ جلّ من معه قومی فلعلّی أجمعهم علی طاعتک. فقال له الأشتر: یا أمیر المؤمنین لا تبعثه فانّ هواه هواهم. فقال: دعه یتوجّه فإن نصح کان ممّن أدّی أمانته، و إن داهن کان علیه وزر من اوتمن و لم یؤدّ الأمانه و وثق به فخالف الثقه و یا ویحهم مع من یمیلون و یدعوننی فواللّه ما أردتهم إلّا علی إقامه حقّ، و لا یریدهم غیری إلّا علی باطل.

قال المبرّد: فلمّا أتی جریر معاویه دافعه معاویه فقال له جریر: إنّ المنافق لا یصلّی حتّی لا یجد من الصّلاه بدّا، و لا أحسبک تبایع حتّی لا تجد من البیعه بدّا، فقال له معاویه: إنّها لیست بخدعه الصبیّ عن اللّبن، إنه أمر له ما بعده فابلعنی ریقی.

فناظر عمرا - یعنی عمرو بن العاصی - فطالت المناظره بینهما، و ألحّ علیه جریر فقال له معاویه: ألقاک بالفصل فی أوّل مجلس إن شاء اللّه تعالی. ثمّ نقل کتاب معاویه إلی أمیر المؤمنین علیه السّلام و جوابه علیه السّلام عن کتابه کما ذکرناهما فی

Presented by: https://Jafrilibrary.com

شرح الكتاب السابع.

و قد نقلنا عن نصر فى شرح الكتاب السابق أنّ جريرا أبطأ عند معاويه حتّى اتّهمه النّاس، و قال علىّ عليه السّلام: وقّت لرسولى وقتا لا يقيم بعده إلّا مخدوعا أو عاصيا و أبطأ على علىّ عليه السّلام حتّى أيس منه.

قال نصر: و فى حديث محمّد بن عبيد اللّه و صالح بن صدقه قالا: و كتب علىّ عليه السّلام إلى جرير بعد ذلك: أمّا بعد فإذا أتاك كتابى - إلخ.

و بالجمله لما أتى جرير معاويه يأخذه بالبيعه لأمير المؤمنين عليه السّلام سوّف معاويه و ماطل فى البيعه و لمّا رأى أمير المؤمنين عليه السّلام ذلك كتب إليه ذلك الكتاب قوله عليه السّلام:(فإذا أتاك كتابى فاحمل معاويه على الفصل و خذه بالأمر الجزم) يعنى لا تترك معاويه يسوّف فى البيعه و يماطلك بها و تدعك حيران لا تدرى كيف يعامل بك، بل احمله على الحكم القطعى و الأمر المقطوع به إمّا أن يدخل فى الطاعه فيبايع، و إمّا أن يأذن بالحرب.

قوله عليه السّلام:(ثمّ خيّره بين حرب مجليه أو سلم محظيه)لا يخفى حسن صنيعته عليه السّلام حيث أمر جريرا أن يوقع معاويه بين الخوف و الرجاء و التخويف و الاستعطاف أى إن عصى و تمرّد عن البيعه فلا بدّ له من أن يحاربنا و الحرب تجليه عن الّتى اتّخذها وطنا و هى الشام.

و هذا تهديد و تفزيع له بأنّه إن اختار الحرب يجليه جنود الحقّ أى أنصار أمير المؤمنين علىّ عليه السّلام و أعوانه عن بلده قهرا، فإسناد الإجلاء إلى الحرب مجاز و إن أسلم فاختار السلم و الصلح فاعزاز و إفضال باطاعته، فنسبه الإحظاء إلى السلم مجاز أيضا فتفسير كلامه عليه السّلام على هذا الوجه بيّن لا غبار عليه و لا يخلو من لطف.

و أمّا على نسخه المخزيه، بالزاء فقيل: السلم المخزيه الصلح الدّالّ على العجز و الخطل فى الرأى الموجب للخزى.

و الظّاهر أنّ مراده من هذا التفسير هو ما ذكره الفاضل الشارح المعتزلىّ حيث قال: و إنّما جعل السلم مخزيه لأنّ معاويه امتنع أوّلا من البيعه، فاذا

Presented by: https://Jafrilibrary.com

دخل فی السلم فإنّما يدخل فيها بالبيعه، و إذا بايع بعد الامتناع فقد دخل تحت الهضيم و رضی بالضيم، و ذلک هو الخزی.

أقول: و علی هذه النسخه عرّض أمير المؤمنين عليه السّلام له فی قوله هذا بأنه سواء کان بايع أم لم يبايع مهان ذليل مقهور، لأنّه إن بايع فالسلم تخزيه، و إن أبی و استکبر و أذن بالحرب فالحرب تجليه، و أمّا علی روايه الجيم فواضح.

قوله عليه السّلام:(فان اختار الحرب - إلخ) هذا تفصيل لقوله: ثمّ خيّره. أی إذا خيّرته بين الحرب و السلم فإن اختار الحرب فارمها إليه. و إن اختار السلم فخذ بيعته. و السّلام لأهله.

أو أنّ قوله عليه السّلام: فانبذ إليه، إشاره إلی قوله تعالی: «وَ إِمّا تَخافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلی سَواءٍ إِنَّ اللّهَ لا يُحِبُّ الْخائِنِينَ » (الأنفال - ۶۱) و ذلک أنّ المراد من الخيانه فی الايه نقض العهد بدليل سياق الايات المتقدّمه عليها و نظمها فی ذلک، و إجماع المفسرين عليه.

و الايات المتقدّمه قوله تعالی: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ اَلَّذِينَ عاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَ هُمْ لا يَتَّقُونَ فَإِمّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ وَ إِمّا تَخافَنَّ » الايه و النّبذ إلقاء الخبر إلی من لا يعلمه. و بمعنی نقض العهد أيضا کما مرّ.

فمعنی الايه: و إن خفت من قوم معاهدين أی قوم بينک و بينهم عهد لأنّ نقض العهد يدلّ علی تقدّم العهد، نقض العهد لم يظهر منهم بعد، و ذلک لأنّ قوله تعالی: و إن خفت، يدلّ علی عدم ظهوره بل يخاف ذلک منهم بامارات تلوح فيه فانبذ إليهم علی سواء، أی ألق إليهم العهد الّذی بينک و بينهم، يعنی أعلمهم جهارا و أخبرهم إخبارا مکشوفا بأنّک قد نقضت ما شرطت لهم علی سواء، أی علی سواء فی العلم بمعنی أن يکون الفريقان متساويين فی العلم بنقض العهد، أو معناه علی طريق قصد مستوفی العداوه و هذا يرجع إلی الأوّل أيضا.

و بالجمله أمره اللّه تعالی أن لا يبدأ القوم بالقتال و هم علی توهّم بقاء العهد

Presented by: https://Jafrilibrary.com

بل يعلمهم إعلاما مكشوفا بنقض العهد أوّلا ثمّ يوقع بهم، فانّ المناجزه قبل الاعلام به خيانه، إنّ اللّه لا يحبّ الخائنين.

فالمراد من قوله عليه السّلام: فان اختار الحرب فانبذ إليه، أنّ معاويه إن اختار الحرب فاطرح إليه عهد الأمان و أعلنه أنت بالحرب أيضا مجاهرا و أخبره إخبارا مكشوفا من غير مداهنه حتّى يتمّ الحجّه عليه بإعلام نقض العهد و لا يتوهّم متوهّم أنّ مناجزتنا إيّاه كانت خيانه و خدعه.

إن قلت: لم يكن بينه عليه السّلام و بين معاويه عقد عهد حتّى يستفاد هذا المعنى من قوله عليه السّلام، فكيف التّوفيق؟.

قلت: قد احتجّ أمير المؤمنين عليه السّلام فى الكتاب السادس عليه بأنّ أهل الشورى من المهاجرين و الأنصار لمّا اجتمعوا على خلافته و إمامته كان ذلك الإجماع للّه تعالى رضى و حجّه على الغائب و الشاهد كما فى الخلفاء الّذين سبقوه عليه السّلام بالزّمان حتّى لو خرج من إجماعهم خارج بطعن أو بدعه كانوا يردّونه على ما خرج منه فإن أبى قاتلوه.

و قد بينّا فى شرح ذلك الكتاب أنّ هذا الاحتجاج إنّما كان على سبيل المماشاه و الإلزام، و فى اصطلاح أهل الميزان على طريق القياس الجدلى، فلزم معاويه و أتباعه على قبول خلافه أمير المؤمنين عليه السّلام و إمامته و التسليم و الانقياد لأمره على ما عاهده عليه أهل الحلّ و العقد من امّه محمّد صلّى اللّه عليه و آله كما لزمهم قبول خلافه من سبق منه و التسليم لهم، فوقع بين أمير المؤمنين عليه السّلام و بين معاويه عهد.

جرير بن عبد اللّه البجلى من هو؟

قال ابن الأثير فى اسد الغابه: جرير بن عبد اللّه بن جابر البجلى أسلم قبل وفاه النبىّ صلّى اللّه عليه و آله بأربعين يوما، و كان حسن الصوره. و قال النبىّ صلّى اللّه عليه و آله لمّا دخل عليه جرير فأكرمه: إذا أتاكم كريم قوم فأكرموه. و كان له فى الحروب بالعراق القادسيّه و غيرها أثر عظيم. و مات فى قرقيسيا، و قيل: مات بالسراه، و روى عنه بنوه: عبيد اللّه، و المنذر، و ابراهيم، و روى عنه قيس بن أبى حازم، و الشعبى، و همام

Presented by: https://Jafrilibrary.com

ابن الحارث، و أبو وائل، و أبو زرعه بن عمرو بن جرير و غيرهم. و أرسله رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله إلى ذى الخلصه و هى بيت فيه صنم لخثعم ليهدمه، فخرج فى مائه و خمسين راكبا من قومه فأحرقها.

ثمّ روى ابن الأثير باسناده عن قيس بن أبى حازم، عن جرير بن عبد اللّه قال:

خرج علينا رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله ليله البدر فقال: إنّكم ترون ربّكم يوم القيامه كما ترون هذا لا تضامون فى رؤيته.

قال: و توفى جرير سنه إحدى و خمسين، و قيل: سنه أربع و خمسين. انتهى ما أردنا من نقل كلام ابن الأثير فى ترجمه جرير ملخّصا.

قال نصر فى صفّين (ص ١٧ من الطبع الناصرى): عن عمر بن سعد، عن نمير بن وعله، عن عامر الشعبى أنّ عليّا عليه السّلام حين قدم من البصره نزع جريرا عن همدان، فجاء حتّى نزل الكوفه فأراد علىّ عليه السّلام أن يبعث إلى معاويه رسولا فقال له جرير: ابعثنى إلى معاويه فانه لم يزل لى مستنصحا و ودّا نأتيه فأدعوه على أن يسلّم لك هذا الأمر و يجامعك على الحقّ على أن يكون أميرا من امرائك و عاملا من عمّالك ما عمل بطاعه اللّه و اتّبع ما فى كتاب اللّه، و أدعو أهل الشام إلى طاعتك و ولايتك، و جلّهم قومى و أهل بلادى و قد رجوت أن لا يعصونى.

قال: فقال له الأشتر: لا تبعثه و دعه و لا تصدّقه فواللّه إنّى لأظنّ هواه هواهم و نيّته نيّتهم.

فقال له علىّ عليه السّلام: حتّى ننظر ما يرجع به إلينا.

نصر: صالح بن صدقه باسناده قال (ص ٣۴): لمّا رجع جرير إلى علىّ عليه السّلام كثر قول الناس فى التهمه لجرير فى أمر معاويه، فاجتمع جرير و الأشتر عند علىّ عليه السّلام فقال الأشتر: أما و اللّه يا أمير المؤمنين لو كنت أرسلتنى إلى معاويه لكنت خيرا لك من هذا الّذى أرخا من خناقه و أقام حتّى لم يدع بابا يرجو روحه إلاّ فتحه، أو يخاف غمّه إلاّ سدّه.

فقال جرير: و اللّه لو أتيتهم لقتلوك، و خوّفه بعمرو و ذى الكلاع و حوشب

Presented by: https://Jafrilibrary.com

ذی ظلیم و قد زعموا أنک من قتله عثمان.

فقال الأشتر: لو أتیته و اللّه یا جریر لم یعینی جوابها و لم تثقل علیّ محملها و لحملت معاویه علی خطه أعجله فیها عن الفکر. قال: فأتهم إذا. قال: الان و قد أفسدتهم و وقع بینهم الشرّ.

نصر عمر بن سعد، عن نمیر بن و عله، عن عامر الشعبی قال: اجتمع جریر و الأشتر عند علیّ علیه السّلام فقال الأشتر: ألیس قد نهیتک یا أمیر المؤمنین أن تبعث جریرا و أخبرتک بعداوته و غشّه، و أقبل الأشتر یشتمه و یقول: یا أخا بجیله إنّ عثمان اشتری منک دینک بهمدان، و اللّه ما أنت بأهل أن تمشی فوق الأرض حیّا، إنما أتیتهم لتتّخذ عندهم یدک بمسیرک إلیهم ثمّ رجعت إلینا من عندهم تهدّدنا بهم، و أنت و اللّه منهم، و لا أری سعیک إلاّ لهم، و لئن أطاعنی فیک أمیر المؤمنین لیحبسنک و أشباهک فی محبس لا تخرجوا منه حتّی تستبین هذه الامور، و یهلک اللّه الظالمین.

قال جریر: وددت و اللّه أنک کنت مکانی بعثت إذا و اللّه لم ترجع. قال:

و لمّا سمع جریر ذلک لحق بقرقیسا و لحق به اناس من قیس فسرّ من قومه و لم یشهد صفین من قیس غیر تسعه عشر، و لکن أحمس شهدها منهم سبع مأئه رجل، و خرج علیّ إلی دار جریر فشعث منها، و حرّق مجلسه و خرج أبو زرعه بن عمرو ابن جریر فقال: أصلحک اللّه إنّ فیها أرضا لغیر جریر، فخرج علیّ منها إلی دار ثویر بن عامر فحرّقها و هدم منها و کان ثویر رجلا شریفا و کان قد لحق بجریر.

قال: و قال الأشتر فیما کان من تخویف جریر إیّاه بعمرو و حوشب ذی ظلیم و ذی الکلاع:

لعمرک یا جریر لقول عمرو و صاحبه معاویه الشامی

و ذی کلع و حوشب ذی ظلیم أخفّ علیّ من زفّ النعام

إذا اجتمعوا علیّ فخلّ عنهم و عن باز مخالبه دوام

فلست بخائف ما خوّفونی و کیف أخاف أحلام النّیام

و همّهم الّذی حاموا علیه من الدّنیا و همّی ما أمامی

Presented by: https://Jafrilibrary.com

فان أسلم أعمّهم بحرب يشيب لهو لها رأس الغلام

و إن اهلكك فقد قدّمت أمرا أفوز بفلجه يوم الخصام

و قد زادوا إلىّ و أوعدونى و من ذا مات من خوف الكلام

و المنقول عن ابن قتيبه فى المعارف أنّ جريرا قدم على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله سنه عشر من الهجره فى شهر رمضان فبايعه و أسلم، و كان طوالا ينقل فى ذروه البعير من طوله، و كانت نعله ذراعا، و كان يخضب لحيته بالزّعفران من اللّيل و يغسلها إذا أصبح، فتخرج مثل لون التبر، و اعتزل عليّا عليه السّلام و معاويه و أقام بالجزيره و نواحيها حتى توفّى بالشراه سنه أربع و خمسين فى ولايه الضحاك بن قيس على الكوفه.

و فى شرح المعتزلى عند شرح قوله عليه السّلام: أما أنه سيظهر عليكم بعدى رجل رحب البلعوم مند حق البطن - إلخ: أنّ أشعث بن قيس الكندى و جرير بن عبد اللّه البجلى يبغضانه و هدم علىّ عليه السّلام دار جرير بن عبد اللّه، قال إسماعيل بن جرير: هدم علىّ عليه السّلام دارنا مرّتين.

و روى الحارث بن حضيره أنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله دفع إلى جرير بن عبد اللّه نعلين من نعاله و قال: احتفظ بهما فإنّ ذهابهما ذهاب دينك، فلما كان يوم الجمل ذهبت إحداهما، فلمّا أرسله علىّ عليه السّلام إلى معاويه ذهبت الاخرى. ثمّ فارق عليّا عليه السّلام و اعتزل الحرب.

بحث حكمى عقلى فى ابطال رؤيته تعالى

اشاره

بالابصار فى الدنيا و الاخره و يتبعه بحث روائى فى ذلك

ما روى ابن الأثير عن جرير من حديث الرؤيه أوجب علينا البحث عن معنى الرؤيه و تحقيقها فى المقام، فإنّ ظاهر الروايه يزلّ الأقدام عن صوب الصواب.

قال ابن الأثير فى مادّه «ضمم» من النهايه: فى حديث الرؤيه: لا تضامون فى رؤيته، يروى بالتشديد و التخفيف، فالتشديد معناه لا ينضمّ بعضكم إلى بعض تزدحمون وقت النظر إليه، و يجوز ضمّ التاء و فتحها على تفاعلون و تتفاعلون

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و معنى التخفيف لا ينالكم ضيم فى رؤيته فيراه بعضكم دون بعض، و الضيم: الظلم.

قال الشهرستانىّ فى الملل و النحل عند ترجمه الطائفه الحائطيه (ص ۲۸ طبع ايران ۱۲۸۸ ه): و من ذلك أصحاب أحمد بن حائط، و كذلك الحدثيّه أصحاب فضل الحدثى كانا من أصحاب النظام، و طالعا كتب الفلاسفه أيضا، و ضمّا إلى مذهب النظام ثلاث بدع - إلى أن قال: البدعه الثالثه حملهما كلّما ورد فى الخبر من رؤيه البارى تعالى مثل قوله صلّى اللّه عليه و آله «إنكم سترون ربكم كما ترون القمر ليله البدر لا تضامون فى رؤيته» على رؤيه العقل الأوّل الّذى هو أوّل مبدع، و هو العقل الفعّال الّذى منه تفيض الصور على الموجودات، و إيّاه عنى النبىّ صلّى اللّه عليه و آله:

أوّل ما خلق اللّه العقل فقال له: أقبل فأقبل، ثمّ قال له: أدبر فأدبر، فقال و عزّتى و جلالى ما خلقت خلقا أحسن منك، بك اعزّ و بك اذلّ، و بك أعطى، و بك أمنع، فهو الّذى يظهر يوم القيامه و ترتفع الحجب بينه و بين الصور التى فاضت منه، فيرونه كمثل القمر ليله البدر، فأمّا واهب العقل فلا يرى ألبتّه و لا يشبّه إلّا مبدع. انتهى ما أردنا من نقل كلامه.

و اعلم أنّما تشعّبت الاراء فى رؤيته تعالى على أقوال و كادت أن تنتهى إلى أكثر من عشره أقوال، فذهبت الحكما و الإماميّه و المعتزله إلى استحاله رؤيته تعالى بالأبصار فى الدّنيا و الاخره، لتجرّده تعالى، و هذا هو المذهب المختار الحقّ ذهب إليه جلّ الحكماء المتألّهين، و العلماء الشامخين، و بذلك شهدا العقل و حكم به جميع الأنبياء و المرسلين، و نطق القرآن الكريم، و تواترت الأخبار عن أئمّتنا الهدى صلوات اللّه عليهم أجمعين، و سنذكر طائفه من تلك الأخبار و شرحها بعون اللّه تعالى.

و إنما قيّدنا الرؤيه بالأبصار لأنّ الرؤيه إذا كانت بمعنى الشهود العقلى و الحضور العلمى و الانكشاف التام بالبصيره القلبيّه لا بالبصر الحسىّ و الخيالى فلا كلام فى صحّتها و وقوعها للكمّلين من الموحّدين كما سيتّضح لك فى البحث الاتى عن الأخبار إنشاء اللّه تعالى.

ص:۲۴۳

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و ذهبت المجسّمه و الكراميه إلى جواز رؤيته بالبصر مع المواجهه فقالت الكراميه و الحنابله: يرى فى جهه فوق.

قال الشهرستانىّ فى الملل و النحل عند ترجمه الفرقه المشبهه (ص ۴۸ طبع ايران ۱۲۸۸ ه): و أمّا مشبّه الحشويّه فحكى الأشعرىّ عن محمّد بن عيسى أنه حكى عن مضر و كهمش و أحمد الهجيمى أنهم أجازوا على ربّهم الملامسه و المصافحه و أنّ المخلصين من المسلمين يعانقونه فى الدنّيا و الاخره إذا بلغوا فى الرياضه و الاجتهاد إلى حدّ الإخلاص و الاتّحاد المحض.

و حكى الكعبىّ عن بعضهم أنه كان يجوّز الرؤيه فى الدّنيا و أن يزوروه و يزورهم.

و حكى عن داور الجوارى أنه قال: اعفونى عن الفرج و اللّحيه و اسألونى عمّا وراء ذلك و قال: إنّ معبوده جسم و لحم و دم و له جوارح و أعضاء من يد و رجل و رأس و لسان و عينين و اذنين، و مع ذلك جسم لا كالأجسام، و لحم لا كاللّحوم، و دم لا كالدّماء، و كذلك سائر الصفات، و هو لا يشبه شيئا من المخلوقات و لا يشبهه شيء.

و يحكى عنه أنه قال: هو أجوف من أعلاه إلى صدره، مصمت ما سوى ذلك و أنّ له وفره سوداء، و له شعر قطط.

و أمّا ما ورد فى التنزيل من الإستواء و اليدين و الوجه و الجنب و المجيء و الاتيان و الفوقيّه و غير ذلك فأجروها على ظاهرها أعنى ما يفهم عند الإطلاق على الأجسام. و كذلك ما ورد فى الأخبار من الصوره فى قوله عليه السّلام: خلق اللّه آدم على صوره الرّحمن. و قوله: حتى يضع الجبّار قدمه فى النار. و قوله: وضع يده أو كفّه على كتفى فوجدت (حتّى وجدت - خ ل) برد أنا مله بين ثديىّ (على كتفى - خ ل) إلى غير ذلك أجروها على ما يتعارف فى صفات الأجسام.

ثمّ قال: و زادوا فى الأخبار أكاذيب و ضعوها و نسبوها إلى النبىّ صلّى اللّه عليه و آله و أكثرها مقتبسه من اليهود، فإنّ التشبيه فيهم طباع حتّى قالوا: اشتكت عيناه

Presented by: https://Jafrilibrary.com

فعادته الملائکه و بکی علی طوفان نوح علیه السّلام حتّی رمدت عیناه. و أنّ العرش لیأط من تحته کأطیط الرّحل الحدید، و أنه لیفضل من کل جانب أربع أصابع.

و روت المشبّهه عنه صلّی اللّه علیه و آله أنه قال: لقینی ربّی فصافحنی و کافحنی و وضع یده بین کتفی حتّی وجدت برد أنامله فی صدری. انتهی ما أردنا من نقل کلامه.

و الأشاعره مع أنهم اعتقدوا تجرّده تعالی قالوا بصحّه رؤیته، و خالفوا بذلک جمیع العقلاء، و لذا قالوا: إنه تعالی یری لا کما قال هؤلاء القائلون بجسمیّته بل یری و لیس فوقا، و لا تحتا، و لا یمینا، و لا شمالا، و لا أماما، و لا وراء، و لا یری کلّه و لا بعضه، و لا هو فی مقابله الرائی، و لا منحرفا عنه، و لا یصحّ الإشاره إلیه إذا رأی و مع ذلک یری و یبصر.

قال بعض الأشاعره: فقال: لیس مرادنا بالرّؤیه الانطباع أو خروج الشعاع بل الحاله الّتی تحصل من رؤیه الشیء بعد حصول العلم به، و تحذلق بعضهم فقال:

معنی الرّؤیه هو أن ینکشف لعباده المؤمنین فی الاخره انکشاف البدر المرئی.

نقلهما الفاضل المقداد فی شرحه الموسوم بالنافع یوم الحشر فی شرح الباب الحادی عشر للعلامه الحلّی قدّس روحهما.

و ذهب ضرار بن عمرو إلی أنّ اللّه تعالی یری یوم القیامه بحاسّه سادسه لا بهذا البصر.

و قال قوم: یجوز أن یحوّل اللّه تعالی قوّه القلب إلی العین فیعلم اللّه تعالی بها، فیکون ذلک الإدراک علما باعتبار أنّه بقوّه القلب، و رؤیه باعتبار أنّه قد وقع بالمعنی الحالّ فی الغیر.

ثمّ القائلون برؤیته یوم القیامه اختلفوا فی أنه هل یحوز أن یراه الکافر؟ فقال أکثرهم: إنّ الکفّار لا یرونه، لأنّ رؤیته کرامه و الکافر لا کرامه له.

و قالت السالمیّه و بعض الحشویّه: إنّ الکفار أیضا یرونه یوم القیامه.

و ذهب قوم إلی أنّهم لا یزالون یرون اللّه تعالی و أنّ الناس کلّهم کافرهم

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و مؤمنهم يرونه و لكن لا يعرفونه. و تحذلق بعضهم فقال: لا يجوز أن يرى بعين خلقت للفناء، و إنّما يرى فى الاخره بعين خلقت للبقاء.

هـذه نبذه من الأقوال و الاراء فى رؤيته تعالى و قد تمسّك كلّ فرقه بظاهر بعض الايات و الأخبار، و لم يقدروا على الخروج من حكم الوهم إلى قضاء العقل و التميز بينهما كما أشار إليه المحقّق خواجه نصير الـدّين الطوسىّ فى كتابه قواعد العقائد حيث قال: و عنـد أهل السنه إنّ اللّه تعالى يصـحّ أن يرى مع امتناع كونه فى جهه من الجهات، و احتجّوا لها بالقياس على الموجودات المرئيّه و بنصوص القرآن و الحديث، انتهى ما أردنا من نقل كلامه.

ثمّ إنـا لو تعرّضـنا لهـدم بنيـان مـا تمسّك بها كلّ فرقه على البسط و التفصـيل لطال بنا الخطب و لخرجنا عن موضوع الكتاب، و لكن نـذكر طـائفه من الاصول الكليّه العقليّه الهادمه لما أسّسوا و بنوا عليها تلك الاراء الردّيه ثمّ نعقّبها بـذكر ما روى عن أئمّتنا المعصومين عليهم السّلام لأنّ مقالاتهم موازين القسط فى كلّ باب، و فيصل الخطاب فى كلّ حكم لاولى الألباب.

و اعلم أنّ المعتمـد فى اصول الايمـان هو العقـل فقط و النقل إن وافقه و إلاّ فإن كان له محمل صـحيح من وجوه الاسـتعارات و الكنايات و غيرهما المتـداوله فى لسان العرب أو غيرهم المؤيّـده بالشواهد و القرائن الّتى لها وجه وجيه و أدركناها فنحمله عليه، و إلاّـ إمّـا تتوقّف فى تفسـيره و تقريره كمـا لو كـانت آيه من آى القرآن المخالفه بظاهرها لحكم العقل الصـريح و لم نصل إلى فهم مراده، و لكنّا نعلم أنّ ظاهرها ليس بمراد كما نعلم أنّ لها معنى صـحيحا لو رزقنا ادراكه وجدناه معاضدا لحكم العقل، و إمّا نعرض عنه كالخبر الواحد المخالف للعقل و القرآن.

و هدانا إلى ذلك رسول اللّه صـلّى اللّه عليه و آله و أئمّتنا عليهم السّلام فقد روى الشيخ أبو الفتوح الرازى فى تفسيره حديثا عن النبى صلّى اللّه عليه و آله: إذا أتاكم عنّى حديث فاعرضوه على كتاب اللّه و حجّه عقولكم، فان وافقهما فاقبلوه، و إلاّ فاضربوا به عرض الجدار.

و فى باب الأخذ بالسنّه و شواهد الكتاب من الكافى رويت عدّه روايات فى

Presented by: https://Jafrilibrary.com

ذلک عن أهل بیت العصمه و الطهاره حذّروا الناس عن أخذ ما خالف کتاب اللّه، منها:

علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن النوفلی، عن السکونی، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

قال رسول اللّه علیه السّلام: إنّ علی کلّ حقّ حقیقه و علی کلّ صواب نورا، فما وافق کتاب اللّه فخذوه، و ما خالف کتاب اللّه فدعوه.

محمّد بن یحیی، عن عبد اللّه بن محمّد، عن علیّ بن الحکم، عن أبان بن عثمان عن عبد اللّه بن أبی یعفور قال: و حدّثنی حسین بن أبی العلاء أنه حضر ابن أبی یعفور فی هذا المجلس قال: سألت أبا عبد اللّه علیه السّلام عن اختلاف الحدیث یرویه من تثق به، و منهم من لا تثق به، قال: إذا ورد علیکم حدیث فوجدتم له شاهدا من کتاب اللّه أو من قول رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله، و إلاّ فالذی جاءکم به أولی به.

عدّه من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبیه، عن النضر بن سوید، عن یحیی الحلبی، عن أیوب بن الحرّ قال: سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول: کلّ شیء مردود إلی الکتاب و السّنه، و کلّ حدیث لا یوافق کتاب اللّه فهو زخرف.

محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن ابن فضّال، عن علیّ بن عقبه عن أیّوب بن راشد، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال: ما لم یوافق من الحدیث القرآن فهو زخرف.

محمّد بن اسماعیل، عن الفضل بن شاذان، عن ابن أبی عمیر، عن هشام بن الحکم و غیره عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال: خطب النبیّ صلّی اللّه علیه و آله بمنی فقال: أیّها الناس ما جاءکم عنّی یوافق کتاب اللّه فأنا قلته، و ما جاءکم یخالف کتاب اللّه فلم أقله.

و فی باب اختلاف الحدیث و الحکم من الکافی باسناده عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس الهلالی، قال: قلت لأمیر المؤمنین علیه السّلام: إنّی سمعت من سلمان و المقداد و أبی ذرّ شیئا من تفسیر القرآن و أحادیث عن نبیّ اللّه غیر ما فی أیدی الناس، ثمّ سمعت منک تصدیق ما سمعت منهم، و رأیت فی أیدی الناس أشیاء کثیره من تفسیر القرآن و من الأحادیث عن نبیّ اللّه أنتم تخالفونهم فیها و تزعمون أنّ ذلک کلّه باطل، أفتری الناس یکذبون علی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله متعمّدین و یفسّرون

Presented by: https://Jafrilibrary.com

القرآن بارائهم؟ قال: فأقبل عليه السّلام علىّ فقال: قد سألت فافهم الجواب إنّ فى أيدى الناس حقّا و باطلا، و صدقا و كذبا، و ناسخا و منسوخا، و عامّا و خاصّا، و محكما و متشابها، و حفظا و وهما، و قد كذب على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله على عهده حتّى قام خطيبا فقال: أيّها الناس قد كثرت علىّ الكذّابه فمن كذب علىّ متعمّدا فليتبوّأ مقعده من النار، ثمّ كذب عليه من بعده و إنّما أتاكم الحديث من أربعه ليس لهم خامس:

رجل منافق يظهر الايمان متصنّع بالإسلام لا يتأثّم و لا يتحرّج أن يكذب على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله متعمّدا فلو علم الناس أنّه منافق كذّاب لم يقبلوا منه و لم يصدّقوه، و لكنّهم قالوا: هذا قد صحب رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و رآه و سمع منه فيأخذون عنه و هم لا يعرفون حاله، و قد أخبر اللّه عن المنافقين بما أخبره و وصفهم بما وصفهم فقال تعالى: «وَ إِذا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسامُهُمْ وَ إِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ » ثمّ بقوا بعده فتقرّبوا إلى أئمّه الضلال و الدّعاه إلى النار بالزّور و الكذب و البهتان فولّوهم الأعمال، و حملوهم على رقاب الناس، و أكلوا بهم الدّنيا، و إنّما الناس مع الملوك و الدّنيا إلاّ من عصم اللّه، فهذا أحد الأربعه.

و رجل سمع من رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله شيئا لم يحمله على وجهه و وهم فيه و لم يتعمّد كذبا فهو فى يده يقول به و يعمل به و يرويه فيقول: أنا سمعته من رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله، فلو علم المسلمون أنّه و هم لم يقبلوه، و لو علم هو أنّه و هم لرفضه. الى آخر ما أفاد عليه السّلام.

و أتى بهذه الروايه الرّضى - ره - فى باب الخطب من نهج البلاغه و الصدوق فى الباب الخامس و الأربعين من رسالته فى الاعتقادات و إنما أردنا نقل هذا المقدار من كلامه عليه السّلام ليعلم أنّ الكذّابه قد كثرت على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و أنّ هؤلاء المتكذبين اختلقوا الأخبار، و افتروا على اللّه و رسوله فلا يكون كلّ خبر مروىّ على حياله حجّه إلاّ ما يوافقه شاهد صادق كالعقل و القرآن و الأحاديث الصحيحه.

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و أوضـح منه فى مقصودنا هذا ما روى عن الحسن بن الجهم، عن الرضا عليه السّـلام أتى به الفيض قدّس سـرّه فى باب اختلاف الحديث و الحكم من الوافى (ص ۶۶ ج ۱) قال: قلت له عليه السّلام: يجيئنا الأحاديث عنكم مختلفه، قال: ما جاءک عنّا فاعرضه على كتاب اللّه عزّ و جلّ و أحاديثنا فان كان يشبههما فهو منّا و إن لم يشبههما فليس منّا. الحديث.

و قال ثقه الإسلام أبو جعفر الكلينىّ قدّس سرّه فى أوائل الكافى:

يا أخى أرشـدک اللّه أنه لا يسع أحـدا تمييز شـىء مما اختلف الروايه فيه عن العلماء عليهم السّـلام برأيه إلّا على ما أطلقه العالم عليه السّلام بقوله: اعرضوها على كتاب اللّه فما وافق كتاب اللّه عزّ و جلّ فخذوه، و ما خالف كتاب اللّه فردّوه.

و قال العالم الرّبانىّ أبو جعفر محمّد بن بابويه الملقب بالصّدوق قدّس سرّه الشريف فى الباب الأوّل من رسالته فى الاعتقادات:

اعلم أنّ اعتقادنا فى التوحيـد أنّ اللّه تعالى واحـد ليس كمثله شـىء، قـديم لم يزل و لا يزال سـميعا، بصـيرا، عليما، حكيما، حيّا، قيّوما، عزيزا، قدّوسا عالما، قادرا، غنيّا، لا يوصف بجوهر، و لا جسم، و لا صوره، و لا عرض، و لا خط و لا سطح، و لا ثقل، و لا خفّه، و لا سكون، و لا حركه، و لا مكان، و لا زمان فإنّه تعالى متعال من جميع صـفات خلقه خارج عن الحـدّين حـدّ الإبطال و حدّ التشبيه و أنه تعالى شيء لا كالأشياء، أحد صمد لم يلد فيورث، و لم يولد فيشارک، و لم يكن له كفوا أحد، و لا ندّله، و لا ضـدّ، و لاـ شـبه، و لاـ صـاحبه، و لا مثل، و لا نظير، و لا شـريک له، لا تـدركه الأبصار و هو يـدرک الأبصار، و لا الأوهام و هو يـدركها، لا تأخذه سـنه و لا نوم، و هو اللّطيف الخبير، خالق كلّ شـىء لا إله إلّا هو له الخلق و الأمر تبارک اللّه ربّ العالمين، و من قـال بـالتشبيه فهو مشـرک، و من نسب إلى الامـاميّه غير مـا وصف فى التوحيـد فهو كاذب، و كلّ خبر يخالف ما ذكرت فى التوحيـد فهو موضوع مخترع، و كلّ حـديث لا يوافق كتاب اللّه فهو باطل، و إن وجد فى كتب علمائنا فهو مدلّس و الأخبار الّتى يتوهّمها الجهّال تشبيها للّه تعالى بخلقه فمعانيها محموله

Presented by: https://Jafrilibrary.com

على ما فى القرآن من نظائرها، إلى آخر ما قال.

أقول: للّه دّره فانه - ره - أجاد و أفاد بما قضى به العقل الصريح و النقل الصحيح، إلاّ أنه رحمه اللّه ذهب إلى أنّ من قال بالتشبيه فهو مشرك.

فإن عنى بذلك الشرك المصطلح عند المتشرّعه بأن يكون قائله كافرا بحيث يترتّب عليه أحكامه من النجاسه و عدم حلّ ذبيحته و سائر أحكامه التى دوّنت فى الكتب الفقهيّه كما هو ظاهر كلامه - ره - فلا نسلّم، لأنّ القائل برؤيته تعالى بالأبصار مثلا و إن كان شبّهه تعالى بالجسم و أثبت له صفات المخلوق المركّب المرئىّ إلاّ أنّه ذهب إليه من غير شعور بتلك التوالى الفاسده و اللّوازم الباطله غير اللائقه بذاته تعالى، و لو تنبّه بها أعرض عنها، و ذلك القائل أطاع الوهم من حيث لا يشعر فأضلّه السبيل حيث رأى أنّ الأرض و الماء و الكواكب و غيرها مرئيّه محسوسه أو قابله للرّؤيه، قاده الوهم إلى أنّ كلّ ما هو موجود فهو مرئىّ محسوس فاللّه تعالى موجود فتصحّ رؤيته و ما درى أنّ ذلك القول ينتهى إلى التركيب و الافتقار و سائر صفات الجسم فى اللّه تعالى و لم يعلم من الشرع أنّ القائل بما تترتّب عليه لوازم غير بيّنه من حيث لا يشعر مأخوذ و محكوم بأحكام تلك اللوازم الشرعيّه، بل المعلوم خلافه، نعم لو كانت اللّوازم بيّنه و مع ذلك مال إليها و شبّهه تعالى بما يعلم تواليه الفاسده المترتّبه على رأيه يمكن أن يقال إنه مشبّه مشرك كافر.

و إن عنى معناه اللّغوى العارى عن الأحكام الشرعيّه توسّعا، أو أنّ هذا قول المشرك و هو لا يعلم به أو نظائر هذين الوجهين فلا كلام فيه إلاّ أنّ نحو هذا القائل ليس بمشرك كافر.

و قال - ره - فى باب ما جاء فى الرّؤيه من كتابه القيّم المفيد فى التوحيد (ص ١٠٨ طبع ايران ١٣٢١ ه): و الأخبار الّتى رويت فى هذه المعنى - يعنى فى الرؤيه - صحيحه و إنما تركت إيرادها فى هذا الباب خشيه أن يقرؤها جاهل بمعانيها فيكذب بها فيكفر باللّه عزّ و جلّ و هو لا يعلم.

ص:٢٥٠

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و الأخبار التی ذکرها أحمد بن محمّد بن عیسی فی نوادره و الّتی أوردها محمّد بن أحمد بن یحیی فی جامعه فی معنی الرّؤیه صحیحه لا یردّها إلا مکذّب بالحقّ أو جاهل به، و ألفاظها ألفاظ القرآن، و لکلّ خبر منها معنی ینفی التشبیه و التعطیل و یثبت التوحید و قد أمرنا الأئمّه صلوات اللّه علیهم أن لا نکلّم الناس إلّا علی قدر عقولهم.

و معنی الرّؤیه الوارده فی الأخبار العلم، و ذلک أنّ الدّنیا دار شکوک و ارتیاب و خطرات فإذا کان یوم القیامه کشف للعباد من آیات اللّه و اموره فی ثوابه و عقابه ما یزول به الشکوک و یعلم حقیقه قدره اللّه عزّ و جلّ، و تصدیق ذلک فی کتاب اللّه عزّ و جلّ: «لَقَدْ کُنْتَ فِی غَفْلَهٍ مِنْ هذا فَکَشَفْنا عَنْکَ غِطاءَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدِیدٌ » (ق – ٢٢).

فمعنی ما روی فی الحدیث أنه عزّ و جلّ یری أی یعلم علما یقینیّا کقوله عزّ و جلّ «أَ لَمْ تَرَ إِلی رَبِّکَ کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ » (الفرقان – ۴۵) و قوله تعالی: «أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِی حَاجَّ إِبْراهِیمَ فِی رَبِّهِ » (البقره – ٢۵٨) و قوله تعالی: «أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ خَرَجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ » (البقره – ٢۴٣) و قوله تعالی:

«أَ لَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِأَصْحابِ الْفِیلِ » (الفیل – ٢) و أشباه ذلک من رؤیه القلب و لیست من رؤیه العین. إلی آخر ما أفاد قدّس سرّه و إنّما نقلنا موضع الحاجه من کلامه.

أقول: قوله – ره – فیکفر باللّه عزّ و جلّ و هو لا یعلم، کأنّما أراد به المعنی الثانی من المعنیین المتقدّمین فلا بأس أن یجعل کلامه فی التوحید قرینه علی حمل کلامه فی الاعتقادات علی ذلک أیضا، أی و من قال بالتشبیه فهو مشرک و هو لا یعلم.

فنقول: إنّ ما یدرک بالقوّه الباصره لا بدّ من أن یکون جسما کثیفا، لأنّ للرّؤیه شروطا.

فمنها أن یکون المرئیّ مقابلا للرائی أو فی حکم المقابل، و الثانی کرؤیه

Presented by: https://Jafrilibrary.com

الانسان وجهه فى المرآه و رؤيه الأعراض، لأنّ المقابل حقيقه هو الجسم و اعراضه مقابله للرائى بالتبع فهى فى حكم المقابل.

و منها عدم البعد المفرط.

و منها عدم القرب المفرط.

و منها عدم الصغر المفرط.

و منها عدم الحاجب بين الرائى و المرئى.

و منها أن يكون المرئيّ مضيئا إمّا من ذاته أو من غيره.

و منها أن يكون المرئيّ كثيفا أى مانعا للشعاع من النفوذ فيه فلو لم يكن كثيفا لا يمكن رؤيته.

سواء قيل: إنّ الابصار بخروج الشعاع من العين على هيئه مخروط رأسه عند مركز البصر و قاعدته عند سطح المبصر.

إمّا يكون ذلك المخروط مصمتا أو مركبا من خطوط شعاعيّه مستقيمه أطرافه الّتى يلى البصر مجتمعه عند مركزه ثمّ تمتدّ متفرّقه إلى البصر، فما ينطبق عليه من المبصر أطراف تلك الخطوط أدركه البصر و ما وقع بين أطراف تلك الخطوط لم يدركه.

و إمّا لم يكن الشعاع مخروطا أصلا بل هو خطّ مستقيم خارج من العين فإذا انتهى إلى المرئيّ تحرّك على سطحه فى جهتى طوله و عرضه حركه فى غايه السرعه و يتخيّل بحركته هيئه مخروطه كما يتخيّل القطر النازل خطا مستقيما و النقطه الدائره بسرعه خطا مستديرا، و هذا قول الرياضيّين ذهب إلى كلّ واحده من الشعب المذكوره طائفه منهم.

و سواء قيل: إنّ الابصار بالانطباع و هو مذهب الطبيعيّين و هو المختار عند أرسطو و أتباعه كالشيخ الرئيس حيث اختاره فى الشفاء.

أو قيل: إنّ المشف الذى بين البصر و المرئى يتكيف بكيفيّه الشعاع الّذى هو فى البصر و يصير بذلك آله للإبصار كما ذهب اليه طائفه من الحكماء.

أو قيل: لا انطباع و لا شعاع و إنّما الابصار بمقابله المستنير للباصره فيقع حينئذ

Presented by: https://Jafrilibrary.com

للنفس علم اشراقىّ حضورىّ على المبصر كما مال إليه الشيخ الاشراقى شهاب الدّين السهروردى.

أو أنّ الإبصار بإنشاء صوره مماثله له بقدره اللّه من عالم الملكوت النفسانى مجرّده عن المادّه الخارجيّه حاضره عند النفس المدركه قائمه بها قيام الفعل بفاعله لا قيام المقبول بقابله.

و بالجمله أنّ المحسوس لكلّ حاسّه هو الصوره الإدراكيه المفارقه عن المادّه، لا الّتى هى فى مادّه جسمانيّه و مع ذلك لا بدّ فى الإبصار من مقابله البصر لما يقع صورته عند القوّه المدركه و البصر، و من تحقّق سائر شروط الرؤيه كما ذهب إليه المولى صدر المتألّهين فى السفر الرابع من الأسفار. و حجّه كلّ طائفه مذكوره فى محالّها و لسنا الان فى ذلك المقام.

و قد أشار إلى تلك الاراء فى كيفيه الابصار الحكيم السبزوارىّ قدّس سرّه فى غرر الفرائد بقوله منظوما:

قد قيل الابصار بالانطباع و قيل بالخارج من شعاع

مضطرب الاخر أو مخروطى مصمت أو الّف من خطوط

لدى الجليديّه رأسه ثبت قاعده منه على المرئى حوت

تكيّف المشفّ باستحاله بكيف ضوء العين بعض قاله

و بانتساب النفس و الاشراق منها لخارج لدى الاشراقى

و صدر الاراء هو رأى الصدر فهو بجعل النّفس رأيا يدرى

للعضو أعداد إفاضه الصور قامت قياما عنه كالذى استتر

و كيف كان و لو جازت رؤيته تعالى بالأبصار لزم أن يكون جسما ذا جهه لأنّ المرئى بالعين يجب أن يكون كثيفا مقابلا للرائى. و ليس ذلك إلاّ الأشياء الّتى قبلنا، فاذن يلزم تركيبه تعالى و تحديده و افتقاره و غيرها من التوالى الباطله و المفاسد اللازمه على هذا الرأى السخيف، تعالى اللّه عما يقول الجاهلون علوّا كبيرا.

ص:۲۵۳

Presented by: https://Jafrilibrary.com

فلمّا كانت البراهين العقليّه تمنعنا عن القول برويته تعالى بل برؤيه المفارقات مطلقا سواء كانوا عقولا أو نفوسا بالأبصار فلا يصحّ لنا الأخذ بظواهر الأحاديث المرويّه فى الرّؤيه بل بظاهر الايات القرآنيّه الناطقه فيها، و قد نعلم قطعا أنّ اللّه تعالى و حججه ما أرادوا معانيها الظاهره، و لذلك تصدّى العقلاء إلى درک معانيها الحقيقيّه و حمل ظاهرها على ما يوافقه صريح العقل و صحيح النقل.

مثلا أنهم بيّنوا فى قوله تعالى: «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ إِلى رَبِّها ناظِرَةٌ » (القيامه - ٢٣) الّذى تمسّک به الأشعرىّ و أتباعه فى القول بالرؤيه وجوها من المعانى الصحيحه التى تناسب حكم العقل و لا يأبى عنها طباع الايه.

روى الصدوق قدّس سرّه فى الباب الحادى عشر من عيون أخبار الرضا عليه السّلام باسناده عن ابراهيم بن أبى محمود قال: قال علىّ بن موسى الرّضا عليه السّلام فى قول اللّه تعالى «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ إِلى رَبِّها ناظِرَةٌ » يعنى مشرقه ينتظر ثواب ربّها.

و قال علم الهدى السيد المرتضى - ره - فى كتابه غرر الفوائد و درر القلائد (ص ١۶ طبع طهران ١٢٧٢ ه):

إنّ أصحابنا قد اعتمدوا فى إبطال ما ظنّ أصحاب الرّؤيه فى قوله تعالى «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ إِلى رَبِّها ناظِرَةٌ » على وجوه معروفه، لأنهم بيّنوا أنّ النظر ليس يفيد الرّؤيه و لا الرّؤيه من أجلّ محتملاته. و دلّوا على أنّ النظر ينقسم إلى أقسام كثيره منها تقليب الحدقه الصحيحه حيال المرئى طلبا لرؤيته، و منها النظر الّذى هو الانتظار، و منها النظر الّذى هو التعطف و الّرحمه، و منها النظر الّذى هو الفكر و التأمّل، و قالوا: إذا لم يكن فى أقسام النظر الرؤيه لم يكن للقوم بظاهرها تعلّق و احتجنا جميعا إلى طلب تأويل الايه من غير جهه الرؤيه، و تأوّلها بعضهم على الانتظار للثواب و إن كان المنتظر فى الحقيقه محذوفا و المنتظر منه مذكورا على عاده للعرب معروفه و سلّم بعضهم أنّ النظر يكون الرؤيه بالبصر و حمل الايه على رؤيه أهل الجنّه لنعم اللّه تعالى عليهم على سبيل حذف المرئى فى الحقيقه، و هذا الكلام مشروح فى مواضعه و قد بيّنا ما يورد عليه و ما يجاب عن الشبهه المعترضه فيه فى مواضع كثيره.

Presented by: https://Jafrilibrary.com

قال: و ههنا وجه غريب فى الايه حكى عن بعض المتأخّرين - قيل: إنّ ذلك البعض هو الصاحب بن عباد - لا يفتقر معتمده إلى العدول عن الظاهر أو إلى تقدير محذوف، و لا يحتاج إلى منازعتهم فى أنّ النظر يحتمل الرؤيه أولا يحتملها، بل يصحّ الاعتماد عليه، سواء كان النظر المذكور فى الايه هو الانتظار بالقلب أو الرؤيه بالعين، و هو أن يحمل قوله تعالى «إِلى رَبِّها » على أنه أراد به نعمه ربّها لأنّ الالاء النعم و فى واحدها أربع لغات يقال: ألى مثل قفا، و إلى مثل معى و ألى مثل ظبى، و إلىّ مثل حسىّ: قال الأعشى بكر بن وائل:

أبيض لا يرهب الهزال و لا يقطع رحما و لا يخون إلى

أراد أنه لا يخون نعمه و أراد تعالى بإلى ربّها نعم ربّها، و اسقط التنوين للإضافه.

قال: فإن قيل: أىّ فرق بين هذا الوجه و بين تأويل من حمل الايه على أنه اريد بها إلى ثواب ربّها ناظره يعنى رائيه لنعمه و ثوابه؟ قلنا: ذلك الوجه يفتقر إلى محذوف لأنه إذا جعل إلى حرفا و لم يعلّقها بالربّ تعالى فلا بدّ من تقدير محذوف و فى الجواب الّذى ذكرناه لا يفتقر إلى تقدير محذوف، لأنّ إلى فيه اسم تتعلّق به الرؤيه فلا يحتاج إلى تقدير محذوف غيره، و اللّه أعلم بالصواب، انتهى كلامه رفع مقامه، و ذكر البيت الطبرسى - ره - أيضا فى التفسير و استشهد به بأنّ إلى فى الايه اسم مفرد الالاء.

و جميع الايات الّتى تمسّك بها الأشاعره كان من هذا القبيل، و كذا الأخبار الظاهره فى الرؤيه، و لو كان خبر ناصّا فى مقصودهم بالفرض لرفضناه و نضربه على الجدار لعلمنا بأنّه موضوع و إلّا لما خالف العقل و القرآن.

على أنّ للرّوايات التى تعلّقوا بها أيضا معانى صحيحه كما سنشير إلى نبذه منها عند شرح الأحاديث الاتيه المرويّه عن الأئمه عليهم السّلام فى إبطال رؤيته تعالى بالأبصار.

ثمّ إنّ الأشاعره سلكوا فى قولهم هذا مسلك قولهم فى الكلام النفسى حيث

Presented by: https://Jafrilibrary.com

زعموا فى ماهيّه كلامه تعالى أنه معنى قديم قائم بذاته ليس بحرف و لا صوت و لا أمر و لا نهى و لا خبر و لا استخبار و غير ذلك من أساليب الكلام، لأنهم مع ذهابهم إلى تجرّده تعالى قالوا برؤيته بالأبصار و لكنه يرى لا كما يرى الاجسام بل يرى و ليس فوقا و لا تحتا و لا يمينا – الى آخر ما نقلنا من مذهبهم فى الرؤيه.

ثمّ إنّ بعض الأشاعره لمّا التفتوا إلى سخافه رأى شيخهم فى الرؤيه تصدّى لحمل كلامه على وجه لعلّه يوافق حكم العقل فقال: ليس مرادنا بالرؤيه الانطباع أو خروج الشعاع، بل الحاله الّتى تحصل من رؤيه الشىء بعد حصول العلم به.

و مراده من كلامه هذا أنه ليس المراد بالرؤيه هو الانكشاف التامّ المسلّم جوزاه عند الكلّ، و لا ارتسام صوره المرئىّ فى العين المسلّم امتناعه عند الكلّ بل أمر آخر وراء ذلك يسمّونه بالحاله الّتى تحصل من رؤيه الشىء بعد حصول العلم كما صرّح به شارح الفصوص المنسوب إلى الفارابى، و الفخر الرازى فى المحصّل و الرجلان من كبار الأشاعره.

فقال الأوّل (ص ۱۲۶ طبع طهران ۱۳۱۸ ه): مذهب أهل الحقّ و هم الأشاعره أنّ اللّه تعالى يجوز أن يرى منزّها عن المقابله و الجهه و المكان، و خالفهم فى ذلك سائر الفرق، و لا نزاع للنافين فى جواز الانكشاف التامّ العلمى، و لا للمثبتين فى امتناع ارتسام صوره المرئىّ فى العين، و اتصال الشعاع الخارج من العين بالمرئىّ إنما محلّ النزاع إذا عرّفنا الشمس مثلا بحدّ أو رسم كان نوعا من الإدراك، ثمّ إذا بصرناها و غمضنا العين كان نوعا آخر فوق الأوّل، ثمّ إذا فتحنا العين يحصل لنا من الإدراك نوع آخر فوق الأوّلين نسميّها الرّؤيه و لا يتعلّق فى الدّنيا إلّا بما هو فى جهه أو مكان، فمثل هذه الحاله الادراكيّه هل يصحّ أن يقع بدون المقابله و الجهه و أن يتعلّق بذات اللّه تعالى منزّهه عن الجهه و المكان أم لا فالأشاعره يثبتونها و المعتزله و سائر الفرق ينكرونها. انتهى كلامه.

و لا يخفى عليك أنه لم يأت بما يغنيهم و ينجيهم من مهالك رأيهم الكاسد، و أورد عليه الفخر فى المحصّل اعتراضات كثيره مع أنه حرّر البحث أيضا مثل ذلك

Presented by: https://Jafrilibrary.com

الرّجل و قال: محل النزاع ذلک الأمر الاخر لا الأوّلان، و اختار آخر الأمر أنّ المعتمد فی مسأله الرؤیه الدّلائل السمعیّه.

و نقل کلامه و إن کان مفضیا إلی إطناب، و لکن لمّا کان الرّجل من أعاظم الأشعریّه، و قوله یعتنی به فی تقریر ما ذهبوا إلیه یعجبنی نقله حتّی یعلم منه أنهم لمّا رأوا رکاکه رأی رئیسهم تصدّوا إلی تحصیل مخلص، فتراهم أنّهم فی کلّ و ادیهیمون، فذهب بعضهم الی أنّ المراد من الرؤیه تلک الحاله، و الاخر إلی أنّه الکشف التامّ، و ثالث إلی أنّ المعتمد الدّلائل السمعیّه مع أنّ شیخهم أبا الحسن علیّ ابن إسماعیل الأشعری اعتقد خلاف ما بیّنوه.

قال الشهرستانیّ فی الملل و النحل (ص ۴۵ طبع ایران ۱۲۸۸ ه): و من مذهب الأشعری أنّ کلّ موجود فیصحّ أن یری، فإنّ المصحّح للرؤیه إنّما هو الوجود، و الباری تعالی موجود فیصحّ أن یری، و قد ورد السمع بأنّ المؤمنین یرونه فی الاخره قال اللّه تعالی «وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ ناضِرَهٌ إِلی رَبِّها ناظِرَهٌ » إلی غیر ذلک من الایات و الأخبار. قال: و لا یجوز أن تتعلّق به الرؤیه علی جهه و مکان و صوره و مقابله و اتّصال شعاع أو علی سبیل انطباع فإنّ ذلک مستحیل.

انتهی قوله.

و أقول: إنّ قول الأشعری یضاهی ما ذهب إلیه الملحدون قدیما و حدیثا حیث قالوا: کلّ ما یری فهو موجود، فلو کان اللّه موجودا کان مرئیّا، فحیث لم نره فلیس بموجود.

علی أنّه یرد علی الأشعری أنّ المعانی و المشمومات و المسموعات و کثیرا من الأجسام کالهواء و الفلک و جمیع المشفّ الذی ینفذ فیه نور البصر لا تصحّ أن تری، اللّهمّ إلاّ أن یقال: إنّ الرّجل لمّا کان یعتقد بالإراده الجزافیّه و یجوّز تخلّف المسبّبات عن الأسباب إلاّ أنّ عاده اللّه جرت باحراق النار و تبرید الماء مثلا لا أنّ النار سبب للإحراق، یقول فی عدم رؤیه تلک الأشیاء أیضا بتخلّفها عن أسبابها و بأنّ إراده اللّه لم تجر برؤیتها.

Presented by: https://Jafrilibrary.com

أمّا كلام الفخر الرازى فى المحصّل فقال (ص ۱۳۷ طبع مصر ۱۳۲۳ ه) «مسأله» اللّه تعالى يصحّ أن يكون مرئيا، خلافا لجميع الفرق، أمّا الفلاسفه و المعتزله فلا إشكال فى مخالفتهم، و أمّا المشبّهه و الكراميّه فلأنّهم إنما جوّزوا رؤيته لاعتقادهم كونه تعالى فى المكان و الجهه و أمّا بتقدير أن يكون هو تعالى منزّها عن الجهه فهم يحيلون رؤيته، فثبت أنّ هذه الرؤيه المنزّهه عن الكيفيّه مما لا يقول به أحد إلّا أصحابنا.

و قبل الشروع فى الدّلاله لا بدّ فى تلخيص محلّ النزاع.

فإنّ لقائل أن يقول: إن أردت بالرؤيه الكشف التامّ فذلك مسلّم، لأنّ المعارف تصير يوم القيامه ضروريّه، و إن أردت بها الحاله الّتى نجدها من أنفسنا عند اتّصال الشعاع الخارج من العين إلى المرئى أو عن حاله مستلزمه لارتسام الصوره أو لخروج الشعاع و كلّ ذلك فى حق اللّه تعالى محال، و إن أردت به أمرا ثالثا فلا بدّ من إفاده تصوّره، فإنّ التصديق مسبوق بالتصوّر.

و الجواب أنّا إذا علمنا الشىء حال مالا نراه ثمّ رأيناه فانّا ندرك تفرقه بين الحالين. و قد عرفت أنّ تلك التفرقه لا يجوز عودها إلى ارتسام الشبح فى العين، و لا إلى خروج الشعاع منها، فهى عائده إلى حاله اخرى مسمّاه بالرؤيه فندّعى أنّ تعلّق هذه الصفه بذات اللّه جائز، هذا هو البحث عن محلّ النزاع، و المعتمد أنّ الوجود فى الشاهد علّه لصحّه الرؤيه فيجب أن يكون فى الغائب كذلك.

قال: و هذه الدلاله ضعيفه من وجوه:

أحدها أنّ وجود اللّه تعالى عين ذاته، و ذاته مخالف لغيره فيكون وجوده مخالفا لوجود غيره فلم يلزم من كون وجودنا علّه لصحّه الرؤيه كون وجوده كذلك.

سلّمنا أنّ وجودنا يساوى وجود اللّه تعالى و مجرّد كونه وجودا لكن لا نسلّم أنّ صحه الرؤيه فى الشاهد مفتقره إلى العلّه، فإنّا بيّنا أنّ الصحّه ليست أمرا ثبوتيّا فتكون عدميّه، و قد عرفت أنّ العدم لا يعلّل.

سلّمنا أنّ صحّه رؤيتنا معلّله فلم قلت إنّ العلّه هى الوجود؟ قالوا: لأنّا

Presented by: https://Jafrilibrary.com

نرى الجوهر و اللّون قد اشتركا فى صحّه الرؤيه، و الحكم المشترك لابدّ له من علّه مشتركه و لا- مشترك إلاّ- الحدوث و الوجود، و الحدوث لا- يصلح للعلّيه، لأنّه عباره عن وجود مسبوق بالعدم، و العدم نفى محض، و العدم السابق لا دخل له فى التأثير فيبقى المستقلّ بالتأثير محض الوجود، فنقول: لا نسلّم أنّ الجوهر مرئىّ على ما تقدّم.

سلّمناه لكن لا- نسلّم أنّ صحّه كون الجوهر مرئيّا يمنع حصولها فى اللّون مرئيّا، فلم لا يجوز أن يقال: الصحّتان نوعان تحت جنس الصحّه، تحقيقه أنّ صحّه كون الجوهر مرئيّا يمتنع حصولها فى اللّون، لأنّ اللّون يستحيل أن يرى جوهرا و الجوهر يستحيل أن يرى لونا، و هذا يدلّ على اختلاف هاتين الصحّتين فى الماهيه سلّمنا الاشتراك فى الحكم فلم قلت: إنه يلزم من الاشتراك فى الحكم الاشتراك فى العلّه؟ بيانه ما تقدّم من جواز تعليل الحكمين المتماثلين بعلّتين.

مختلفتين.

سلّمنا وجوب الاشتراك فلم قلت: إنه لا مشترك سوى الحدوث و الوجود و عليكم الدلاله. ثمّ نحن نذكره و هو الإمكان و لا شكّ أنّ الإمكان مغاير للحدوث فان قلت: الامكان عدمىّ قلت: فامكان الرؤيه أيضا عدمىّ، و لا استبعاد فى تعليل عدمىّ بعدمىّ.

سلّمنا أنه لا مشترك سوى الحدوث و الوجود فلم قلت: إنّ الحدوث لا يصلح قوله لأنه عباره عن مجموع عدم و وجود؟ قلنا: لا نسلّم بل هو عباره عن كون الوجود مسبوقا بالعدم و مسبوقيّه الوجود بالعدم غير نفس العدم. و الدّليل عليه أنّ الحدوث لا يحصل إلاّ فى أوّل زمان الوجود، و فى ذلك الزمان مستحيل حصول العدم فعلمنا أنّ الحدوث كيفيه زائده على العدم.

سلّمنا أنّ المصحّح هو الوجود فلم قلت: إنه يلزم من حصوله فى حقّ اللّه تعالى حصول الصحّه فانّ الحكم كما يعتبر فى تحقّقه حصول المقتضى يعتبر فيه أيضا انتفاء المانع، فلعلّ ماهيّه اللّه تعالى أو ماهيّه صفه من صفاته ينافى هذا الحكم و ممّا يحقّقه إنّ الحياه مصحّحه للجهل و الشهوه، ثمّ إنّ حياه اللّه تعالى لا تصحّحها

Presented by: https://Jafrilibrary.com

إمّـا لأنّ الاشتراک لیس إلاّ فی اللفظ، أو اشتراکا فی المعنی لکن ماهیّه ذات اللّه تعالی و ماهیّه صـفه من صـفاته ینافیهما، و علی التقدیرین فإنه یجوز فی هذه المسأله ذلک أیضا.

سلّمنـا أنه لم یوجـد المنافی لکن لم لا یجوز أن یکون حصول هـذه الرؤیه فی أعیننا موقوفا علی شـرط یمتنع تحقّقه بالنسبه إلی ذات اللّه تعـالی، فإنّا لا نری المرئیّ إلاّ إذا انطبعت صوره صـغیره متساویه للمرئی فی الشکل فی أعیننا، و فی المحتمل أن یکون حصول الحاله المسـمّاه بالرؤیه مشـروطا بحصول هـذه الصوره أو کان مشـروطا بحصول المقابله، و لمّا امتنع حصول هـذه الامور بالنسبه إلی ذات اللّه لا حرم امتنع علینا أن نری ذات اللّه تعالی و المعتمد فی المسأله الدّلائل السمعیّه:

أحدها أنّ رؤیه اللّه تعالی معلّقه باستقرار الجبل و هو ممکن و المعلّق علی الممکن ممکن فالرؤیه ممکنه.

و ثانیها أنّ موسی علیه الصلاه و السّلام سأل الرؤیه و لو لم تکن الرؤیه جائزه لکان سؤال موسی عبثا أو جهلا.

و ثالثهـا قوله تعـالی «وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ ناضِرَهٌ إِلی رَبِّها ناظِرَهٌ » انتهی ما أردنا من نقل کلامه فی المسأله فعلمت أنه صـرّح بأنّ المراد بالرؤیه عند الأشـعری و أتباعه لیس الانکشاف التام، و لا ارتسام صوره المرئی فی العین، لعدم الخلاف فی صـحّه الأوّل و بطلان الثانی بل المراد تلک الحاله الإدراکیه الّتی فسّرت.

و لمّا کان هذا المعنی أیضا غیر مستقیم بوجوه اشـیر إلی بعضـها عدل عنه الفخر و تمسّک بظاهر الایات الثلاث، مع أنها لا تدلّ علی مرادهم.

و العجب من الفخر کیف اعتمـد علی الایات فی إفاده ذلک المعنی الـذی یأبی عنه العقل و النقل أیضا کقوله تعالی «لا تُـدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ ». (الأنعام - ۱۰۴) و کیف تدرکه الأبصار و هو اللطیف الخبیر. و فی کلمه

Presented by: https://Jafrilibrary.com

اللّطيف فى المقام لطائف يفهمها من كان له قلب.

نعم الـوجه الأـوّل الّـذى بيّنه بعض آخر منهم من أنّ معنى الرؤيه عنـدهم الكشف التـامّ أى ينكشف لعبـاده المؤمنين فى الاـخره انكشاف البدر المرئى متين غايه المتانه، لما علمت آنفا من أنّ الدّنيا دار شكوك و ارتياب، فاذا كان يوم القيامه كشف للعباد ما يزول به الشكوك.

قال بعض المحقّقين كما نقل المولى صدرا عنه فى الفصل الرابع من الموقف السابع من السفر الرابع من الأسفار:

إنّ الإنسان ما دام فى مضيق البدن و سجن الدّنيا مقيّدا بقيود البعد و المكان و سلاسل الحركه و الزمان، لا يمكنه مشاهده الايات الافـاقيّه و الأنفسيّه على وجه التمام و لا يتلوها دفعه واحـده إلّا كلمه بعـد كلمه، و حرفا بعـد حرف، و يوما بعـد يوم و ساعه بعد ساعه.

فيتلو آيه و يغيب عنه اخرى، فيتوارد عليه الأوضـاع، و يتعـاقب له الشـئون و الأـحوال، و هو على مثال من يقرأ طومارا و ينظر إلى سطر عقيب آخر، و ذلـك لقصـور نظره و قوّه إدراكه عن الإحـاطه بالتمـام دفعه واحـده قـال تعـالى: «وَ ذَكِّرْهُمْ بِأَيّامِ اللّهِ إِنَّ فِى ذلِكَ لَآياتٍ » (ابراهيم – ۵).

فـإذا قويت بصـيرته و تكحّلت عينه بنور الهـدايه و التوفيق كمـا يكون عنـد قيـام السـاعه فيتجـاوز نظره عن مضـيق عـالم الخلق و الظلمـات إلى عـالم الأـمر و النور فيطـالع دفعه جميع مـا فى هـذا الكتـاب الجامع للايات من صور الأكوان و الأعيان كمن يطوى عنده السـجلّ الجامع للسـطور و الكلمات، و إليه الإشاره بقوله تعالى «يَوْمَ نَطْوِى السَّماءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ » (الأنبياء – ۱۰۴) و قوله: «وَ السَّماواتُ مَطْوِيّاتٌ بِيَمِينِهِ ».

و إنّما قال بيمينه لأنّ أصـحاب الشـمال و أهل دار النكال ليس لهم نصـيب فى طىّ السـماء بالقياس إليهم و فى حقّهم غير مطويّه أبدا، لتقيّد نفوسهم بالأمكنه و الغواشى كما قال تعالى «لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهادٌ وَ مِنْ فَوْقِهِمْ غَواشٍ » (الأعراف – ۴۲)

ص:۲۶۱

Presented by: https://Jafrilibrary.com

فلو كانت الأشاعره عنوا من قولهم هذا المعنى أعنى ذلك الكشف التامّ الذى بيّنه ذلك البعض، فنعم الوفاق، و إلّا فلا يتصوّر منه إلّا الرؤيه بالبصر و هو باطل عقلا و سمعا، و لكن قد عرفت أنّ هذا المعنى اللّطيف الصحيح ليس بمراد الأشعرى و أتباعه كما صرّح به الرّجلان و الشهرستانى فى الملل و غيرهم.

ثمّ إنّ حمل الحائطيّه و الحدثيه خبر رؤيه البارى تعالى مثل قوله صلّى اللّه عليه و آله «إنّكم سترون ربّكم كما ترون القمر ليله البدر لا تضامون فى رؤيته» و أشباهه على رؤيه العقل الأوّل كما نقل عنهما الشهرستانىّ فى الملل على ما قدّمنا آنفا فليس بصحيح أيضا.

و ذلك لأنهما حملا كلمه الربّ فى الحديث على العقل الأوّل من حيث إنه مربّ لما دونه من الموجودات و هذا لا بأس به كما برهن فى محلّه أنّ لكلّ نوع من الامور الّتى تلينا فردا مجرّدا عقلانيّا على صورته يسمّى ربّ ذلك النوع و هو تعالى ربّ أرباب النوعيّات، و لكنّهما أخطئا فى هذا الرأى أيضا من حيث إنهما اختاراه حذرا من الإشكال الوارد على ظاهر الحديث أعنى ما يتبارد إليه الذّهن من أنّ كلمه الرّبّ هو اللّه تعالى ربّ العالمين و قد كرّا إلى ما فرّا منه، لأنّ العقل الأوّل لا يمكن رؤيته بالأبصار، لأنّه من الموجودات النوريّه المحضه و المجرّدات الصرفه، و المفارقات مطلقا سواء كانوا عقولا أو نفوسا لا يمكن رؤيتهم بالأبصار، لأنّهم ليسوا بجسم و لا جسمانىّ، و ليس لهم جهه و كثافه و ثقل و غيرها من أوصاف الجسم.

على أنّ الأجسام المشفّه و كثيرا من الأعراض مع كونها فى جهه لا ترى و حكم بما أشرنا إليه العقل و عاضده الشرع، فقد قام البرهان على أنّ الصادر الأوّل لا يكون إلاّ عقلا و العقل لا يكون إلا مجرّدا. و قد قال اللّه تعالى: «ثُمَّ أَنْزَلَ اللّٰهُ سَكِينَتَهُ عَلىٰ رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهـا » (التوبه - ۲۶) و قال تعالى: «فَأَنْزَلَ اللّٰهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَ أَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْها » (التوبه - ۴۰) و قال تعالى: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ »

Presented by: https://Jafrilibrary.com

«رِيحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها » (الأحزاب - ١٠) و الجنود فى الايات الملائكه، و ذلك أنّ اللّه تعالى قال: «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّهُ فِي مَواطِنَ كَثِيرَةٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَ ضاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِما رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ ثُمَّ أَنْزَلَ اللّهُ سَكِينَتَهُ عَلى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها وَ عَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ذلِكَ جَزاءُ الْكافِرِينَ » (التوبه - ٢٥ و ٢٦).

و من تلك المواطن بدر و قد قال اللّه تعالى: «وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّهُ بِبَدْرٍ وَ أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَ لَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلاثَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ مُنْزَلِينَ بَلى إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ يَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هذا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ مُسَوِّمِينَ » (آل عمران ١٢١-١٢٣).

و قال تعالى. «إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ مُرْدِفِينَ » (الأنفال - ١٠).

و قد قال أمير المؤمنين عليه السّلام حين سئل عن العالم العلوى: صور عاريه عن الموادّ، خاليه عن القوّه و الاستعداد، تجلّى لها فأشرقت، و طالعها فتلألأت، ألقى فى هويّتها مثاله، و أظهر عنها أفعاله. الحديث.

و هذه الصور قد يعبّر عنهم بالعقول، و قد يعبّر عنهم بالملائكه، و إذا كانوا عارين عن الموادّ لا يمكن رؤيتهم بالأبصار، لما أشرنا إليه آنفا من أنّ المرئىّ بالبصر يجب أن يكون مادّيا كثيفا، و قد قدّمنا فى المباحث السابقه نبذه من الكلام فى ذلك (راجع ص ٧٩ ج ٢ من التكمله).

و أمّا جواب الأقوال الّتى نقلها الشهرستانىّ من أنّ داود الجوارى ذهب إلى أنّ معبوده جسم و لحم و دم - إلخ، و أنّ مضر و كهمش و الهجيمى أجازوا على ربّهم الملامسه و المصافحه، و أنّ المخلصين يعانقونه فى الدّارين و غيرهما من أقوال المشبّهه فهو أنّهم شبّهوه تعالى بأنفسهم.

Presented by: https://Jafrilibrary.com

على حذوما أفاده مولانا الامام الخامس محمّد بن علىّ الباقر عليه السّلام: هل سمّى عالما قادرا إلّا لما وهب العلم للعلماء، و القدره للقادرين؟ و كلّما ميّزتموه بأوهامكم فى أدقّ معانيه فهو مخلوق مصنوع مثلكم.

و فى روايه اخرى عن الصادق عليه السّلام: كلّما ميّزتموه بأوهامكم فى أدقّ معانيه مخلوق مصنوع مثلكم مردود إليكم، و لعلّ النمل الصغار تتوهّم أنّ للّه سبحانه زبانتين، فانّ ذلك كمالها، و تتوهّم أنّ عدمهما نقصان لمن لا يتّصف بهما، و كذا حال العقلاء فيما يصفون اللّه سبحانه و تعالى به.

و أمّا الروايات الموعوده فقد رويت عن أئمّتنا المعصومين عليهم السّلام فى إبطال رؤيته تعالى بالأبصار مطلقا روايات لطيفه دقيقه لو تأمّل فيها من كان له قلب سليم و سرّ نقىّ علم أنّ تلك الدّقائق الحكميّه و المعارف الحقّه الالهيّه، و الاشارات التوحيديّه و الاصول الكليّه العقليّه الّتى لم تبلغ إليها أفكار أوحدى الناس فى تلك الأعصار فضلا عن غيرهم، و لا يدركها الراسخون فى العلوم الالهيّه و المعارف العقليّه إلّا بعد تلطيف سرّ، و تصفيه فكر، و تجريد ذهن، و مدد سماوىّ إنما فاضت من سماء صدور الّذين هم المستضيئون بأنوار الرّحمن، و العارفون ببطون القرآن، و العالمون بالعلوم اللّدنيّه المستفاضه من لدن مبدء العالم عليهم و هم الذين فتحوا أبواب الاستدالال العقلى على العلوم الربوبيّه.

و المتضلّع فى أقوال علماء الشرع و مباحثهم الكلاميّه المنقوله من الخاصّه و العامّه علم أنّ قصارى استدلالهم على اصول العقائد و غيرها كانت مقصوره بمفاهيم الايات و الأحاديث الظاهره و لم يعهد منهم إقامه نحو تلك البراهين العقليه المأثوره عن آل محمّد صلّى اللّه عليه و آله.

فعليك بما رواه عنهم ثقه الإسلام أبو جعفر الكلينى فى الكافى، و الشيخ الأجلّ الصدوق فى التوحيد و الأمالى، و الشيخ الجليل الطبرسىّ فى الاحتجاج، و بما استنبط منها المتألّهون من مطالب عرشيّه رقيقه، و نكات عقليّه أنيقه مما يضىء العقل و يقويه و يحييه.

ص:۲۶۴

Presented by: https://Jafrilibrary.com

إذا شئت أن ترضى لنفسک مذهبا و تعرف صدق القول من كذب أخبار

فوال أناسا قولهم و حديثهم روى جدّنا عن جبرئيل عن البارى

و دونک شرح الحكيم المتألّه المولى صدر الشيرازى، و شرح الحكيم المولى محمّد صالح المازندرانى، و شرح الحكيم الفيض فى الوافى على اصول الكافى و شرح الحكيم القاضى السعيد القمى على كتاب التوحيد للصّدوق، و شروح غيرهم من فحول العلماء على الكافى و التوحيد و غيرهما ممّا رويت عن أئمّتنا الطاهرين حتى يتبين لک أنّ المعارف الحقّه فى الاصول الإعتقاديّه هى الّتى أفادوها و بيّنوها لأهلها، و أنّ من حاد عنها فقد سلک طريقه عمياء قاده الهوى إليها، و أطاع الوهم فأضلّه الجادّه الوسطى و أنّ من عزى إلى الإماميّه غير ما هداهم إليها أئمّتهم فقد افترى.

فقد يخلق بنا الآن أن نذكر عدّه روايات فى ذلک الموضوع المعنون و نفسّرها بقدر الوسع على الإيجاز و الاختصار، دون التطويل و الإكثار عسى أن ينفع طالب الرّشاد و باغى السداد فنقول و باللّه التوفيق و عليه التكلان:

إنّ الكلينىّ قدّس سرّه قد نقل فى الباب التاسع من كتاب التوحيد من جامعه اصول الكافى المترجم بباب إبطال الرؤيه أحاديث عنهم عليهم السّلام و أتى بطائفه منها الصّدوق قدّس سرّه فى التوحيد و الأمالى، و الشيخ الجليل الطبرسى - ره - فى الاحتجاج، و العلّامه المجلسى فى البحار، و نحن اخترنا منها ما نوردها ههنا و نبحث عن معانيها و نكشف القناع عن دقائقها و لطائفها بعون اللّه تعالى.

الحديث الاول

و هو الحديث الرابع من ذلک الباب من الكافى رواه باسناده عن أحمد بن إسحاق قال: كتبت إلى أبى الحسن الثالث عليه السّلام أسأله عن الرؤيه و ما اختلف فيه الناس، فكتب عليه السّلام: لا يجوز الرؤيه ما لم يكن بين الرائى و المرئى هواء ينفذه البصر فاذا انقطع الهواء عن الرائى و المرئى لم تصحّ الرؤيه، و كان فى ذلک الاشتباه، لأن الرائى متى ساوى المرئىّ فى السبب الموجب بينهما فى الرؤيه وجب الاشتباه

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و كان ذلك التشبيه لأنّ الأسباب لا بدّ من اتّصالها بالمسبّبات.

و روى الحديث الصدوق فى باب ما جاء فى الرؤيه من كتابه التوحيد عن الحسين بن أحمد بن إدريس، عن أبيه، عن أحمد بن إسحاق أيضا، و بينهما اختلاف فى الجمله و على ما فى التوحيد: قال: كتبت إلى أبى احسن الثالث عليه السّلام عن الرؤيه و ما فيه الناس - فاذا انقطع الهواء و عدم الضياء بين الرائى - و كان فى فى ذلك التشبيه - إلخ. و قال المجلسىّ - ره - فى مرآه العقول: و فى بعض النسخ لم ينفذه البصر.

و رواه أيضا الشيخ الجليل الطبرسى فى الاحتجاج عن أحمد بن اسحاق عنه عليه السّلام: قال: كتبت إلى أبى الحسن علىّ بن محمّد عليهما السّلام أسأله عن الرؤيه و ما فيه الخلق، فكتب عليه السّلام: لا يجوز الرؤيه، و فى وجوب اتّصال الضياء بين الرائى و المرئى وجوب الاشتباه، و اللّه منزّه عن الاشتباه، فثبت أنه لا يجوز على اللّه تعالى الرؤيه بالأبصار، لأنّ الأسباب لا بدّ من اتّصالها بالمسبّبات.

أقول: يعلم من عقد ذلك الباب فى الكافى و التوحيد و فى الغرر و الدّرر للشريف المرتضى علم الهدى، و فى أوائل المقالات للشيخ الأجلّ المفيد، و فى غيرها من الكتب الكلاميّه و الرّوائيّه، و من سؤال الناس الأئمّه عليهم السّلام عن الرؤيه سيما من سؤال محمّد بن عبيد أبا الحسن الرضا عليه السّلام عن الرؤيه و ما ترويه العامّه و الخاصّه و من سؤال عبد السّلام بن صالح الهروى عنه عليه السّلام رواه الطبرسى فى الاحتجاج و الصدوق فى أوّل الباب الحادى عشر من عيون أخبار الرضا عليه السّلام قال: قلت لعلىّ بن موسى الرضا عليه السّلام: يا ابن رسول اللّه ما تقول فى الحديث الذى يرويه أهل الحديث أنّ المؤمنين يزورون ربّهم إلخ. و من سؤال أحمد بن إسحاق أبا الحسن الثالث عليه السّلام عن الرؤيه و ما اختلف فيه النّاس و غيرها ممّا سيأتى طائفه منها و بيانها أنّ البحث عن الرؤيه كان دارجا و رائجا فى تلك الأعصار جدّا.

قال القاضى نور اللّه نوّر اللّه مرقده فى المجالس عند ترجمه اسماعيل بن علىّ ابن إسحاق بن أبى سهل بن نوبخت البغدادى نقلا عن النجاشى أنه صنّف كتابا فى استحاله

Presented by: https://Jafrilibrary.com

رؤيه القديم.

اغترّ كثير من النـاس بظـاهر الايات و الأخبار، و تفنّنت الاراء فيها و كان محضـر الأئمّه مختلف الناس يسألونهم عن الرؤيه و كان الأئمه عليهم السّـلام يقودهم إلى الصـراط السوىّ، و يهـديهم إلى مناهج الصدق ببراهين متقنه متفنّنه على حسب اختلاف عقول الناس و وسعهم.

ثمّ لمّـا كـان ذلك البحث دائرا و مال غير فرقه إلى التشبيه و الرؤيه بالأبصار و كانت فطره الناس السـليمه تأبى عن قبول الرؤيه و التشبيه و أشـباههما التجئوا إلى الأئمّه الهـداه المهـديّين لعلمهم بأنهم عليهم السّـلام خزنه علمه تعالى و عيبه وحيه، و بأنّ عنـدهم مفاتيح الحكمه و علم الكتاب و فصل الخطاب، فتبصّر ثمّ استقم.

أبو الحسن الثالث هو الإمام العاشر علىّ بن محمّد الهادى العسكرى عليه السّلام كما فى روايه الطبرسى فى الاحتجاج.

و أحمـد بن إسـحاق بن سـهل القمى كان ثقه قال الكشـىّ فى الرجال: إنه عاش بعد وفاه أبى محمّد (الحسن بن علىّ العسـكرىّ عليهما السّلام).

سأله عليه السّـلام عن الرؤيه هل يجوزها أم لا و عمّا اختلف فيه الناس من جوازها عنـد بعض و اسـتحالتها عند آخر، و المراد أنه سأله عليه السّـلام عن المذهب الحقّ فى ذلك فكتب عليه السّلام إليه بأنّ رؤيته تعالى بالأبصار مستحيله. لأنّ الرؤيه تلازم تجسّم البـارى و تحيّزه، و ذلـك لأـنّ الرؤيه إنمـا تتحقّق إذا كـان بين الرائى و المرئى هواء ينفـذه البصـر، فإذا انقطع الهواء عن الرائى و المرئى بأن وقع بينهما حائل مثلا لم تصـحّ الرؤيه، فاذا لا بـد أن يكون المرئى شبيها بالرائى من حيث انهما وقعا فى طرفى امتـداد فاصل هو الهواء و تحقّق بينهما الوضع بمعنى تمام المقوله على هيئه مخصوصه لازمه للإبصار.

و المراد بالاشـتباه هو هـذا المعنى فى المقـام أى كون المرئى شبيهـا بـالرائى فى تلـك الصـفات الخـاصّه بالأجسـام من الوضع و المحاذاه و التقابل و الطرف و الجهه و غيرها يقال: اشتبه الشيئان إذا أشبه كلّ منهما الاخر، و كان ذلك الاشتباه تشبيهه

Presented by: https://Jafrilibrary.com

تعالی بالأجسام و هو منزّه عن ذلک فلا تدرکه الأبصار.

و إنّما یجب فی الرؤیه واسطه الهواء بین الرائی و المرئی و کونهما طرفی الواسطه بحیث یساوی أی یسامت الرائی المرئی، و ذلک کلّه یکون موجبا لکون المرئی شبیها بالأجسام، لأنّ الهواء المتوسط سبب للرؤیه، و هی سبب لمسامته الرائی و المرئی فی طرفی الواسطه، و المسامته سبب لکون کل منهما فی حیّز وجهه فهی أسباب لوجوب المشابهه بینه تعالی و الأجسام، و الأسباب لا بدّ أن تکون متصله بمسبّباتها غیر منفکّه عنها.

و بالجمله إنه علیه السّلام احتجّ علی بطلان رؤیته تعالی بالأبصار بقیاسین: أحدهما قیاس اقترانیّ مؤلّف من متّصلتین، و الاخر قیاس استثنائیّ مؤلّف من شرطیّه هی نتیجه الأوّل و حملیّه، و صورتهما:

کلّما کان الشیء مرئیّا بالأبصار وجب أن یکون طرف الهواء المتوسط و مقابلا للرائی، و کلّما کان کذلک فهو جسم، ینتج کلّما کان الشیء مرئیّا بالأبصار فهو جسم، ثمّ نقول: لو کان اللّه تعالی مرئیّا بالأبصار فهو جسم، لکنّه لیس بجسم فلیس بمرئیّ.

إن قلت: قد یری الأشیاء و هی أو الرائی تحت الماء الصافیه فلیس بینهما إلّا ماء نیفذها نور البصر، و لیس من شروط الإبصار أن یکون الواسطه هواء لیس إلّا فکیف قال علیه السّلام: ما لم یکن بین الرائی و المرئی هواء ینفذه البصر؟ أقول: المذهب المصنور فی الإبصار سواء کان بخروج الشعاع أو الانطباع أو غیرهما أنه لا بدّ من توسّط جسم شفاف کما سیأتی برهانه، و أمّا کونه هواء فقط فلیس بواجب و لکن لمّا کان أکثر ما یبصر بالقوّه الباصره إنّما کان الهواء بینهما متوسّطا و کان انس الناس به آکد لهج به علیه السّلام علی سبیل ذکر مصداق لا علی سبیل الانحصار.

و ذهب بعض أعاظم العصر إلی أنّ الهواء فی الحدیث لیس الهواء الّذی هو أحد العناصر حیث قال: الهواء فی لغه العرب هو الخلاء العرفی قال اللّه تعالی:

Presented by: https://Jafrilibrary.com

«وَ أَفْئِدَتُهُمْ هَواءٌ » أی خالیه من العقل و التدّبر، و قال جریر: و مجاشع قصب هوت أجوافه أی خلت أجوافه، و فی الصحاح کلّ خال هواء، و هدا هو المراد هنا لا الهواء المصطلح للطبیعیّین و هو جسم رقیق شفّاف کما حمله علیه صدر المتألّهین قدّس سرّه و هذا الهواء الّذی هو جسم رقیق عند العرف بمنزله العدم.

و الحاصل أنه لا بد للرؤیه من فاصله بین الرائی و المرئی، و یتحقّق الفاصله بعدم وجود جسم کثیف، و الأجسام الفلکیه غیر مانعه للرؤیه لأنّها أشفّ و أرقّ من هذا الهواء المکتنف للأرض، فهی بمنزله الهواء فیکون الهواء فی لغه العرب أقرب من البعد المفطور الّذی یقول به بعض الفلاسفه، انتهی موضع الحاجه من نقل کلامه.

أقول: لا کلام فی أنّ الهواء أحد معانیه ما ذکره کما قدّمنا البحث عن ذلک فی شرح الکتاب السابع، و لکن لیس هذا المعنی بمراد فی الحدیث، لبطلان الخلاء أوّلا، و عدم تحقّق الرؤیه بلا واسطه جسم شفاف بین الرائی و المرئی ثانیا و إن ذهب بعض إلی أنّ الواسطه کلّما کانت أرقّ کانت الرؤیه أولی و أسرع کالمرئی فی الهواء و الماء ثمّ قال بالقیاس فلو کانت الواسطه خلاء محضا لکانت الرؤیه أکمل لکن حجّته داحضه و الحقّ أنّ فی الرؤیه لا بدّ من توسّط جسم شفّاف کما اختاره الحکیم المولی صدرا قدّس سرّه فی آخر الباب الرابع من السفر الرابع من الأسفار، و أقام فیه برهانا بما لا مزید علیه حیث قال:

«فصل» فی أنه لا بدّ فی الابصار من توسط الجسم الشفّاف. و اعلم أنّ الحجه علی ذلک أنّ تأثیر القوی المتعلقه بالأجسام فی شیء و تأثّرها عنه لا یکون إلاّ بمشارکه الوضع و منشأ ذلک أنّ التأثیر و التأثّر لا یکون إلاّ بین شیئین بینهما علاقه علّیّه و معلولیّه، و هذه العلاقه متحقّقه بالذات بین القوه و ما یتعلّق به من مادّه أو موضوع أو بدن، لأنّها إمّا علّه ذاته أو علّه تشخّصه أو کماله، و متحقّقه بالعرض بینها و بین ماله نسبه وضعیّه إلی ذلک المتعلّق به، فإنّ العلاقه الوضعیّه فی الأجسام بمنزله العلاقه العلّیّه فی العقلیّات إذ الوضع هو بعینه نحو وجود الجسم و تشخّصه

Presented by: https://Jafrilibrary.com

فإذا كان الجسمان بحيث يتجاوران بأن يتّصل طرفاهما فكأنّهما كانا جسما واحدا فإذا وقع تأثير خارجيّ على أحدهما فيسرى ذلك التأثير إلى الاخر كما تسخّن بعض جسم بالنار فانه يتسخّن بعضه الاخر أيضا بذلك التسخين، و كما استضاء سطح أحدها بضوء النيّر يستضىء سطح آخر وضعه إلى الأوّل كوضعه إلى ذلك النيّر.

و إنّما قيّدنا التأثير بالخارجى لأنّ التأثير الباطنى الّذى لا يكون بحسب الوضع لا يسرى فيما يجاور الشىء.

فإذا تقرّر هذا فنقول: إنّ الإحساس كالإبصار و غيره هو عباره عن تأثّر القوى الحاسّه من المؤثّر الجسمانى، و هو الأمر المحسوس الخارجى فلا بد ههنا من علاقه وضعيّه بين مادّه القوّه الحاسّه و ذلك الأمر المحسوس، و تلك العلاقه لا يتحقّق بمجرّد المحاذاه من غير توسّط جسم مادّى بينهما إذ لا علاقه بين أمرين لا اتّصال بينهما وضعا و لا نسبه بينهما طبعا، بل العلاقه إمّا ربط عقلىّ، أو اتّصال حسّىّ فلا بدّ من وجود جسم و اصل بينهما.

و ذلك الجسم إن كان جسما كثيفا مظلما تسخّن فليس هو فى نفسه قابلا للأثر النورى فكيف يوجب ارتباط المبصر بالبصر أو ارتباط المنير بالمستنير فإنّ الرابط بين الشيئين لا بدّ و أن يكون من قبلهما، لا أن يكون منافيا لفعلهما، فإذا لا بدّ أن يكون بينهما جسم مشفّ غير حاجز و لا مانع لوقوع أحد الأثرين أعنى النور من النيّر إلى المستنير أو من البصر إلى المبصر أو تأديه الشبح من المبصر إلى البصر.

فعلى هذا يظهر فساد قول من قال: المتوسّط كلّما كان أرقّ كان أولى، فلو كان خلاء صرفا لكان الإبصار أكمل حتى كان يمكن ابصارنا النمله على الصّماء.

لا ـ بما ذكروه فى جوابه بأنّ هذا باطل فليس إذا أوجب رقّه المتوسّط زياده قوّه فى الإبصار لزم أن يكون عدمه يزيد أيضا فى ذلك، فإن الرقّه ليست طريقه إلى عدم الجسم لأنّ اشتراط الرقّه فى الجسم المتوسّط لو كان لأجل أن لا يمنع

Presented by: https://Jafrilibrary.com

نفوذ الشعاع فصحّ أنه إذا كان رقّه الجسم منشأ سهوله النفوش كان عدم الجسم فيما بين أولى فى ذلك و كانت الرقّه على هذا التقدير طريقا إلى العدم.

بل فساده لأنه لو لم يكن بين الرائى و المرئى أمر وجودى متوسّط موصل رابط لم يكن هناك فعل و انفعال.

فان قلت: إنّ الشيخ اعترف بأنّ هذا النوع من الفعل و الانفعال لا يحتاج إلى ملاقات الفاعل و المنفعل، فلو قدّرنا الخلاء بين الحاسّ و المحسوس فأىّ إلى ملاقات الفاعل و المنفعل، فلو قدّرنا الخلاء بين الحاسّ و المحسوس فأىّ محال يلزم من انطباع صوره المحسوس فى الحاسّ، بل الخلاء محال فى نفسه و الملاء واجب.؟ قلنا: إنّ ملاقاتهما، و إن لم يكن واجبا لكن يجب مع ذلك إمّا الملاقاه و إمّا وجود متوسّط جسمانىّ بينهما يكون مجموع المتوسّط و المنفعل فى حكم جسم واحد بعضه يقبل التأثير لوجود الاستعداد فيه، و بعضه لا يقبل لعدم الاستعداد فلو فرض أن ليس بين النار و الجسم المتسخّن جسم متوسّط لم يتحقّق هناك تسخين و تسخّن، لعدم الرابطه، و كذا لو لم يكن بين الشمس و الأرض جسم متوسّط لم يقبل الأرض ضوء و لا سخونه، انتهى كلامه رفع مقامه.

و قد أشار إلى هذا البرهان اجمالا العلامه الخواجه نصير الدين الطوسى فى شرحه على أواخر النمط الثانى من الاشارات للشيخ الرئيس بقوله: الأجسام العنصريّه قد تخلو عن الكيفيّات المبصره و المسموعه و المشمومه و المذوقه و السبب فى ذلك أنّ إحساس الحواسّ الأربعه بهذه المحسوسات إنما يكون بتوسّط جسم مّاكالهواء و الماء - إلخ.

و لعمرى أنّ هذا كلام صدر من معدن تحقيق و فاض من عين صافيه، و عليه جلّ علماء هذه الأعصار من افرنج و غيره أيضا، حيث ذهبوا بأنّ الإترهو حامل النور من الشمس و القمر و الكواكب، و هو منفوش بين السماء و الأرض، فإذا أصاب النور الأجسام الكثيفه كالأرض مثلا ينكسر قهرا، و الانكسار مولّد للحراره كما اختاره الرياضيّون من سالف الدّهر

ص:٢٧١

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و بالجمله لو لم یکن بین الرائی و المرئی متوسّط مشفّ لا یمکن الرؤیه، و المتوسّط إمّا هواء أو إتر أو غیرها، و المخالف مکابر.

ثمّ إنّ قوله علیه السّلام: الأسباب لا بدّ من اتّصالها بالمسبّبات. حکم کلّیّ أصیل عقلیّ ردّ علی من زعم أنّ القول بتأثیر الأسباب و الوسائط ینافی کونه تعالی مستغنیا عن غیره، و یفضی إلی إنکار معجزات الأنبیاء علیهم السّلام و الشرک باللّه تعالی و غیرها من الأوهام الباطله.

کما ذهب إلیه الأشاعره و قالوا: إنّ استناد الاثار الصادره عن الانسان و عن الطبائع و غیرها من الممکنات جمیعا إلی واجب الوجود ابتداء من غیر واسطه حتّی تسخین النار و تبرید الماء، فلا النار سبب للإحراق و لا الماء للتبرید و لا الفکر لتحصیل النتیجه و هکذا الکلام فی سائر الأسباب فیقول بجواز تخلّف الاحراق عن النار و التبرید عن الماء و النتیجه عن المقدّمات الفکریّه إلاّ أنّ عاده اللّه جرت بترتّب تلک الاثار عنها من غیر تأثیر لشیء منها فیها.

و العقل بفطرته الأصلیّه یکذّب هذا القول و ینفر عنه و الکلمات الالهیّه تنادی بأعلی صوتها بشناعته، و الموحّد مع أنه یری الکلّ من اللّه تعالی و یقول بحقائق الایمان: لیس المؤثّر فی الوجود إلاّ اللّه، یقول: أبی اللّه أن یجری الامور إلاّ بأسبابها، و یری ما سواه معدّات مسخّرات بأمره تعالی، و المؤثّر فی الحقیقه هو تعالی و مع ذلک یقول: لا یجوز تخلّف المسبّبات عن الأسباب، و نعم ما قاله الحکیم السبزواری فی اللالی المنتظمه عند الأقوال فی نتیجه القیاس:

و الحقّ ان فاض من القدسی الصور و إنما إعداده من الفکر

قال تعالی فی القرآن الکریم: «اَللّهُ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیاحَ فَتُثِیرُ سَحاباً فَیَبْسُطُهُ فِی السَّماءِ کَیْفَ یَشاءُ وَ یَجْعَلُهُ کِسَفاً فَتَرَی الْوَدْقَ یَخْرُجُ مِنْ خِلالِهِ » (الروم - ۴۸) فهو تعالی أرسل الرّیاح ثمّ أسند الیها أنها تثیر سحابا.

و قال تعالی: «وَ هُوَ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیاحَ بُشْراً بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ حَتّی إِذا أَقَلَّتْ سَحاباً ثِقالاً سُقْناهُ لِبَلَدٍ مَیِّتٍ فَأَنْزَلْنا بِهِ الْماءَ فَأَخْرَجْنا بِهِ مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ »

Presented by: https://Jafrilibrary.com

«كَذلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتى لَعَلَّكَمْ تَذَكَّرُونَ » (الاعراف – ۵۷).

و الايات الالهيّه من هذا القبيل كثيره، و المخالف يخالف فطرته و يكذّبها و نعم ما قيل:

إذا لم تكن للمرء عين صحيحه فلا غرو أن يرتاب و الصبح مسفر

الحديث الثانی

و هو الثانی من ذلک الباب من الكافی أيضا روى الكلينىّ قدّس سرّه عن أحمد بن إدريس، عن محمّد بن عبد الجبار، عن صفوان بن يحيى قال: سألنی أبو قره المحدّث أن ادخله إلى أبی الحسن الرّضا عليه السّلام، فاستأذنته فی ذلک فأذن لی فدخل عليه، فسأله عن الحلال و الحرام و الأحكام حتّى بلغ سؤاله إلى التوحيد فقال أبو قره: إنّا روّينا أنّ اللّه قسّم الرؤيه و الكلام بين نبيّين، فقسّم الكلام لموسى و لمحمد الرؤيه، فقال أبو الحسن عليه السّلام: فمن المبلّغ عن اللّه إلى الثقلين من الجنّ و الانس لا تدركه الأبصار و لا يحيطون به علما و ليس كمثله شیء، أليس محمد؟ قال: بلى، قال: كيف يجیء رجل إلى الخلق جميعا فيخبرهم أنّه جاء من عند اللّه و أنّه يدعوهم إلى اللّه بأمر اللّه فيقول: لا تدركه الأبصار و لا يحيطون به علما و ليس كمثله شیء ثمّ يقول: أنا رأيته بعينی و أحطت به علما و هو على صوره البشر، أما تستحيون ما قدرت الزنادقه أن ترميه عليه السّلام بهذا أن يكون يأتی من عند اللّه بشیء ثمّ يأتی بخلافه من وجه آخر.

ثمّ قال أبو قره: فانه تعالى يقول «وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرى » فقال أبو الحسن عليه السّلام: إنّ بعد هذه الايه ما يدلّ على ما رأى حيث قال «ما كَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأى » يقول ما كذب فؤاد محمّد صلّى اللّه عليه و آله ما رأت عيناه. ثمّ أخبر بما رأى فقال «لقد رأى من آيات ربّه الكبرى» فايات اللّه غير اللّه، و قد قال اللّه: و لا يحيطون به علما، فاذا رأته الأبصار فقد أحاط به العلم و وقعت المعرفه.

فقال أبو قره: فنكذّب بالروايات؟ فقال أبو الحسن عليه السّلام: إذا كانت الروايات مخالفه للقرآن كذّبتها و ما أجمع المسلمون عليه أنّه لا يحاط به علما و لا تدركه

Presented by: https://Jafrilibrary.com

الأبصار و ليس كمثله شیء، انتهی الحديث علی ما في الكافي.

أقول: روى الحديث أبو جعفر محمّد بن بابويه الصدوق في باب ما جاء في الرؤيه من كتابه في التوحيد قال: حدّثنا عليّ بن أحمد بن محمّد بن عمران الدقاق قال: حدّثنا محمّد بن يعقوب الكليني، عن أحمد بن إدريس - إلخ، و فيه: بين اثنين مكان بين نبيّين. إلی الثقلين الجنّ و الانس، ليس فيه كلمه من الجارّه. قال:

فكيف يجيء رجل، مع كلمه الفاء، و يقول لا تدركه، مكان فيقول لا تدركه. يأتي عن اللّه بشيء، مكان يأتي من عند اللّه بشيء، كذبت بها مكان كذبتها و ما اجتمع المسلمون مكان و ما أجمع المسلمون.

و كذا رواه الطبرسي في الاحتجاج و بين النسخ اختلاف في الألفاظ في الجمله و الحديث علی ما في الكافي و التوحيد يكون علی مقدار خمس ما في الأخير.

و قد صرّح الشيخ الطبرسي في الاحتجاج بأنّ أبا قره المحدّث صاحب شبرمه و قد مضی في شرح المختار ۲۳۷ في البحث الروائي عن الأخبار الناهيه عن العمل بالقياس في الدين أنّ عبد اللّه بن شبرمه القاضي كان يعمل بالقياس، و قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: ضلّ علم ابن شبرمه عند الجامعه إلخ.

و لكن ابن شبرمه هذا لم يدرك أبا الحسن الرضا عليه السّلام قال المحدّث القمي - ره - في مادّه شبرم من السفينه: ابن شبرمه هو عبد اللّه البجلي الكوفي الضبّي كان قاضيا لأبي جعفر المنصور علی سواد الكوفه و كان شاعرا توفي سنه ۱۴۴ ه.

و قال الاستاذ الشعراني في تعليقته علی شرح المولی صالح المازندراني علی اصول الكافي: أبو قره و شبرمه كلاهما مجهولان و ليس عبد اللّه بن شبرمه المتوفی سنه ۱۴۴ علی عهد الصادق عليه السّلام لأنه لم يدرك الرضا عليه السّلام، و قد ذكر ابن حجر في التقريب موسی بن طارق القاضي المكنی بأبي قره من الطبقه التاسعه و هو معاصر للرضا عليه السّلام فلعله هو. انتهی كلامه مدّ ظله.

و نقل في شرح المذكور عن بعض الأصحاب أنّ أبا قره هذا هو عليّ بن أبي قره أبو الحسن المحدّث رزقه اللّه تعالی الاستبصار و معرفه هذا الأمر أخيرا، ثمّ

Presented by: https://Jafrilibrary.com

قال الشارح: و انّما وصفه بالمحدّث لئلّا يتوهّم أنه أبو قره النصرانى اسمه يوحنّا صاحب جاثليق.

قوله: فدخل عليه فسأله عن الحلال و الحرام و الأحكام حتّى بلغ سؤاله إلى التوحيد، أقول: قد ذكرنا أنّ هذا الحديث يكون فى الاحتجاج على مقدار خمسه أمثال ما فى الكافى، على أنّ الطبرسىّ لم ينقل الحديث بتمامه و لا بأس بذكره على ما فى الاحتجاج لا شتماله على فوائد عظمى فى مسائل شتّى.

قال الطبرسى - ره -: و عن صفوان بن يحيى قال: سألنى أبو قره المحدّث صاحب شبرمه أن ادخله إلى أبى الحسن الرضا عليه السّلام فاستأذنته فأذن له، فدخل فسأله عن أشياء من الحلال و الحرام و الأحكام و الفرائض حتّى بلغ كلامه «سؤاله - خ ل» إلى التوحيد.

فقال له: أخبرنى جعلنى اللّه فداك عن كلام اللّه تعالى لموسى.

فقال: اللّه أعلم و رسوله بأىّ لسان كلّمه بالسريانيّه أم بالعبرانيّه.

فأخذ أبو قره بلسانه فقال: إنّما أسألك عن هذا اللّسان.

فقال أبو الحسن عليه السّلام: سبحان اللّه ممّا تقول، و معاذ اللّه أن يشبه خلقه أو يتكلّم بمثل ما هم به يتكلّمون، و لكنّه عزّ و جلّ ليس كمثله شىء و لا كمثله قائل فاعل.

قال: كيف ذلك؟ قال: كلام الخالق لمخلوق ليس ككلام المخلوق لمخلوق، و لا يلفظ بشقّ فم و لا لسان، و لكن يقول له كن فكان بمشيّته ما خاطب به موسى من الأمر و النهى من غير تردّد فى نفس.

فقال له أبو قره: فما تقول فى الكتب؟ فقال أبو الحسن عليه السّلام: التوراه و الانجيل و الزّبور و القرآن و كلّ كتاب انزل كان كلام اللّه أنزله للعالمين نورا و هدى و هى كلّها محدثه و هى غير اللّه حيث يقول «أو يحدث لهم ذكرا» و قال «ما يأتيهم من ذكر من ربّهم محدث إلّا استمعوه

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و هم يلعبون» و اللّه أحدث الكتب كلّها الّذى أنزلها.

فقال أبو قره: فهل تفنى؟ فقال أبو الحسن عليه السّلام: أجمع المسلمون على أنّ ما سوى اللّه فان و ما سوى اللّه فعل اللّه، و التوراه و الانجيل و الزبور و القرآن فعل اللّه، ألم تسمع الناس يقولون ربّ القرآن و أنّ القرآن يوم القيامه يقول يا ربّ هذا فلان و هو أعرف به منه قد اظمأت نهاره و أسهرت ليله فشفّعنى فيه و كذلك (فكذلك - خ ل» التوراه و الانجيل و الزبور و هى كلّها محدثه مربوبه أحدثها من ليس كمثله شىء هدى لقوم يعقلون، فمن زعم أنهنّ لم يزلن فقد أظهر أنّ اللّه ليس بأوّل قديم و لا واحد و أنّ الكلام لم يزل معه، و ليس له بدؤ و ليس بإله.

قال أبو قره: فإنّا روّينا أنّ الكتب كلّها تجىء يوم القيامه و الناس فى صعيد واحد صفوف قيام لربّ العالمين ينظرون حتّى ترجع فيه لأنّها منه و هى جزء منه فإليه تصير.

قال أبو الحسن عليه السّلام: فهكذا قالت النصارى فى المسيح إنّ روحه جزء منه و يرجع فيه، و كذلك قالت المجوس فى النار و الشمس إنّهما جزء منه و يرجع فيه تعالى ربّنا أن يكون متجزّيا أو مختلفا، و انّما يختلف و يأتلف المتجزّى لأنّ كلّ متجزّ متوهّم و القلّه و الكثره مخلوقه دالّه على خالق خلقها.

فقال أبو قره: فانّاروّينا أنّ اللّه قسّم الرؤيه و الكلام بين نبيّين، فقسّم لموسى الكلام و لمحمد الرؤيه - الى آخر ما نقلناه عن الكافى و بعده: و سأله عن قوله تعالى «سُبْحانَ الَّذِى أَسْرى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى ».

فقال أبو الحسن عليه السّلام: قد أخبر اللّه أنه أسرى به ثمّ أخبر لم اسرى به فقال «لِنُرِيَهُ مِنْ آياتِنا » فايات اللّه غير اللّه فقد أعاد «أعذر - خ ل» و بيّن لم فعل ذلك به و ما رآه، و قال «فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللّهِ وَ آياتِهِ يُؤْمِنُونَ » فأخبر أنه غير اللّه.

فقال أبو قره: فأين اللّه؟

Presented by: https://Jafrilibrary.com

فقال علیه السّلام: الأین مکان و هذه مسأله شاهد عن غائب، فاللّه لیس بغائب و لا یقدمه قادم، و هو بکلّ مکان موجود مدبّر صانع حافظ یمسک السماوات و الأرض.

فقال أبو قره: ألیس هو فوق السماء دون ما سواها؟ فقال أبو الحسن علیه السّلام: هو اللّه فی السماوات و فی الأرض و هو الّذی فی السماء إله و فی الأرض إله، و هو الّذی یصوّرکم فی الأرحام کیف یشاء، و هو معکم أینما کنتم، و هو الّذی استوی إلی السماء و هی دخان، و هو الّذی استوی إلی السماء فسوّیهنّ سبع سموات، و هو الذی استوی إلی العرش قد کان و لا خلق و هو کما کان إذ لا خلق لم ینتقل مع المنتقلین.

فقال أبو قره: فما بالکم إذا دعوتم رفعتم أیدیکم إلی السماء؟ فقال أبو الحسن علیه السّلام: إنّ اللّه استعبد خلقه بضروب من العباده و للّه مفازع یفزعون إلیه و مستعبد فاستعبد عباده بالقول و العلم و العمل و التوجّه و نحو ذلک استعبدهم بتوجّه الصلاه إلی الکعبه و وجّه إلیها الحجّ و العمره، و استعبد خلقه عند الدّعاء و الطلب و التضرّع ببسط الأیدی و رفعها إلی السماء لحال الاستکانه و علامه العبودیّه و التذلّل.

قال أبو قره: فمن أقرب إلی اللّه الملائکه أو أهل الأرض؟ قال أبو الحسن علیه السّلام: إن کنت تقول بالشبر و الذّراع فانّ الأشیاء کلّها باب واحد هی فعله لا یشتغل ببعضها عن بعض یدبّر أعلی الخلق من حیث یدبّر أسفله و یدبّر أوّله من حیث یدبّر آخره، من غیر عناء و کلفه، و لا مؤنه و لا مشاوره و لا نصب، و إن کنت تقول: من أقرب إلیه فی الوسیله فأطوعهم له، و أنتم تروون أنّ أقرب ما یکون العبد إلی اللّه و هو ساجد، و رویتم أنّ أربعه أملاک التقوا:

أحدهم من أعلی الخلق، و أحدهم من أسفل الخلق، و أحدهم من شرق الخلق و أحدهم من غرب الخلق، فسأل بعضهم بعضا فکلّهم قال: من عند اللّه أرسلنی بکذا و کذا، ففی هذا دلیل علی أنّ ذلک فی المنزله دون التشبیه و التمثیل.

Presented by: https://Jafrilibrary.com

فقـال أبو قره: أتقرّ أنّ اللّه محمول؟ فقال أبو الحسن عليه السّـلام: كلّ محمول مفعول و مضاف إلى غيره محتاج فالمحمول اسـم نقص فى اللّفظ، و الحامل فاعل و هو فى اللّفظ ممدوح، و كذلك قول القائل: فوق و تحت و أعلى و أسفل، و قد قال اللّه تعالى «لِلّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنى فَادْعُوهُ بِها » (الأعراف - ١٨٠) و لم يقـل فى شـىء من كتبه انّه محمول، بـل هو الحامـل فى البرّ و البحر و الممسك للسماوات و الأرض، و المحمول ما سوى اللّه و لم نسمع أحدا آمن باللّه و عظّمه قطّ قال فى دعائه: يا محمول.

قال أبو قره: أفتكذّب بالروايه إنّ اللّه إذا غضب إنّما يعرف غضبه أنّ الملائكه الذين يحملون العرش يجدون ثقله على كواهلهم، فيخرّون سـجّدا، فـإذا ذهب الغضب خـفّ فرجعوا إلى مواقفهم؟ فقـال أبو الحسن عليه السّـلام: أخـبرنى عن اللّه تعـالى منـذ لعن إبليس إلى يومك هذا و إلى يوم القيامه غضبان هو على إبليس و أوليائه أو عنهم راض؟ فقال: نعم هو غضبان عليه.

قال: فمتى رضى فخفّ و هو فى صفتك لم يزل غضبانا عليه و على أتباعه.

ثمّ قـال: و يحك كيف تجترىء أن تصف ربّك بالتغيّر من حال إلى حال و أنه يجرى عليه ما يجرى على المخلوقين سـبحانه لم يزل مع الزائلين و لم يتغيّر مع المتغيّرين.

قال صفوان: فتحيّر أبو قره و لم يحر جوابا حتّى قام و خرج.

قوله «إنا روّينا» بضم الراء و تشديد الواو المكسوره مبنيّه للمفعول من الترويه قال الشهاب الفيومى فى المصباح المنير: روى البعير المـاء يرويه من بـاب رمى حمله فهو راويه، و الهـاء فيه للمبـالغه ثمّ اطلقت الراويه على كـلّ دابّه يسـتقى المـاء عليهـا، و منه قيل، رويت الحديث إذا حملته و نقلته و يعدّى بالتضعيف فيقال:

روّيت زيدا الحديث، و يبنى للمفعول فيقال: روّيت الحديث. انتهى كلامه.

قوله: «إنّ اللّه قسّم الرؤيه و الكلام بين نبيين فقسّم الكلام لموسـى و لمحمـد الرؤيه» فهم أبو قره أنّ المراد بـالرؤيه رؤيته تعـالى بالأبصار و لذا تصدّى الإمام عليه السّلام

Presented by: https://Jafrilibrary.com

على عدم صحّتها مستدلا عليه بما سيأتى شرحه. فجوابه عليه السّلام إنما كان على حذو زعم أبى قره و إلّا فالرؤيه القلبيّه الّتى هى الانكشاف التام للمخلصين و الكمّلين فلا كلام فى صحّتها كما سيجىء بيانه من الأئمّه الهداه المهديّين عليهم السّلام ثمّ لمّا كان على مشرب العرفان للحقّ سبحانه و تعالى فى كلّ خلق ظهور خاصّ به و هو تعالى متجلّ للعباد على حسب استعداداتهم المتنوعه بالعطايا الأسمائيّه الفائضه عليهم بالفيض المقدّس، بل له تعالى بحسب كلّ يوم هو فى شأن شئونات و تجلّيات فى مراتبه الإلهيّه و قد قال الامام جعفر الصادق عليه السّلام: إنّ اللّه تعالى قد يتجلّى لعباده فى كلامه و لكنّهم لا يعلمون كما نقله عنه عليه السّلام القيصرىّ فى شرحه على فصوص الحكم لمحى الدّين فى أوّل فصّ حكمه سبّوحيّه فى كلمه نوحيّه.

و لمّا كان وجود العالم مستندا إلى الأسماء لأنّ كلّ فرد من أفراد الموجودات تحت تربيه اسم خاصّ من أسماء اللّه تعالى و قد تقرّر فى محلّه أنّ للأسماء دولا- بحسب ظهوراتها و ظهور أحكامها اتّصف كلّ موجود بمقتضى الاسم الخاصّ الغالب عليه، فبتلك الاشارات يعلم إجمالا سرّ اتصاف بعض الأنبياء و الأولياء ببعض الأوصاف دون بعض كما وصف آدم عليه السّلام بصفىّ اللّه، و نوح عليه السّلام بنجىّ اللّه، و إبراهيم عليه السّلام بخليل اللّه، و موسى عليه السّلام بكليم اللّه، و مثل ما وصف الامام علىّ بن الحسين عليهما السّلام بالسّجّاد، و ابنه الامام أبو جعفر محمّد عليه السّلام بباقر العلوم.

و لمّا كان خاتم النبيين صلّى اللّه عليه و آله منفردا بمقام الجمعيّه الإلهيّه الّذى ما فوقه إلّا مرتبه الذّات الأحديّه لأنّه صلّى اللّه عليه و آله مظهر اسم اللّه، و هو الاسم الجامع للأسماء و النّعوت كلّها، فتخصيص الكلام و سائر النعوت الكماليّه بموسى عليه السّلام و غيره من الأنبياء غير ثابته بل هى ثابته له صلّى اللّه عليه و آله أيضا.

قوله: «فقال أبو الحسن عليه السّلام فمن المبلّغ عن اللّه الثقلين من الجنّ و الانس لا تدركه الأبصار - الى قوله - و هو على صوره البشر» لمّا زعم أبو قره الرؤيه بالأبصار احتجّ عليه الامام، أبو الحسن الرضا عليه السّلام: بتلك الايات المنزّله من عند اللّه تعالى بلسان نبيّه الخاتم و سأله على صوره الاستفهام للتقرير بأنّ مبلّغها ليس محمّد

Presented by: https://Jafrilibrary.com

صلّى اللّه عليه و آله؟ قال: بلى، أى هو صلّى اللّه عليه و آله مبلّغها.

ثمّ سأله على صوره الاستفهام للإنكار كيف يخبر الخلائق عن اللّه تعالى رسوله المبعوث إليهم بأنّ الأبصار لا تدركه ثمّ يقول هو: و رأيته بعينى كما تكلّم المتكلّمون فى رؤيته صلّى اللّه عليه و آله ربّه تعالى ليله الاسراء، فذهب بعضهم كأبى الحسن الأشعرى أنه صلّى اللّه عليه و آله رآه بعينى رأسه.

ثمّ إنّ ضمير هو فى قوله: و هو على صوره البشر، يرجع إلى اللّه تعالى أعنى أنّ الجمله الأخيره مقوله الرجل أى النبى صلّى اللّه عليه و آله كالاولیین لا أنّها مقوله الامام عليه السّلام حتى تكون حاليّه، و إنّه عليه السّلام رتّب ثلاثه امور على الايات الثلاث على اللّف و النشر المرّتبين فرتّب أنا رأيته بعينى على لا تدركه الأبصار، و أحطت به علما على لا يحيطون به علما، و هو على صوره البشر على ليس كمثله شيء.

أمّا وجه دلاله الايه الاولى على نفى الرؤيه بالعين فلأنّ إدراك كلّ قوّه من قوى ظاهريّه كانت أو باطنيّه على حسبها، فإذا سمعت الاذن كلاما فقد أدركته و إذا رأت العين شيئا فقد أدركته و ان كان المدرك فى الحقيقه هو النفس و القوى آلاتها، لأنّ الادراك إذا تعلّق بما يكون ماديّا تدركه النفس باله تخصّه، و إلّا تدركه النفس بذاتها، و على الأوّل يكون حقيقه ذلك الشيء متمثّله عند المدرك أى النفس بواسطه الحسّ بانتزاعها صورته من نفس حقيقته على تجريد بيّن فى محله.

و لذا قال الشيخ فى الاشاره الثالثه من النمط الثالث من الاشارات: إدراك الشيء هو أن يكون حقيقته متمثّله عند المدرك يشاهدها ما به يدرك، و الفعل فى سياق النفى كالنكره فى سياقه يفيد العموم، فالحجّه أنّ النبىّ صلّى اللّه عليه و آله أخبر عن اللّه بأنه لا تدركه عين فكيف يقول هو: رأيته تعالى بعينى و هل هذا إلّا التناقض فى قوله.

و أمّا الايه الثانيه فوجه الاحتجاج بها أنّ النبىّ صلّى اللّه عليه و آله أخبرهم بأنّهم لا يحيطون به علما، فكيف يقول هو بالتناقض: إنّى أحطت به علما.

سواء كانت تلك الإحاطه بالإبصار لأنّ إبصار الشيء إحاطه مّا علميّه به كما

Presented by: https://Jafrilibrary.com

صرّح به الامام علیه السّلام فی قوله الاتی: فاذا رأته الأبصار فقد أحاط به العلم و وقعت المعرفه.

أو کانت بادراک آخر من غیر إبصار کالوهم و العقل فانّ إحاطته تعالی بأیّه قوّه مدرکه کانت مستحیله، فالایه الثانیه تدلّ علی نفی الرؤیه أیضا.

و أمّا الایه الثالثه فوجه الاحتجاج بها أنّه تعالی أخبرهم بأمره تعالی بأنّه لیس کمثله شیء فکیف یقول: إنّه تعالی علی صوره البشر.

و هذا إشاره إلی ردّما رووا عن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله من أنّ اللّه تعالی خلق آدم علی صورته کما فی الملل و النحل للشهرستانی عند الکلام فی المشبّهه (ص ۴۸ طبع ایران ۱۲۸۸ ه)، و إلی ردّ ما رووا عنه صلّی اللّه علیه و آله من أنّه قال: رأیت ربّی فی أحسن صوره. نقله الشهرستانیّ أیضا فی ص ۴۹ من الکتاب. و نقل بعضهم عنه صلّی اللّه علیه و آله انّه رآه تعالی لیله المعراج علی صوره شابّ حسن الوجه أو علی صوره الشابّ المراهق و نحوهما من المنقولات الظاهره فی أنّه تعالی علی صوره البشر.

روی فی عیون أخبار الرضا علیه السّلام للصدوق و فی الاحتجاج للطبرسی قدّس سرّهما عن الحسین بن خالد أنه قال: قلت للرضا علیه السّلام: إنّ الناس یقولون: إنّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله قال: إنّ اللّه خلق آدم علی صورته، فقال: قاتلهم اللّه لقد حذفوا أوّل الحدیث إنّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله مرّ برجلین یتسابّان فسمع أحدهما یقول: قبّح اللّه وجهک و وجه من یشبهک فقال صلّی اللّه علیه و آله له: یا عبد اللّه لا تقل هذا لأخیک فانّ اللّه خلق آدم علی صورته.

روی لکلینیّ فی باب النهی عن الصفه بغیر ما وصف به نفسه من جامعه الکافی باسناده عن إبراهیم بن محمّد الخزاز و محمّد بن الحسین قالا: دخلنا علی أبی الحسن الرضا علیه السّلام فحکینا له أنّ محمّدا صلّی اللّه علیه و آله رأی ربّه فی صوره الشاب الموفق فی سنّ أبناء ثلاثین سنه - الی أن قال: ثمّ قال علیه السّلام: یا محمّد إنّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله حین نظر إلی عظمه ربّه کان فی هیئه الشاب الموفق و سنّ أبناء ثلاثین سنه؟! یا محمّد عظم ربّی عزّ و جلّ أن یکون فی صفه المخلوقین - الی أن قال علیه السّلام: یا محمّد ما شهد له الکتاب و السنّه

ص:۲۸۱

Presented by: https://Jafrilibrary.com

فنحن القائلون به.

فبما حققّنا دريت أنّ الايه الاولى مطابقه للسؤال عن الرؤيه، و الأخيرتين إنّما ذكرتا على نحو التمثيل و التنظير، و هذا الدأب ليس بعزيز فى الاحتجاجات و إن كان مورد السؤال نفى الرؤيه، على أنّه يمكن إرجاع الايات الثلاث إلى دلالتها على نفى الرؤيه أيضا ضمنا.

أمّا وجه دلاله الاولين عليه فقد علم، و أمّا دلاله الأخيره عليه فلأنّه لو تعلّق الادراك بالبصر عليه تعالى لزم أن يكون مماثلا لأجسام كثيفه حتّى يتحقّق الرؤيه بالعين، لما علم فى شرح الحديث الأوّل من أنّ الرؤيه انّما تعلّق على الأجسام الّتى لا ينفذ عنها نور البصر، فلا تكون إلاّ كثيفا ذا وضع و جهه فيلزم من القول بالرؤيه أن يكون له تعالى مماثل من الأجسام، لأنّ كلّما يدرك بالأبصار فهو ذو مثل، و هذه الدّقيقه مستفاده ضمنا و يؤيّده قوله عليه السّلام بعد ذا: فاذا رأته الأبصار فقد أحاط به العلم و وقعت المعرفه.

و يحتمل بعيدا أن يرجع ضمير هو فى «و هو على صوره البشر» إلى الرّجل أى النبىّ صلّى اللّه عليه و آله بأن تكون الجمله حاليّه و الايات الثلاث استشهد بها لدلالتها على نفى الرؤيه و منساقه اليه رأسا، لا أنّه يستفاد ضمنا كما ذهب إليه جمّ غفير من شرّاح الحديث.

فيكون المعنى أنه صلّى اللّه عليه و آله أخبرهم عن اللّه تعالى بأمره، لا تدركه الأبصار و لا يحيطون به علما و ليس كمثله شىء، تدلّ كلّ واحده منها على نفى رؤيته تعالى بالأبصار، ثمّ يقول ذلك المخبر أنا رأيت اللّه بعينى و أحطت به علما برؤيتى إيّاه بعينى أيضا و الحال أنّه على صوره البشر أى إذا لم يكن للبشر إدراكه و إحاطته بالأبصار فكيف يجوز له صلّى اللّه عليه و آله و هو من البشر أيضا.

و لكن طبع الحديث يأبى عن هذا الاحتمال جدّا كما لا يخفى على المتدرّب بصناعه الكلام من متن الحديث و اسلوبه، و المختار هو المتعيّن.

و بعض نسخ الكافى بلا ضمير هو، أى و أحطت به علما على صوره البشر فعلى

ص:۲۸۲

هـذا الوجه إمّـا أن تتعلّق على بضـمير الفاعل فى أحطت فيكون الرائى أى النبى صـلّى اللّه عليه و آله على صوره البشـر، و إمّا أن تتعلّق بالضمير المجرور فى به فيكون المرئىّ أى اللّه تعالى على صوره البشر.

و بما حقّقناه يعلم أنّ تلك النسخه ليست بصواب و اسقط الضمير من الكاتب و كم له من نظير.

قوله عليه السّلام: «أما تستحيون ما قدرت الزنادقه أن ترميه عليه السّلام بهذا أن يكون يأتى من عند اللّه بشىء ثمّ يأتى بخلافه من وجه آخر» و فى بعض النسخ أما تستحون و هى صحيحه أيضا لأنها مخفّفه الاولى و لغه منها. و كلمه ما فى قوله:

ما قدرت، نافيه.

قوله: أن ترميه عليه السّـلام بهذا أى تنسـبه به و الضـمير يرجع إلى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و قال العلامه المجلسى - ره - فى مرآه العقول: و إرجاع الضمير إلى اللّه بعيد جدّا. و أقول: بل هو و هم رأسا لعدم مناسبته الحجّه و لا لفظ الحديث.

قوله: أن يكون «اه» بدل لقوله هذا و بيان و تفصـيل له. و المراد أنّ الزنادقه مع كفرهم و عنادهم لا ينسـبونه صـلّى اللّه عليه و آله إلى مـا نسـبتموه إليه من المنـاقضه فى أقواله و كـذبه على اللّه تـاره يقول من أمر اللّه لا ـ تـدركه الأبصـار و تـاره يقول إنى رأيته ببصرى فكيف أنتم مع اعترافكم بنبوته صلّى اللّه عليه و آله ترمونه به.

قوله: «ثم قال أبو قره فانه تعالى يقول و لقد رآه نزله اخرى» لمّا بيّن الإمام عليه السّـلام استحاله إدراكه تعالى بالأبصار استدلّ أبو قره فى مقـام المعـارضه بقوله تعالى على أنّ رسول اللّه صـلّى اللّه عليه و آله رآه تعالى بعينه بناء على أنّ ضـمير المفعول فى رآه راجع إليه تعالى، فأجابه الإمام عليه السّـلام بأنّ القرآن يفسّـر بعضه بعضا و أنّ بعد هذه الايه ما يدلّ على ما رأى حيث قال تعالى «ما كَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأى » و فسّـرها عليه السّلام بقوله ما كذب فؤاد محمّد ما رأت عيناه، ثمّ استشهد بالايه التاليه المبيّنه لما رأت عيناه صـلّى اللّه عليه و آله «ما زاغَ الْبَصَرُ وَ ما طَغى. لَقَدْ رَأى مِنْ آياتِ رَبِّهِ الْكُبْرى » فضمير المفعول فى رآه راجع إلى المخلوق لا إلى الخالق حيث قال: لقد رأى من آيات

ص:٢٨٣

Presented by: https://Jafrilibrary.com

ربّه الکبری و آیات اللّه غیر اللّه. ثمّ احتجّ علیه بقوله تعالی «وَ لا یُحِیطُونَ بِهِ عِلْماً » ثمّ فسّره زیاده توضیح و بیان فی دلاله الایه علی نفی الرؤیه بالأبصار بقوله:

فإذا رأته الأبصار فقد أحاط به العلم و وقعت المعرفه.

ثمّ إنّ کثیرا من نسخ مخطوطه و مطبوعه من الکافی متّفقه فی تأنیث فعل أحاط أی «فقد أحاطت به العلم» و لکنها من تصحیف النساخ ظنا منهم أنّ ضمیر الفعل راجع إلی الأبصار، و هو و هم لأنّ العلم فاعله و إلّا یلزم أن یکون العلم تمیزا و التمیز یجب أن یکون نکره.

قال الجوهریّ فی الصحاح: أحاط به علمه، و أحاط به علما، و أحاطت الخیل بفلان، و احتاطت به أی أحدقت. و فی الوحی الإلهی «وَ لا یُحِیطُونَ بِهِ عِلْماً » و «أَنَّ اللّهَ قَدْ أَحاطَ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عِلْماً ».

قوله: «فقال أبو قره فتکذّب بالروایات» لمّا استدلّ الامام علیه السّلام بالدلیلین العقلیّ و النقلیّ علی استحاله رؤیته تعالی بالأبصار و لم یبق لأبی قره دلیل یستدلّ به علی مطلوبه اعترض علی الإمام فقال علی صوره الاستفهام للانکا: أ فتکذّب بالروایات؟ یعنی إذا لم تکن تلک الروایات دالّه علی رؤیته تعالی لزم تکذیبها أی القول بعدم اسنادها إلی النبیّ صلّی اللّه علیه و آله.

فأجابه الامام بالتزامه فقال: إذا کانت مخالفه للقرآن کذبتها، و ذلک لأنّه لکتاب عزیز لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید، فهو الأصل الصدق و المعیار الحقّ و لا یعارضه الأخبار المتخالفه المختلفه، و لا یجوز التجاوز فی التوحید عمّا فی القرآن المجید و قد أدّب الأئمّه علیهم السّلام أصحابهم بذلک.

ففی الحدیث الحادی و الثلاثین من الباب الأوّل من کتاب التوحید للصدوق - ره - باسناده عن الفضل بن شاذان، عن ابن أبی عمیر قال: دخلت علی سیّدی موسی ابن جعفر علیهما السّلام فقلت له: یا ابن رسول اللّه علّمنی التوحید، فقال: یا أبا أحمد لا تتجاوز فی التوحید ما ذکره اللّه تعالی فی کتابه فتهلک، الحدیث.

Presented by: https://Jafrilibrary.com

فما وافقته من الأخبار و إلاّ تضرب بالجدار، و لا يخفى أنّ الأخبار الّتى يمكن الجمع بينها و بين الكتاب ليست بمخالفه له، و نسخه التوحيد للصدوق: كذبت بها، و هى أنسب بقول أبى قره فتكذب بالروايات مطابقه.

قوله: «و ما أجمع المسلمون عليه أنّه لا يحاط به علما، و لا تدركه الأبصار و ليس كمثله شىء» قوله عليه السّلام انّه لا يحاط به علما إشاره إلى قوله تعالى «يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً » (طه – ١١١).

و لا تدركه الأبصار بعض آيه ١٠۴ من الأنعام قوله تعالى: «لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ».

و «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ ءٌ » بعض آيه ١٠ من الشورى قوله تعالى: «فاطِرُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً وَ مِنَ الْأَنْعامِ أَزْواجاً يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ».

و كلمه ما موصوله اسمىّ مبتداء و خبره كلّ واحد من أنّه لا يحاط به علما و لا تدركه الأبصار، و ليس كمثله شىء، و ليست معطوفه على القرآن حتّى يكون التقدير: إذا كانت الروايات مخالفه لما أجمع المسلمون عليه كذّبتها، و لو كانت معطوفه عليه لوجب أن تقدم على كذّبتها.

و معنى العباره أنّ القرآن لمّا كان منزّلا من عند اللّه تعالى و أجمع المسلمون قاطبه على تسليم ما فيه و منه قوله تعالى: لا يحيطون به علما، و لا تدركه الأبصار و ليس كمثله شىء، لم يجز الاعراض عنه و خرقه بروايات تنافيه و تخالفه و من تمسّك بها خالف القرآن و إجماع المسلمين.

و إلى هنا تمّت الحجّه على أبى قره على أتمّ بيان و أكمل برهان فى استحاله إدراكه تعالى بالأبصار ما فاه بشىء من مناقضه أو معارضه فى المسأله أصلا، بل انتقل إلى أساله اخرى قدّمناها من روايه الطبرسى فى الاحتجاج و فى آخرها:

قال صفوان: فتحيّر أبو قره و لم يحر جوابا حتّى قام و خرج.

Presented by: https://Jafrilibrary.com

تقدیم مطالب یلیق أن یشار الیها

الاول

: أن قوله علیه السّلام: «فمن المبلّغ عن اللّه إلی الثقلین من الجنّ و الإنس و قوله علیه السّلام «کیف یجیء رجل إلی الخلق جمیعا» أفادا ثلاثه امور.

الأوّل: أنّ الثقلین بفتحتین هما الجنّ و الانس و علیه إجماع أهل اللغه و التفسیر فی قوله تعالی: «سَنَفْرُغُ لَکُمْ أَیُّهَ الثَّقَلانِ » (الرحمن – ۳۳) و یفسّر الثقلین بالجنّ و الانس آیات اخری من سوره الرحمن کقوله تعالی «خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ صَلْصالٍ کَالْفَخّارِ وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مارِجٍ مِنْ نارٍ » و قوله تعالی «یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ » الایه. و قوله تعالی «فَیَوْمَئِذٍ لا یُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَ لا جَانٌّ ».

قال القاضی البیضاوی فی تفسیر أنوار التنزیل: الثقلان الإنس و الجنّ سمّیا بذلک لثقلهما علی الأرض، أو لرزانه رأیهم و قدرهم، أو لأنهما مثقلان بالتکلیف انتهی قوله.

و الجنّ و الانس یؤنّثان باعتبار أنّهما طائفه أو جماعه، قال المرزوقیّ فی شرح قول إیاس بن مالک الطائیّ (الحماسه ۱۹۴).

کلا ثقلینا طامع بغنیمه و قد قدّر الرحمن ما هو قادر

قوله: کلا ثقلینا، أی کلّ واحد من جماعتینا، و الثقل «بالتحریک» الجماعه. و الثقلان الجنّ و الانس.

الأمر الثانی: أنّ الجنّ مکلّفون بما کلّف بها الأنس.

الأمر الثالث: أنّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله مبعوث إلیهم أیضا، و القرآن الکریم ناطق بذین فی عدّه مواضع.

قال تعالی: «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلی أَنْ یَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا یَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ کانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیراً » (الاسراء – ۹۱) وجه الاستدلال بالایه علیه أنّهم لو لم یکونوا مکلّفین بما کلّف بها الانس و لم یکن خاتم النبیّین مبعوثا إلیهم أیضا لما تحدّیهم اللّه تعالی بالاتیان

Presented by: https://Jafrilibrary.com

بمثل القرآن.

و قال تعالى: «وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً يا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَ قالَ أَوْلِياؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنا بِبَعْضٍ وَ بَلَغْنا أَجَلَنَا الَّذِى أَجَّلْتَ لَنا قالَ النّارُ مَثْواكُمْ خالِدِينَ فِيها إِلاّ ما شاءَ اللّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ وَ كَذلِكَ نُوَلِّى بَعْضَ الظّالِمِينَ بَعْضاً بِما كانُوا يَكْسِبُونَ يا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ أَ لَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آياتِى وَ يُنْذِرُونَكُمْ لِقاءَ يَوْمِكُمْ هذا قالُوا شَهِدْنا عَلى أَنْفُسِنا وَ غَرَّتْهُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا وَ شَهِدُوا عَلى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كانُوا كافِرِينَ » (الانعام - ١٣٠-١٣٢) أى اذكر يوم يحشرهم اللّه تعالى، بالياء على قراءه حفص عن عاصم، و على قراءه أبى بكر عنه يوم نحشرهم بالنون، و ضميرهم لمن يحشر من الثقلين.

و وجه الاستدلال بهما بيّن، فانّ لهم حشرا و ثوابا و عقابا فهم مكلّفون.

و الايه الأخيره صريحه على أنّ رسلا ارسلوا إليهم، و أمّا أنّ هؤلاء الرسل المبعوثون إلى الانس فلا تدلّ عليه هذه الايه صريحه و إن دلّت على أنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله مبعوث اليهم، لأنّهم مخاطبون بالقرآن، و لو لا القرآن كتابهم و الرسول صلّى اللّه عليه و آله بعث إليهم ايضا لما خوطبوا به و انّما الكلام فى الرسل الذين كانوا قبله صلّى اللّه عليه و آله.

و انّما قلنا لا تدلّ الايه عليه صريحا، لا مكان ارجاع الضمير فى قوله: رسل منكم إلى الانس خاصّه لما سنشير اليه بعيد هذا، و لكنّ الايه ظاهره فى أنّ لكلّ طائفتين نبيّا من جنسهما.

و قال تعالى فى سوره الملك: «وَ لَقَدْ زَيَّنَّا السَّماءَ الدُّنْيا بِمَصابِيحَ وَ جَعَلْناها رُجُوماً لِلشَّياطِينِ وَ أَعْتَدْنا لَهُمْ عَذابَ السَّعِيرِ وَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذابُ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ إِذا أُلْقُوا فِيها سَمِعُوا لَها شَهِيقاً وَ هِىَ تَفُورُ تَكادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ كُلَّما أُلْقِىَ فِيها فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُها أَ لَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ قالُوا بَلى قَدْ جاءَنا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنا وَ قُلْنا ما نَزَّلَ اللّهُ مِنْ شَيْ ءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلاّ فِى ضَلالٍ كَبِيرٍ وَ قالُوا لَوْ كُنّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ ما كُنّا فِى أَصْحابِ السَّعِيرِ فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ فَسُحْقاً لِأَصْحابِ السَّعِيرِ ».

Presented by: https://Jafrilibrary.com

فالایات تـدلّ على أنّ للجنّ ثوابا و عقابا حیث قال تعالى: و أعتـدنا لهم عـذاب السـعیر، ثمّ إنّ لهم نذیرا أیضا حیث قالوا بلى قد جاءنا نـذیر، و الّـذین كفروا یشـملهم أیضا بـدلیل قولهم لو كنّا - نسـمع أو نعقل ما كنّا فی أصـحاب السـعیر و قال تعالى أوّلا: و أعتـدنا لهم عذاب السعیر فأصـحاب السـعیر شامل للكافرین من الجنّ أیضا و تدلّ ایضا على أنّ رسول اللّه صـلّى اللّه علیه و آله بعث إلیهم بدلیل المخاطبه و الانذار، و أمّا أنّ جمیع نذرهم هل كانوا منهم أو من الانس فلا تدلّ الایه علیه.

و نظیر هذه الایات الدّالّه على أنّه كان لهم نذیر فی كلّ زمان قوله تعالى «وَ إِنْ مِنْ أُمَّهٍ إِلاّ خَلا فِیها نَذِیرٌ » (فاطر - ٢٣) لأنّ الجنّه امّه أیضا بلا كلام و القرآن ناطق بذلك.

قـال تعـالى «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللّهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِآیـاتِهِ أُولئِكَ یَنـالُهُمْ نَصِیبُهُمْ مِنَ الْكِتـابِ حَتّى إِذا جاءَتْهُمْ رُسُلُنا یَتَوَفَّوْنَهُمْ قالُوا أَیْنَ ما كُنْتُمْ تَـدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ قالُوا ضَـلُّوا عَنّا وَ شَـهِدُوا عَلى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كانُوا كافِرِینَ قالَ ادْخُلُوا فِی أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ فِی النّارِ كُلَّمـا دَخَلَتْ أُمَّهٌ لَعَنَتْ أُخْتَها حَتّى إِذَا ادّارَكُوا فِیها جَمِیعاً قالَتْ أُخْراهُمْ لِأُولاهُمْ رَبَّنا هؤُلاءِ أَضَلُّونا فَآتِهِمْ عَذاباً ضِعْفاً مِنَ النّارِ قالَ لِكُلٍّ ضِعْفٌ وَ لكِنْ لا تَعْلَمُونَ وَ قالَتْ أُولاهُمْ لِأُخْراهُمْ فَما كانَ لَكُمْ عَلَیْنا مِنْ فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذابَ بِما كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ » الاعراف ٣٧-٣٩) نعم و لقائـل أن یقول: إنّ جمیع نـذرهم لم یكونوا من الانس بـدلیل قوله تعالى «وَ الْجَانَّ خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نارِ السَّمُومِ » (الحجر - ٢٨).

وجه الاسـتدلال أنّ الجانّ خلق من قبل خلق الانس من نار السموم، و قال تعالى «وَ إِنْ مِنْ أُمَّهٍ إِلاّ خَلا فِیها نَذِیرٌ » فكان لهم نذیر و لم یكن خلق الانسان بعد، و اللّه تعالى أعلم، و ما اوتینا من العلم إلاّ قلیلا.

ثمّ إنّ الشـیاطین فی سوره الملـك هم بعض من طـائفه الجنّ و كـذا قوله تعـالى «فَوَ رَبِّكَ لَنَحْشُـرَنَّهُمْ وَ الشَّیاطِینَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِیًّا » (مریم - ٧١).

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و ذلک لأنّه تعالی قال: «وَ لِسُلَيْمانَ الرِّيحَ عاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلى الْأَرْضِ الَّتِي بارَكْنا فِيها وَ كُنّا بِكُلِّ شَيْءٍ عالِمِينَ وَ مِنَ الشَّياطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَ يَعْمَلُونَ عَمَلاً دُونَ ذلِكَ وَ كُنّا لَهُمْ حافِظِينَ » (الانبياء - ۸۲ و ۸۳) و کذا قال: «و لقد فتنّا سلیمان - الی قوله: «فَسَخَّرْنا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخاءً حَيْثُ أَصابَ وَ الشَّياطِينَ كُلَّ بَنّاءٍ وَ غَوّاصٍ وَ آخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفادِ » (ص، ۳۵-۳۹).

و إذا أضفناها إلی قوله تعالی «وَ لِسُلَيْمانَ الرِّيحَ غُدُوُّها شَهْرٌ وَ رَواحُها شَهْرٌ وَ أَسَلْنا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَ مِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ مَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنا نُذِقْهُ مِنْ عَذابِ السَّعِيرِ يَعْمَلُونَ لَهُ ما يَشاءُ مِنْ مَحارِيبَ وَ تَماثِيلَ وَ جِفانٍ كَالْجَوابِ وَ قُدُورٍ راسِياتٍ اعْمَلُوا آلَ داوُدَ شُكْراً وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبادِيَ الشَّكُورُ فَلَمّا قَضَيْنا عَلَيْهِ الْمَوْتَ ما دَلَّهُمْ عَلى مَوْتِهِ إِلاّ دابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ ما لَبِثُوا فِي الْعَذابِ الْمُهِينِ » (سباء، ۱۲-۱۴) و إلی قوله تعالی: «وَ حُشِرَ لِسُلَيْمانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ » (النمل - ۱۹) و إلی قوله تعالی: «قالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقامِكَ » (النمل - ۴۲) تنتج أنّ هؤلاء الشیاطین کانوا من الجنّ.

و کذا إذا أضفنا قوله تعالی: «وَ لَقَدْ زَيَّنَّا السَّماءَ الدُّنْيا بِمَصابِيحَ وَ جَعَلْناها رُجُوماً لِلشَّياطِينِ » (الملک - ۶) إلی قوله تعالی: «قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ » - إلی قوله تعالی مخبرا عنهم: «وَ أَنّا لَمَسْنَا السَّماءَ فَوَجَدْناها مُلِئَتْ حَرَساً شَدِيداً وَ شُهُباً وَ أَنّا كُنّا نَقْعُدُ مِنْها مَقاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهاباً رَصَداً » (الجن، ۲-۱۰) ینتج أنّ الشیاطین طائفه من الجنّ.

و قال تعالی: «سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلانِ » (الرحمن - ۳۳) أی سنجرّد لحسابکم و جزائکم و ذلک یوم القیامه قال القاضی: و فیه تهدید مستعار من قولک لمن تهدّده: سأفرغ لک فانّ المتجرّد للشیء کان أقوی علیه و أحدّ فیه. و وجه الاستدلال به ظاهر.

و کذا آیه اخری من تلک السوره و هی قوله تعالی «فَيَوْمَئِذٍ لا يُسْئَلُ عَنْ »

Presented by: https://Jafrilibrary.com

«ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَ لا جَانٌّ » بل المخاطب فيها الجنّ و الانس فى آيات «فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ »، بدليل قوله تعالى: «سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلانِ »، و قوله تعالى: «يا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ »، و بعض آى اخرى و عليه إجماع المفسرين، و لو لم يكن الرسول صلّى اللّه عليه و آله مبعوثا إليهم أيضا لما خوطبوا بالقرآن الكريم.

و قال تعالى فى سوره الجنّ: «قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقالُوا إِنّا سَمِعْنا قُرْآناً عَجَباً يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنّا بِهِ وَ لَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنا أَحَداً » إلى قوله تعالى مخبرا عنهم: «وَ أَنّا مِنَّا الصّالِحُونَ وَ مِنّا دُونَ ذلِكَ كُنّا طَرائِقَ قِدَداً وَ أَنّا ظَنَنّا أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللّهَ فِي الْأَرْضِ وَ لَنْ نُعْجِزَهُ هَرَباً وَ أَنّا لَمّا سَمِعْنَا الْهُدى آمَنّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلا يَخافُ بَخْساً وَ لا رَهَقاً وَ أَنّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَ مِنَّا الْقاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولئِكَ تَحَرَّوْا رَشَداً وَ أَمَّا الْقاسِطُونَ فَكانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً ».

و قال تعالى آخر الأحقاف: «وَ إِذْ صَرَفْنا إِلَيْكَ نَفَراً مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمّا حَضَرُوهُ قالُوا أَنْصِتُوا فَلَمّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ قالُوا يا قَوْمَنا إِنّا سَمِعْنا كِتاباً أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسى مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَ إِلى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ يا قَوْمَنا أَجِيبُوا داعِيَ اللّهِ وَ آمِنُوا بِهِ يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُجِرْكُمْ مِنْ عَذابٍ أَلِيمٍ وَ مَنْ لا يُجِبْ داعِيَ اللّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءُ أُولئِكَ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ ».

وجه الاستدلال بايات هاتين السورتين ظاهر و أنها تدلّ مع كونهم مكلّفين على أنّ القرآن كتابهم أيضا فرسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله مبعوث اليهم أيضا، بل ما فى الأحقاف تدلّ على أنّ أنبياء السلف من الانس كانوا مبعوثين إليهم أيضا حيث قالوا يا قومنا إنّا سمعنا كتابا انزل من بعد موسى مصدّقا لما بين يديه، كما تدلّ على أنّ هؤلاء النفر من الجنّ كانوا يهودا ما آمنو بعيسى عليه السّلام.

و لعلّ هؤلاء النفرهم القوم الّذين أخبر اللّه تعالى عنهم: «وَ مِنْ قَوْمِ مُوسى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ » (الأعراف - ١٦١) أو أنّ هذه الايه تشملهم

Presented by: https://Jafrilibrary.com

أيضا كقوله الاخر: «وَ مِمَّنْ خَلَقْنا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ » (الأعراف – ٢٨٢) و اللّه تعالى أعلم.

و قال تعالى: «وَ لَقَدْ خَلَقْناكُمْ ثُمَّ صَوَّرْناكُمْ ثُمَّ قُلْنا لِلْمَلائِكَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاّ إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السّاجِدِينَ » – الى قوله تعالى: «قالَ اخْرُجْ مِنْها مَذْؤُماً مَدْحُوراً لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ » (الأعراف، ١٢–١٩) وجه الاستدلال به أنّ العقاب فرع التكليف، و قال تعالى: لأملأنّ جهنّم منكم أجمعين، عدل عن الغيبه إلى الخطاب ليشمل الحكم و الخطاب كلا الفريقين من الجنّ و الانس.

نظير قوله تعالى أيضا: «وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاّ إِبْلِيسَ » إلى قوله: «قالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزاؤُكُمْ جَزاءً مَوْفُوراً » (الاسراء – ۶۴–۶۶) و يفسّره قوله تعالى آيات آخر ص: «فَسَجَدَ الْمَلائِكَهُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلاّ إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَ كانَ مِنَ الْكافِرِينَ » الى قوله تعالى: «قالَ فَالْحَقُّ وَ الْحَقَّ أَقُولُ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ » و قوله تعالى: «وَ تَمَّتْ كَلِمَهُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّهِ وَ النّاسِ أَجْمَعِينَ » (هود – ١٢١) و قوله تعالى:

«وَ لكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّی لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّهِ وَ النّاسِ أَجْمَعِينَ » (السجده – ١۵) و قوله تعالى: «وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِها » الايه (الأعراف – ١٨٠).

و كذا يبيّن أنّ المراد كلا الفريقين قول أمير المؤمنين عليه السّلام (الخطبه الاولى من النهج): فقال سبحانه اسجدوا لادم فسجدوا إلاّ ابليس و قبيله – إلخ، و فى بعض النسخ إلاّ ابليس و جنوده.

و بالجمله أنّ الايات القرآنيّه تدلّ على أنّ الجنّ مكلّفون كالإنس و لا ريب أنّ من شرائط التكليف أن يكون المكلّف عاقلا، فلهم عقل و تمييز و لذا هدى هؤلاء النفر من الجنّ عقولهم إلى الهدايه و الرشد حيث قالوا «إِنّا سَمِعْنا قُرْآناً عَجَباً يَهْدِی إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنّا بِهِ وَ لَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنا أَحَداً » و قال تعالى «وَ لَقَدْ »

Presented by: https://Jafrilibrary.com

«ذَرَأْنا » الایه، و القلب فی القرآن بمعنی العقل.

کما تدلّ أنّهم رجال و اناث کالانس حیث قال تعالی مخبرا عنهم: «وَ أَنَّهُ کانَ رِجالٌ مِنَ الْإِنْسِ یَعُوذُونَ بِرِجالٍ مِنَ الْجِنِّ » (الجن – ۷) و أخبر تعالی أنّ بعضهم فرسانا و الاخر مشاه حیث قال: «وَ اسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِکَ وَ أَجْلِبْ عَلَیْهِمْ بِخَیْلِکَ وَ رَجِلِکَ » (الاسراء – ۶۷).

فالایات تنتج بأنّهم لیسوا بمجرّدین، لأنّ التکثر إنّما یصحّ فیما کان له مادّه.

علی أنّ اللّه تعالی صرّح بذلک أیضا فی قوله: «وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مارِجٍ مِنْ نارٍ » (الرحمن – ۱۶) و قوله تعالی: «وَ الْجَانَّ خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نارِ السَّمُومِ » (الحجر – ۲۸) و قوله تعالی: «وَ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَیْمانَ » – إلی قوله تعالی: «فَسَخَّرْنا لَهُ الرِّیحَ تَجْرِی بِأَمْرِهِ رُخاءً حَیْثُ أَصابَ وَ الشَّیاطِینَ کُلَّ بَنَّاءٍ وَ غَوّاصٍ وَ آخَرِینَ مُقَرَّنِینَ فِی الْأَصْفادِ » (الزمر ۳۵–۳۹).

وجه الاستدلال به أنّ کونهم مقرّنین فی الأصفاد إنّما یصحّ مع عدم تجرّدهم، و قال تعالی «وَ تَرَی الْمُجْرِمِینَ یَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِینَ فِی الْأَصْفادِ » (ابراهیم – ۵۱) و اللّه أعلم.

و کذا القرآن یدلّ علی أنّهم یتوالدون، لدلاله النّاریه علی ذلک، و قد قال اللّه تعالی: «وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلّا إِبْلِیسَ کانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَ فَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّیَّتَهُ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِی وَ هُمْ لَکُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظّالِمِینَ بَدَلاً » (الکهف – ۴۹). و حیث قال عزّ من قائل: «فِیهِنَّ قاصِراتُ الطَّرْفِ لَمْ یَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لا جَانٌّ » (الرحمن – ۵۸).

ثمّ إذا کانت الجنّ مادیّه جسمانیّه و مع ذلک أنّا لا نراهم و هم یرونا کما قال عزّ من قائل: «یا بَنِی آدَمَ لا یَفْتِنَنَّکُمُ الشَّیْطانُ کَما أَخْرَجَ أَبَوَیْکُمْ مِنَ الْجَنَّهِ یَنْزِعُ عَنْهُما لِباسَهُما لِیُرِیَهُما سَوْآتِهِما إِنَّهُ یَراکُمْ هُوَ وَ قَبِیلُهُ مِنْ حَیْثُ لا تَرَوْنَهُمْ إِنّا جَعَلْنَا الشَّیاطِینَ أَوْلِیاءَ لِلَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ » (الاعراف – ۲۸) علمنا أنّهم من الأجسام

Presented by: https://Jafrilibrary.com

اللطیفه و لیس بلازم أن یدرک بالأبصار کلّ ما هو جسم فإنّ بعض الأجسام الّذی قبلنا لا نراه بالعین کالهواء مثلا.

و الشیطان فی الایه هو ابلیس و ابلیس من الجنّ بدلیل قوله تعالی:

«وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاّ إِبْلِیسَ کانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ » الایه المتقدّمه. و قوله تعالی «وَ کَذلِکَ جَعَلْنا لِکُلِّ نَبِیٍّ عَدُوًّا شَیاطِینَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ » (الانعام – ١١٣). و قوله تعالی «ثُمَّ قُلْنا لِلْمَلائِکَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاّ إِبْلِیسَ لَمْ یَکُنْ مِنَ السّاجِدِینَ » – إلی قوله تعالی مخبرا عنه: «قالَ فَبِما أَغْوَیْتَنِی لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَکَ الْمُسْتَقِیمَ » – إلی قوله تعالی: «فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّیْطانُ لِیُبْدِیَ لَهُما ما وُورِیَ عَنْهُما مِنْ سَوْآتِهِما » (الاعراف ١٢–٢١).

و کذا إذا أضفنا قوله تعالی: «وَ قالَ الشَّیْطانُ لَمّا قُضِیَ الْأَمْرُ إِنَّ اللّهَ وَعَدَکُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَ وَعَدْتُکُمْ فَأَخْلَفْتُکُمْ وَ ما کانَ لِی عَلَیْکُمْ مِنْ سُلْطانٍ إِلاّ أَنْ دَعَوْتُکُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِی فَلا تَلُومُونِی وَ لُومُوا أَنْفُسَکُمْ » الایه (ابراهیم – ٢٨) إلی قوله تعالی «وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَیْهِمْ إِبْلِیسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلاّ فَرِیقاً مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ ما کانَ لَهُ عَلَیْهِمْ مِنْ سُلْطانٍ إِلاّ لِنَعْلَمَ مَنْ یُؤْمِنُ بِالْآخِرَهِ مِمَّنْ هُوَ مِنْها فِی شَکٍّ » الایه (سبأ – ٢١) ینتج أنّ الشیطان هو ابلیس.

و قوله تعالی: «وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاّ إِبْلِیسَ » – إلی قوله تعالی «وَ عِدْهُمْ وَ ما یَعِدُهُمُ الشَّیْطانُ إِلاّ غُرُوراً إِنَّ عِبادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ وَ کَفی بِرَبِّکَ وَکِیلاً » (الاسراء ۶۴–۶٨) کالصریح بأنّ الشیطان هو ابلیس.

فقد تحصّل من الایات المتقدّمه أنّ الجنّ مکلّفون و لهم عقل و تمییز و أنّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله مبعوث إلیهم أیضا، و أنّ بعضهم مسلم و بعضهم قاسط و کافر کما اعترفوا فی سوره الجنّ بذلک حیث قالوا: «وَ أَنّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَ مِنَّا الْقاسِطُونَ » و قال تعالی فی الایه المتقدّمه من الکهف «فَسَجَدُوا إِلاّ إِبْلِیسَ کانَ مِنَ الْجِنِّ » إلخ، و قال تعالی «فَسَجَدُوا إِلاّ إِبْلِیسَ أَبی وَ اسْتَکْبَرَ وَ کانَ مِنَ الْکافِرِینَ » (البقره – ٢۴)

Presented by: https://Jafrilibrary.com

فبعض الجنّ كافر.

و أنّ من كـان من الجنّ و الإنس شـريرا متمرّدا عن اللّه تعالى فهو شـيطان قال تعالى: «وَ إِذا خَلَوْا إِلى شَياطِينِهِمْ قالُوا إِنّا مَعَكُمْ » (البقره - ۱۴) و قـال تعـالى: «وَ كَذلِكَ جَعَلْنا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَياطِينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ » (الانعام - ۱۳) و أنّ بعض أنبيـاء الانس مبعوثون إليهم أيضا، و أنّ نذيرا أو نذرا من جنسهم بعثوا إليهم.

ثمّ

ههنا يخلق بنا أن نبحث عن مسائل

:

منها أنّ أنبياء الانس كيف بعثوا إلى الجنّ و هما ليسا من جنس واحد

، و قد مرّ فى شـرح الخطبه ۲۳۷ (ص ۷۹-۸۲ ج ۱۶) البحث عن لزوم التنـاسب و التجـانس فى ذلك و قـد قال تعالى: «وَ ما مَنَعَ النّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جاءَهُمُ الْهُدى إِلاّ أَنْ قالُوا أَ بَعَثَ اللّهُ بَشَراً رَسُولاً قُلْ لَوْ كانَ فِي الْأَرْضِ مَلائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ مَلَكاً رَسُولاً » (الاسراء - ۹۸).

و حيث أنكر النّاس أن يكون الرّسل بشـرا قال تعالى لرسوله صلّى اللّه عليه و آله «قل» جوابا لشبهتهم «لو كان فى الأرض» الايه و ذلك لتمكينهم من الاجتماع بالرسول و التلقّى منه. و قريب من هذه الايه قوله تعالى: «وَ لَوْ جَعَلْناهُ مَلَكاً لَجَعَلْناهُ رَجُلاً » (الأنعام - ۱۰).

و منها أنّ شياطين الإنس و الجنّ كيف يضلّون غيرهم من الجنّ و الانس عن

سواء الصراط

، و على أىّ نحو كان سلطانهم عليهم، و ما معنى قوله تعالى «مِنْ شَرِّ الْوَسْواسِ الْخَنّاسِ اَلَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النّاسِ ».

و منها لم بعث بعض الأنبياء من الانس إليهم أيضا عن

و بعضـهم الاخر من جنسهم و ما سرّ التبعيض، أو أنّ قوله تعالى: «يا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ أَ لَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ » الايه (الانعام - ۱۳۱).

Presented by: https://Jafrilibrary.com

ليس المراد أن بعث إلى كلّ من الثقلين رسل من جنسهم بل إنّما المراد الرّسل من الانس خاصّه، و لكن لما جمعوا مع الجنّ فى الخطاب صحّ ذلك، نظير

ص:۲۹۴

Presented by: https://Jafrilibrary.com

قوله تعالى «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجانُ » و المرجان يخرج من الملح دون العذب.

أو أنّ الرسل من الجنّ رسل الرسل إليهم لقوله تعالى: «وَلَّوْا إِلى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ ».

و منها أنّ الجنّ إذا كانوا مكلّفين فلابدّ لهم فى كلّ زمان من نبىّ

، قال اللّه تعالى «وَ لَوْ أَنّا أَهْلَكْناهُمْ بِعَذابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقالُوا رَبَّنا لَوْ لا أَرْسَلْتَ إِلَيْنا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ آياتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَ نَخْزى » (طه - ۱۳۶) و لمّا كان بدؤخلقهم قبل الانس بلا ارتياب فلابدّ من أن يكون لهم نبىّ من جنسهم من قبل بلا كلام، و يحمل قوله تعالى فى سوره الأنعام «أَ لَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ » على ظاهره.

و غيرها من المسائل الّتى يحتاج عنوانها و حلّها و البحث عنها و عن الرّوايات المرويّه فى المقام إلى تدوين كتاب على حده، و لعلّنا نبحث عن بعضها فى أثناء مباحثنا الاتيه.

المطلب الثانى

: أنّ احتجاجه عليه السّلام على أبى قره بقوله: إنّ بعد هذه الايه ما يدلّ على ما رأى - إلخ، تحريض النّاس على التدبّر فى آيات القرآن الكريم، و تعليمهم باسلوب التنعم من تلك المأدبه الإلهيّه و قد فهّمنا بعمله هذا أنّ القرآن يفسّر بعضه بعضا.

و قد مضى الكلام من سميّه و جدّه باب مدينه العلم أمير المؤمنين عليه السّلام فى ذلك عند شرحنا على المختار الأوّل من باب الكتب و الرسائل قال عليه السّلام: كتاب اللّه تبصرون به و تنطقون به و تسمعون به يفسّر بعضه بعضا و يشهد بعضه على بعض (ص ۲۵۴ ج ۲ من تكمله المنهاج).

و كذلك قد تبيّن فى (ص ۸۹ منها) أنّ اللّه تعالى نزّل القرآن تبيانا لكلّ شىء، و قال عزّ من قائل: «وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْ ءٍ » (النحل - ۹۲) و قال تعالى «ما فَرَّطْنا فِي الْكِتابِ مِنْ شَيْ ءٍ » (الانعام - ۳۹).

فكيف لا يكون تبيانا لنفسه. و اللّه تعالى حثّ عباده على التدبّر فى كلامه، قال عزّ من قائل: «أَ فَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلافاً كَثِيراً » (النساء - ۸۵). و قال تعالى: «أَ فَلا »

Presented by: https://Jafrilibrary.com

«يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلى قُلُوبٍ أَقْفالُها » (محمّد – ٢٧). و قال سبحانه: «كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ مُبارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آياتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ » (ص – ٣٠).

فممّا بينّا دريت أنّ من ذهب إلى عدم جواز التدبّر فى آيات اللّه و الأخذ بها إلّا بما ورد تفسيره عنهم عليهم السّلام خالف كتاب اللّه، و قد ذهب إلى هذا القول الأخباريّون على ما نقل الخوانسارى فى روضات الجنّات عند ترجمه محمّد أمين الأخباريّ الاسترابادىّ عن الشيخ عبد اللّه بن صالح السماهيجىّ البحرانىّ فى الفروق بين المجتهدين و الأخباريّين(١).

حيث قال: الفرق الخامس عشر إنهم يجوّزون الأخذ بظاهر الكتاب بل يرجّحونه على ظاهر الخبر و الأخباريّون لا يجوّزون الأخذ إلّا بما ورد تفسيره عنهم عليهم السّلام. حتّى أنّ بعض الأخباريّين لا يعدّ الكتاب من الأدلّه أيضا و يقتصر على السنه فقط، و هذا الفرق بينهما فى التمسك بالكتاب و عدمه إنّما هو فى الفروع و أمّا فى الاصول فانّهم لا يجوّزون أخذ العقائد من القرآن و أخبار الاحاد، و الأخباريّون يقولون بعكس ذلك.

و لا يخفى عليك أنّ الأخباريّين سلكوا فى الفروع و الاصول مسلكى الافراط و التفريط. و لو قيل بجواز أخذ الاصول من الكتاب ليلزم الدّور لأنّ اعتقاد أنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله مبعوث من عند اللّه تعالى مثلا لو كان بأخذ آيه «يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنّا أَرْسَلْناكَ شاهِداً » الايه، مثلا إنّما يصحّ إذا اعتقد أنّه رسول اللّه و كلامه وحى من عنده تعالى، و لو كان الاعتقاد به من نفس هذه الايه و لم يثبت نبوّته بعد مثلا لكان هو الدّور.

المطلب الثالث

: أنّه عليه السّلام فى جواب أبى قره لمّا سأله فتكذّب بالرّوايات؟ قال: إذا كانت الروايات مخالفه للقرآن كذّبتها. و ذلك أنّ القرآن هو معيار

١- (١) – نقل ٢٩ فرقا فيما اختلف فيها المجتهدون و الاخباريون من كتاب السماهيجى الموسوم بمنيه الممارسين لا يخلو من فائده فراجع،.

Presented by: https://Jafrilibrary.com

الحقّ و ميزان الصّدق، و هو الأصل فی المعارف و ميزان كلّ شیء بحسبه، فاذا كانت روايه لم يمضها القرآن و لو كانت من الكتب الأربعه لا يجوز الأخذ بها.

و ذهب الأخباريّون إلی أنّ جمله ما فيها صحيحه، فلو كانت دعواهم أنّ جميع الروايات المنقوله فيها موافقه لكتاب اللّه ففيه القطع بأنّ بعضها لا يوافقه الكتاب و لا العقل، فمجرّد أنّ الرّوايه منقوله فيها لا يوجب صحّتها و المعيار كتاب اللّه كما قدّمنا البحث عن ذلک فی صدر هذه المسأله فی الرؤيه.

المطلب الرابع

قوله عليه السّلام: و ما أجمع المسلمون عليه الی آخره دليل علی حجّيه الاجماع ففی كلّ مسأله تحقّق فيها إجماع المسلمين عليها فلا يجوز التخلّف عنها، و أجمعوا علی حجيّه القرآن و هو ناطق بعدم إدراک الأبصار إيّاه تعالی، و المتّبع الإجماع المحقّق.

و العجب من الأخباريّين كيف يقتصرون فی الأدلّه علی الكتاب و السنّه بل بعضهم علی الثّانی فقط كما دريت و يدعون الإجماع و العقل مع شدّه اهتمامهم بالتمسّک بالأخبار، و هذا هو خبر مرویّ فی الكافی ذهب الأخباريّون إلی أنّ جمله ما فيه صحيحه، و ينادی الامام عليه السّلام بأعلی صوته بأنّ ما أجمع المسلمون عليه لا يجوز الاعراض عنه، فهل هذا إلّا الإعراض عن الكتاب و السنّه.

المطلب الخامس

أنّ أبا قره لمّا زعم من الرؤيه، الرؤيه بالأبصار احتجّ الامام عليه السّلام عليه علی مقدار فهمه و حذاء زعمه بعدم رؤيته تعالی بها، و إلّا فسيأتی أخبار اخر فی صحّه رؤيته تعالی بمعنی آخر أدقّ و ألطف لا يعقله إلّا الأوحدی من النّاس.

الحديث الثالث

رواه الكلينیّ قدّس سرّه فی باب إبطال الرؤيه من جامعه الكافی عن محمّد بن يحيی، عن أحمد بن محمّد، عن أبی هاشم الجعفری، عن أبی الحسن الرّضا عليه السّلام قال سألته عن اللّه هل يوصف؟ فقال: أما تقرأ القرآن؟ قلت: بلی، قال: أما تقرأ قوله تعالی «لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِکُ الْأَبْصارَ » قلت: بلی، قال: فتعرفون

Presented by: https://Jafrilibrary.com

الأبصـار؟ قلت: بلى، قال: ماهى؟ قلت: أبصار العيون، فقال: إنّ أوهام القلوب أكبر من أبصار العيون، فهو لا تـدركه الأوهام و هو يدرك الأوهام.

و قريب منه روايه اخرى فى ذلك الباب من الكافى أيضا رواها عن محمّد بن أبى عبـد اللّه، عمّن ذكره، عن محمّد بن عيسى، عن داود بن القاسم أبى هاشم الجعفرى قال: قلت لأبى جعفر عليه السّلام: لا تـدركه الأبصار و هو يـدرك الأبصار؟ فقال: يا أبا هـاشم أوهـام القلوب أدقّ من أبصـار العيون، أنت قـد تـدرك بوهمـك السـند و الهنـد و البلـدان الّتى لم تـدخلها و لا تـدركها ببصرك، و أوهام القلوب لا تدركه فكيف أبصار العيون.

و قـد رواهما الصّدوق قدّس سرّه فى باب ما جاء فى الرؤيه من كتابه فى التوحيد فروى الأوّل باسـناده عن محمّد بن الحسن بن أحمـد بـن الوليـد، عـن محمّد بن الحسن الصـفار، عن أحمـد بن محمّد، عن أبى هـاشم الجعفرى، عن أبى الحسن الرّضـا عليه السّلام.

و الثانى عن علىّ بن أحمد بن محمّد بن عمران الدقاق، عن محمّد بن أبى عبد اللّه على حذو ما فى الكافى.

و روى فى المجلس الرابع و الستّين من أماليه عن الحسين بن إبراهيم بن أحمد ابن هشام المؤدب قال: حدّثنا أبو الحسين محمّد بن جعفر الأسدى، قال: حدّثنى محمّد ابن إسـماعيل بن بزيع، قال: قال أبو الحسن علىّ بن موسـى الرّضا عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ «لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ » قال: لا تدركه أوهام القلوب فكيف تدركه أبصار العيون.

بيان: أبو جعفر عليه السّلام هو الامام التاسع محمّد بن علىّ الرضا، بقرينه روايه أبى هاشم الجعفرى عنه، و صرّح به الصّدوق فى التوحيد حيث قال فى ذلك الاسناد:

عن داود بن القاسم عن أبى هاشم الجعفرى قال: قلت لأبى جعفر ابن الرضا عليه السّلام.

الأوهـام جمـع و هـم و هـو يطلـق فى الكتـب الحكميّه على القـوّه الـوهميّه الّتى مـن شأنهـا إدراك المعـانى الجزئيّه المتعلّقه بالمحسوسات كعداوه زيد و محبّه عمرو قال الشيخ فى الشفاء: القوّه المسمّاه بالوهم هى الرئيسه الحاكمه فى الحيوان حكما

Presented by: https://Jafrilibrary.com

ليس فصلا كالحكم العقلى، و لكن حكما تخييلا مقرونا بالجزئيّه و بالصّوره الحسيّه و عنه يصدر أكثر الأفعال الحيوانيّه، انتهى كلامه.

و كما أنّ العقل رئيس الوهم و مخدومه كذلك الوهم رئيس الحواسّ الظاهره و الباطنه و مستعملها و مستخدمها و لذا بيّنوا أنّ آلتها الدّماغ كلّه و لكنّ الأخصّ بها التجويف الأوسط على التفصيل الّذى بيّن فى محلّه.

و لكنّ المراد بالوهم فى تلك الرّوايات معناه اللّغوى أى ما يقع فى القلب من الخاطر. قال الطريحىّ فى مجمع البحرين: الوهم ما يقع فى الخاطر يقال:

و همت الشيء أهمه و هما من باب ضرب أى وقع فى خلدى. و قال الفيومىّ فى المصباح: و همت و هما وقع فى خلدى، و الجمع أوهام.

فالمراد بأوهام القلوب إدراكاتها و منه قول الصّادق و الباقر عليهما السّلام: كلّما ميّزتموه بأوهامكم فى أدقّ معانيه فهو مخلوق مصنوع مثلكم - الحديث الّذى ذكرناه فى صدر هذا البحث.

و قد مرّ غير مرّه أنّ القلب فى الايات و الأخبار بمعنى النفس و العقل. و الوهم بذلك المعنى أعنى الإدراك المتعلّق بالقوّه العقليّه المتعلّقه بالمعقولات فى الأخبار غير عزيز بل شائع ذائع.

و لا يبعد أن يقال: وجه التعبير بالأوهام إنّما كان من جهه عدم إحاطه العقول به تعالى أعنى أنّ هذا التعبير يشير ضمنا إلى أنّ تلك الادراكات فى صفه البارى تعالى أوهام من الوهم بمعنى الغلط و خيالات لا أنّها حقائق و معقولات صحيحه.

و إنّما كان إدراكات القلوب أكبر من أبصار العيون لأنّ القلب أعنى العقل مجرّد و العقل قد لا يحتاج فى إدراكه إلى المادّه و الجهه و غيرهما ممّا يحتاج إليها غيره من القوى المدركه فى إدراكاتها.

و لا يخفى أنّ إدراك البصر مثلا مقصور على ما هو محصور فى المادّه و لا بدّ أن يكون ذا جهه و وضع وضوء و لون و أن لا يكون بعيدا مفرطا عن محسّه الرؤيه و لا قريبا منها كذلك، و أن لا يكون صغيرا جدّا ممّا يحتاج فى رؤيتها إلى الالات

Presented by: https://Jafrilibrary.com

المکبّره و أن لا ـ یکون بینهما حاجب ممّا قدّمنا فی صدر هذا البحث من شرائط الابصار و أمّا العقل فیدرک ما هو مجرّد عن المادّه و الجهه و لا ـ یشترط فی رؤیته وجود الواسطه و عدم الظلمه و عدم القرب و البعد المفرطین و لا ـ عدم الحاجب، فانه یدرک مطلقا و لذا قال علیه السّلام: أنت قد تدرک بوهمک أی بعقلک السند و الهند - إلخ، و المجرّد عن المادّه یکون أدقّ و ألطف و أکبر و أعظم وجودا من إدراکات البصر، لأنّ مدرکاتها محبوسه محصوره.

و فی نسخه مخطوطه مصحّحه من توحید الصّدوق موجوده عندنا: أنّ أوهام القلوب أکثر من أبصار العیون، بالثاء المثلّثه و هذا صحیح أیضا، و الکلّ یشیر إلی معنی واحد أی أوسع وجودا.

و بالجمله أنّ کلّ ما تدرکه أوهام القلوب لا تدرکه العیون، بخلاف العکس و أنّ العقل مجرّد عن المادّه و مدرکاتها کذلک، و سایر القوی لیست فی مرتبته، و کذلک مدرکاتها.

فالمدرکات العقلیّه أدقّ و أکبر و أکثر وجودا من الحسیّه، قل کلّ یعمل علی شاکلته، فاذا لم یکن الوهم قادرا علی إدراکه تعالی و الإحاطه به فما ظنّک بالعیون الّتی دون الوهم بمراحل، فنفی إدراکه تعالی بالوهم الّذی هو أوسع وجودا و أتمّ إدراکا یستلزم نفی إدراکه بالأبصار بطریق أولی، فانّ نفی الأعمّ یستلزم نفی الأخصّ، کما أنّ نفی الحیوان یستلزم نفی الانسان علی ما بیّن فی صنعه المیزان.

ثمّ لا یخفی علی من ساعده التوفیق أنّ هذه الأخبار الصادره من أهل بیت العصمه تشیر إلی تجرّد الرّوح الانسانی الّذی به امتاز الانسان عن سائر الحیوانات و به کرّم اللّه بنی آدم علیهم، فالحیوانات و إن کانت قویّه فی إدراکاتها الحسیّه لکنّها عاجزه عن نیل ما رزق به الانسان من تعقّل المعقولات و إدراک الحقائق المجرّده و المعانی اللّطیفه الخفیّه من فعل العقل، و الفرق بین المعانی الحسیّه و بین المعانی العقلیّه شرفا کالفرق بین الحاسّه و العقل.

ص:۳۰۰

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و المراد من سؤال أبى هاشم الجعفرى أبا الحسن الرّضا عليه السّلام عن اللّه هل يوصف يعنى هل يدرك سبحانه بالحواسّ و العقول ثمّ يوصف بأن يقال: إنّ اللّه ذاته كذا و صفاته كذا و لا محاله ينجرّ إلى محدوديّته تعالى و إلى وصفه بالصوره و التخطيط و غيرها من صفات خلقه كما يستفاد من الأخبار الوارده فى باب النّهى عن الصّفه بغير ما وصف به نفسه جلّ و علا كما فى الكافى و التوحيد و غيرهما.

ثمّ إنّ هذه الأخبار لا تفسّر الأبصار بالأوهام، بل لمّا انجرّ الكلام إلى إدراك الأبصار الحقّ تعالى قالوا عليهم السّلام: إنّ أوهام القلوب لا تدركه تعالى فكيف الأبصار تقدر على إدراكه، و كذا أنّه تعالى يدرك أوهام القلوب مع دقّتها و سعتها فكيف لا يدرك الأبصار و يظهر ما قلنا بأدنى تأمّل فى سياق تلك الأخبار، فقدوهم من قال إنّها فسّر الأبصار بأوهام القلوب.

نعم روايه اخرى منقوله فى باب فى قوله تعالى، «لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ » من الكافى و فى باب ما جاء فى الرؤيه من توحيد الصدوق بسند واحد و متن واحد من غير اختلاف ظاهره فى أنّها تفسّر الأبصار بأبصار القلوب.

ففيهما باسنادهما عن محمّد بن يحيى العطّار، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن أبى نجران، عن عبد اللّه بن سنان، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قوله «لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ » قال: إحاطه الوهم، ألا ترى إلى قوله: «قد جاءكم بصائر من ربّكم» ليس يعنى بصر العيون «فمن أبصر فلنفسه» ليس يعنى من البصر بعينه «و من عمى فعليها» ليس يعنى عمى العيون إنّما عنى إحاطه الوهم كما يقال: فلان بصير بالشعر، و فلان بصير بالفقه، و فلان بصير بالدراهم، و فلان بصير بالثياب، اللّه أعظم من أن يرى بالعين، انتهى.

و كأنّه عليه السّلام أراد من قوله هذا مفسّرا كما أنّ للعين بصرا كذلك للقلب بصر و بصر القلب يسمّى بصيره، فالمراد من إحاطه الوهم إحاطه بصيره القلب و مع ذلك لا يبعد أن يقال: إنّه عليه السّلام أراد من كلامه هذا التنبيه على إراده أبصار القلوب بالايه أيضا لا أبصار العيون فقط، أى أنّ الأبصار فى الايه تشمل أبصار العيون

ص:٣٠١

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و القلوب كليهما.

و أشار عليه السّلام فى صحّه إراده إدراك القلبى من الأبصار إلى إطلاق البصر على بصيره القلب فى القرآن الكريم بقوله: ألا ترى إلى قوله تعالى «قَدْ جاءَكُمْ بَصائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ » إلخ، و إلى إطلاقه عليها فى العرف أيضا بقوله: كما يقال:

فلان بصير - إلخ. و قوله: إنّما عنى إحاطه الوهم، أى إنّما أراد اللّه من قوله:

«لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ » إحاطه الوهم.

إن قلت: هذه الأخبار تكذّب إدراكه تعالى بأوهام القلب، و قد رويت أخبار اخر أنّ القلوب تدركه بحقائق الايمان فكيف التوفيق؟.

قلت: المراد من الأخبار النافيه، إدراكه تعالى بالاكتناه و الإحاطه، و من الأخبار المثبته إدراكه بوجه بمعنى الانكشاف التّامّ الحضورى و الشهود العلمى من غير اكتناه كما نتلوها عليك مبيّنه.

«الحديث الرابع»

فى الكافى عن محمّد بن أبى عبد اللّه، عن علىّ بن أبى القاسم، عن يعقوب بن إسحاق قال: كتبت إلى أبى محمّد عليه السّلام أسأله كيف يعبد العبد ربّه و هو لا يراه؟ فوقّع عليه السّلام يا با يوسف جلّ سيّدى و مولاى و المنعم علىّ و على آبائى أن يرى، قال: و سألته هل رأى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله ربّه؟ فوقّع عليه السّلام: إنّ اللّه تبارك و تعالى أرى رسوله بقلبه من نور عظمته ما أحبّ.

أقول: هذا هو الحديث الأوّل من باب فى إبطال الرؤيه من اصول الكافى و قريب منه الحديث الثامن منه.

قال: محمّد بن يحيى و غيره عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن أبى نصر، عن أبى الحسن الرّضا عليه السّلام قال: قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله: لمّا اسرى بى إلى السّماء بلغ بى جبرئيل مكانا لم يطأه قطّ جبرئيل فكشف له فأراه اللّه من نور عظمته ما أحبّ و رواه الصّدوق فى التوحيد عن أبيه، عن محمّد العطّار، عن ابن عيسى، عن البزنطى عن الرّضا عليه السّلام.

ص:۳۰۲

Presented by: https://Jafrilibrary.com

بيان: محمّد بن أبى عبد اللّه هو الّذى أكثر المشايخ الثلاثه رضوان اللّه عليهم الروايه عنه. و علىّ بن أبى القاسم عبد اللّه بن عمران البرقىّ المعروف أبوه بما جيلويه يكنّى أبا الحسن، و ذهب المولى صالح المازندرانى و المولى صدرا الشيرازى فى شرحهما على اصول الكافى إلى إنّ يعقوب بن إسحاق هو الشيخ أبو يوسف يعقوب بن إسحاق ابن السّكيت الدورقى، و ابن السكّيت هذا من أكابر علماء العربيّه و عظماء الشيعه و هو من أصحاب الجواد و الهادى عليهما السّلام، و مؤلّف كتاب إصلاح المنطق.

قال ابن خلّكان فى وفيات الأعيان: قال بعض العلماء: ما عبر على جسر بغداد كتاب من اللّغه مثل إصلاح المنطق و قال: قال أبو العبّاس المبرّد: ما رأيت للبغداديّين كتابا أحسن من كتاب ابن السكّيت.

و قال الشيخ الجليل النجاشى فى الفهرست: يعقوب بن إسحاق السكيت أبو يوسف كان مقدما عند أبى جعفر الثانى و أبى الحسن عليهما السّلام و كان يختصّانه (و كان يخصانه - ظ) و له عن أبى جعفر عليه السّلام روايه و مسائل، و قتله المتوكّل لأجل التشيّع و أمره مشهور، و كان وجيها فى علم العربيّه و اللّغه ثقه مصدق لا يطعن عليه و له كتب ثمّ عدّ كتبه.

قال ابن النديم فى الفهرست: و كان يعقوب بن السكّيت يكنّى بأبى يوسف و كان مؤدّبا لولد المتوكّل و يقال: إنّ المتوكّل ناله بشىء حتّى مات فى سنه ست و أربعين و مائتين، و ليعقوب ابن يقال له: يوسف نادم المعتضد و خصّ به، انتهى ما أردنا من نقل كلامه.

و فى وفيات الأعيان و كان يميل فى رأيه و اعتقاده إلى مذهب من يرى تقديم علىّ بن أبى طالب رضى اللّه عنه، قال أحمد بن عبيد: شاورنى ابن السكيت فى منادمته المتوكّل فنهيته، فحمل قولى على الحسد و أجاب إلى ما دعى إليه من المنادمه فبينما هو مع المتوكّل يوما جاء المعتزّ و المؤيّد فقال المتوكّل: يا يعقوب أيّما أحبّ إليك ابناى هذان أم الحسن و الحسين؟ فغضّ ابن السكّيت من ابنيه و ذكر الحسن و الحسين رضى اللّه عنهما بما هما أهله، فأمر الأتراك فداسوا بطنه فحمل إلى

Presented by: https://Jafrilibrary.com

داره فمات بعد غد ذلک الیوم، و کان ذلک فی سنه أربع و أربعین و مائتین - إلی أن قال:

و قد روی فی قتله غیر ما ذکرته أوّلا، فقیل: إنّ المتوکّل کان کثیر التحامل علی علیّ بن أبی طالب رضی اللّه عنه و ابنیه الحسن و الحسین رضی اللّه عنهم أجمعین، و کان ابن السکیت من المغالین فی محبّتهم و التوالی لهم، فلمّا قال له المتوکّل تلک المقاله قال ابن السکّیت: و اللّه إنّ قنبر خادم علیّ رضی اللّه عنه خیر منک و من ابنیک، فقال المتوکّل: سلّوا لسانه من قفاه، ففعلوا ذلک به فمات و ذلک فی لیله الاثنین لخمس خلون من رجب سنه أربع و أربعین و مائتین، و قیل: سنه ثلاث و أربعین. و بلغ عمره ثمانیا و خمسین سنه.

و قال المجلسی - ره - فی مرآه العقول: و ظنّ أصحاب الرّجال أنّ یعقوب ابن إسحاق هو ابن السکّیت، و الظّاهر أنّه غیره، لأنّ ابن السکیت قتله المتوکّل فی زمان الهادی علیه السّلام و لم یلحق أبا محمّد علیه السّلام. انتهی کلامه - ره -.

أقول: أبو محمّد فی الرّوایات هو الحسن بن علیّ العسکری الامام الحادی عشر والد الامام المنتظر علیهما السّلام.

قال فی الکافی: ولد أبو محمّد الحسن بن علیّ علیهما السّلام فی شهر رمضان و فی نسخه اخری فی شهر ربیع الاخر سنه اثنتین و ثلاثین و مائتین، و قبض علیه السّلام یوم الجمعه لثمان لیال خلون من شهر ربیع الأوّل سنه ستّین و مائتین و هو ابن ثمان و عشرین سنه.

و فی الکافی أنّ والده أبا الحسن الثالث علیّ بن محمّد الهادی الامام العاشر علیه السّلام قبض سنه أربع و خمسین و مائتین فکان أبو محمّد علیه السّلام عند وفات أبیه الهادی علیه السّلام ابن اثنتین و عشرین سنه، و عند وفاه ابن السکّیت ابن اثنتین و عشر سنه، فابن السکّیت لحق أبا محمّد علیه السّلام إلاّ أنّ نقل ابن السکّیت عنه علیه السّلام مستغرب فی ظاهر الأمر فلا یبعد احتمال المجلسی - ره - عن الصّواب.

فالظّاهر أنّ یعقوب بن إسحاق هذا هو أبو یوسف یعقوب بن إسحاق الکندی فیلسوف الغرب المتوفی - ۲۴۶ ه - و لما کان هو و ابن السکّیت فی الاسم و الکنیه و اسم الوالد مشترکین، و کانا أیضا معاصرین اشتبه علی الشرّاح أحدهما بالاخر.

ص:۳۰۴

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و ممّا يؤيّد هذا الاحتمال الاحتجاج الّذى وقع بين أبى محمّد عليه السّلام و بين الكندى لمّا أخذ فى تأليف تناقض القرآن على زعمه نقله المجلسىّ - ره - فى احتجاجات البحار عن مناقب ابن شهر آشوب قال:

أبو القاسم الكوفى فى كتاب التبديل إنّ اسحاق الكندى كان فيلسوف العراق فى زمانه، أخذ فى تأليف تناقض القرآن و شغل نفسه بذلك و تفرّد به فى منزله و أنّ بعض تلامذته دخل يوما على الامام الحسن العسكرىّ عليه السّلام فقال له أبو محمد عليه السّلام: أما فيكم رجل رشيد يردع استاذكم الكندى عمّا أخذ فيه من تشاغله بالقرآن؟ فقال التلميذ: نحن من تلامذته كيف يجوز منّا الاعتراض عليه فى هذا أو فى غيره؟ فقال أبو محمّد عليه السّلام: أتؤدّى إليه ما ألقيه إليك؟ قال: نعم، قال فصر إليه (فسر إليه - خ ل) و تلطّف فى مؤانسته و معونته على ما هو بسبيله، فاذا وقعت المؤانسه فى ذلك فقل: قد حضرتنى مسأله أسألك عنها فإنّه يستدعى ذلك منك فقل له: إن أتاك هذا المتكلّم بهذا القرآن هل يجوز أن يكون مراده بما تكلّم به منه غير المعانى الّتى ظننتها أنّك ذهبت إليها؟ فانّه سيقول: إنّه من الجائز لأنّه رجل يفهم إذا سمع، فاذا أوجب ذلك فقل له: فما يدريك لعلّه قد أراد غير الّذى ذهبت أنت إليه فتكون واضعا لغير معانيه، فصار الرّجل الى الكندى و تلطّف إلى أن ألقى إليه (عليه - خ ل) هذه المسأله فقال له: أعد علىّ فأعاد عليه فتفكّر فى نفسه و رأى ذلك محتملا فى اللّغه و سائغا فى النظر.

و ممّا يؤيّد هذا الاحتمال أيضا أنّ السؤال عن نحو هذه المسأله أنسب بحال الكندى من ابن السكّيت لأنّه كان فيلسوفا حكيما، و قد عدّ ابن النديم فى الفهرست من كتبه الفلسفيّه أكثر من عشرين كتابا، و كأنّه أراد اختبار الإمام فيه تعالى فأجابه عليه السّلام بما يناسبه.

و لكن مع ذلك كلّه ههنا كلاما يختلج بالبال و هو أنّ علىّ بن أبى القاسم لم يكن ممّن يروى عن الكندى أو يكون أحد تلامذته و لم نجد فى الكتب الرّجاليّه و الفهارس من عدّه من تلامذته أو رواته بل عدّوه من رواه ابن السكيت و منهم المولى

Presented by: https://Jafrilibrary.com

الأردبيلى – ره – فى جامع الرواه.

ثمّ إنّ أبا محمّد عليه السّلام كان عند وفاه الكندى ابن أربع عشره سنه لما مضى من تاريخ وفاتهما، و عند وفاه ابن السكيت ابن اثنتين و عشره سنه كما دريت، فكان الفاصله بين وفاه ابن السكيت و الكندى سنتين، فلو كان نقل ابن السكيت عنه عليه السّلام مستغربا لكان كذلك الكلام فى نقل الكندى عنه كما لا يخفى و قول المجلسى – ره – إنّ ابن السكّيت لم يلحق أبا محمّد ليس بصواب كما علم.

و قال بعضهم فى تعليقه على جامع الرواه المذكور آنفا فى المقام ما هذا لفظه فيه اشتباه لأنّ يعقوب بن إسحاق السكيت لم يروعن أبى محمد جزما إذ كما صرح المؤلّف أيضا قتله المتوكّل فكيف يمكن روايته عن أبى محمّد عليه السّلام، فالظّاهر أنّه يعقوب بن إسحاق البرقى لأنّه من رواه العسكرى كما صرّح «مح» انتهى قوله.

و فيه أوّلا أنّ ابن السكّيت أدرك أبا محمّد عليه السّلام كما علم.

و ثانيا أنّ يعقوب بن إسحاق البرقى لم يكنّ بأبى يوسف، على أنّه مجهول الحال عدّه الشيخ – ره – فى الفهرست بعنوان يعقوب بن إسحاق من أصحاب الهادى عليه السّلام و بزياده وصفه بالبرقى من أصحاب العسكرى عليه السّلام، و لم يعلم من هو و من روى عنه و لم يذكر أحد أنّ علىّ بن أبى القاسم روى عنه. و اللّه تعالى أعلم.

و أمّا سؤال أبى يوسف أبا محمّد عليه السّلام عن رؤيته تعالى ففيه كلام أيضا، لأنّ السائل إن كان ابن السّكيت فكيف لم يكن استحاله رؤيته تعالى بالأبصار معلومه له و هو أدرك الجواد و العسكريّين عليه السّلام و قال النجاشىّ: و له عن أبى جعفر الثانى عليه السّلام روايه و مسائل.

نعم إن كان السائل الكندى فلا ضير فيه لأنّه سأله اختبارا و كيف كان فأجابه عليه السّلام بأنّ اللّه تعالى جلّ أن يرى بالأبصار، لما دريت آنفا أنّ ما يدرك بالأبصار يجب أن يكون جسما كثيفا له ضوء و لون وجهه و مكان و سائر ما يشترط فى الأبصار حتّى يرى، تعالى اللّه عن ذلك علوّا كبيرا.

ثمّ سأله من باب المكاتبه أيضا بدليل مقابلته بالتوقيع هل رأى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله

Presented by: https://Jafrilibrary.com

ربّه و إنّما سأل عن ذلک لأنّ طائفه من الرّوایات و بعض آیات النجم تدلّ على أنّه صلّى اللّه علیه و آله رآه تعالى، و یتبادر وهم العامّه فی أمثال هذه المعانی إلى ما یتوهّمونها فی الأجسام فیزعمون أنّ کلّ ما هو موجود فهو مرئیّ فما لم یکن بمرئیّ فلیس بموجود، أو أنّ کلّ ما هو مرئیّ فهو مرئیّ بالأبصار فقط، و لا یعلمون أنّ الرؤیه بعین القلب أعنی العقل أتمّ و أکمل و أشرف و أقوى و أبقى من الرؤیه بعین الرأس، و الفرق بین الرؤیتین کالفرق بین المدرکین من العقل و العین.

فأجابه علیه السّلام بأتمّ بیان بأنّه تعالى أرى رسوله بقلبه من نور عظمته ما أحبّ نفی رؤیته تعالى بالبصر و قال: أرى رسوله بقلبه ما أحبّ من نور عظمته.

و رؤیه القلب أشرف من رؤیه العین، لعدم احتیاجها إلى ما یشترط فی الابصار بالعین، بل هو انکشاف تامّ و وصول لا یتأتى بیانه بالقلم یفهمه من کان له قلب و قال أبو الحسن الرضا علیه السّلام فی الحدیث المقدّم ذکره: فکشف له فأراه – إلخ، کأنّه بیان لقول أبی محمّد علیه السّلام أرى بقلبه أی الإرائه ههنا هی الکشف التامّ.

و قوله علیه السّلام: من نور عظمته، بیان لکلمه ما قدّم علیها توسعه للظرف.

و اسلوب الکلام یقتضی إرجاع ضمیر أحبّ إلیه تعالى لا إلى رسوله.

و قوله علیه السلام: من نور عظمته، بیان لکلمه ما قدّم علیها توسعه للظرف.

و اسلوب الکلام یقتضی إرجاع ضمیر أحبّ إلیه تعالى لا إلى رسوله.

فبما حقّقنا فی المقام علمت أنّ أبا الحسن علیه السّلام احتجّ على أبی قره فی الحدیث المقدّم على زنه معرفته و قدر عقله، و لو وجده الامام أهلا للاشارات الرقیقه لفسّر له قوله تعالى «ما کَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأى » بما رأى الفؤاد کما فی الحدیث الاتی.

و علمت أیضا أنّ ما جاء فی الروایات بأنّه صلّى اللّه علیه و آله رآه تعالى، فالمراد رؤیته بالقلب من غیر إحاطه لا بالبصر جمعا بین ما حکم به العقل الناصع و بین ظاهر النقل.

فنعم ما أشار إلیه العالم الجلیل الصدوق – ره – فی باب ما جاء فی الرؤیه من کتابه فی التوحید حیث قال: حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الولید، قال: حدّثنا إبراهیم بن هاشم، عن ابن أبی عمیر، عن مرازم، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال: سمعته یقول: رأى رسول اللّه صلّى اللّه علیه و آله ربّه عزّ و جلّ – یعنی بقلبه – و تصدیق ذلک ما حدّثنا به محمّد بن الحسن بن أحمد بن الولید، قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار، عن محمّد بن الحسین بن أبی الخطّاب، عن محمّد بن الفضیل قال: سألت أبا الحسن علیه السّلام هل رأى

Presented by: https://Jafrilibrary.com

رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله ربّه عزّ و جلّ؟ فقال: نعم بقلبه رآه. أما سمعت اللّه عزّ و جل يقول «ما كَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأى » أى لم يره بالبصر و لكن رآه بالفؤاد. انتهى ما أفاده - ره -

الحديث الخامس

فى الكافى: عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر، عن أبى الحسن الموصلى، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال: جاء حبر إلى أمير المؤمنين عليه السّلام فقال: يا أمير المؤمنين هل رأيت ربّك حين عبدته؟ قال فقال: ويلك ما كنت أعبد ربّا لم أره، قال: و كيف رأيته؟ قال: ويلك لا تدركه العيون فى مشاهده الأبصار و لكن رأته القلوب بحقائق الايمان.

أقول: هذه الرّوايه جاءت فى الجوامع بطرق متعدّده بينها اختلاف لفظا و كمّا فى الجمله و ما أتى به الكلينىّ فى هذا الباب من جامعه الكافى جزء ممّا نقل فى الجوامع الاخر.

ثمّ إنّ الظاهر أنّ ذلك الحبر هو ذعلب اليمانى و الحديث بعض حديث ذعلب المشهور رواه الخاصّه و العامّه بألفاظ مختلفه متقاربه و أسناده متعدّده.

نعم لا يبعد أن يذهب إلى أنّ ذلك السؤال و الجواب وقع بينه عليه السّلام و بين ذلك الحبر مرّه، و بينه و بين ذعلب مرّه اخرى، و لكن مشاركتهما فى هيئه السؤال و الجواب و نضد الألفاظ تأبيان بظاهرهما عن ذلك الاحتمال.

ففى باب التوحيد من الكافى و فى الوافى ص ۹۵ ج ۱ فى باب جوامع التوحيد و فى مرآه العقول ص ۹۱ ج ۱: محمّد بن أبى عبد اللّه رفعه عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

بينا أمير المؤمنين يخطب على منبر الكوفه إذ قام إليه رجل يقال له: ذعلب ذو لسان بليغ فى الخطب شجاع القلب فقال: يا أمير المؤمنين هل رأيت ربّك؟ فقال: ويلك يا ذعلب ما كنت أعبد ربّا لم أره.

فقال: يا أمير المؤمنين كيف رأيته؟ قال: ويلك يا ذعلب لم تره العيون بمشاهده هذه الأبصار، و لكن رأته القلوب بحقايق الايمان، ويلك يا ذعلب إنّ ربّى لطيف اللّطافه لا يوصف باللّطف، عظيم

Presented by: https://Jafrilibrary.com

العظمه لا يوصف بالعظم، كبير الكبرياء لا يوصف بالكبر، جليل الجلاله لا يوصف بالغلظ، قبل كلّ شيء لا يقال شيء قبله، و بعد كلّ شيء لا يقال له بعد، شاء (شيّأ خ ل) الأشياء لا بهمّه، درّاك لا بخديعه، فى الأشياء كلّها غير متمازج بها و لا بائن منها، ظاهر لا بتأويل المباشره، متجلّ لا باستهلال رؤيه، نائى لا بمسافه، قريب لا بمداناه، لطيف لا بتجسّم، موجود لا بعد عدم، فاعل لا باضطرار، مقدّر لا بحركه مزيد لا بهامه، سميع لا باله، بصير لا بأداه، لا تحويه الأماكن، و لا تضمنه الأوقات و لا تحدّه الصفات، و لا تأخذه السنات، سبق الأوقات كونه، و العدم وجوده، و الابتداء أزله، بتشعيره المشاعر عرف أن لا مشعر له، و بتجهيره الجواهر عرف أن لا جوهر له، و بمضادّته بين الأشياء عرف أن لا ضدّ له، و بمقارنته بين الأشياء عرف أن لا قرين له، ضادّ النّور بالظّلمه، و اليبس بالبلل، و الخشن باللّين، و الصرد بالحرور، مؤلّف بين متعادياتها، مفرّق بين متدانياتها، دالّه بتفريقها على مفرّقها و بتأليفها على مؤلّفها، و ذلك قول اللّه تعالى «وَ مِنْ كُلِّ شَيْ ءٍ خَلَقْنا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ».

ففرّق بين قبل و بعد ليعلم أن لا قبل له و لا بعد، شاهده بغرائزها أن لا غريزه لمغرّزها، مخبره بتوقيتها أن لا وقت لموقّتها، حجب بعضها عن بعض ليعلم أن لا حجاب بينه و بين خلقه، كان ربّا إذ لا مربوب، و إلها إذ لا مألوه، و عالما إذ لا معلوم و سميعا إذ لا مسموع. انتهى ما فى الكافى.

و رواه الصّدوق فى باب إثبات حدوث العالم من كتابه فى التّوحيد بطريقين و كلّ واحد منهما يشتمل على أكثر ممّا فى الكافى إلّا أنّ ما فى الكافى واقع فى أثناء الطريق الأوّل و أمّا الطريق الثانى فمبتدأ بما فى الكافى.

فعلى الثانى قال: حدّثنا علىّ بن أحمد بن محمّد بن عمران الدقاق - ره - قال: حدّثنا محمّد بن أبى عبد اللّه الكوفى قال: حدّثنا محمّد بن إسماعيل البرمكى قال:

حدّثنا الحسين بن الحسن قال: حدّثنا عبد اللّه بن زاهر قال: حدّثنى الحسين بن يحيى الكوفى قال: حدّثنى قثم بن قتاده، عن عبد اللّه بن يونس، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام

Presented by: https://Jafrilibrary.com

قال: بينا أمير المؤمنين عليه السّلام يخطب على منبر الكوفه إذ قام إليه رجل يقال له ذعلب ذرب اللسان بليغ فی الخطاب شجاع القلب - إلی آخر ما فی الكافی، إلّا أنّ فی التوحيد شائی الأشياء على صوره الفاعل و يمكن أن يكون ما فی الكافی أيضا على اسم فاعل منوّن كرام. و فی التوحيد: لا تصحبه الأوقات. ضاد النور بالظلمه و الجسوّ بالبلل، ليعلم أن لا حجاب بينه و بين خلقه غير خلقه.

و جاء ذيل الحديث بعد قوله و سميعا إذ لا مسموع أبيات على هذا الوجه: ثمّ أنشأ يقول:

و لم يزل سيّدی بالحمد معروفا و لم يزل سيّدی بالجود موصوفا

و كنت إذ ليس نور يستضاء به و لا ظلام على الافاق معكوفا

و ربّنا بخلاف الخلق كلّهم و كلّما كان فی الأوهام موصوفا

و من يرده على التشبيه ممتثلا يرجع أخا حصر بالعجز مكتوفا

و فی المعارج يلقی موج قدرته موجا يعارض طرف الروح مكفوفا

فاترک أخا جدل فی الدين منعمقا قد باشر الشک فيه الرأی موؤفا

و اصحب أخا ثقه حبّا لسيّده و بالكرامات من مولاه محفوفا

أمسی دليل الهدی فی الأرض منتشرا و فی السماء جميل الحال معروفا

قال: فخرّ ذعلب مغشيّا عليه ثمّ أفاق و قال: ما سمعت بمثل هذا الكلام و لا أعود إلی شیء من ذلک، انتهى.

أقول: و الأبيات مذكوره فی الديوان المنسوب إلی الأمير عليه السّلام، و بين النسختين اختلاف فی الجمله.

و أمّا الطّريق الأوّل فالظاهر من التوحيد - إن لم يكن صريحا - أنّ حديث ذعلب إنّما كان من جمله ما قالها عليه السّلام فی أوّل خطبه خطب بها الناس على المنبر بعد ما بايعوه.

قال الصدوق - ره -: حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان و علیّ بن أحمد بن محمّد بن عمران الدقاق - ره - قالا: حدّثنا أحمد بن يحيی بن زكريّا القطان، قال:

Presented by: https://Jafrilibrary.com

حدّثنا محمّد بن العبّاس، قال: حدّثنی محمّد بن أبی السری قال: حدّثنا أحمد بن عبد اللّه بن یونس، عن سعد الکنانی، عن الأصبغ بن نباته قال: لمّا جلس علیّ علیه السّلام الخلافه و بایعه النّاس خرج إلی المسجد متعمّما بعمامه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله، لا بسا برده رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله، متنعّلا نعل رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله، متقلّدا سیف رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فصعد المنبر فجلس علیه متمکّنا ثمّ شبّک أصابعه فوضعها أسفل بطنه ثمّ قال:

یا معاشر النّاس سلونی قبل أن تفقدونی هذا سفط العلم هذا لعاب رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله هذا ما زقّنی رسول اللّه زقّازقّا، سلونی فانّ عندی علم الأوّلین و الاخرین، أما و اللّه لو ثنّیت لی الوساده فجلست علیها لأفتیت لأهل التوراه بتوراتهم حتّی تنطق التوراه فتقول: صدق علیّ ما کذب لقد أفتاکم بما أنزل اللّه فیّ. و أفتیت أهل الإنجیل بإنجیلهم حتّی ینطق الانجیل فیقول: صدق علیّ ما کذب لقد أفتاکم بما أنزل اللّه فیّ. و أفتیت أهل القرآن بقرآنهم حتّی ینطق القرآن فیقول: صدق علیّ ما کذب لقد أفتاکم بما أنزل اللّه فیّ. و أنتم تتلون القرآن لیلا و نهارا فهل فیکم أحد یعلم ما نزل فیه، و لولا آیه فی کتاب اللّه لأخبرتکم بما کان و ما یکون و ما هو کائن إلی یوم القیامه و هی هذه الایه «یَمْحُوا اللّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتابِ ».

ثمّ قال: سلونی قبل أن تفقدونی فو اللّه الّذی فلق الحبّه و برأ النسمه لو سألتمونی عن آیه آیه فی لیل انزلت، أو فی نهارا نزلت، مکیّها، و مدنیّها، سفریها لأخبرتکم.

فقام إلیه رجل یقال له: ذعلب و کان ذرب اللّسان بلیغا فی الخطب شجاع القلب فقال: لقد ارتقی ابن أبی طالب مرقاه صعبه لأخجلنّه الیوم لکم فی مسألتی إیّاه فقال: یا أمیر المؤمنین هل رأیت ربّک؟ قال: ویلک یا ذعلب لم أکن بالّذی أعبد ربّا لم أره قال: فکیف رأیته صفه لنا؟

ص:۳۱۱

Presented by: https://Jafrilibrary.com

قال: ويلك يا ذعلب إنّ ربّى لا يوصف بالبعد، و لا بالحركه، و لا بالسكون و لا بالقيام قيام انتصاب، و لا بمجىء و لا ذهاب، لطيف اللّطافه لاـ يوصف باللّطف، عظيم العظمه لاـ يوصف بالعظم، كبير الكبرياء لاـ يوصف بالكبر، جليل الجلاله لا يوصف بالغلظ، رؤوف الرحمه لاـ يوصف بالرقّه، مؤمن لاـ بعباده، مدرك لا بمحسّه، قائل لا باللّفظ، هو فى الأشياء على غير ممازجه، خارج منها على غير مباينه، فوق كلّ شىء فلا يقال شىء فوقه، و أمام كلّ شىء و لا يقال له أمام، داخل فى الأشياء لا كشىء فى شىء داخل، و خارج منها لا كشىء من شىء خارج.

فخرّ ذعلب مغشيّا ثمّ قال: تاللّه ما سمعت بمثل هذا الجواب و اللّه لا عدت إلى مثلها.

ثمّ قال عليه السّلام: سلونى قبل أن تفقدونى.

فقام إليه الأشعث بن قيس فقال: يا أمير المؤمنين كيف يؤخذ من المجوس الجزيه و لم ينزل عليهم كتاب و لم يبعث إليهم نبىّ؟ قال: بلى يا أشعث قد أنزل اللّه عليهم كتابا، و بعث إليهم رسولاـ حتّى كان لهم ملك سكرذات ليله فدعا بابنته إلى فراشه فارتكبها، فلمّا أصبح تسامع به قومه فاجتمعوا إلى بابه فقالوا: أيّها الملك دنّست علينا ذيننا فأهلكته فاخرج نطهّرك و نقيم عليك الحدّ. فقال لهم: اجتمعوا و اسمعوا كلامى فإن يكن لى مخرج ممّا ارتكبت و إلاّ فشأنكم، فاجتمعوا فقال لهم: هل علمتم أنّ اللّه لم يخلق خلقا أكرم عليه من أبينا آدم و امّنا حوّاء؟ قالوا: صدقت أيّها الملك. قال: أ فليس قد زوّج بنيه بناته و بناته من بنيه؟ قالوا: صدقت هذا هو الدّين فتعاقدوا على ذلك فمحى اللّه ما فى صدورهم من العلم و رفع عنهم الكتاب، فهم الكفره يدخلون النار بلا حساب و المنافقون أشدّ حالا منهم.

قال الأشعث: و اللّه ما سمعت لمثل هذا الجواب، و اللّه لاعدت إلى مثلها أبدا.

ثمّ قال عليه السّلام: سلونى قبل أن تفقدونى.

فقام إليه رجل من أقصى المسجد متوكّيا على عصاه فلم يزل يتخطّى النّاس

ص:٣١٢

Presented by: https://Jafrilibrary.com

حتّى دنا منه، فقال: يا أمير المؤمنين دلّنى على عمل إذا أنا عملته نجانى اللّه من النار.

فقال له: اسمع يا هذا ثمّ افهم ثمّ استيقن قامت الدّنيا بثلاثه: بعالم ناطق مستعمل لعلمه، و بغنىّ لا يبخل بماله على أهل دين اللّه، و بفقير صابر. فاذا كتم العالم علمه، و بخل الغنىّ، و لم يصبر القفير فعندها الويل و الثبور، و عندها يعرف العارفون باللّه أنّ الدّار قد رجعت إلى بدئها أى الكفر بعد الايمان.

أيّها السّائل فلا تغترنّ بكثره المساجد و جماعه أقوام أجسادهم مجتمعه و قلوبهم شتّى.

أيّها النّاس إنّما النّاس ثلاثه: زاهد، و راغب، و صابر، فأمّا الزّاهد فلا يفرح بشىء من الدّنيا أتاه و لا يحزن على شىء منها فاته، و أمّا الصّابر فيتمنّاها بقلبه فإن أدرك منها شيئا صرف عنها نفسه لم «لماظ» يعلم من سوء عاقبتها، و أمّا الراغب فلا يبالى من حلّ أصابها أم من حرام.

قال له: يا أمير المؤمنين فما علامه المؤمن فى ذلك الزّمان؟ قال: ينظر إلى ما أوجب اللّه عليه من حقّ فيتولّاه، و ينظر إلى ما خلفه فيتبرّأ منه و إن كان حميما قريبا.

قال: صدقت يا أمير المؤمنين ثمّ غاب الرّجل فلم نره فطلبه النّاس فلم يجدوه فتبسّم علىّ عليه السّلام على المنبر ثمّ قال: ما لكم هذا أخى الخضر عليه السّلام.

ثمّ قال: سلونى قبل أن تفقدونى فلم يقم إليه أحد فحمد اللّه و أثنى عليه و صلّى على نبيّه صلّى اللّه عليه و آله.

ثمّ قال للحسن عليه السّلام: يا حسن قم فاصعد المنبر فتكلّم بكلام لا تجهلك قريش من بعدى فيقولون: إنّ الحسن بن علىّ لا يحسن شيئا، قال الحسن عليه السّلام: يا أبه كيف أصعد و أ تكلّم و أنت فى النّاس تسمع و ترى؟ قال له: بأبى و امّى و أرى «اوارى ظ» نفسى عنك و أسمع و أرى و أنت لا ترانى.

فصعد الحسن عليه السّلام المنبر فحمد اللّه بمحامد بليغه شريفه و صلّى على النبى صلّى اللّه عليه و آله صلاه موجزه ثمّ قال:

ص:۳۱۳

Presented by: https://Jafrilibrary.com

أيّها النّاس سمعت جدّى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله يقول: أنا مدينه العلم و علىّ بابها و هل تدخل المدينه إلّا من بابها، ثمّ نزل، فوثب إليه علىّ عليه السّلام فحمله و ضمّه إلى صدره.

ثمّ قال للحسين عليه السّلام: يا بنىّ قم فاصعد المنبر و تكلّم بكلام لا تجهلك قريش من بعدى فيقولون: إنّ الحسين بن علىّ لا يبصر شيئا، و ليكن كلامك تبعا لكلام أخيك.

فصعد الحسين عليه السّلام المنبر فحمد اللّه و أثنى عليه و صلّى على نبيّه صلاه موجزه ثمّ قال:

يا معاشر النّاس سمعت رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و هو يقول: إنّ عليّا هو مدينه هدى فمن دخله نجى و من تخلّف عنها هلك. فوثب إليه علىّ عليه السّلام فضمّه إلى صدره و قبّله ثمّ قال: معاشر النّاس اشهدوا أنّهما فرخا رسول اللّه وديعته الّتى استودعنيها، و أنا أستودعكموها، معاشر النّاس و رسول اللّه سائلكم عنهما. انتهى ما فى التوحيد.

و روى هذا الطريق فى أوّل المجلس الخامس و الخمسين من أماليه بهذا الاسناد فى التوحيد.

و اعلم أنّ كلامه عليه السّلام فى جواب ذعلب مذكور فى النهج أيضا، و هو الكلام ١٧٧ من باب الخطب أوّله: و من كلامه عليه السّلام و قد سأله ذعلب اليمانى فقال: هل رأيت ربّك يا أمير المؤمنين؟ فقال عليه السّلام: أ فأعبد ما لا أرى، قال: و كيف تراه - إلخ.

لكن ما فى النهج يكون قريبا من ثلث ما فى الكافى و التوحيد، على أنّ نسخه النهج لا يوافقهما فى الألفاظ و العبارات و بينهما تفاوت إلّا فى صدر الروايه حيث قال عليه السّلام:

لا تدركه العيون بمشاهده العيان و لكن تدركه القلوب بحقائق الايمان. و أمّا سائر كلامه هذا ليس بمذكور فى النهج إلّا أنّ قوله عليه السّلام: قامت الدّنيا بثلاثه: بعالم ناطق مستعمل علمه - إلخ، شبيه بقوله عليه السّلام لجابر بن عبد اللّه الأنصارى: يا جابر قوام الدّنيا بأربعه: عالم مستعمل علمه - إلخ، و هو الحكمه ٣٧٢ من باب المختار من حكمه عليه السّلام من النهج.

ص:٣١۴

Presented by: https://Jafrilibrary.com

تنبیه

: قد قدّمنا فی شرح المختار الأوّل من کتبه علیه السّلام (ص ۳۵۷ ج ۲ من تکمله المنهاج) اختلاف الأقوال فی أوّل خطبه خطبها علیه السّلام بعد ما بویع له بالخلافه و قد حقّقنا هنا لک أنّ الخطب: ۲۱ و ۲۸ و ۱۶۶ و ۱۷۶ من النهج کانت جمیعا خطبه واحده، فبما نقلنا من روایه التوحید ههنا علمت أنّ کلامه فی جواب ذعلب أی ذلک الکلام ۱۷۷ من باب الخطب أیضا کان منها، و أنّ الجمیع ممّا قالها فی جلسه واحده حین صعد المنبر بعد ما بویع له علیه السّلام بالخلافه.

و روی الکلینیّ فی ذلک الباب من الکافی حدیثا عن أبی جعفر علیه السّلام وقع بینه و بین رجل من الخوارج مثل ما وقع بین أمیر المؤمنین علیه السّلام و ذعلب فأجاب الرّجل بما یقرب من کلام أمیر المؤمنین علیه السّلام.

قال: علیّ بن إبراهیم عن أبیه، عن علیّ بن معبد، عن عبد اللّه بن سنان، عن أبیه قال: حضرت أبا جعفر علیه السّلام فدخل علیه رجل من الخوارج فقال: یا با جعفر أیّ شیء تعبد؟ قال: اللّه، قال: رأیته؟ قال: بلی لم تره العیون بمشاهده الأبصار و لکن رأته القلوب بحقائق الایمان، لا یعرف بالقیاس، و لا یدرک بالحواس، و لا یشبه بالناس، موصوف بالایات، معروف بالعلامات، لا یجور فی حکمه، ذلک اللّه لا إله إلّا هو، قال: فخرج الرّجل و هو یقول: اللّه أعلم حیث یجعل رسالته. انتهی.

و رواه الصدوق فی المجلس السابع و الأربعین من أمالیه و فی باب ما جاء فی الرؤیه من التوحید أیضا. و أبو جعفر هذا هو محمّد بن علیّ الباقر علیه السّلام لا الامام التاسع بقرینه روایه سنان عنه علیه السّلام صرّح به فی اسناد الأمالی حیث قال: عن عبد اللّه بن سنان عن أبیه قال: حضرت أبا جعفر محمّد بن علیّ الباقر علیه السّلام.

قال الصدوق فی التوحید بعد نقل حدیث ذعلب: فی هذا الخبر ألفاظ قد ذکرها الرضا علیه السّلام فی خطبته، و هذا تصدیق قولنا فی الأئمّه علیهم السّلام أنّ علم کلّ واحد منهم مأخوذ عن أبیه حتّی یتّصل ذلک بالنبیّ صلّی اللّه علیه و آله. انتهی قوله رحمه اللّه.

أقول: إنّ ما یجب أن یعتقد و یذعن فیهم علیهم السّلام أنّ علمهم من معدن واحد لا یخالفون الحقّ و لا یختلفون فیه، و لقد أجاد الصدوق رحمه اللّه بما أفاد، و لکن

Presented by: https://Jafrilibrary.com

ذلک الحدیث المرویّ فی الکافی عن أبی جعفر علیه السّلام منسوب إلی أمیر المؤمنین علیه السّلام علی نسق واحد.

روی الطبرسیّ فی کتاب الاحتجاج فی باب احتجاج أمیر المؤمنین علیه السّلام فیما یتعلّق بتوحید اللّه و تنزیهه عمّا لا یلیق به ما هذا لفظه:

و روی أهل السیر أنّ رجلا جاء إلی أمیر المؤمنین علیه السّلام فقال: یا أمیر المؤمنین أخبرنی عن اللّه أ رأیته حین عبدته؟ فقال له أمیر المؤمنین: لم أک بالّذی أعبد من لم أره، فقال له: کیف رأیته یا أمیر المؤمنین؟ فقال له: ویحک لم تره العیون بمشاهده العیان، و لکن رأته العقول بحقائق الایمان، معروف بالدّلالات، منعوت بالعلامات لا یقاس بالناس، و لا یدرک بالحواس، فانصرف الرّجل و هو یقول: اللّه أعلم حیث یجعل رسالته، انتهی.

و الناقد فی الأحادیث یری أنّ ذینک الحدیثین واحد قاله أحدهما علیهما السّلام و وقعت تلک الواقعه لأحدهما و تعدّدت من سهو الراوی فتأمّل و اللّه تعالی أعلم.

أمّا بیان الحدیث فیجوز قراءه الأبصار بالفتح و الکسر، فعلی الأوّل جمع و علی الثانی مصدر، و فی نسختی النهج و الاحتجاج بمشاهده العیان، و المراد بالقلوب العقول. کما فی الاحتجاج، و قد بیّنا فی شرح المختار ۲۳۷ من باب الخطب أنّ المراد من القلب فی الایات و الأخبار و اصطلاح الإلهیّین هو اللّطیفه القدسیّه الرّبانیّه الّتی یعبّر عنها بالقوّه العقلیّه، لا الجسم اللّحمیّ الصنوبری.

قوله علیه السّلام: لا تدرکه العیون فی مشاهده الأبصار. قد عرفت فی شرح الأحادیث المتقدّمه أنّ ما تدرکه الأبصار لا بدّ من أن یکون جسما ذا ضوء و لون، و ما یقبل الضوء و اللّون لا بدّ من أن یکون کثیفا، فلزم من رؤیته تعالی بالأبصار کونه جسما، و الجسم مرکّب حادث ذو جهه و وضع، تعالی اللّه عن ذلک علوّا کبیرا.

و أمّا قوله: و لکن رأته القلوب بحقائق الایمان فاعلم أنّ السائل الحبر لما سأله علیه السّلام هل رأیت ربّک حین عبدته و أجابه علیه السّلام ما کنت أعبد ربّا لم أره، حمل الرؤیه علی الرؤیه بالعین، لأنّ المرتکز عند عامّه الناس إنّما تکون الرؤیه

Presented by: https://Jafrilibrary.com

بهذا المعنى لأنّهم يتبادرون إلى الأحكام الّتى تحسّ بمحسّه لحشرهم معها و انسهم بها.

و أمّا التوجّه إلى ما وراء الطبيعه و السير إلى باطن عالم الشهود بقدم المعرفه فلا تيسّر لهم إلّا بعد تنبيه و ايقاظ و إرشاد، و لمّا رأى عليه السّلام أنّه حمل الرؤيه على ذلك بيّن له أنّ المراد من الرؤيه هو الرؤيه القلبيّه لا العينيّه، و قال عليه السّلام رأته القلوب بحقائق الإيمان.

و أمّا الرؤيه القلبيّه بحقائق الايمان فلابدّ من أن نمهّد مقدّمه فى بيانه كى يتّضح المراد و هى:

أنّ حقيقته تعالى غير معلومه لأحد بالعلم الحصولى الصورى كما أنّها غير معلومه لأحد أيضا بالعلم الاكتناهى أعنى إحاطته تعالى بالعقل أو الحسّ أو بغيرهما من القوى المدركه، و اتّفق على امتناع ذينك العلمين به تعالى الحكماء الالهيّون و العرفاء الشامخون.

أمّا الأوّل فلأنّ العلم الحصولى به تعالى إنّما يتمشّى فيما له ماهيّه حتّى يصحّ تعدّد أنحاء الوجود لتلك الماهيّه فيحصل نحو من وجوده فى الأذهان، و العلم الحصولى هو حصول صوره الشيء و ارتسامه فى الذّهن، و العلم بالشيء ليس إلّا نحو وجوده لدى الذات العاقله المجرّده، فهذا الوجود الذهنى نحو من وجود ذلك الشيء الخارجى، غايه الأمر أنّ للذهنى بالنسبه إلى الخارجى تجرّدا ما، و لكن الواجب تعالى لمّا كان حقيقته وجوده العينى الخاص و تعيّنه عين ذاته و إنيّته ماهيّته لا يتطرّق إليه التعدّد و الكثره، فلا يرتسم فى الذهن، فلا يكون معلوما لأحد بالعلم الحصولى.

و أمّا الثّانى فلأنّ ما سواه معلول له، و أنّى للمعلول أن يحيط بعلّته و هو دونها و شأن من شئونها، و هو تعالى لشدّه نوريّه وجوده الغير المتناهى العينى الخاصّ به و نهايه كماله وسعه عظمته و قاهريّه ذاته و تسلّطه على من سواه حجب العقول المجرّده و النفوس الكامله، فضلا عن الأوهام و الأبصار عن الإحاطه به و اكتناه ذاته

ص:٣١٧

Presented by: https://Jafrilibrary.com

لقصورها و فتورها.

و فى الحديث: إنّ اللّه قد احتجب عن العقول كما احتجب عن الأبصار، و أنّ الملأ الأعلى يطلبونه كما تطلبونه أنتم و فى الكتاب الإلهى «لا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ » (طه - ۱۱۰) و العلم به تعالى على ما هو عليه مختصّ به.

سبحان من تحيّر فى ذاته سواه فهم خرد بكنه كمالش نبرده راه

از ما قياس ساحت قدسش بود چنانك مورى كند مساحت گردون ز قعر چاه

و كما أنّ أبصارنا عاجزه عن أن تملأ من نور الشمس المشرقه و عن إحاطه الرؤيه بها و اكتناهها، كذلك بصيرتنا عن اكتناه ذاته تعالى.

على أنّ هذا التمثيل للتقريب، كيف؟ و هو تعالى أجلّ و أعلى عن التشبيه و التمثيل و القياس بمخلوقاته «وَ لِلّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلى وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ » (النحل - ۶۱).

اى برون از وهم و قال و قيل من خاك بر فرق من و تمثيل من

نكته

: فاذا كان الأبصار عاجزه عن أن تملأها من نور الشمس المشرقه فما ظنّك برؤيه من هو فى شدّه نوريّته فوق ما لا يتناهى بما لا يتناهى.

و قد روى فى ذلك الكلينىّ فى باب إبطال الرؤيه من جامعه الكافى و الصدوق فى باب ما جاء فى الرؤيه من كتابه فى التوحيد عن أحمد بن ادريس، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن صفوان بن يحيى، عن عاصم بن حميد، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال: ذاكرت أبا عبد اللّه عليه السّلام فيما يروون من الرؤيه، فقال: الشمس جزء من سبعين جزءا من نور الكرسى، و الكرسىّ جزء من سبعين جزءا من نور العرش، و العرش جزء من سبعين جزءا من نور الحجاب، و الحجاب جزء من سبعين جزءا من نور الستر، فان كانوا صادقين فليملئوا أعينهم من الشمس ليس دونها سحاب.

فاذا ساقنا البرهان إلى أنّ العلم به تعالى حصوليّا و اكتناهيّا محال، فلا جرم يكون المراد من الرؤيه القلبيّه بحقائق الايمان غير هذين النحوين من العلم بل هى طور آخر أدقّ و ألطف و هو:

Presented by: https://Jafrilibrary.com

أنّ الرؤيه القلبيّه به تعالى هى الكشف التامّ الحضورى و شهوده تعالى للعبد على مقدار تقرّبه منه تعالى بقدم المعرفه و درج معارف العقل و عقائد حقّانيّه برهانيّه، فإنّه عزّ و جلّ يتجلّى للعبد بقدر و عائه الوجوديّ، لأنّه ربّ العباد و الطرق إلى اللّه بعدد أنفاس الخلائق، و هم فى وجودهم و بقائهم فى جميع الأحوال و العوالم ربط محض و فقر صرف، و الأوّل تعالى لا ينفكّ فيضه عليهم طرفه عين، و يفيض عليهم على مقدار قابليّتهم و سعه وجودهم و تقرّبهم، و العارف السالك يشهده على مقدار حقائق ايمانه لا بالكنه، و هذا الشهود الوجودى و الانكشاف التامّ الحضورى ذو درجات «يَرْفَعِ اللّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ » (المجادله – ١٢).

و تنتهى هذه الدّرجات إلى مرتبه يقول العبد السالك النائل بها على لسان صدق و قول حق: لو كشف الغطاء لما ازددت يقينا.

قال يعقوب بن إسحاق الكندى فيلسوف العرب: إذا كانت العلّه الاولى متّصله بنا لفيضه علينا و كنّا غير متّصلين به إلّا من جهته، فقد يمكن فينا ملاحظته على قدر ما يمكن للمفاض عليه أن يلاحظ المفيض، فيجب أن لا ينسب قدر إحاطته بنا إلى قدر ملاحظتنا له، لأنّها أغزر و أوفر و أشدّ استغراقا.

و قال المحقّق الشهرزوريّ فى الشجره الإلهيّه: الواجب لذاته أجمل الأشياء و أكملها، لأنّ كلّ جمال و كمال رشح و فيض و ظلّ من جماله و كماله، فله الجلال الأرفع، و النور الأقهر، فهو محتجب بكمال نوريّته و شدّه ظهوره، و الحكماء المتألّهون العارفون به يشهدونه لا بالكنه، لأنّ شدّه ظهوره و قوّه لمعانه و ضعف ذواتنا المجرّده النوريّه يمنعنا عن مشاهدته بالكنه كما منع شدّه ظهور الشمس و قوّه نورها أبصارنا اكتناهها، لأنّ شدّه نوريّتها حجابها، و نحن نعرف الحقّ الأوّل و نشاهده، لكن لا نحيط به علما كما ورد فى الوحى الإلهى «و لا يحيطون به علما و عنت الوجوه للحىّ القيّوم». نقلهما صدر المتألّهين عنهما فى الفصل الثالث من المنهج الثانى من أوّل الأسفار.

ص:٣١٩

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و المراد من حقائق الايمان مراتبه لأنّ الايمان به فى كلّ مرتبه كان حقيقه و عقيده حقّه.

فانّ قول الأعرابى حيث سئل عن الدّليل على وجود الصّانع: البعره تدلّ على البعير و آثار الأقدام تدلّ على المسير، أ فسماء ذات أبراج و أرض ذات فجاج لا تدلّ على وجود اللّطيف الخبير، مرتبه من مراتب الايمان، و هو استدلال بالاثار المحوجه إلى السبب الدّالّ على وجوده تعالى، و هو اعتقاد صدق و ايمان حق.

و قد سلك هذا المسلك أمير المؤمنين عليه السّلام فى مقام إرشاد من كان وعاء عقله يقتضى هذا القدر من الخطاب بقوله: البعره تدلّ على البعير، و الروثه تدلّ على الحمير و آثار الأقدام تدلّ على المسير فهيكل علوىّ بهذه اللّطافه، و مركز ثفلىّ بهذه الكثافه كيف لا يدلّان على اللّطيف الخبير؟.

و كأنّ قول الأعرابى مأخوذ من كلامه عليه السّلام كما أشار إليه السيد نعمه اللّه الجزائرى فى تعليقته على أوّل كتابه الموسوم بالأنوار النّعمانيّه.

و استدلال المتكلّمين بحدوث الأجسام و الأعراض على وجود الخالق و بالنظر فى أحوال الخليقه على صفاته تعالى واحده فواحده أيضا مرتبه من الإيمان، و هذه المرتبه حقيقه من حقائق الإيمان.

و هذا طريق إبراهيم الخليل عليه السّلام فى مقام هدايه العباد، فانّه استدلّ بالافول الّذى هو الغيبه المستلزمه للحركه المستلزمه للحدوث المستلزم لوجود الصّانع تعالى.

و ما استدلّ به الحكماء الطبيعيّون من وجود الحركه على محرّك، و بامتناع اتّصال المحرّكات لا إلى نهايه على وجود محرّك أوّل غير متحرّك، ثمّ استدلّوا من ذلك على وجود مبدء أوّل أيضا حقيقه من حقائق الايمان و مرتبه من مراتبه و ما استدلّ به طائفه اخرى من الإلهيّين كالعرفاء الشامخين من ذاته على ذاته من غير الاستعانه بابطال الدّور و التسلسل، أعنى برهان الصديقين حقّ و حقيقه من مراتب حقائق الايمان. و اشير إليه فى الكتاب الإلهى «سَنُرِيهِمْ آياتِنا فِي الْآفاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَ وَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ » (فصّلت – ۵۵) فعرفوا بذاته ذاته و وحدانيّته شهد اللّه أنّه لا إله إلاّ هو، و بذاته عرفوا غيره، أو لم يكف بربّك أنّه على كلّ شىء شهيد.

و اعلم أنّ أظهر الموجودات و أجلاها عند أهل البصيره هو اللّه تعالى، و يستدلّون بذاته على وجود غيره لا بالعكس كما هو دأب من لم يصل إلى تلك المرتبه العلياء و قد نطق ببرهان الصدّيقين على أوضح بيان إمام الموحّدين سيّد الشهداء أبو عبد اللّه الحسين عليه السّلام فى دعاء عرفه: كيف يستدلّ عليك بما هو فى وجوده مفتقر إليك، أ يكون لغيرك من الظهور ما ليس لك حتّى يكون هو المظهر لك، متى غبت حتّى تحتاج إلى دليل يدلّ عليك، و متى بعدت حتّى تكون الاثار هى الّتى توصل إليك – إلخ.

و نعم قال العارف الشبسترى:

رهى نادان كه او خورشيد تابان ز نور شمع جويد در بيابان

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و لا ـ يخفى أنّ أتمّ مراتب الإيمان و حقائقه هـذه المرتبه الأخيره، و هى أيضا بحسب مراتب العرفان متفاوته، و قـد كان الفائزون بهـذه الرتبه العليـاء و النـائلون بهـذه النعمه العظمى يكتمونهـا عن غير أهلهـا مخـافه أن تزلّ أقـدام لم تسـلك منـازل السائرين، و تضطرب أحلام لم ترق إلى مقامات العارفين.

قد روى الشيخ الجليل السعيد الصدوق قدّس سرّه فى باب ما جاء فى الرؤيه من كتابه فى التوحيد حديثا فى ذلك.

قال: حـدّثنا علىّ بن أحمد بن محمّد بن عمران الدقاق، قال: حدّثنا محمّد بن أبى عبد اللّه الكوفى، قال: حدّثنا موسـى بن عمران النخعى، عن الحسين بن يزيد النوفلى، عن علىّ بن أبى حمزه، عن أبى بصير، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال: قلت له:

أخبرنى عن اللّه عزّ و جـلّ هل يراه المؤمنون يوم القيامه؟ قال: نعم و قـد رأوه قبل يوم القيامه. فقلت: متى؟ قال: حين قال لهم: «أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى » (الأعراف ١٧٣) ثمّ سكت ساعه ثمّ قال: إنّ المؤمنين ليرونه فى الدّنيا قبل يوم القيامه

ص:٣٢٠

Presented by: https://Jafrilibrary.com

Presented by: https://Jafrilibrary.com

أ لست تراه فی وقتک هذا؟ قال أبو بصير: فقلت له: جعلت فداك فاحدّث بهذا عنک؟ فقال: لا فانّک إذا حدّثت به فأنکره منکر جاهل بمعنی ما نقوله ثمّ قدّر أنّ ذلک تشبيه کفر، و ليست الرؤيه بالقلب کالرؤيه بالعين، تعالی اللّه عمّا يصفه المشبّهون و الملحدون.

بيان: قوله: فاحدّث جمله استفهاميّه أو أنّ أداه الاستفهام محذوفه أی أفاحدّث بهذا عنک؟.

و قوله عليه السّلام: کفر، فعل ماض جزاء للشرط أعنی إذا حدّثت به. و المراد بالکفر، الکفر بأهل البيت عليهم السّلام، لأنّ الجاهل بذلک المعنی الرّقيق الّذی أشار إليه الامام عليه السّلام يعتقد أنّهم عليهم السّلام قائلون بالتشبيه المحال.

و فی الفتح الرابع من الفاتحه الاولی من شرح الميبدی علی الديوان المنسوب إلی الأمير عليه السّلام أبيات منسوبه إلی الإمام السجاد عليه السّلام أنّه قال:

إنّی لأکتم من علمی جواهره کيلا يری الحقّ ذو جهل فيفتننا

و قد تقدّم فی هذا أبو حسن إلی الحسين و وصّی قبله الحسنا

و ربّ جوهر علم لو أبوح به لقيل لی أنت ممّن يعبد الوثنا

و لا ستحلّ رجال مسلمون دمی يرون أقبح ما يأتونه حسنا

أو المراد بالکفر، الکفر باللّه باعتقاد تشبيهه تعالی بسائر المرئيّات بالأبصار کما مرّ فی الحديث الأوّل عن أبی الحسن الثالث عليه السّلام أنّ الرائی متی ساوی المرئیّ فی السبب الموجب بينهما فی الرؤيه وجب الاشتباه و کان ذلک التشبيه، و کأنّ الکفر بهذا المعنی أنسب بسياق العباره.

و بما حقّقنا دريت أنّ معنی الرؤيه القلبيّه هو الانکشاف التامّ الحضوری الّذی شهد علی صحّته العقل و النقل، و أنّ الرؤيه البصريّه علی أیّ نحو کانت محاله فی حقّه تعالی بشهاده العقل و النقل أيضا.

فقد أخطأ من فسّر قوله تعالی: «ما كَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأى » (النجم - ١٢) بقوله: إنّ اللّه تعالی جعل بصر رسول اللّه فی فؤاده أو خلق لفؤاده بصرا حتّی رآه

Presented by: https://Jafrilibrary.com

تعالى رؤيه العين. و نسب هذا الرأى إلى النواوى من العامه.

و يرد عليه جميع ما يرد على إدراكه تعالى بالعين، لأنّ الإدراك البصرى محال فيه تعالى سواء كانت قوّه الإبصار فى هذه البنيه المخصوصه أعنى العين أو فى غيرها، و جعل العين فى القلب لا- يخرج الرؤيه عن الإدراك البصرى و لا- يدخلها فى الرؤيه القلبيّه، بل هى رؤيه بصريّه بلا كلام.

مثلا- رؤيتنا زيدا فى المنام و إن لم تكن بعين الرأس لكن ما يعتبر فيها حاله اليقظه معتبر فى المنام أيضا، فزيد المرئىّ فى المنام محدود ذو جهه مسامت للرائى فرؤيته فى المنام بغير هذه المحسّه أعنى عين الرأس لا تخرج عن أحكام الرؤيه العينيّه و لا تدخل فى الرؤيه القلبيّه المجرّده عن أوصاف الجسم.

و لو أراد هذا القائل من كلامه ذلك المعنى اللّطيف الصّحيح الّذى بيّناه آنفا فنعم الوفاق و لكن صرّح غير واحد بأنّه لم يرده، و لفظه يأبى عن حمله عليه.

و دريت أيضا أنّ الّذين ذهبوا إلى عكس ما ذهب إليه النواوى أى إلى جواز أن يحوّل اللّه تعالى قوّه القلب إلى العين فيعلم اللّه تعالى بها فيكون ذلك الادراك علما باعتبار أنّه بقوّه القلب، و رؤيه باعتبار أنّه قد وقع بالمعنى الحالّ فى العين سلكوا طريقه عمياء أيضا، و يرد عليهم الإيراد من وجوه رأينا الاعراض عنها أجدر.

و لمّا كان هذا البحث الحكمى العقلى حاويا لتلك النكات الأنيقه و المطالب الرقيقه، أكثرها كان مستفادا من كلمات الأئمّه الهداه عليهم السّلام، رأينا أن نشير إليها على حسب ما يقتضى المقام، و لعمرى من ساعده التوفيق و أخذت الفطانه بيده اغتنم ذلك البحث العقلى الجامع لكثير من ضوابط عقليّه تزيده بصيره و رقيّا فى معرفه اللّه تعالى و فقها فى الأخبار المرويّه فى الرؤيه و غيرها ممّا يغترّ المنتسبون إلى العلم بظاهرها. الحمد للّه الّذى هدانا لهذا و ما كنّا لنهتدى لو لا أن هدانا اللّه.

ص:۳۲۳

Presented by: https://Jafrilibrary.com

الترجمه

این نامه ایست که امیر المؤمنین علی علیه السّلام بجریر بن عبد اللّه بجلی گاهی که او را بسوی معاویه گسیل داشت تا از وی بیعت بگیرد، نوشت.

معاویه در بیعت با آن بزرگوار به تسویف و مماطله می گذرانید و ببهانه های بیجا امروز و فردا می کرد، و بدین سبب جریر مدتی دراز در شام سرگردان بود و أمیر المؤمنین علیه السّلام چون دید که معاویه در أمر بیعت دو دل است و به لعلّ و عسی روزگار می گذراند این نامه را بجریر نوشت:

أمّا بعد ای جریر برسیدن نامه ام، معاویه را وادار که قبول بیعت یا امتناع آنرا یکسره کند، و فرا گیرش که در إطاعت یا عصیان بجزم سخن گوید، پس او را میان کارزاری که آواره اش کند، و یا گردن نهادنی که ارجش دهد و بهره اش رساند(۱) ، مخیّر گردان. اگر کارزار را بر گزید عهد أمان بسویش افکن و اعلام جنگ در ده، و اگر بصلح گراید بیعت از وی بستان. و السلام.

و من کتاب له علیه السّلام الی معاویه و هو الکتاب التاسع

اشاره

من باب المختار من کتبه علیه السّلام و رسائله

فأراد قومنا قتل نبيّنا، و اجتياح أصلنا و همّوا بنا الهموم، و فعلوا بنا الأفاعيل، و منعونا العذب، و أحلسونا الخوف، و اضطرّونا إلى جبل وعر، و أوقدوا لنا نار الحرب، فعزم اللّه لنا على الذّبّ عن حوزته، و الرّمى من وراء حرمته، مؤمننا يبغى بذلك الأجر، و كافرنا يحامى عن الأصل، و من أسلم من قريش خلو ممّا

۱- (۱) بنا بر نسخه مخزیه: و یا گردن نهادنی که خوارش گرداند و رسوایش سازد.

Presented by: https://Jafrilibrary.com

نحن فيه بحلف يمنعه، أو عشيره تقوم دونه، فهو من القتل بمكان أمن. و كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله إذا احمرّ الباس، و أحجم النّاس، قدّم أهل بيته، فوقى بهم أصحابه حرّ السّيوف و الأسنّه، فقتل عبيده ابن الحارث يوم بدر، و قتل حمزه يوم أحد، و قتل جعفر يوم موته، و أراد من لو شئت ذكرت اسمه مثل الّذى أرادوا من الشّهاده، و لكنّ آجالهم عجّلت، و منيّته أجّلت (أخّرت - خ ل). فيا عجبا للدّهر إذ صرت يقرن بى من لم يسع بقدمى، و لم تكن له كسابقتى الّتى لا يدلى أحد بمثلها إلاّ أن يدّعى مدّع ما لا أعرفه و لا أظنّ اللّه يعرفه، و الحمد للّه على كلّ حال. و أمّا ما سألت من دفع قتله عثمان إليك، فإنّى نظرت فى هذا الأمر فلم أره يسعنى دفعهم إليك و لا إلى غيرك، و لعمرى لئن لم تنزع عن غيّك و شقاقك، لتعرفنّهم عن قليل يطلبونك، لا يكلّفونك طلبهم فى برّ و لا بحر، و لا جبل و لا سهل، إلاّ أنّه طلب يسوءك وجدانه، و زور لا يسرّك لقيانه، و السّلام لأهله.

ص:۳۲۵

Presented by: https://Jafrilibrary.com

«سند الكتاب و نقله على صورته الكامله

اشاره

و ذكر ما» «وقع من الخلط و الشتات فيه» ما أتى به السيّد رضوان اللّه عليه من كتابه عليه السّلام هذا فملتقط من كتاب طويل هو من محاسن كتابه عليه السّلام بلا كلام كما سيتلى عليك و الرّضىّ - ره - أسقط كثيرا من هذا الكتاب و أتى بشر ذمه قليله منه، و هذه عادته رضوان اللّه عليه، لأنّ غرضه التقاط الفصيح و البليغ من كلامه عليه السّلام.

كتبه عليه السّلام إلى معاويه جواب كتابه إليه، و دفع معاويه كتابه إلى أبى مسلم الخولانى فقدم به على علىّ أمير المؤمنين عليه السّلام الكوفه و الكتابان مذكوران فى كتاب صفين لنصر بن مزاحم المنقرى التميمى الكوفى المتوفّى فى سنّى المائه الثانيه من الهجره (ص ۴۷، الطبع الناصرى ۱۳۰۱ ه) و نقل عنه المجلسى رحمه اللّه فى المجلّد الثامن من البحار (ص ۵۴۷ الطبع الكمبانى) و الرّضىّ توفّى سنه ۴۰۶ من الهجره.

و نحن نورد ما أتى به نصر فى كتاب صفين: نصر: عن عمر بن سعد، عن أبى روق أنّ أبا مسلّم الخولانى قام إلى معاويه فى اناس من قراء أهل الشام فقالوا يا معاويه على ما تقاتل عليّا و ليس لك مثل صحبته و لا قرابته و لا سابقته؟.

قال لهم: ما اقاتل عليّا و أنا أدّعى أنّ لى فى الاسلام مثل صحبته و لا هجرته و لا قرابته و لا سابقته، و لكن خبّرونى عنكم ألستم تعلمون أنّ عثمان قتل مظلوما؟ قالوا: بلى. قال: فليدع إلينا قتلته فنقتلهم به و لا قتال بيننا و بينه. قالوا:

فاكتب كتابا يأتيه بعضنا.

فكتب إلى علىّ هذا الكتاب مع أبى مسلم الخولانى، فقدم به على علىّ.

ثمّ قام أبو مسلم خطيبا، فحمد اللّه و أثنى عليه ثمّ قال: أمّا بعدك فانك قد قمت بأمر و تولّيته و اللّه ما احبّ أنّه لغيرك إن أعطيت الحقّ من نفسك، إنّ عثمان قتل مسلما محرما مظلوما، فادفع إلينا قتلته و أنت أميرنا، فإن خالفك أحد من الناس كانت أيدينا لك ناصره، و ألسنتنا لك شاهده، و كنت ذا عذر و حجّه.

Presented by: https://Jafrilibrary.com

فقال له علىّ: اغد علىّ غدا فخذ جواب كتابك.

فانصرف ثمّ رجع من الغد ليأخذ جواب كتابه، فوجد النّاس قد بلغهم الّذى جاء فيه، فلبست الشيعه أسلحتها، ثمّ غدوا فملئوا المسجد و أخذوا ينادون:

كلّنا قتل ابن عفّان، و أذن لأبى مسلم فدخل على علىّ أمير المؤمنين فدفع إليه جواب كتاب معاويه.

فقال له أبو مسلم: قد رأيت قوما مالك معهم أمر، قال: و ما ذاك؟. قال:

بلغ القوم أنّك تريد أن تدفع إلينا قتله عثمان فضجّوا و اجتمعوا و لبسوا السلاح و زعموا أنّهم كلّهم قتله عثمان.

فقال علىّ عليه السّلام و اللّه ما أردت أن أدفعهم إليك طرفه عين، لقد ضربت هذا الأمر أنفه و عينيه ما رأيته ينبغى لى أن أدفعهم إليك و لا إلى غيرك، فخرج بالكتاب و هو يقول: الان طاب الضراب.

«كتاب معاويه الى أمير المؤمنين على عليه السّلام»

قال نصر بالسند المقدم: و كان كتاب معاويه إلى علىّ عليه السّلام:

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم من معاويه بن أبى سفيان إلى علىّ بن أبى طالب سلام عليك فإنّى أحمد إليك اللّه الّذى لا إله إلّا هو، أمّا بعد فإنّ اللّه اصطفى محمّدا بعلمه و جعله الأمين على وحيه، و الرسول إلى خلقه، و اجتبى له من المسلمين أعوانا أيّده اللّه بهم، فكانوا فى منازلهم عنده على قدر فضائلهم فى الإسلام.

فكان أفضلهم فى إسلامه و أنصحهم للّه و لرسوله الخليفه من بعده و خليفه خليفته و الثالث الخليفه المظلوم عثمان فكلّهم حسدت، و على كلّهم بغيت، عرفنا ذلك فى نظرك الشزر و فى قولك الهجر و فى تنفسك الصعداء، و فى إبطائك عن الخلفاء، تقاد إلى كلّ منهم كما يقاد الفحل المخشوش حتّى تبايع و أنت كاره.

ثمّ لم تكن لأحد منهم بأعظم حسدا منك لابن عمك عثمان و كان أحقّهم أن لا تفعل ذلك به فى قرابته و صهره، فقطعت رحمه، و قبّحت محاسنه، و ألّبت الناس عليه، و بطنت و ظهرت حتّى ضربت إليه آباط الإبل، و قيدت إليه الخيل العراب

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و حمل عليه السلاح فى حرم رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله، فقتل معك فى المحلّه و أنت تسمع فى داره الهائعه لا تردع الظنّ و التهمه عن نفسك فيه بقول و لا فعل.

فاقسم صادقا أن لو قمت فيما كان من أمره مقاما واحدا تنهنه النّاس عنه ما عدل بك من قبلنا من النّاس أحد، و لمحى ذلك عندهم ما كانوا يعرفونك به من المجانبه لعثمان و البغى عليه.

و اخرى أنت بها عند أنصار عثمان ظنين إيواءك قتله عثمان، فهم عضدك و أنصارك و يدك و بطانتك، و قد ذكر لى أنّك تنصّل من دمه، فان كنت صادقا فأمكنّا من قتلته نقتلهم به و نحن أسرع إليك، و إلّا فانّه ليس لك و لا لأصحابك إلّا السيف.

و الّذى لا إله إلّا هو لنطلبنّ قتله عثمان فى الجبال و الرمال و البرّ و البحر حتّى يقتلهم اللّه أو لتلحقنّ أرواحنا باللّه، و السّلام.

«جواب أمير المؤمنين عليه السّلام الى معاويه»

قال نصر: فكتب إليه علىّ عليه السّلام:

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم من عبد اللّه علىّ أمير المؤمنين إلى معاويه بن أبى سفيان، أمّا بعد، فإنّ أخا خولان قدم علىّ بكتاب منك تذكر فيه محمّدا صلّى اللّه عليه و آله و ما أنعم اللّه عليه به من الهدى و الوحى، فالحمد للّه الّذى صدّقه الوعد، و تمّم له النصر و مكّن له فى البلاد، و أظهره على أهل العدى و الشنان من قومه الّذين و ثبوا به (و ثبوا عليه - خ ل) و شنفوا له، و أظهروا له التكذيب، و بارزوه بالعداوه، و ظاهروا على إخراجه و على إخراج أصحابه، و ألّبوا عليه العرب و جامعوهم على حربه، و جهدوا فى أمره كلّ الجهد، و قلّبوا له الامور حتّى ظهر أمر اللّه و هم كارهون، و كان أشدّ النّاس عليه إلبه اسرته و الأدنى فالأدنى من قومه إلّا من عصمه اللّه منهم.

يا ابن هند فلقد خبّأ لنا الدّهر منك عجبا، و لقد قدمت فأفحشت، إذ طفقت تخبرنا عن بلاء اللّه تعالى فى نبيّه محمّد صلّى اللّه عليه و آله و فينا، فكنت فى ذلك كجالب التمر إلى

Presented by: https://Jafrilibrary.com

هجر، أو كـداعى مسـدّده إلى النضال، و ذكرت أنّ اللّه اجتبى له من المسـلمين أعوانا أيّده اللّه بهم فكانوا فى منازلهم عنده على قـدر فضـائلهم فى الإسـلام، فكـان أفضـلهم زعمت (كمـا زعمت - خ ل) فى الإسـلام و أنصـحهم للّه و رسـوله الخليفه و خليفه الخليفه، و لعمرى إنّ مكانهما من الإسـلام لعظيم، و إنّ المصاب بهما لجرح فى الاسـلام شديـد، رحمهما اللّه و جزاهما بأحسـن الجزاء(۱).

و ذكرت أنّ عثمـان كـان فى الفضل ثالثا، فان يكن عثمان محسـنا فسـيجزيه اللّه بإحسانه، و إن يكن مسـيئا فسـيلقى ربّا غفورا لا يتعاظمه ذنب أن يغفره.

و لعمر اللّه(۲) إنّى لأرجو إذا أعطى اللّه النّاس على قدر فضائلهم فى الاسلام و نصيحتهم للّه و لرسوله أن يكون نصيبنا فى ذلك الأوفر.

إنّ محمّـدا صـلّى اللّه عليه و آله لمّـا دعـا إلى الايمـان باللّه و التوحيـد كنّا أهل البيت أوّل من آمن به و صـدّق بما جاء به، فلبثنا أحوالاـ مجرّمه و مـا يعبـد اللّه فى ربع سـاكن من العرب غيرنا، فأراد قومنا قتل نبيّنا و اجتياح أصـلنا، و همّوا بنا الهموم، و فعلوا بنا الأفاعيل.

فمنعونا الميره، و أمسكوا عنّا العذب، و أحلسونا الخوف، و جعلوا علينا الأرصاد و العيون، و اضطرّونا إلى جبل و عر، و أوقدوا لنا نار الحرب، و كتبوا علينا بينهم كتابا لا يواكلونا، و لا يشاربونا، و لا يناكحونا، و لا يبايعونا، و لا نأمن فيهم حتّى ندفع النبىّ صـلّى اللّه عليه و آله فيقتلونه و يمثّلوا به، فلم نكن نأمن فيهم إلّا من موسم إلى موسم.

فعزم اللّه لنا على منعه و الذّبّ عن حوزته، و الرّمى من وراء حرمته،

ص:۳۲۹

۱- (۱) - فى البحار: و أنصحهم للّه و لرسوله الخليفه الصديق، و خليفه الخليفه الفاروق و لعمرى ذكرت أمرا ان تم اعتزلك كله و ان نقص لم يلحقك ثلمه، و ما انت و الصـديق فالصـديق من صـدق بحقنا و أبطل باطل عـدونا، و ما انت و الفاروق فالفاروق من فرق بيننا و بين أعدائنا و ذكرت أن عثمان كان فى الفضل - إلخ، منه.

۲- (۲) فى البحار: و لعمرى انى لارجو. منه

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و القيام بأسيافنا دونه فى ساعات الخوف و اللّيل و النهار، فمؤمننا يرجو بذلك الثواب و كافرنا يحامى به عن الأصل.

فأمّا من أسلم من قريش بعد فانّهم ممّا نحن فيه أخلياء فمنهم حليف ممنوع أو ذو عشيره تدافع عنه، فلا يبغيه أحد بمثل ما بغانا به قومنا من التلف، فهم من القتل بمكان نجوه و أمن، فكان ذلك ما شاء اللّه أن يكون.

ثمّ أمر اللّه رسوله بالهجره، و أذن له بعد ذلك فى قتال المشركين، فكان إذا احمرّ البأس و دعيت نزال، أقام أهل بيته فاستقدموا، فوقى أصحابه بهم حرّ الأسنّه و السيّوف.

فقتل عبيده يوم بدر، و حمزه يوم احد، و جعفر و زيد يوم موته، و أراد للّه من لو شئت ذكرت اسمه مثل الّذى أرادوا من الشهاده مع النبىّ صلّى اللّه عليه و آله غير مرّه إلاّ أنّ آجالهم عجّلت، و منيّته اخّرت، و اللّه ولىّ الإحسان إليهم، و المنّان عليهم بما قد أسلفوا من الصالحات.

فما سمعت بأحد و لا رأيت فيهم من هو أنصح للّه فى طاعه رسوله، و لا أطوع لرسوله فى طاعه ربّه، و لا أصبر على اللأواء و الضرّاء و حين البأس و مواطن المكروه مع النبىّ صلّى اللّه عليه و آله من هؤلاء النفر الّذين سمّيت لك، و فى المهاجرين خير كثير نعرفه جزاهم اللّه بأحسن أعمالهم.

و ذكرت (فذكرت – خ ل) حسدى الخلفاء و إبطائى عنهم بغيى عليهم، فأمّا البغى فمعاذ اللّه أن يكون. و أمّا الإبطاء عنهم و الكراهه لأمرهم فلست أعتذر منه إلى النّاس، لأنّ اللّه جلّ ذكره لمّا قبض نبيّه صلّى اللّه عليه و آله قالت قريش: منّا أمير و قالت الأنصار: منّا أمير، فقالت قريش: منّا محمّد رسول اللّه فنحن أحقّ بذلك الأمر، فعرفت ذلك الأنصار فسلّمت لهم الولايه و السلطان فاذا استحقّوها بمحمّد صلّى اللّه عليه و آله دون الأنصار فإنّ أولى النّاس بمحمّد صلّى اللّه عليه و آله أحقّ بها منهم و إلاّ فإنّ الأنصار أعظم العرب فيها نصيبا فلا أدرى أصحابى سلموا من أن يكونوا حقّى أخذوا، أو الأنصار ظلموا عرفت أنّ حقّى هو المأخوذ و قد تركته لهم تجاوز اللّه عنهم.

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و أمّا ما ذكرت من أمر عثمان و قطيعتى رحمه و تأليبى عليه، فانّ عثمان عمل ما بلغك، فصنع النّاس ما قد رأيت، و قد علمت أنّى كنت فى عزله عنه إلاّ أن تتجنّى فتجنّ ما بدا لك.

و أمّا ما ذكرت من أمر قتله عثمان فإنّى نظرت فى هذا الأمر و ضربت أنفه و عينيه، فلم أرد فعهم إليك و لا ـ إلى غيرك، و لعمرى لئن لم تنزع عن غيّك و شقاقك لتعرفنهم عن قليل يطلبونك و لا ـ يكلّفونك أن تطلبهم فى برّ و لا بحر و لا جبل و لا سهل و قد كان أبوك أتانى حين ولّى النّاس أبا بكر فقال: أنت أحقّ بعد محمّد صلّى اللّه عليه و آله بهذا الأمر و أنا زعيم لك بذلك على من خالف عليك، ابسط يدك ابايعك فلم أفعل.

و أنت تعلم أنّ أباك قد كان قال ذلك و أراده حتّى كنت أنا الّذى أبيت لقرب عهد الناس بالكفر، مخافه الفرقه بين أهل الإسلام، فأبوك كان أعرف بحقّى منك فإن تعرف من حقّى ما كان يعرف أبوك تصب رشدك، و إن لم تفعل، فسيغنى (فسيغنينى ظ) اللّه عنك و السّلام.

انتهى كتابه الشريف برمّته على ما أتى به نصر فى صفين و إذا قايست بينه و بين ما نقله الرّضىّ رضوان اللّه عليه فى النهج يظهر لك أنّه - ره - أسقط كثيرا من فصول الكتاب و نقل فى النهج طائفه منه.

ثمّ يوجد بعض فقرات هذا الكتاب فى الكتاب الثامن و العشرين من هذا الباب أوّله قوله: و من كتاب له عليه السّـلام إلى معاويه جوابا و هو من محاسن الكتاب، أمّا بعد فقد أتانى كتابك تذكر فيه اصطفاء - إلخ.

اللغه

(الاجتياح) اجوف واوىّ يقال: جاحه من باب قال و اجتاحه بمعنى أى أهلكه و استأصله. و الجوح: الاستيصال و الاهلاك.

(الهمّ) بالفتح: واحد الهموم أى القصد، أو ما تجيل لفعله و إيقاعه فكرك و الهم أيضا مصدر هممت بالشيء من باب نصر إذا نويته و عزمت عليه و قصدته.

(الفعل) بالكسر اسم الحدث جمعه فعال مثل قدح و قداح و يجمع على الأفعال أيضا، و يجمع الأفعال على الأفاعيل. و قيل: الأفاعيل جمع أفعوله و هى

ص:۳۳۱

Presented by: https://Jafrilibrary.com

الفعل الذّمّی و یقال لمن أثر آثارا منکره: فعل الأفاعیل.

(العذب) بفتح أوّله و سکون ثانیه: قال الراغب: ماء عذب: طیّب بارد قال تعالی: «هذا عَذْبٌ فُراتٌ سائِغٌ شَرابُهُ » - الفاطر ۱۲». عذب الماء عذوبه من باب شرف: ساغ مشربه فهو عذوب و استعذبته رأیته عذبا و جمعه عذاب مثل سهم و سهام. و العذب أیضا: المستساغ من الطّعام. و الطیّب من العیش.

(أحلسونا الخوف)قال المرزوقی فی شرح الحماسه: الحلس واحد من أحلاس البیت. قال: قال الخلیل: و هو ما یبسط تحت حرّ المتاع من مسح و جوالق و نحوهما.

و فی الصحاح عن الأصمعی: الحلس للبعیر و هو کساء رقیق یکون تحت البرذعه، و أحلاس البیوت ما یبسط تحت حرّ الثیاب. و فی الحدیث: کن حلس بیتک، أی لا تبرح، و قولهم: نحن أحلاس الخیل أی نقتنیها و نلزم ظهورها، و أحلست البعیر أی ألبسته الحلس، و أحلست فلانا یمینا إذا أمررتها علیه. و أحلست السماء أی مطرت مطرا دقیقا دائما.

و فی النهایه الأثیریه: و فی حدیث الفتن عدّ منها فتنه الأحلاس، الأحلاس جمع حلس و هو الکساء الّذی یلی ظهر البعیر تحت القتب، شبّهها به للزومها و دوامها و منه حدیث أبی موسی قالوا: یا رسول اللّه فما تأمرنا؟ قال: کونوا أحلاس بیوتکم أی ألزموها. و منه حدیث أبی بکر: کن حلس بیتک حتّی یأتیک ید خاطئه أو متیّه قاضیه.

فتحصّل ممّا قدّمنا فی الحلس أنّ المراد من قوله علیه السّلام «أحلسونا الخوف» أنّهم جعلوا الخوف لهم کالحلس أی جعلوه ملازما لهم من حیث إنّ الحلس ملازم ظهر البغیر، و أحلاس البیوت ملازمه لها. أو أنّهم ألبسوهم الخوف و هذا کالأوّل یفید أنّهم ألزموهم الخوف.

(وعر) بفتح أوّله و سکون ثانیه: المکان الصلب الغلیظ ضدّ السهل، یقال و عر و طریق و عر و مطلب و عر و یقال بالفارسیه: دشوار و سخت. قالت کنزه

Presented by: https://Jafrilibrary.com

(الحماسه ۲۴۱):

لهفى على القوم الّذين تجمّعوا بذى السّيد لم يلقوا عليّا و لا عمرا

فان يك ظنّى صادقا و هو صادقى بشمله يحبسهم بها محبسا وعرا

و الوعر أيضا: المكان المخيف الوحش. و الجبل الوعر: الصعب المرتقى.

(الذبّ): الدّفع و المنع. (حوزته) فى الصحاح: الحوزه: الناحيه و حوزه الملك بيضته. (الحرمه) كلقمه: ما لا يحلّ انتهاكه. (يبغى) أى يطلب.

و منه قوله صلّى اللّه عليه و آله: ألا- إنّ اللّه يحبّ بغاه العلم (ج ۱ من الوافى ص ۳۶) أى طلّابه جمع باغ كهداه و هاد. (أحجم النّاس) أى نكصوا و تأخّروا هيبه و كفّوا عن الحرب قال الجوهرىّ: حجمته عن الشىء أحجمه - بالضمّ - أى كففته عنه، يقال:

حجمته عن الشىء فأحجم أى كففته فكفّ، و هو من النوادر مثل كببته فأكبّ.

(لم يسع) من السعى.(لا يدلى)واوىّ من دل و، يقال: أدلى برحمه أى توسّل بقرابته، و أدلى بحجّته أى أحضرها و احتجّ بها. و أدلى إلى الحاكم بمال أى دفعه إليه ليجعله وسيله إلى قضاء حاجته منه و فى القرآن الكريم:«وَ لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ وَ تُدْلُوا بِها إِلَى الْحُكّامِ »(البقره-۱۸۹) و الأصل فى ذلك من دلوت الدلو و أدليتها ثمّ استعير للتوصّل إلى الشىء. و فى الشفاعه يقال: دلوت بفلان أى استشفعت به و لا يقال حينئذ أدليت به.

قال عصام بن عبيد اللّه كما فى الحماسه (الحماسه ۴۰۲) و على ما فى البيان و التبيين (ص ۳۱۶ ج ۲) قال همّام الرّفاشى:

فقد جعلت إذا ما حاجتى نزلت بباب قصرك أدلوها بأقوام

قال المرزوقىّ فى معناه: إذا اتّفق ما لا بدّ لى منك و من معونتك من حاجه أو عارض سبب فانّى معتمد على غيرى فى التنجّز و الاستعساف، و معنى «أدلوها» من قولك دلوت الدلو إذا أخرجتها من البئر، أى أتسبّب بغيرى و أصون من التبذّل عرضى.

(لعمرى) العمر بالفتح: الحياه و الدّين، قال فى أقرب الموارد: و منه

Presented by: https://Jafrilibrary.com

لعمری فی القسم أی لدینی.

(لم تنزع عن غیّک) النزع عن الشیء: الکفّ عنه. (الغیّ): الضلال (الشقاق) الخلاف. التکلیف: الأمر بما یشقّ علیک من الکلفه بمعنی المشقّه.

(زور) بالفتح جاء مصدرا و غیر مصدر و علی الثانی یستوی فیه المفرد و المثّنی و الجمع و المذکّر و المؤنّث. یقال: رجل زور و قوم زور و نساء زور. قال الجوهریّ الزّور، الزائرون یقال: رجل زائر و قوم زور و زوار مثل سافر و سفر و سفار، و نسوه زور أیضا. زاره زورا من باب قال: أتاه بقصد الالتقاء به.

قال زیاد بن حمل کما فی کتاب الحماسه لأبی تمام الطائی (الحماسه ۵۷۷) أو زیاد بن منقذ کما قاله الجوهریّ فی مادّه قزم من الصحاح:

زارت رویقه شعثا بعد ما هجعوا لدی نواحل فی أرساغها الخدم

و قمت للزّور مرتاعا و أرّقنی فقلت أهی سرت أم عادنی حلم

و الأصل فی ذلک زرت فلانا أی تلقّیته بزوری أو قصدت زوره نحو و جهته و الزّور أعلی الصدر.

(لقیان) بضمّ اللّام و کسرها مصدر من لقیت فلانا من باب علم أی صادقته و رأیته.

الاعراب

الضمیران فی حوزته و حرمته یرجعان إلی النبیّ صلّی اللّه علیه و آله کما یدلّ علیه سیاق الکلام، و قوله علیه السّلام بعد ذلک «و القیام بأسیافنا دونه فی ساعات الخوف و اللّیل و النهار» علی ما مرّ فی ذکر سند الکتاب.

«و من أسلم» الواو للحال فالجمله حالیّه، أصحابه مفعول لفعل وقی و حرّ السیوف مفعول ثان له.

قوله علیه السّلام «أراد من» من فاعل أراد، و مثل الّذی مفعوله و الضمیر فی منیّته راجع إلی من، و فی أرادوا و آجالهم إلی عبیده و من بعده، و کلمه من فی

ص:۳۳۴

Presented by: https://Jafrilibrary.com

من الشهاده بيانيّه تبيّن المثل.

و العمر بالفتح و الضمّ و إن كانا مصدرين بمعنى إلّا أنّ المفتوح منهما يستعمل فى القسم، فاذا أدخلت عليه اللام رفعته بالابتداء و اللّام لتوكيد الابتداء و الخبر محذوف و التقدير لعمرى قسمى أو ما أقسم به، فان لم تأت باللام نصبته نصب المصادر و فتحه الفاء فى «لتعرفنّهم» ليست علامه النصب، بل هى لمكان النون المشدّده المؤكّده، لأنّ آخر الفعل المخاطب المذكّر إذا كان مؤكّدا بنونى التأكيد يفتح لئلّا يلتبس بالجمع المذكّر و المفرد المؤنّث إذا كانا مؤكّدين بهما.

و اختلف فى هذه الفتحه فقال ابن السّراج و المبرّد و الفارسى: بناء للتركيب و قال سيبويه و السيرافى و الزّجاج: عارضه للساكنين و هما آخر الفعل و النون الأولى، و محلّ يطلبونك النصب مفعولا ثانيا لتعرفنّهم بمعنى لتعلمنّهم.

«طلبهم» منصوب، أى لا يكلّفونك فى طلبك إيّاهم فى برّ و لا بحر - إلخ.

«لقيانه» الضمير فيه راجع إلى الزور فان كان الزور مصدرا كما هو الظاهر من سياق الكلام حيث جعل قبال الطلب فالأمر ظاهر، و إن كان اسم جمع بمعنى الزائرين فإفراد الضمير باعتبار إفراد لفظ الزور، و هذا لا يخلو من تكلّف.

المعنى

اشاره

قد أشار عليه السّلام فى هذا الكتاب المستطاب إلى طائفه من فضائله و حمايه أهل بيت النبىّ من المسلم و الكافر النبىّ صلّى اللّه عليه و آله عن الأعداء، و إلى نبذه ممّا دار بين المسلمين و المشركين و غيرها ممّا سنتلوها عليك. و قد أجاب عليه السّلام عن كلّ فصل من كتاب معاويه بفصل و ذلك لما يلى:

قوله عليه السّلام: (بسم اللّه الرّحمن الرّحيم من علىّ أمير المؤمنين - إلى قوله إلّا من عصمه اللّه منهم) قد أشار فى هذا الفصل بعد حمد اللّه و ثنائه إلى ما فعل أهل العدى و الشنان من قومه صلّى اللّه عليه و آله به حيث كذّبوه و بارزوه بالعداوه و شنفوا له أى أبغضوه حتّى ظاهروا على إخراجه من مكّه و حرّضوا العرب على حربه صلّى اللّه عليه و آله، و لم يقصّروا فى شىء كان يؤذيه من قول أو فعل إلّا فعلوه، و كانت عداوتهم به صلّى اللّه عليه و آله و اغره فى

ص:۳۳۵

Presented by: https://Jafrilibrary.com

صدورهم حتّى أجمعوا فى قتله، و لكنّ اللّه تعالى صدّقه الوعد، و تمّم له النصر و مكّن له فى البلاد، و أظهره عليهم، قال: عزّ من قائل «كَتَبَ اللّٰهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي إِنَّ اللّٰهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ » (المجادله - ٢٢).

ثمّ ذكر أنّ اسرته أى أهله كانوا أشدّ النّاس به صلّى اللّه عليه و آله إلبه و عداوه، و فيه تعريض بما فعل أبو سفيان و شيعته به صلّى اللّه عليه و آله من أنحاء الايذاء و أنواع المعاداه، و كان أبو سفيان يحثّ النّاس و يحرّضهم على قتاله و قتله.

ثمّ استثنى عليه السّلام من الاسره من عصمهم اللّه، أى حفظهم و وقاهم من إيذائه صلّى اللّه عليه و آله، بل وفّقهم اللّه بنصره و عزم لهم على منعه و الذّبّ عن حوزته و المراد من قوله عليه السّلام: «إلاّ من عصمهم اللّه منهم» هو من عصمهم اللّه بالاسلام منهم و كانوا يومئذ قليلين، كما فى السيره الهشاميّه (ص ٢۶۴ ج ١ طبع مصر ١٣٧۵ ه) قال ابن اسحاق: فلمّا بادى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله قومه بالاسلام و صدع به كما أمره اللّه لم يبعد منه قومه، و لم يردّوا عليه - فيما بلغنى - حتّى ذكر آلهتهم و عابها فلمّا فعل ذلك أعظموه و ناكروه و أجمعوا على خلافه و عداوته إلاّ من عصم اللّه تعالى منهم بالإسلام و هم قليل مستخفون.

أو أراد بمن عصمهم اللّه نفسه و أباه أبا طالب و العباس و حمزه ممّن حدب على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و قام دونه و وقاه عن أذى النّاس و حماه و إن لم يكن بعضهم أسلم بعد كما سيتّضح لك بعيد هذا.

قوله عليه السّلام: (يا ابن هند فلقد - إلى قوله: أن يغفره) أجاب عليه السّلام بهذا الفصل عمّا كتب إليه معاويه من: «أنّ اللّه تعالى اجتبى له صلّى اللّه عليه و آله من المسلمين أعوانا أيّده اللّه بهم فكانوا فى منازلهم عنده على قدر فضائلهم فى الإسلام».

غرضه أنّ هذا الأمر كان له عليه السّلام أوضح و أبين، و أنّه عليه السّلام كان أعلم به من غيره، لأنّه عليه السّلام كان صاحب لواء رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فى كلّ زحف و كان أوّل من آمن به، و أوّل من صلّى معه، و ما رأى أحد من المسلمين مثل عنائه فى الحروب و لم يشركه أحد فى حمايه الدين و الذبّ عن حوزته و فى خذلان أهل الكفر و العدوان

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و إرغام شيعه الشيطان.

و العجب من معاويه يخبره عليه السّلام بذلك و لم يكن له سعى فى الدّين و لذا قال له الأمير عليه السّلام تهكّما به: يا ابن هند فلقد خبأ لنا الدّهر منك عجبا.

قوله عليه السّلام: «كجالب التمر إلى هجر» مثل يضرب به لمن يجىء بالعلم إلى من هو أعلم منه، و يأتى بشىء إلى من كان أصل ذلك الشىء عنده، كما يقال بالفارسيّه: لقمان را حكمت آموخت، قطره بدريا فرستاد، زيره بكرمان برد خرما بعربستان فرستاد، و لا ريب أنّ هذا العمل خطاء و عامله مخطئ.

قال الميدانىّ فى فصل الكاف المفتوحه من الباب الثانى و العشرين من مجمع الأمثال فى بيان مثل «كمستبضع التمر إلى هجر»: قال أبو عبيده: هذا من الأمثال المبتذله و من قديمها و ذلك أنّ هجر معدن التمر و المستبضع إليه مخطئ، و يقال أيضا: كمستبضع التمر إلى خيبر. قال النابغه الجعدى:

و إنّ امرأ أهدى إليك قصيده كمستبضع تمرا إلى أهل خيبرا

و هجر محرّكه اسم بلد معروف باليمن. و قال آخر:

أهدى كمستبضع تمرا إلى هجر أو حامل و شىء أبراد إلى يمن

و قوله عليه السّلام:«أو كداعى مسدّده إلى النضّال» مثل كالأوّل، أى كمن يدعو من يعلّمه الرّمى إلى المناضله أى المراماه.

و الغرض أنّ إخبار معاويه أمير المؤمنين عليّا عليه السّلام بأنّ اللّه اجتبى للرسول أعوانا من المسلمين أيّده اللّه بهم، كمن جلب التمر إلى هجر أو كمن دعى مسدّده إلى النضال، لأنّه عليه السّلام كان لرسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله ظهيرا فى كلّ شدّه و عناء من ابتداء دعوته صلّى اللّه عليه و آله إلى الاسلام إلى لقائه الملك العلاّم.

و لذا قال عليه السّلام: يا ابن هند فلقد خبأ لنا الدّهر منك عجبا، و لقد قدمت فأفحشت إذ طفقت تخبرنا عن بلاء اللّه تعالى فى نبيّه محمّد صلّى اللّه عليه و آله و فينا، فكنت فى ذلك كجالب التمر إلى هجر - إلخ، و لا يخفى لطف كلامه عليه السّلام.

قوله عليه السّلام: «و لعمر اللّه إنّى لأرجو - إلى قوله: نصيبنا فى ذلك الأوفر»

Presented by: https://Jafrilibrary.com

معنى لعمر اللّه، أحلف ببقاء اللّه و دوامه، و الغرض من هـذا الفصل جواب عمّا قال معاويه «من أنّ اللّه اجتبى للرسول صلّى اللّه عليه و آله أعوانا - إلى قوله: على قدر فضائلهم فى الاسلام».

و لمّا كان أمير المؤمنين عليه السّلام عونا لرسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فى الشدائد، و لم يبلغ إلى رتبه حمايته عن الدّين و لا إلى قدر فضيلته فى الاسلام وزنه نصيحته للّه و لرسوله أحد، و لا اخال إنسانا ينكرها، قال عليه السّلام: إنّى لأرجو إذا أعطى اللّه الناس على قدر فضائلهم فى الاسلام و نصيحتهم للّه و رسوله أن يكون نصيبنا فى ذلك الأوفر.

قال المسعودىّ فى مروج الذّهب (ص ۴۹ ج ۲ طبع مصر ۱۲۴۶ ه):

و الأشياء الّتى استحقّ بها أصحاب رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله الفضل هى السبق إلى الإيمان، و الهجره، و النصره لرسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله، و القربى منه، و القناعه، و بذل النفس له و العلم بالكتاب و التنزيل، و الجهاد فى سبيل اللّه، و الورع، و الزهد، و القضاء و الحكم، و العفّه، و العلم، و كلّ ذلك لعلىّ عليه السّلام منه النصيب الأوفر و الحظّ الأكبر مضافا إلى ما ينفرد به من قول رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله حين آخى بين أصحابه:

أنت أخى، و هو صلّى اللّه عليه و آله لا ضدّ له و لا ندّ، و قوله صلّى اللّه عليه و آله: أنت منّى بمنزله هارون من موسى إلّا أنّه لا نبىّ بعدى، و قوله صلّى اللّه عليه و آله: من كنت مولاه فعلىّ مولاه اللّهمّ وال من والاه و عاد من عاداه، ثمّ دعاه صلّى اللّه عليه و آله و قد قدّم إليه أنس الطائر: اللّهمّ ادخل إلىّ أحبّ خلقك إليك يأكل معى من هذا الطائر فدخل عليه علىّ عليه السّلام إلى آخر الحديث، فهذا و غيره من فضائله.

قوله عليه السّلام: «إنّ محمّدا صلّى اللّه عليه و آله لما دعى الى الإيمان باللّه و التوحيد كنّا أهل البيت أوّل من آمن به و صدّق بما جاء به» توافرت الأخبار من الفريقين أنّ عليّا أمير المؤمنين عليه السّلام كان أوّل ذكر أسلم مع رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و أوّل من كان صلّى معه صلّى اللّه عليه و آله. هذا لو سلّمنا أنّه عليه السّلام لم يكن أوّل من أسلم معه فقد قال أبو جعفر الطبرىّ فى التاريخ (ص ۵۶ ج ۲): حدّثنا أبو كريب قال: حدّثنا وكيع عن شعبه، عن عمرو بن مرّه، عن أبى حمزه مولى الأنصار، عن زيد بن أرقم قال:

Presented by: https://Jafrilibrary.com

أوّل من أسلم مع رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله علىّ بن أبى طالب عليه السّلام. و بهذا الاسناد عن زيد بن أرقم يقول: أوّل رجل صلّى مع رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله علىّ عليه السّلام.

و فى السيره الهشاميّه (ص ۲۴۵ ج ۱): قال ابن اسحاق: ثمّ كان أوّل ذكر من النّاس آمن برسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و صلّى معه و صدّق بما جاءه من اللّه تعالى: علىّ بن أبى طالب بن عبد المطلب بن هاشم رضوان اللّه و سلامه عليه، و هو يومئذ ابن عشر سنين.

و فى السيره الحلبيّه (ص ۳۰۳ ج ۱): فى المرفوع عن سلمان أنّ النبىّ صلّى اللّه عليه و آله قال: أوّل هذه الامّه ورودا علىّ الحوض أوّلها اسلاما علىّ بن أبى طالب عليه السّلام.

و قال أبو جعفر الطبرى فى التاريخ: حدّثنا ابن حميد، قال: حدّثنا إبراهيم ابن المختار عن شعبه، عن أبى بلج، عن عمرو بن ميمون، عن ابن عباس قال: أوّل من صلّى علىّ.

و قال أيضا: حدّثنا زكريا بن يحيى الضرير قال: حدّثنا عبد الحميد بن بحر قال: أخبرنا شريك عن عبد اللّه بن محمّد بن عقيل، عن جابر قال: بعث النبىّ صلّى اللّه عليه و آله يوم الاثنين و صلّى علىّ يوم الثلاثاء.

و قال اليعقوبى فى التاريخ: (ص ۱۷ ج ۲): كان أوّل من أسلم خديجه بنت خويلد من النساء، و علىّ بن أبى طالب من الرّجال.

و قال أبو جعفر الطبرى (ص ۵۶ ج ۲): حدّثنا أحمد بن الحسن الترمذى قال: حدّثنا عبيد اللّه بن موسى قال: أخبرنا العلاء عن المنهال بن عمرو، عن عباد بن عبد اللّه قال: سمعت عليا عليه السّلام يقول: أنا عبد اللّه، و أخو رسوله، و أنا الصدّيق الأكبر لا يقولها بعدى إلاّ كاذب مفتر، صلّيت مع رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله قبل الناس بسبع سنين.

و قال: حدّثنى محمّد بن عبيد المحاربى قال: حدّثنا سعيد بن خثيم عن أسد بن عبده البجلى، عن يحيى بن عفيف، عن عفيف قال: جئت فى الجاهليّه إلى مكّه فنزلت على العبّاس بن عبد المطلب قال: فلمّا طلعت الشمس و حلقت فى السّماء و أنا أنظر إلى الكعبه أقبل شابّ فرمى ببصره إلى السماء، ثمّ استقبل الكعبه فقام مستقبلها فلم يلبث حتّى جاء غلام فقام عن يمينه، قال: فلم يلبث حتّى جاءت امرأه فقامت

Presented by: https://Jafrilibrary.com

خلفهما، فركع الشابّ فركع الغلام و المرأه، فرفع الشابّ فرفع الغلام و المرأه فخرّ الشابّ ساجدا فسجدا معه. فقلت: يا عباس أمر عظيم فقال: أمر عظيم، أ تدرى من هذا؟ فقلت: لا. قال: هذا محمّد بن عبد اللّه بن عبد المطلب، ابن أخى، أ تدرى من هذا معه؟ قلت: لا. قال: هذا علىّ بن أبى طالب بن عبد المطلب، ابن أخى. أ تدرى من هذه المرأه الّتى خلفهما؟ قلت: لا. قال: هذه خديجه بنت خويلد زوجه ابن أخى و هذا حدّثنى إنّ ربّك ربّ السّماء أمرهم بهذا الّذى تراهم عليه و أيم اللّه ما أعلم على ظهر الأرض كلّها أحدا على هذا الدين غير هؤلاء الثلاثه.

أقول: و قد رواه ابن الأثير فى اسد الغابه فى ترجمه عفيف هذا و هو عفيف الكندى.

بيان: قوله: استقبل الكعبه، و اعلم أنّ الكعبه زادها اللّه شرفا لم تكن عندئذ قبله، و أنّ النبىّ صلّى اللّه عليه و آله صلّى إلى بيت المقدس بعد النبوّه ثلاث عشره سنه بمكّه و تسعه عشر شهرا بالمدينه، ثمّ صرفه اللّه تعالى عن البيت المقدس إلى الكعبه.

و فى السيره الهشاميّه (ص ۶۰۶ ج ۱ طبع مصر ۱۳۷۵ ه). قال ابن اسحاق:

و يقال: صرفت القبله فى شعبان على رأس ثمانيه عشر شهرا من مقدم رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله المدينه.

و فى إزاحه العلّه فى معرفه القبله لأبى الفضل شاذان بن جبرئيل القمّى: قال معاويه بن عمّار: قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: متى صرف رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله إلى الكعبه؟ قال:

بعد رجوعه من بدر و كان يصلّى بالمدينه إلى بيت المقدس سبعه عشر شهرا ثمّ أعيد إلى الكعبه.

و فى القانون المسعودى للعلامه أبى الريحان البيرونى (ص ۲۵۶ ج ۱ طبع حيدر آباد الدكن): صرف القبله عن بيت المقدس إلى الكعبه لصلاه العصر كان فى اليوم السادس عشر من شعبان.

و قول عفيف بأنّه صلّى اللّه عليه و آله قام للصلاه مستقبل الكعبه يوافق ما روى أنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله طول مقامه بمكّه كان يجعل الكعبه بينه و بين بيت المقدس إذا أمكن كما

Presented by: https://Jafrilibrary.com

رواه الشيخ الجليل فى الاحتجاج باسناده إلى أبى محمّد العسكرى عليه السّلام.

و فى السيره النبويّه لابن هشام: كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله بمكّه و قبلته إلى الشام فكان إذا صلّى بين الركن اليمانى و الحجر الأسود، و جعل الكعبه بينه و بين الشام (ص ۲۹۸ ج ۱ طبع مصر ۱۳۷۵ ه).

و لنا رساله مفرده فى الوقت و القبله أتينا فيها بجميع ما يجب أن يعلم فيهما من طرق معرفه خط الزوال تنتهى إلى ثلاثين طريقا، و طرق تحصيل سمت القبله و بيان أخبارهما و غيرها ببراهين هندسيّه و أدلّه فقهيّه ما إخال بغاه العلم يستغنون عنها أو يبغون لها بدلا.

و قال أبو جعفر الطبرىّ: حدّثنا ابن حميد قال: حدّثنا سلمه عن ابن اسحاق قال: كان أوّل ذكر آمن برسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله علىّ بن أبى طالب و هو يومئذ ابن عشر سنين و كان ممّا أنعم اللّه به على علىّ بن أبى طالب عليه السّلام أنّه كان فى حجر رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله قبل الإسلام.

و قد تظافرت الأخبار بأنّه عليه السّلام قد ربّى فى حجر رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله قبل الاسلام ففى السيرتين و تاريخ الطبرى و غير واحد من الكتب المدوّنه فى ذلك من الفريقين و قد أتى أبو جعفر الطبرىّ بما أتى به ابن هشام فى السيره من غير تغيير.

قال الطبرىّ: حدّثنا ابن حميد قال: حدّثنا سلمه قال: حدّثنى محمّد بن إسحاق قال. فحدّثنى عبد اللّه بن أبى نجيح عن مجاهد بن جبر أبى الحجاج قال: كان من نعمه اللّه على علىّ بن أبى طالب و ما صنع اللّه له و أراده به من الخير أنّ قريشا أصابتهم أزمه شديده و كان أبو طالب ذا عيال كثير فقال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله للعبّاس عمّه و كان من أيسر بنى هاشم: يا عباس إنّ أخاك أبا طالب كثير العيال و قد اصاب الناس ما ترى من هذه الأزمه فانطلق بنا فلنحفّف عنه من عياله آخذ من بنيه رجلا و تأخذ من بنيه رجلا فنكفهما عنه.

قال العباس: نعم فانطلقا حتّى أتيا أبا طالب فقالا: إنّا نريد أن نخفّف

Presented by: https://Jafrilibrary.com

عنک من عيالک حتّی ينکشف عن الناس ما هم فيه.

فقال لهما أبو طالب: إذا ترکتما لی عقيلا فاصنعا ما شئتما، فأخذ رسول اللّه صلّی اللّه عليه و آله عليّا فضمّه إليه، و أخذ العباس جعفرا فضمّه إليه، فلم يزل علیّ بن أبی طالب مع رسول اللّه صلّی اللّه عليه و آله حتّی بعثه اللّه نبيّا فاتبعه علیّ فامن به و صدّقه، و لم يزل جعفر عند العباس حتّی أسلم و استغنی عنه.

و قال: حدّثنا ابن حميد قال: حدّثنا سلمه قال: فحدّثنی محمّد بن إسحاق قال: و ذکر بعض أهل العلم أنّ رسول اللّه صلّی اللّه عليه و آله کان إذا حضرت الصّلاه خرج إلی شعاب مکّه و خرج معه علیّ بن أبی طالب مستخفيا من عمّه أبی طالب و جميع أعمامه و سائر قومه، فيصلّيان الصلوات فيها، فاذا أمسيا رجعا، فمکثا کذلک ما شاء اللّه أن يمکثا. ثمّ إنّ أبا طالب عثر عليهما يوما و هما يصلّيان، فقال لرسول اللّه صلّی اللّه عليه و آله:

يا ابن أخی ما هذا الدّين الّذی أراک تدين به؟ قال: أی عمّ هذا دين اللّه و دين ملائکته و دين رسله و دين أبينا إبراهيم، أو کما قال صلّی اللّه عليه و آله بعثنی اللّه به رسولا إلی العباد و أنت يا عمّ أحقّ من بذلت له النصيحه و دعوته إلی الهدی و أحقّ من أجابنی إليه و أعاننی عليه، أو کما قال، فقال أبو طالب: يا ابن أخی إنّی لا أستطيع أن افارق دينی و دين آبائی و ما کانوا عليه، و لکن و اللّه لا يخلص إليک بشیء تکرهه ما حييت انتهی ما رواه أبو جعفر عن ابن اسحاق و فی السيره الهشاميّه أتی بمثل ما أتی به الطبریّ إلاّ أنّ فيه «ما بقيت» مکان «ما حييت» يعنی أنّ أبا طالب قال له صلّی اللّه عليه و آله و لکن لا يوصل إليک مکروه ما دام لی الحياه و البقاء، أی أدفع عنک شرّ النّاس و أذاهم، و سنشير إلی إسلام أبی طالب إنشاء اللّه تعالی.

و فی السيره و تاريخ الطبری: ذکروا أنّ أبا طالب قال لعلیّ عليه السّلام: أی بنیّ ما هذا الدّين الّذی أنت عليه؟ فقال: يا أبت، آمنت باللّه و برسول اللّه صلّی اللّه عليه و آله و صدّقته بما جاء به، و صلّيت معه للّه و اتّبعته، قالا: فزعموا أنّه قال له: أما إنّه لم يدعک إلّا إلی خير فالزمه.

Presented by: https://Jafrilibrary.com

فی الإرشاد للمفید قدّس سرّه: فأمّا مناقب أمیر المؤمنین علی علیه السّلام الغنیّه لشهرتها و تواتر النقل بها و إجماع العلماء علیها عن إیراد أسانید الأخبار فهی کثیره یطول بشرحها الکتاب، و فی رسمنا منها طرفا کفایه عن ایراد جمیعها فی الغرض الّذی وضعنا له هذا الکتاب إن شاء اللّه تعالی.

فمن ذلک أنّ النبیّ صلّی اللّه علیه و آله جمع خاصّه أهله و عشیرته فی ابتداء الدّعوه إلی الإسلام، فعرض علیهم الایمان، و استنصرهم علی أهل الکفر و العدوان، و ضمن لهم علی ذلک الحظوه فی الدّنیا و الشرف و ثواب الجنان، فلم یجبه أحد منهم إلّا أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب علیه السّلام، فنحله بذلک تحقیق الاخوّه و الوزاره، و الوصیّه و الوراثه و الخلافه، و أوجب له به الجنّه.

و ذلک فی حدیث الدّار الّذی أجمع علی صحّته نقّاد (نقله - خ ل) الاثار حین جمع رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بنی عبد المطلّب فی دار أبی طالب و هم أربعون رجلا یومئذ یزیدون رجلا أو ینقصون رجلا فیما ذکره الرواه، و أمر أن یصنع لهم طعاما فخذ شاه مع مدّ من برّ و یعدّ لهم صاع من اللّبن، و قد کان الرجل منهم معروفا بأکل الجذعه فی مقام واحد و بشرب الفرق من الشراب فی ذلک المقعد.

فأراد علیه و آله السّلام باعداد قلیل الطّعام و الشراب لجماعتهم إظهار الایه لهم فی شبعهم و ریّهم ممّا کان لا یشبع واحدا منهم و لا یرویه، ثمّ أمر بتقدیمه لهم فأکلت الجماعه کلّها من ذلک الیسیر حتّی تملّوا منه و لم یبن ما أکلوه منه و شربوه فیه فبهرهم بذلک و بیّن لهم آیه نبوّته و علامه صدقه ببرهان اللّه تعالی فیه.

ثمّ قال لهم بعد أن شبعوا من الطعام و رووا من الشراب: یا بنی عبد المطلب إنّ اللّه بعثنی إلی الخلق کافّه و بعثنی إلیکم خاصّه فقال «و أنذر عشیرتک الأقربین» و أنا أدعوکم إلی کلمتین خفیفتین علی اللّسان ثقیلتین فی المیزان، تملکون بهما العرب و العجم، و تنقاد لکم بهما الأمم، و تدخلون بهما الجنّه، و تنجون بهما من النّار: شهاده أن لا إله إلّا اللّه و أنّی رسول اللّه.

فمن یجیبنی إلی هذا الأمر و یوازرنی علیه و علی القیام به یکن أخی و وصیّی

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و وزیری و وارثی و خلیفتی من بعدی. فلم یجبه أحد منهم.

فقال أمیر المؤمنین: فقمت بین یدیه من بینهم و أنا إذ ذاک أصغرهم سنّا، و أحمشهم ساقا، و أرمصهم عینا، فقلت: أنا یا رسول اللّه اوازرک علی هذا الأمر.

فقال صلّی اللّه علیه و آله: اجلس. ثمّ أعاد القول علی القوم ثانیه فأصمتوا، فقمت أنا و قلت مثل مقالتی الاولی، فقال: اجلس ثمّ أعاد القول علی القوم ثالثه فلم ینطق أحد منهم بحرف فقمت و قلت: أنا اوازرک یا رسول اللّه علی هذا الأمر، فقال: اجلس فأنت أخی و وصیّی و وزیری و وارثی و خلیفتی من بعدی.

فنهض القوم و هم یقولون لأبی طالب: یا أبا طالب لیهنئک الیوم ان دخلت فی دین ابن أخیک، فقد جعل ابنک أمیرا علیک.

ثمّ قال – ره –: و هذه منقبه جلیله اختصّ بها أمیر المؤمنین علیه السّلام و لم یشرکه فیها أحد من المهاجرین الأوّلین و لا الأنصار و لا أحد من أهل الاسلام، و لیس لغیره عدل لها من الفضل، و لا مقارب علی حال، و فی الخبر بها ما یفید أنّ به علیه السّلام تمکّن النبیّ صلّی اللّه علیه و آله من تبلیغ الرساله، و إظهار الدعوه، و الصدع بالإسلام، و لولاه لم تثبت الملّه، و لا استقرّت الشریعه، و لاظهرت الدّعوه.

فهو علیه السّلام ناصر الإسلام، و وزیر الدّاعی إلیه من قبل اللّه عزّ و جلّ، و بضمانه لنبیّ الهدی علیه و آله السّلام النصره تمّ له فی النبوّه ما أراد و فی ذلک من الفضل ما لا یوازنه الجبال فضلا، و لا تعادله الفضائل کلّها محلا و قدرا. انتهی کلامه – ره – فی الإرشاد.

تنبیه

: ما نقله المفید رحمه اللّه فی الإرشاد أتی به أبو جعفر الطبریّ فی التاریخ فراجع إلی – ص ۶۲ ج ۲ – منه، فتبصّر أنّ خلیفه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله کان من بدء الأمر متعیّنا و صرّح رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بأنّ علیّا علیه السّلام هو أخوه و وصیّه و وزیره و وارثه و خلیفته من بعده فمن قال بغیره فقد سلک غیر سبیل اللّه و رسوله.

و قال ابن الأثیر فی اسد الغابه: و هو یعنی أمیر المؤمنین علیّا علیه السّلام أوّل الناس

Presented by: https://Jafrilibrary.com

إسلاما فی قول کثیر من العلماء علی ما نذکره - إلی أن قال: حدّثنا محمّد بن عیسی حدّثنا محمّد بن بشار و ابن مثنی قالا: حدّثنا محمّد بن جعفر، حدّثنا شعبه عن عمرو بن مره عن أبی حمزه رجل من الأنصار، عن زید بن أرقم قال: اوّل من أسلم علیّ.

و روی باسناده عن ابی بلخ عن ابن عباس قال: اوّل من أسلم علیّ.

و باسناده عن انس بن مالک قال: بعث النبیّ صلّی اللّه علیه و آله یوم الإثنین و أسلم علیّ یوم الثلاثاء.

و باسناده عن حبّه العرنی قال: سمعت علیّا یقول: أنا أوّل من صلّی مع النبیّ صلّی اللّه علیه و آله.

و باسناده عن أبی أیّوب الأنصاری قال: قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: لقد صلّت الملائکه علیّ و علی علیّ سبع سنین و ذاک أنّه لم یصلّ معی رجل غیره.

و الروایات من الفریقین فی أنّه علیه السّلام کان أوّل من أسلم و أوّل من صلّی معه صلّی اللّه علیه و آله أکثر من أن یحصی.

فان قلت: قد توجد روایات فی أنّ أبا بکر کان أوّل من أسلم فکیف التوفیق؟ قلت: من تتبع الجوامع علم أنّ المسلّم عند الفحول من المحقّقین هو ما قدّمنا و من ذهب إلی خلافه فحجّته داحضه بلا مریه و ریب، و لم یرض أحد ممّن جانب المراء و التعصّب بتقدّم إسلام أبی بکر، و کفاک فی ذلک قول جلّ من کبار أهل السنّه بردّ من وهم ذلک.

قال الحلبیّ الشافعیّ فی کتابه انسان العیون فی سیره الأمین و المأمون المعروف بالسیره الحلبیّه (ص ۳۱۱ - ج ۱) بعد ما ذهب إلی أنّه علیه السّلام کان أوّل من أسلم: و قول بعض الحفّاظ أنّ أبا بکر أوّل النّاس إسلاما هو المشهور عند الجمهور من أهل السنّه لا ینافی ما تقدّم من أنّ علیّا أوّل الناس إسلاما بعد خدیجه، ثمّ مولاه زید بن حارثه، لأنّ المراد أوّل رجل بالغ لیس من الموالی أبو بکر، و من الصبیان علیّ و من النساء خدیجه، و من الموالی زید بن حارثه، إلی آخر ما قال.

ص:۳۴۵

Presented by: https://Jafrilibrary.com

ثمّ إنّ إسلامه علیه السّلام و هو ابن عشر سنین أو ابن خمس عشر سنه، أو ابن ثمان سنین و إن کان الأخیر فما دونه یخالف المشهور و یضادّ المعروف و روایته شاذّه مطروده إنّما کان لسعه قلبه و کمال عقله و شرح صدره، و لیس ذلک ممّن اجتبیه اللّه تعالى بمستنکر، کیف و قد نطق القرآن الحکیم بنظائره:

قال فی یحیى علیه السّلام: «یا یَحْیى خُذِ الْکِتابَ بِقُوَّهٍ وَ آتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا » (مریم - ۱۳) و فی عیسى علیه السّلام: «فَأَشارَتْ إِلَیْهِ قالُوا کَیْفَ نُکَلِّمُ مَنْ کانَ فِی الْمَهْدِ صَبِیًّا قالَ إِنِّی عَبْدُ اللّهِ آتانِیَ الْکِتابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیًّا وَ جَعَلَنِی مُبارَکاً أَیْنَ ما کُنْتُ وَ أَوْصانِی بِالصَّلاهِ وَ الزَّکاهِ ما دُمْتُ حَیًّا » الایات (مریم ۳۰-۳۴).

فکم ضلّ و نصب العداوه کالناصبه الذاهبه إلى أنّ ایمانه علیه السّلام فی تلک الحاله إنّما کان على وجه التقلید و التلقین و ما کان بهذه المنزله لم یستحقّ صاحبه المدحه و لم یجب له به الثواب و کان هو حینئذ ابن سبع سنین فلم یکن کامل العقل و لا مکلفا فراجع إلى البحار (ص ۳۲۷ ج ۹ من الطبع الکمبانی).

على أنّ ظاهر قوله تعالى: «وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ » یدلّ على أنّه علیه السّلام کان فی موضع التکلیف و کان ممّن دعاه رسول اللّه صلّى اللّه علیه و آله إلى الاسلام، و قد تقرّر فی الفقه إمکان من بلغ عشرا عاقلا من الذکور أن یبدو منه بعض آثار التکلیف من إنبات الشعر و حصول الاحتلام و علامه البلوغ لیست بمنحصره فی العدد.

ثمّ لو لم یکن دالا على أنّه علیه السّلام کان فی موضع التکلیف لیدلّ على کمال فضله و حصول معرفته باللّه و برسوله و على أنّه علیه السّلام کان من آیات اللّه الخارقه للعاده و على اختصاصه و تأهیله لما رسخه اللّه له من الامامه و الحجّه على الخلق فجرى فی خرق العاده مجرى عیسى و یحیى علیهما السّلام کما قدّمنا، فلو لا أنّه علیه السّلام کان کاملا و هو من أبناء عشر فما دونها لما کلّفه رسول اللّه صلّى اللّه علیه و آله من الإقرار بنبوّته، و لا دعاه إلى الاعتراف بحقّه، و لا افتتح به الدّعوه قبل جمیع الرّجال.

قال المسعودیّ فی مروج الذّهب (ص ۴۰۰ ج ۱ طبع مصر ۱۳۴۶ ه): و قد تنوزع فی علیّ بن أبی طالب علیه السّلام، فذهب کثیر من النّاس إلى أنّه لم یشرک باللّه شیئا

Presented by: https://Jafrilibrary.com

فيستأنف الاسلام، بل كان تابعا للنبيّ صلّى اللّه عليه و آله فى جميع فعاله، مقتديا به، و بلغ و هو على ذلك. و أنّ اللّه عصمه و سدّده و وفّقه لتبعيّته لنبيّه عليه السّلام، لأنهما كانا غير مضطرين، و لا مجبورين على فعل الطاعات، بل مختارين قادرين فاختارا طاعه الرّبّ و موافقه أمره و اجتناب منهيّاته.

و منهم من رأى أنّه أوّل من آمن، و أنّ الرّسول دعاه و هو موضع التكليف بظاهر قوله عزّ و جلّ: «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ » و كان بدؤه بعليّ عليه السّلام إذ كان أقرب الناس إليه و تبعهم له.

و منهم من رأى غير ما وصفنا، و هذا موضع قد تنازع الناس فيه من الشيعه و قد احتجّ كلّ فريق لقوله. و منهم من قال بالنصّ فى الامامه و الاختيار. و أرض (كذا) كل فريق و كيفيّه إسلامه و مقدار سنيه قد أتينا على الكلام فى ذلك على الشرح و الإيضاح فى كتابنا المترجم بكتاب الصفوه فى الإمامه، و فى كتاب الاستنصار، و فى كتاب الزاهى، و غيره من كتبنا فى هذا المعنى. انتهى كلامه - ره -.

أقول: أمّا قوله - ره -: فذهب كثير من النّاس إلى أنّه عليه السّلام لم يشرك باللّه شيئا - إلخ، فكلام فى غايه الحسن و الجوده و المتانه لما برهنّا فى شرح المختار ۲۳۷ من باب الخطب أنّ النبيّ و وصيّه يجب أن يكونا معصومين مطلقا فعلا و قولا و ذاتا من جميع ما يأبى و ينفر عنه الطبع السليم و العقل الناصع، و من جميع الذنوب و أنحاء الظلم و الشرك فانّ الشرك لظلم عظيم، و من جميع ما يعتبر فى التبليغ كالعصمه عن الخطاء فى تلقّى الوحى و الرساله إن كان نبيّا، و العصمه عن الخطاء فى التبليغ سواء كان نبيّا أو وصيّا.

و أمّا قوله: و منهم من رأى أنّه أوّل من آمن - إلخ، فقد دريت أنّه هو الحق.

قوله: و أنّ الرسول دعاه و هو موضع التكليف، فقد دريت تفصيل الكلام فيه و أمّا قوله: و كان بدؤه بعليّ - إلخ، فنعم ما تمسّك فيه بقوله: إذ كان أقرب الناس إليه.

ص:۳۴۷

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و أمّا قوله: و منهم من قال بالنصّ - إلخ، فقد علمت من مباحثنا السالفه يجب أن يكون الإمام منصوبا و منصوصا من اللّه تعالى و رسوله.

و أمّا قوله: و غيره من كتبنا فى هذا المعنى فمن ذلك الغير رساله اثبات الوصيّه لعلىّ بن أبى طالب عليه السّلام و قد عدّها النجاشى و غيره من مصنّفى الكتب الرّجاليه من كتبه و قد طبعت هذه الرّساله فى عاصمه طهران سنه ۱۳۱۸ ه و قد شكّ فيها بأنّها هل هى تلك الرّساله من المسعودى أو هى غيرها لغيره.

و قد عدّه العامّه من علمائهم و على ظهر كتابه مروج الذّهب المطبوع فى مصر عدّوه من الشافعيّه، و لكنّه و هم، و هو - ره - من كبار علماء الإماميّه و من فقهائهم، و قد نقل أقواله الفقيه صاحب الجواهر قدّس سرّه فى غير موضع. كان رحمه اللّه معاصرا للصدوق و هو منسوب إلى مسعود الصحابى والد عبد اللّه بن مسعود كما فى المقاله الثالثه من الفنّ الثالث من الفهرست لابن النديم فراجع إلى الكتب الرّجاليه للاماميّه كفهرست النجاشى و خلاصه العلاّمه و جامع الرواه للأردبيلى و رجال المامقانى و فى الفائده الثانيه من خاتمه المستدرك للمحدّث النورى ص ۳۱۰ و غيرها.

قوله عليه السّلام: «فلبثنا أحوالا مجرّمه و ما يعبد اللّه فى ربع ساكن من العرب غيرنا» الحول: السنه يجمع على الأحوال، و المجرّم التامّ الكامل أى سنين تامّه و الربع: الدار و المحلّه و قيل: الربع المنزل فى الرّبيع خاصّه. و قد مضى الخبر عن أبى جعفر الطبرى آنفا فى أنّ أمير المؤمنين عليه السّلام صلّى مع رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله قبل الناس بسبع سنين.

قوله عليه السّلام:«فأراد قومنا قتل نبيّنا - إلى قوله و أوقدوا لنا نار الحرب» ما لقى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله من قومه من الأذى أكثر من أن يحصى و أشهر من أن يذكر حتّى قال صلّى اللّه عليه و آله: ما اوذى نبىّ مثل ما اوذيت، كيف لا و قد رموه بالسحر و الجنون و هو خاتم النبيّين و أفضل الرّسل و العقل الكلّ.

ففى السيره النبويّه لابن هشام: قال ابن اسحاق: ثمّ إنّ قريشا اشتدّ أمرهم

Presented by: https://Jafrilibrary.com

للشقاء الّذى أصابهم فى عداوه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و من أسلم معه منهم، فأغروا برسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله سفهاءهم، فكذّبوه و آذوه و رموه بالشعر و السحر و الكهانه و الجنون، و رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله مظهر لأمر اللّه لا يستخفى به، مباد لهم بما يكرهون من عيب دينهم و اعتزال أوثانهم و فراقه إيّاهم على كفرهم (ص ۲۸۹ ج ۱).

ثمّ قال فى عدوان المشركين و قسوه قريش على من أسلم: قال ابن إسحاق:

ثمّ إنّهم عدوا على من أسلم و اتّبع رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله من أصحابه، فوثبت كلّ قبيله على من فيها من المسلمين، فجعلوا يحبسونهم و يعذّبونهم بالضرب و الجوع و العطش، و برمضاء مكّه إذا اشتدّ الحرّ من استضعفوا منهم يفتنونهم عن دينهم، فمنهم من يفتن من شدّه البلاء الّذى يصيبه، و منهم من يصلب لهم و يعصمه اللّه منهم، ثمّ ذكر تعذيب قريش بلالا و عمّار بن ياسر و أباه ياسرا و أمّه سميّه و غيرهم (ص ۳۱۷ ج ۱).

و قال ابن اسحاق كما فى السيره لابن هشام: حدّثنى حكيم بن جبير عن سعيد ابن جبير قال: قلت لعبد اللّه بن عباس: أ كان المشركون يبلغون من أصحاب رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله من العذاب ما يعذرون به فى ترك دينهم؟ قال: نعم و اللّه، إن كانوا ليضربون أحدهم و يجيعونه و يعطّشونه حتّى ما يقدر أن يستوى جالسا من شدّه الضرّ الّذى نزل به حتّى يعطيهم ما سألوه من الفتنه حتّى يقولوا له: اللاّت و العزّى إلهك من دون اللّه؟ فيقول: نعم حتّى أنّ الجعل ليمرّ بهم فيقولون له: أ هذا الجعل إلهك من دون اللّه؟ فيقول: نعم اقتداء منهم ممّا يبلغون من جهده. (ص ۳۲۰ ج ۱).

و بالجمله أنّ إيذاء القوم بالمسلمين بلغ إلى غايه، أمر رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله المسلمين أن يهاجروا إلى أرض الحبشه، فخرجوا مخافه الفتنه و فرارا إلى اللّه بدينهم و أقام المسلمون بأرض الحبشه حتّى ولد لهم الأولاد و جميع أولاد جعفر بن أبى طالب و لدوا بأرض الحبشه و لم يزالوا بها فى أمن و سلامه.

و المروىّ عن أحمد فى مسنده عن ابن عبّاس قال: إنّ الملأ من قريش اجتمعوا فى الحجر فتعاهدوا باللّات و العزّى و مناه الثالثه الاخرى، و قد رأينا محمّدا

Presented by: https://Jafrilibrary.com

قمنا إليه قيام رجل واحد فلا يفارقه حتّى يقتله.

قال: فأقبلت فاطمه عليهما السّلام حتّى دخلت عليه صلّى اللّه عليه و آله فأخبرته بقولهم و قالت له لو قد رأوك لقتلوك و ليس منهم رجل إلّا و قد عرف نصيبه من دمك، فقال: يا بنيّ ارينى وضوءا فتوضّا ثمّ دخل عليهم المسجد فلمّا رأوه غضّوا أبصارهم ثمّ قالوا:

هو ذا، ثمّ لم يقم إليه منهم أحد فأقبل صلّى اللّه عليه و آله حتّى قام على رؤوسهم فأخذ قبضه من تراب فحصيهم بها و قال: شاهت الوجوه، فما أصاب رجل منهم شيء إلّا قتل يوم بدر كافرا.

قال أبو جعفر الطبريّ: حدّثنا ابن حميد قال: حدّثنا سلمه عن محمّد بن إسحاق(۱) قال: لمّا رأى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله ما يصيب أصحابه من البلاء و ما هو فيه من العافيه بمكانه من اللّه و عمّه أبى طالب و أنّه لا يقدر أن يمنعهم ممّا هم فيه من البلاء قال لهم: لو خرجتم إلى أرض الحبشه فانّ بها ملكا لا يظلم أحد عنده و هى أرض صدق حتّى يجعل اللّه لكم فرجا ممّا أنتم فيه.

فخرج عند ذلك المسلمون من أصحاب رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله إلى أرض الحبشه مخافه الفتنه و فرارا إلى اللّه عزّ و جلّ بدينهم، فكانت أوّل هجره كانت فى الاسلام إلى أن قال:

و لمّا استقرّ بالّذين هاجروا إلى أرض الحبشه القرار بأرض النجاشى و اطمأنّوا تامرت قريش فيما بينها فى الكيد بمن ضوى إليها من المسلمين، فوجّهوا عمرو بن العاص و عبد اللّه بن أبى ربيعه بن المغيره المخزومى إلى النجاشى لتسليم من قبله و بأرضه من المسلمين إليهم، فشخص عمرو و عبد اللّه إليه فى ذلك فنفذا لما أرسلهما إليه قومهما فلم يصلا إلى ما أمّل قومهما من النجاشى، فرجعا مقبوحين و أسلم عمر بن الخطّاب.

فلمّا أسلم و كان رجلا جلدا جليدا منيعا، و كان قد أسلم قبل ذلك حمزه بن عبد المطّلب و وجد أصحاب رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فى أنفسهم قوّه و جعل الإسلام يفشو فى القبائل، و حمى النجاشى من ضوى إلى بلده منهم.

۱- (۱) و نقله ابن هشام عن ابن اسحاق فى السيره ص ۳۲۱ ج ۱.

Presented by: https://Jafrilibrary.com

اجتمعت قریش فائتمرت بینها أن یکتبوا بینهم کتابا یتعاقدون فیه علی أن لا ینکحوا إلی بنی هاشم و بنی المطّلب و لا ینکحوهم، و لا یبیعوهم شیئا و لا یبتاعوا منهم.

فکتبوا بذلک صحیفه و تعاهدوا و تواثقوا علی ذلک، ثمّ علّقوا الصحیفه فی جوف الکعبه توکیدا بذلک الأمر علی أنفسهم.

فلمّا فعلت ذلک قریش انحازت بنو هاشم و بنو المطلب إلی أبی طالب، فدخلوا معه فی شعبه و اجتمعوا إلیه فی شعبه، و خرج من بنی هاشم أبو لهب عبد العزّی بن عبد المطلب إلی قریش و ظاهرهم علیه فأقاموا علی ذلک من أمرهم سنتین أو ثلاثا حتی جهدوا لا یصل إلی أحد منهم شیء إلاّ سرّا مستخفیا به ممّن أراد صلتهم من قریش.

و فی السیره النبویّه لابن هشام عن ابن إسحاق: و کان کاتب الصحیفه منصور بن عکرمه، و یقال: النضر بن الحارث، فدعا علیه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فشلّ بعض أصابعه.

قال الیعقوبی فی التاریخ (ص ۲۲ ج ۲): و همّت قریش بقتل رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و أجمع ملاها علی ذلک و بلغ أبا طالب فقال:

و اللّه لن یصلوا إلیک بجمعهم حتّی أوسّد فی التراب دفینا

و دعوتنی و زعمت أنّک ناصح و لقد صدقت و کنت ثمّ أمینا

و عرضت دینا قد علمت بأنّه من خیر أدیان البریّه دینا

فلمّا علمت قریش أنّهم لا یقدرون علی قتل رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله، و أنّ أبا طالب لا یسلّمه و سمعت بهذا من قول أبی طالب، کتبت الصحیفه القاطعه الظالمه أن لا یبایعوا أحدا من بنی هاشم و لا یناکحوهم و لا یعاملونهم حتّی یدفعوا إلیهم محمّدا صلّی اللّه علیه و آله فیقتلوه و تعاقدوا علی ذلک و تعاهدوا و ختموا علی الصحیفه بثمانین خاتما، و کان الّذی کتبها منصور بن عکرمه فشلّت یده.

ثمّ حصرت قریش رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و أهل بیته من بنی هاشم و بنی المطّلب بن عبد مناف فی الشعب الّذی یقال له: شعب بنی هاشم بعد ستّ سنین من مبعثه. فأقام و معه جمیع بنی هاشم و بنی المطلب فی الشعب ثلاث سنین حتّی أنفق رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله ماله، و أنفق أبو طالب ماله، و أنفقت خدیجه بنت خویلد مالها، و صاروا إلی حدّ

Presented by: https://Jafrilibrary.com

الضرّ و الفاقه.

ثمّ نزل جبريل على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فقال، إنّ اللّه بعث الأرضه على صحيفه قريش فأكلت كلّ ما فيها من قطيعه و لا ظلم «كذا» إلاّ المواضع الّتى فيها ذكر اللّه فخبر رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله أبا طالب بذلك، ثمّ خرج أبو طالب و معه رسول اللّه و أهل بيته حتّى صار إلى الكعبه فجلس بفنائها.

و أقبلت قريش من كلّ أوب فقالوا: قد آن لك يا أبا طالب أن تذكر العهد و أن تشتاق إلى قومك و تدع اللّجاج فى ابن أخيك.

فقال لهم: يا قوم احضروا صحيفتكم فلعلّنا أن نجد فرجا و سببا لصله الأرحام و ترك القطيعه، و أحضروها و هى بخواتيمهم، فقال: هذه صحيفتكم على العهد لم تنكروها؟ قالوا: نعم. قال: فهل أحدثتم فيها حدثا؟ قالوا: اللّهمّ لا. قال: فانّ محمّدا أعلمنى عن ربّه أنّه بعث الأرضه فأكلت كلّما فيها إلاّ ذكر اللّه أ فرأيتم إن كان صادقا ما ذا تصنعون؟ قالوا: نكفّ و نمسك. قال: فان كان كاذبا دفعته إليكم تقتلونه، قالوا: قد أنصفت و أجملت. و فضّت الصحيفه فاذا الأرضه قد أكلت كلّ ما فيها إلاّ مواضع بسم اللّه عزّ و جلّ. فقالوا: ما هذا إلاّ سحر و ما كنّا قطّ أجدّ فى تكذيبه منّا ساعتنا هذه، و أسلم يومئذ خلق من النّاس عظيم، و خرج بنو هاشم من الشعب و بنو المطلب فلم يرجعوا إليه. انتهى كلام اليعقوبى.

و قريب ممّا أتى به اليعقوبى ذكره ابن هشام فى السيره ص ۳۷۷ ج ۱ فعلم بما نقلنا أنّ قريشا حصرت رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و أهل بيته و فعلت تلك الأفاعيل بحماته و أنصاره ليدفع إليهم رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فيقتلونه كما قال أمير المؤمنين عليه السّلام فى الكتاب: حتّى ندفع النبىّ صلّى اللّه عليه و آله و يمثّلوا به.

و الظّاهر من سياق الكلام و ما نقله المورّخون فى ما جرى على المسلمين أنّ الجبل الوعر فى كلامه عليه السّلام هو شعب أبى طالب.

و المراد من الموسم فى قوله عليه السّلام: فلم نكن نأمن فيهم إلاّ من موسم إلى

Presented by: https://Jafrilibrary.com

موسم، هو موسم الحجّ و هو من أشهر الحرم و كان أهل الجاهليّه أيضا يحرّمون فيه الظلم و القتال لحرمته.

قوله عليه السّلام:«فمؤمننا يبغى بذلك الأجر» أى من آمن برسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله من بنى هاشم و بنى المطلب كأبى طالب و حمزه بن عبد المطلب رضوان اللّه عليهما يطلب بما لقى من قريش من الأذى و بالذّبّ و الدّفع سيّما زمن الحصر فى الشعب الأجر من اللّه تعالى قال عزّ من قائل: «مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما كانُوا يَعْمَلُونَ » (النحل - ١٠٠) و كان أبو طالب رضوان اللّه عليه سيد المحصورين فى الشعب و رئيسهم و هو الكافل و المحامى و قد عيّنه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله بقوله: أنا و كافل اليتيم كهاتين فى الجنّه.

و قد روى الصدوق قدّس سرّه فى المجلس الثالث و الستين من الأمالى (ص ٢۴۴ الطبع الناصرى) عن محمّد بن موسى بن المتوكل، عن محمد بن يحيى العطار، عن سهل بن زياد الادمى، عن سنان، عن عمرو بن ثابت، عن حبيب بن أبى ثابت رفعه قال: دخل رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله على عمّه أبى طالب و هو مسجّى فقال: يا عمّ كفّلت يتيما، و ربّيت صغيرا، و نصرت كبيرا، فجزاك اللّه عنّى خيرا ثمّ أمر عليّا عليه السّلام بغسله.

«اسلام أبى طالب رضوان اللّه عليه»

قد أجمعت أصحابنا الإماميّه رضوان اللّه عليهم أنّ أبا طالب مات مسلما و قد تظافرت الروايات عن أئمتنا عليهم السّلام بذلك. و إنّ عدم اظهاره الإسلام لم يكن من عناد، بل إنّما كان من حسن تدبيره فى دفع كياد القوم عنه صلّى اللّه عليه و آله و لمصلحه الذبّ عن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و التمكّن من حمايته، و لا يخفى أنّه كان بذلك أقدر على إعانه النبىّ صلّى اللّه عليه و آله لأنّه كان زعيما نبيها حازما سيّاسا، فقد قال الشيخ الجليل أبو الفتح الكراجكى فى كنز الفوائد (ص ٨۴ طبع ايران ١٣٢٢ ه): و روى انّه قيل لأكثم بن صيفى و كان حكيم العرب: إنّك لأعلم أهل زمانك و أحكمهم و أعقلهم و أحلمهم. فقال: و كيف لا أكون كذلك و قد جالست أبا طالب بن

Presented by: https://Jafrilibrary.com

عبـد المطلب دهره، و هاشـما دهره، و عبـد منـاف دهره، و قصيّا دهره، و كـلّ هؤلاـء سـادات أبناء سادات فتخلّقت بأخلاقهم، و تعلّمت من حلمهم، و اقتنيت سوددهم و اتّبعت آثارهم.

فقـد روى الكلينىّ قـدّس سـرّه فى الكـافى باسـناده عن علىّ بن إبراهيم، عن ابن أبى عمير، عن هشام بن سالم، عن أبى عبـد اللّه عليه السّـلام قال: إنّ مثل أبى طالب مثل أصـحاب الكهف أسـرّوا الإيمان و أظهروا الشـرك، فاتاهم اللّه أجرهم مرّتين (الحديث ٢٨ من أبواب تاريـخ مولد النبىّ صـلّى اللّه عليه و آله و وفاته من اصول الكافى و ص ٣۶٨ ج ١ من مرآه العقول للمجلسى - ره -، و ص ١۵٩ ج ٢ من الوافى).

و روى هذا الخبر الشـيخ الصدوق - ره - فى الأمالى باسناده عن الطالقانى عن أحمد الهمدانى، عن المنذر بن محمّد، عن جعفر بن سليمان، عن عبـد اللّه بن الفضـل الهاشـمى، عن الصـادق جعفر بن محمّـد عليهما السّـلام كما فى البحار ص ١۵ ج ٩ الطبع الكمبانى.

قـال العلامه المجلسـى فى مرآه العقول فى بيان الحـديث: المثل بالتحريك الحال العجيبه، و قيل الايمان: التطوع القلبى بجميع ما جاء به الرّسول فإنّ الأوّل لا يجتمع مع الجحـد بخلاف الثانى كما قال تعالى: «جَحَـدُوا بِها وَ اسْتَيْقَنَتْها أَنْفُسُـهُمْ » (النّمل - ١۴). و أظهروا الشـرک أى عنـد من تجب التقيّه عنـده لا عند جميع الناس. مرّتين مرّه للإيمان و مرّه للتقيّه عند وجوبها، فإنها من أفضـل الطاعات لا سيّما تقيّه أبى طالب عليه السّلام لأنّها صارت سببا لشدّه اقتداره على إعانه الرّسول صلّى اللّه عليه و آله. و الخبر يدلّ على أنّ أصـحاب الكهف كانوا مؤمنين و لم يحدث إيمانهم عند خروجهم، و هو المشـهور أيضا بين المفسّـرين و غيرهم. انتهى كلامه.

أقول: الظـاهر أنّ قوله عليه السّـلام: فاتـاهم اللّه أجرهم مرّتين، يشـير إلى قوله تعـالى: «أُولئِـکَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمـا صَبَرُوا » (القصص آيه ۵۶) و إنّ كلمه مرّتين لاـ يراد بهـا حقيقه التثنيه، بـل المراد بها كثره الأجر، نظير قولهم: لبّيک سـعديک، أى كلّما دعوتنى فأنا ذو إجابه بعد إجابه و ذو ثبات بمكانى بعد ثبات

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و قوله تعالى: «ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خاسِئاً وَ هُوَ حَسِيرٌ » (الملک آیه ۵).

و یؤیّد ما ذهب إلیه من أنّ إخفاء أبی طالب إیمانه کان من تقیّه کلام الیعقوبی فی تاریخه المعروف من أنّ معاویه لمّا وجّه بسر بن أرطاه إلی المدینه و أمره أن یقتل من لم یکن لیدخل فی طاعته، انطلق جابر بن عبد اللّه الأنصاری إلی امّ سلمه زوج النبیّ صلّی اللّه علیه و آله فقال: إنّی قد خشیت أن اقتل و هذه بیعه ضلال قالت: إذا فبایع فإنّ التقیّه حملت أصحاب الکهف علی أن کانوا یلبسون الصلب و یحضرون الأعیاد مع قومهم (ص ۱۷۳ ج ۲ طبع النجف).

و لکنّ إخفاء أبی طالب الإیمان و إن کان لمصلحه الذبّ عن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و کان به أقدر علی إعانته لکن عدّه تقیّه لیس بمرضیّ فانّ التقیّه کما عرّفها الشهید - ره - فی القواعد: مجامله الناس بما یعرفون و ترک ما ینکرون حذرا من غوائلهم، و موردها الطاعه و المعصیه غالبا فمجامله الظالم فیما یعتقده ظلما و الفاسق المتظاهر بفسقه اتّقاء شرّهما من باب المداهنه الجائزه لا تکاد تسمّی تقیّه و کیف کان عمله تقیّه و قد ذبّ عن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و أبی إلاّ أن یحامیه جهارا و أخبر قریشا بأنّه غیر مسلّم رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله إلیهم و لا تارکه لشیء أبدا حتّی یهلک دونه، کما صرّح به المورّخون و أجمعوا علیه و منهم ابن هشام فی السیره «ص ۲۷۲ ج ۱» فتأمل.

و فی الکافی باسناده عن الحسین بن محمّد و محمّد بن یحیی، عن أحمد بن إسحاق عن بکر بن محمّد الأزدی، عن إسحاق بن جعفر، عن أبیه علیه السّلام قال: قیل له:

إنّهم یزعمون أنّ أبا طالب کان کافرا، فقال علیه السّلام: کذبوا کیف کان کافرا و هو یقول:

ألم تعلموا أنّا وجدنا محمّدا نبیّا کموسی خطّ فی أوّل الکتب

ثمّ قال: الکلینیّ: و فی حدیث آخر کیف یکون أبو طالب کافرا و هو یقول:

Presented by: https://Jafrilibrary.com

لقد علموا أنّ ابننا لا مكذّب لدينا و لا يعبأ بقول(۱) الأباطل

و أبيض يستقى الغمام بوجهه ثمال اليتامى عصمه للأرامل

أقول: و الخبر مروىّ فى الوافى (ص ۱۵۹ ج ۲) و فى مرآه العقول (ص ۳۶۷ ج ۱) و فى البحار عن الأمالى للصدوق و عن السيد فخار بن معد الموسوى عن شاذان بن جبرئيل باسناده إلى ابن الوليد «ص ۱۵ ج ۹ الطبع الكمبانى».

و المراد أنّ أشعار أبى طالب دالّه على إسلامه و اقراره بنبوّه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و لا فرق فى ذلك بين الكلام المنظوم و المنثور.

و البيت الأوّل من أبيات قالها أبو طالب رضوان اللّه عليه فى قريش حين تظاهروا على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و اجتمعوا و ائتمروا بينهم أن يكتبوا صحيفه يتعاقدون فيها على بنى هاشم و بنى المطلب على أن لا ينكحوا إليهم و لا ينكحوهم، و لا يبيعوهم شيئا و لا يبتاعوا منهم، كما مرّ خبر الصحيفه آنفا.

و قد نقل الأبيات ابن هشام فى السيره النبويّه (ص ۳۵۲ ج ۱ طبع مصر ۱۳۷۵ ه) و هى:

ألا أبلغا عنّى على ذات بيننا لؤيّا و خصّا من لؤىّ بنى كعب

ألم تعلموا أنّا وجدنا محمّدا نبيّا كموسى خطّ فى أوّل الكتب

و أنّ عليه فى العباد محبّه و لا خير ممّن خصّه اللّه بالحبّ

و أنّ الذى ألصقتم من كتابكم لكم كائن نحسا كراغيه السقب

أفيقوا أفيقوا قبل أن يحفر الثرى و يصبح من لم يجن ذنبا كذى الذنب

و لا تتبعوا أمر الوشاه و تقطعوا أو اصرنا بعد المودّه و القرب

و تستجلبوا حربا عوانا و ربّما أمرّ على من ذاقه جلب الحرب

فلسنا و ربّ البيت نسلم أحمدا لعزّاء من عضّ الزّمان و لا كرب

و لمّا تبن منّا و منكم سوالف و أيد أترّت بالقساسيه الشهب

بمعترك ضيق ترى كسر القنا به و النسور الطخم يعكفن كالشرب

كأنّ مجال الخيل فى حجراته و معمه الأبطال معركه الحرب

Presented by: https://Jafrilibrary.com

۱- (۱) (بقیل خ ل)

Presented by: https://Jafrilibrary.com

أ ليس أبونا هاشم شدّ أزره و أوصى بنيه بالطّعان و بالضرب

و لسنا نملّ الحرب حتّى تملّنا و لا تشتكى ما قد ينوب من النكب

و لكنّنا أهل الحفائظ و النّهى إذا طار أرواح الكماه من الرّعب

ثمّ قال ابن إسحاق: فأقاموا على ذلک سنتين أو ثلاثا حتّى جهدوا لا يصل إليهم شىء إلّا سرّا مستخفيا به من أراد صلتهم من قريش.

و البيتان الاـخران من أبيات قصيدته اللّاميه الّتى بلغت شهره كالشمس فى رابعه النهار، و القصيده طويله تنتهى إلى أكثر من تسعين بيتا أتى بها ابن هشام فى السيره «ص ۲۸۲ - الى - ۲۷۰ ج ۱» بعض أبيات تلك القصيده ما يلى:

قال ابن هشام: فلما خشى أبو طالب دهماء العرب أن يركبوه مع قومه قال قصيدته الّتى تعوّذفيها بحرم مكّه و بمكانه منها و تودّد فيها أشراف قومه و هو على ذلک يخبرهم و غيرهم فى ذلک من شعره أنّه غير مسلّم رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و لا تاركه لشىء أبدا حتّى يهلک دونه فقال:

و لمّا رأيت القوم لاودّ فيهم و قد قطعوا كلّ العرا و الوسائل

و قد صار حونا بالعداوه و الأذى و قد طاوعوا أمر العدوّ المزايل

و قد حالفوا قوما علينا أظنّه يعضّون غيضا خلفنا بالأنامل

صبرت لهم نفسى بسمراء سمحه و أبيض عضب من تراث المقاول

و أحضرت عند البيت رهطى و إخوتى و أمسكت من أثوابه بالوصائل

إلى أن قال:

كذبتم و بيت اللّه نترک مكّه و نطعن أمركم فى بلابل

كذبتم و بيت اللّه نبزى محمّدا و لمّا نطاعن دونه و نناضل

و نسلمه حتّى نصرّع حوله و نذهل عن أبنائنا و الحلائل

إلى أن قال:

و ما ترک قوم، لا أبالک، سيّدا يحوط الذمار غير ذرب مواكل

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و أبيض يستسقى الغمام بوجهه ثمال اليتامى عصمه للأرامل

ص:۳۵۷

Presented by: https://Jafrilibrary.com

يلوذ به الهلّاک من آل هاشم فهم عنده فی رحمه و فواضل

إلی أن قال:

لعمری لقد کلّفت وجدا بأحمد و إخوته دأب المحبّ المواصل

فلا زال فی الدنيا جمالا لأهلها و زينا لمن والاه ربّ المشاکل

فمن مثله فی الناس أیّ مؤمّل إذا قاسه الحکّام عند التفاضل

حليم رشيد عادل غير طائش يوالی إلها ليس عنه بغافل

فو اللّه لو لا أن أجیء بسنّه تجرّ علی أشياخنا فی المحافل

لکنّا اتّبعناه علی کلّ حاله من الدّهر جدّا غير قول التهازل

لقد علموا أنّ ابننا لا مکذّب لدينا و لا يعنی بقول الأباطل

فأصبح فينا أحمد فی أرومه تقصّر عنه سوره المتطاول

حدبت بنفسی دونه و حميته و دافعت عنه بالذّرا و الکلاکل

فأيّده ربّ العباد بنصره و أظهر دينا حقّه غير باطل

و من أبيات تدلّ علی أنّ أبا طالب مات مسلما ما نقله ابن هشام فی السيره أيضا (ص ۲۶۹ ج ۱) قال: فلمّا رأی أبو طالب من قومه ما سرّه فی جهدهم معه و حدبهم عليه جعل يمدحهم و يذکر قديمهم و يذکر فضل رسول اللّه صلّی اللّه عليه و آله فيهم و مکانه منهم ليشدّ لهم رأيهم و ليحدبوا معه علی أمره فقال:

اذا اجتمعت يوما قريش لمفخر فعبد مناف سرّها و صميمها

و إن حصّلت أشراف عبد منافها ففی هاشم أشرافها و قديمها

و إن فخرت يوما فانّ محمّدا هو المصطفی من سرّها و کريمها

تداعت قريش غثّها و سمينها علينا فلم تظفر و طاشت حلومها

و کنّا قديما لا نقرّ ظلامه إذا ما ثنوا صعر الخدود نقيمها

و نحمی حماها کلّ يوم کريهه و نضرب عن أحجارها من يرومها

Presented by: https://Jafrilibrary.com

بنا انتعش العود الذّواء و إنّما بأكنافنا تندى و تنمى أرومها

قال الطبرسىّ قدّس سرّه فى مجمع البيان فى تفسير القرآن: قوله تعالى:

Presented by: https://Jafrilibrary.com

«وَ هُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَ يَنْأَوْنَ عَنْهُ وَ إِنْ يُهْلِكُونَ إِلاّ أَنْفُسَهُمْ وَ ما يَشْعُرُونَ » (الأنعام آيه ۲۶) قيل: عنى به أبا طالب بن عبد المطلب، و معناه يمنعون النّاس عن أذى النبى صلّى اللّه عليه و آله و لا يتبعونه عن عطا و مقاتل. و هذا لا يصحّ، لأنّ هذه الايه معطوفه على ما تقدّمها «و منهم من يستمع إليك و جعلنا على قلوبهم أكنّه أن يفقهوه و فى آذانهم و قرا و إن يروا كلّ آيه لا يؤمنوا بها حتّى إذا جاءوك يجادلونك يقول الـذين كفروا إن هـذا إلاّ أساطير الأوّلين، و هم ينهون عنه - إلخ» و ما تأخّر عنها معطوف عليها «و لو ترى إذ وقفوا على النار - إلخ». و كلّها فى ذمّ الكفّار المعاندين للنبىّ صلّى اللّه عليه و آله هذا.

و قـد ثبت إجماع أهل البيت عليهم السّـلام على إيمان أبى طالب و إجماعهم حجّه لأنّهم أحد الثقلين الّذين أمر النبىّ صـلّى اللّه عليه و آله بالتمسّك بهما بقوله: إن تمسّكتم بهما لن تضلّوا.

و يدلّ على ذلك أيضا ما رواه ابن عمر أنّ أبا بكر جاء بأبيه أبى قحافه يوم الفتح إلى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فأسلم فقال صلّى اللّه عليه و آله: ألاـ تركت الشيخ فـأتيته و كان أعمى؟ فقال أبو بكر: أردت أن يأجره اللّه تعالى، و الّـذى بعثك بالحقّ لأنا كنت باسلام أبى طالب أشدّ فرحا منّى باسلام أبى التمس بذلك قرّه عينك. فقال صلّى اللّه عليه و آله: صدقت.

و روى الطبرىّ باسناده أنّ رؤساء قريش لمّا رأوا ذبّ أبى طالب عن النبىّ صلّى اللّه عليه و آله اجتمعوا عليه و قالوا: جئناك بفتى قريش جمالا وجودا و شهامه عماره بن الوليد ندفعه إليك و تدفع إلينا ابن أخيك الّذى فرّق جماعتنا و سفّه أحلامنا فنقتله. فقال أبو طالب: ما أنصفتمونى تعطونى ابنكم فأغذوه و أعطيكم ابنى فتقتلونه بل فليأت كلّ امرىء منكم بولده فأقتله و قال:

منعنا الرسول رسول المليک ببيض تلالا كلمع البروق

أذود و أحمى رسول المليک حمايه حام عليه شفيق

و أقواله و أشعاره المنبئه عن إسلامه كثيره مشهوره لا تحصى فمن ذلک قوله:

Presented by: https://Jafrilibrary.com

أ لم تعلموا أنّا وجدنا محمّدا

- البيت

أ ليس أبو هاشم

، البيت و قوله من قصيده:

و قالوا لأحمد أنت امرؤ خلوف اللّسان ضعيف السبب

ألا إنّ أحمد قد جاءهم بحقّ و لم يأتهم بالكذب

و قوله فى حديث الصحيفه و هو من معجزات النبىّ صلّى اللّه عليه و آله:

و قد كان فى أمر الصحيفه عبره متى ما يخبّر غائب القوم يعجب

محى اللّه منها كفرهم و عقوقهم و ما نقموا من ناطق الحقّ معرب

و أمسى ابن عبد اللّه فينا مصدّقا على سخط من قومنا غير معتب

و قوله فى قصيده يحضّ أخاه حمزه على اتباع النبىّ صلّى اللّه عليه و آله و الصبر فى طاعته.

فصبرا أبا يعلى على دين أحمد و كن مظهرا للدّين وفّقت صابرا

فقد سرّنى إذ قلت إنك مؤمن فكن لرسول اللّه فى اللّه ناصرا

و قوله من قصيده:

اقيم على نصر النبىّ محمّد اقاتل عنه بالقنا و القنابل

و قوله يحضّ النجاشى على نصر النبىّ صلّى اللّه عليه و آله:

تعلّم مليك الحبش أنّ محمّدا وزير لموسى و المسيح بن مريم

أتى بهدى مثل الّذى أتيابه و كلّ بأمر اللّه يهدى و يعصم

و إنّكم تتلونه فى كتابكم بصدق حديث لا حديث المرجّم

فلا تجعلو اللّه ندّا و أسلموا و إنّ طريق الحقّ ليس بمظلم

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و قوله فی قصیده فی وصیته و قد حضرته الوفاه:

اوصی بنصر النبیّ الخیر مشهده علیّا ابنی و شیخ القوم عبّاسا

و حمزه الأسد الحامی حقیقته و جعفرا أن یذودوا دونه الناسا

کونوا فدی لکم أمّی و ما ولدت فی نصر أحمد دون الناس أتراسا

فی أمثال هذه الأبیات ممّا هو موجود فی قصائده المشهوره و وصایاه و خطبه یطول بها الکتاب.

Presented by: https://Jafrilibrary.com

على أنّ أبا طالب لم ينأ عن النبىّ صلّى اللّه عليه و آله قطّ بل كان يقرب منه و يخالطه و يقوم بنصرته فكيف يكون المعنىّ بقوله: و ينأون عنه.

و قال – ره – فى تفسير قوله تعالى: «إِنَّکَ لا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لکِنَّ اللّهَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ » (القصص آيه ۵۶) قيل: نزلت قوله «إنک لا تهدى من أحببت» فى أبى طالب فانّ النبىّ صلّى اللّه عليه و آله كان يحبّ إسلامه فنزلت هذه الايه، و كان يكره إسلام وحشى قاتل حمزه فنزل فيه «يا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللّهِ » الايه (الزّمر – ۵۴) فلم يسلم أبو طالب و أسلم وحشى و رووا ذلك عن ابن عباس و غيره.

و فى هذا نظر كما ترى، فإنّ النبىّ صلّى اللّه عليه و آله لا يجوز أن يخالف اللّه سبحانه فى إرادته كما لا يجوز أن يخالفه فى أوامره و نواهيه، و إذا كان اللّه تعالى على ما زعم القوم لم يرد إيمان أبى طالب و أراد كفره، و أراد النبىّ إيمانه فقد حصل غايه الخلاف بين إرادتى الرسول و المرسل، فكأنه سبحانه يقول على مقتضى اعتقادهم إنك يا محمّد تريد إيمانه و لا اريد إيمانه، و لا أخلق فيه الايمان مع تكلّفه بنصرتك و بذل مجهوده فى إعانتك و الذبّ عنك و محبّته لك و نعمته عليك، و تكره أنت إيمان وحشى لقتله عمّك حمزه و أنا اريد إيمانه و أخلق فى قلبه الايمان و فى هذا ما فيه.

و قد ذكرنا فى سوره الأنعام أنّ أهل البيت عليهم السّلام قد أجمعوا على أنّ أبا طالب مات مسلما، و تظاهرت الروايات بذلك عنهم، و أوردنا هناك طرفا من أشعاره الداله على تصديقه للنبىّ صلّى اللّه عليه و آله و توحيده، فإنّ استيفاء ذلك جميعه لا تتّسع له الطوامير، و ما روى من ذلك فى كتب المغازى و غيرها أكثر من أن يحصى. يكاشف فيها من كاشف النبىّ صلّى اللّه عليه و آله و يناضل عنه و يصحّح نبوّته.

و قال بعض الثقات: إنّ قصائده فى هذا المعنى الّتى تنفث فى عقد السحر و تعير وجه شعراء الدهر يبلغ قدر مجلّد و أكثر من هذا. و لا شكّ فى أنه لم يختر تمام مجاهره الأعداء استصلاحا لهم و حسن تدبيره فى دفع كيادهم لئلّا يلجئوا الرسول

ص:۳۶۱

Presented by: https://Jafrilibrary.com

إلى ما ألجئوه إليه بعد موته. انتهى كلامه - ره - و من تلك الأشعار قوله فى أبيات كثيره:

أنت النبىّ محمّد قرم أعزّ مسوّد

لمسوّدين أكارم طابوا و طاب المولد

ما زلت تنطق بالصواب و أنت طفل أمرد

و من تلك الأبيات قوله يخاطب رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و يسكّن جاشه و يحضّه على إظهار الدّعوه و يغريه بها:

لا يمنعنّك من حقّ تقوم به أيد تصول و لا سلق بأصوات

فإنّ كفّك كفّى إن مليت بهم و دون نفسك نفسى فى الملمّات

و اعلم أنّ هذه الأشعار إن لم تكن آحادها متواتره فمجموعها يدلّ على تواتر معنوىّ أعنى أنّها تدلّ على أنّ أبا طالب مات مسلما. و نظيره غير عزيز، مثلا- أنّ الأخبار الدالّه على شجاعه أمير المؤمنين عليه السّلام و إن لم تكن آحادها متواتره لفظا، فمجموعها يدلّ على أمر واحد مشترك يفيد العلم الضرورى بشجاعته عليه السّلام، و كذلك الكلام فى سخاء حاتم و نظائرهما.

ثمّ نقول: من جانب المراء و الاعتساف، و نظر نظره فى تلك القصائد بعين العدل و الإنصاف. رأى أنّها ما صدرت إلّا من قلب مؤمن بما قال، فانّ الكلام الصادر عمّن ليس مؤمنا به لا يتجلّى بتلك التجلّيات الساطعه، و لا يسبک بتلك الأساليب الباهره، بل يلوح منه التكلّف و التعسف.

و فى الكافى: علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى نصر، عن إبراهيم بن محمّد الأشعرى، عن عبيد بن زراره، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام. قال: لمّا توفى أبو طالب نزل جبرئيل على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فقال: يا محمّدا خرج من مكّه فليس لک فيها ناصر، و ثارت قريش بالنبىّ صلّى اللّه عليه و آله فخرج هاربا حتّى جاء إلى جبل بمكّه يقال له الحجون فصار إليه.

(الحديث ٣١ من أبواب تاريخ مولد النبىّ صلّى اللّه عليه و آله من اصول الكافى، ص ٣۶٩، ج ١ من مرآه العقول، و فى الوافى فى باب ما جاء فى عبد المطلب و أبى طالب ص ١۶٠ ج ٢).

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و روی قریبا من هذه الروایه المجلسیّ - ره - فی البحار نقلا عن إکمال الدین باسناده عن ابن الولید، عن الصفّار، عن أیوب بن نوح، عن العباس بن عامر، عن علیّ بن أبی ساره، عن محمد بن مروان، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال: إنّ أبا طالب أظهر الشرک و أسرّ الایمان. فلمّا حضرته الوفاه أوحی اللّه عزّ و جلّ إلی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله اخرج منها فلیس لک بها ناصر فهاجر إلی المدینه. (ص ۱۷ ج ۹ الطبع الکمبانی) و فی الشرح المعتزلی: روی أنّ علیّ بن الحسین علیهما السّلام سئل عن هذا، فقال:

و اعجبا إنّ اللّه تعالی نهی رسوله أن یقرّ مسلمه علی نکاح کافر، و قد کانت فاطمه بنت أسد من السابقات إلی الإسلام، و لم تزل تحت أبی طالب حتّی مات.

أقول: و ذلک أنّ أبا طالب رضوان اللّه علیه توفی فی آخر السنه العاشره من المبعث بعد الخروج من الشعب بشهرین.

و روی أنّ رجلا من رجال الشیعه و هو أبان بن محمود کتب إلی علیّ بن موسی الرضا علیه السّلام: جعلت فداک إنی قد شککت فی اسلام أبی طالب، فکتب إلیه «وَ مَنْ یُشاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُ الْهُدی وَ یَتَّبِعْ غَیْرَ سَبِیلِ الْمُؤْمِنِینَ » الایه (النساء - ۱۱۶) و بعدها، إن لم تقرّ بایمان أبی طالب کان مصیرک إلی النار.

و جمله الأمر أنّ الأخبار من أئمتنا علیهم السّلام متظافره بأنّه مامات إلاّ مسلما کأشعاره الدّالّه علی ذلک، و إنما بقی فی المقام أخبار مرویّه من القوم، بأنّه مات کافرا و أتی بطائفه منها المفسّرون منهم فی تفسیر قوله تعالی: «ما کانَ لِلنَّبِیِّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا أَنْ یَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِکِینَ وَ لَوْ کانُوا أُولِی قُرْبی مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحابُ الْجَحِیمِ وَ ما کانَ اسْتِغْفارُ إِبْراهِیمَ لِأَبِیهِ إِلاّ عَنْ مَوْعِدَهٍ وَعَدَها إِیّاهُ فَلَمّا تَبَیَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ » الایه (التوبه - ۱۱۶).

و فی تفسیر قوله تعالی: «وَ هُمْ یَنْهَوْنَ عَنْهُ وَ یَنْأَوْنَ عَنْهُ » الایه (الأنعام - ۲۶).

و فی تفسیر قوله تعالی: «إِنَّکَ لا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ » الایه (القصص - ۵۶).

و تلک الأخبار المرویّه عنهم تناقض بعضها بعضا و بعضها لا یناسب ذکره فی

Presented by: https://Jafrilibrary.com

نزول الایات أصلا و لا حاجه إلی نقلها و ردّها و لا طائل تحت إطاله الکلام بعد وضوح الحقّ، فلو أنّ بیتا من أبی طالب رضوان اللّه علیه أو روایه تدلّ بظاهر هما علی کفره فالجواب عنهما ما ذکرنا من أنّ اظهاره الشرک انّما کان لمصلحه الذّبّ عن رسول اللّه و من حسن تدبیره فی دفع کیاد القوم عنه صلّی اللّه علیه و آله.

علی أنّ مقابلهما إجماع أهل البیت علیهم السّلام علی إسلامه و قد علمت أنّ إجماعهم حجّه، و أشعاره الدالّه صریحه علی إسلامه و ما ذا أوجب علینا أن نعرض عن أشعاره المصرّحه المنصوصه علی إسلامه و نتمسّک بما هی تنبیء بظاهرها علی کفره، و لیست بدالّه علیه و صریحه فیه، بل نعلم أنّه أبطن الإسلام فیها لیتمکّن من نصره النبیّ صلّی اللّه علیه و آله و القیام دونه جمعا بین الطائفتین من أشعاره علی ما هدانا لهذا أهل بیت العصمه. أو أن نعرض عن کلام أهل البیت و هم أدری بما فی البیت و نأخذ بالمرویّ عن زید و عمرو المناقض بعضه بعضا.

«سبب اسلام حمزه رضوان اللّه علیه»

و کان سبب إسلامه ما نقل ابن هشام فی السیره النبویه ج ۱ ص ۲۹۱ و ابن الأثیر فی اسد الغابه عن ابن إسحاق من أنّ أبا جهل اعترض رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله عند الصفا فاذاه و شتمه و نال منه بعض ما یکره من العیب لدینه و التضعیف لأمره، فلم یکلّمه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و مولاه لعبد اللّه بن جدعان التمیمی فی مسکن لها فوق الصفا تسمع ذلک، ثمّ انصرف عنه فعمد إلی ناد لقریش عند الکعبه فجلس معهم.

فلم یلبث حمزه بن عبد المطلب رضوان اللّه علیه أن أقبل متوشّحا قوسه راجعا من قنص له، و کان صاحب قنص یرمیه و یخرج له، و کان إذا رجع من قنصه لم یصل إلی أهله حتّی یطوف بالکعبه، و کان إذا فعل ذلک لم یمرّ علی ناد من قریش إلاّ وقف و سلّم و تحدّث معهم، و کان أعزّ فتی فی قریش و أشدّ شکیمه، و کان یومئذ مشرکا علی دین قومه، فلمّا مرّ بالمولاه و قد قام رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرجع إلی بیته، قالت له: یا أبا عماره - و قد کان حمزه یکنّی بابنیه: یعلی و عماره فکنّی بأبی یعلی تاره و بأبی عماره اخری - لو رأیت ما لقی ابن أخیک محمد آنفا من أبی

Presented by: https://Jafrilibrary.com

الحكم بن هشام - و أبو الحكم هو أبو الجهل - وجده ههنا جالسا فاذاه و سبّه و بلغ منه ما يكره، ثمّ انصرف عنه و لم يكلّمه محمّد.

فاحتمل حمزه الغضب لما أراد اللّه به من كرامته، فخرج يسعى و لم يقف على أحد كما كان يصنع يريد الطواف بالبيت، معدّا لأبى جهل إذا لقيه أن يوقع به، فلمّا دخل المسجد نظر إليه جالسا فى القوم، فأقبل نحوه حتّى إذا قام على رأسه رفع القوس فضربه بها فشجّه شجّه منكره، ثمّ قال: أ تشتمه و أنا على دينه أقول ما يقول، فردّ ذلك علىّ إن استطعت؟ و قامت رجال من قريش من بنى مخزوم إلى حمزه لينصروا أبا جهل فقالوا:

ما نراك يا حمزه، إلاّ قد صبأت، فقال حمزه: و ما يمنعنى و قد استبان لى منه ذلك أنا أشهد أنه رسول اللّه و أنّ الذى يقول الحق، فو اللّه لا أنزع فامنعونى إن كنتم صادقين.

فقال أبو جهل: دعوا أبا عماره فإنّى و اللّه لقد سببت ابن أخيه سبّا قبيحا.

و تمّ حمزه رضوان اللّه عليه على إسلامه. فلمّا أسلم حمزه عرفت قريش أنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله قد عزّ و امتنع، و أنّ حمزه سيمنعه فكفّوا عن بعض ما كانوا ينالون منه.

أقول: و كان قبوله الاسلام قبل حصار الشعب.

قوله عليه السّلام:«و كافر نايحامى عن الأصل» يعنى أنّ رجالا من بنى هاشم و بنى المطلب و إن كانوا كافرين و على دين قومهم لكنّهم كانوا يذبّون عن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و يحامون عنه و يدفعون كياد القوم عنه و يحولون بينه و بين ما أرادوا من البطش به لا من حيث الحمايه عن الاسلام، بل من حيث المراعاه لأصلهم و المحافظه على نسبهم و قبيلتهم.

و كان بعض هؤلاء المحامين فى حصار الشعب و لم يسلم بعد: العباس، و عقيل ابن أبى طالب، و طالب بن أبى طالب، و نوفل بن الحارث بن عبد المطلب، و ابنه الحارث بن نوفل، و أخوه أبو سفيان بن الحارث بن عبد المطلب، و كان أبو لهب ابن عبد المطلب عمّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و كذلك ابنه يبغضانه، و كانا شديدين عليه

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و نزل فی أبی لهب و امرأته امّ جمیل عمّه معاویه حمّاله الحطب قوله تعالی «تَبَّتْ یَدا أَبِی لَهَبٍ » السوره.

و إنّما أجرینا بنی هاشم و بنی المطلب مجری واحدا لأنّهم کانوا یدا واحده لم یفترقوا فی جاهلیّه و لا إسلام، و کان من المسلمین المحصورین فی الشعب هاشم ابن عبیده بن الحارث بن المطلب بن عبد مناف.

قوله علیه السّلام:«فأمّا من أسلم - إلی قوله: ما شاء اللّه أن یکون» یعنی أنّ من أسلم من قریش کانوا آمنین ممّا نحن أهل البیت فیه من القتل و البلاء و الأذی و ذلک لأنّ بعضهم کانوا علی حلف و عهد من الکفّار، فمن أجل ذلک کانوا آمنین، و بعضهم الاخر لم یکن لهم العهد و لکنّهم کانوا ذوی عشیره تقوم دونهم و تمنعهم من الأعداء.

فالمراد أنّ البلیّه إنّما کانت متوجّهه إلیه علیه السّلام و إلی سایر بنی هاشم و بنی المطّلب لم یکونوا علی عهد و لم یکن لهم من یقوم دونهم، و بذلک یعلم فضیلتهم فی حمایه رسول اللّه و ذبّه عن کید الأعداء.

قوله علیه السّلام: «ثمّ أمر اللّه رسوله بالهجره» و قد تقدّمت آنفا طائفه من الأخبار فی أنّ أبا طالب رضوان اللّه علیه مات فی آخر السنه العاشره من المبعث بعد الخروج من الشعب بشهرین أنّه لمّا توفّی نزل جبرئیل علی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فقال:

یا محمّد اخرج من مکّه فلیس لک فیها ناصر. و قد مضی کلامنا فی هجرته صلّی اللّه علیه و آله فی شرح المختار ۲۳۴ من باب الخطب و هو قوله علیه السّلام: فجعلت اتبع مأخذ رسول اللّه - إلخ (ص ۱۲۶ ج ۱۵) فراجع.

قوله علیه السّلام: «و أذن له بعد ذلک فی قتال المشرکین» قال الطبرسیّ فی المجمع: إنّ قوله تعالی «أُذِنَ لِلَّذِینَ یُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللّهَ عَلی نَصْرِهِمْ لَقَدِیرٌ اَلَّذِینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ بِغَیْرِ حَقٍّ » الایه (الحج - ۴۲ و ۴۳) هی أوّل آیه نزلت فی القتال، و کان المشرکون یؤذون المسلمین و لا یزال یجیء مشجوج و مضروب إلی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و یشکون ذلک إلی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فیقول لهم

Presented by: https://Jafrilibrary.com

صلوات اللّه عليه و آله: اصبروا فإنى لم اومر بالقتال حتّى هاجر، فأنزل اللّه عليه هذه الايه، انتهى كلامه.

أقول: و قد مضى كلامنا فى نزول الأمر لرسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فى القتال فى شرح المختار ۲۳۴ من باب الخطب أيضا (ص ۱۳۱ ج ۱۵) فراجع.

قوله عليه السّلام:«فكان إذا احمرّ البأس-إلى قوله:حرّ الأسنّه و السيوف»بين البأس و الناس جناس لاحق نحو قوله تعالى:«وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ »و البأس:

الحرب، قال حسّان بن ثابت فى قصيده يعدد فيها أصحاب اللّواء يوم أحد:

ولى البأس منكم إذ أبيتم اسره من بنى قصىّ صميم

و احمرار البأس كنايه عن شدّه الحرب و ذلك كأنّما شبّهت الحرب بمحارب تلطّخ بالدّم السائل من مقاديم بدنه بكثره ما ورد عليه من طعن السيوف و الأسنه كما أن احمرار القنا كنايه عن شدّه الحرب كأنّه احمرّ من الدّم السائل عليه لكثره الطعن، قال سوّار بن المضرب فى حماسه ۲۳۳:

يدعون سوّارا إذا احمرّ القنا و لكلّ يوم كريهه سوّار

أو أنّ الحرب شبّهت بانسان غضبان احمرّ وجهه و يقال: موت أحمر و ميته حمراء و سنه حمراء و سنون حمراوات يراد بها الشدّه، قالت عاتكه بنت زيد فى حماسه ۳۹۳:

إذا أشرعت فيه الأسنّه خاضها إلى الموت حتّى يترك الموت أحمرا

أى حتّى يخوض الموت بها فيتركه أحمر أى شديدا. و يقال: الحسن أحمر، أى طلب الجمال تتجشّم فيه المشاق و الشدائد، قال بشّار بن برد (ص ۲۲۵ ج ۱ من البيان و التبيين للجاحظ طبع مصر ۱۳۸۰ ه):

و خذى ملابس زينه و مصبّغات فهى أفخر

و إذا دخلت تقنّعى بالحمر إن الحسن أحمر

قال الجوهرىّ فى الصحاح: و موت أحمر يوصف بالشدّه و منه الحديث كنّا إذا أحمرّ البأس.

Presented by: https://Jafrilibrary.com

أو أنّ الحرب شبّهت بالنّار و اتّصفت بصفاتها أعنی حمره النار کقوله علیه السّلام آنفا:و أوقدوا لنا نار الحرب.

ففی النهایه الأثیریّه: و فی الحدیث لو تعلمون ما فی هذه الأمّه من الموت الأحمر یعنی القتل لما فیه من حمره الدّم أو لشدّته، یقال: موت أحمر أی شدید، و منه حدیث علیّ کنّا إذا احمرّ البأس اتّقینا برسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله أی إذا اشتدّت الحرب استقبلنا العدوّ به و جعلناه لنا وقایه، و قیل أراد إذا اضطرمت نار الحرب و تسعّرت کما یقال فی الشرّ بین القوم: اضطرمت نارهم تشبیها بحمره النار، و کثیرا ما یطلقون الحمره علی الشدّه، و منه حدیث طهفه أصابتنا سنه حمراء أی شدیده الجدب، لأنّ آفاق السماء تحمرّ فی سنی الجدب و القحط و منه حدیث حلیمه أنّها خرجت فی سنه حمراء قد برت المال انتهی کلامه.

فالمعنی أنّ الحرب إذا اشتدّت و نکص الناس عنها قدّم رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله أهل بیته إلی القتال فوقی صلّی اللّه علیه و آله بأهل بیته أصحابه من حرّ الأسنّه و السّیوف.

و حرّ السّیوف و الأسنّه کأنّه کنایه عن حدّه جزّهما و شدّه وقوعهما، أو کنایه عن شدّه القتال من حیث إنّهما إذا حرّکتا غیر مرّه و قطعت الأبدان و الرءوس بهما و وقعتا علی المبارز کثیرا حرّتا و حمیتا، لأنّ من شأن الحدید بل مطلق الجسم ذلک، أو کنایه عن تعبهما، ففی النهایه الأثیریّه: و فی حدیث علیّ علیه السّلام أنّه قال لفاطمه: لو أتیت النبیّ فسألته خادما تقیک حرّما أنت فیه من العمل، و فی روایه حارّ ما أنت فیه یعنی التعب و المشقّه من خدمه البیت لأنّ الحراره مقرونه بهما کما أنّ البرد مقرون بالراحه و السکون، و الحارّ: الشّاقّ المتعب. انتهی.

و اعلم أنّ المتفق عند الکلّ أنّ أمیر المؤمنین علیه السّلام کان فی جمیع الشدائد المتوجّهه إلی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و المسلمین أسبق و أقدم فی الوقایه و الحمایه، و کان یجاهد مع رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فیقیه بنفسه و قد أقرّأ عداؤه بشجاعته و سبقه علی أقرانه، و ما ولّی قطّ عن أحد مع طول ملاقاته الحروب و کثره من لاقاه

Presented by: https://Jafrilibrary.com

من صناديد الأعداء.

و كان كما قال ابنه الحسن المجتبى كما فى تاريخ اليعقوبى (ص ۱۹۰ ج ۲ طبع النجف) و مروج الذهب للمسعودى (ص ۴۲ ج ۲) و الخرائج و الجرائح للراوندى (ص ۱۴۶ طبع ايران ۱۳۰۱ ه) و الإرشاد للمفيد (ص ۱۷۰ طهران ۱۳۷۷ ه) فى صبيحه اللّيله الّتى قبض فيها أمير المؤمنين عليه السّلام بعد أن حمد اللّه و أثنى عليه و صلّى على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فى خطبه خطب بها الناس:

لقد قبض فى هذه اللّيله رجل ما سبقه الأوّلون إلّا بفضل النبوّه، و لا يدركه الاخرون، و أنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله كان يبعثه المبعث فيكتنفه جبريل عن يمينه و ميكائيل عن يساره فلا يرجع حتّى يفتح اللّه عليه - إلخ.

قوله عليه السّلام:«فقتل عبيده بن الحارث يوم بدر» قال ياقوت الحمویّ فى كتابه المترجم بمراصد الإطلاع فى معرفه الأمكنه و البقاع: بدر بالفتح ثمّ السكون ماء مشهور بين مكّه و المدينه أسفل وادى الصفراء بينه و بين الجار و هو ساحل البحر ليله به كانت الوقعه المشهوره بين النبىّ صلّى اللّه عليه و آله و أهل مكّه.

و قال الجوهرىّ فى الصحاح: بدر موضع يذكّر و يؤنّث و هو اسم ماء، و قال الشعبى: بدر بئر كانت لرجل يدعى بدرا و منه يوم بدر.

أقول: بدر أقرب إلى المدينه من مكّه. و الظاهر أنّ القول بأنّها ماء مشهور و الاخر بأنّها اسم بئر يشيران إلى معنى فارد و إنّما الاختلاف فى التعبير.

و كانت وقعه بدر يوم الجمعه لسبع عشره ليله خلت من شهر رمضان من سنه اثنتين من الهجره و هى المذكوره فى القرآن الكريم حيث يقول جلّ اسمه فى الأنفال:

«كما أخرجك ربّك من بيتك بالحقّ» - إلخ، و المراد بالبيت فى الايه المدينه يعنى خروجه صلّى اللّه عليه و آله منها إلى بدر.

و كان سببها - كما فى تاريخ اليعقوبى - أنّ أبا سفيان بن حرب قدم من الشام بعير لقريش تحمل تجارات و أموالا، فخرج رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله يعارضه، و جاء الصريخ إلى قريش بمكّه يخبرهم الخبر، و كان الرسول بذلك ضمضم بن عمرو

Presented by: https://Jafrilibrary.com

الغفاری، فخرجوا نافرين مستعدّين و خالف أبو سفيان الطريق فنجی بالبعير، و أقبلت قريش مستعدّه لقتال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و عدّتهم ألف رجل و قيل تسعمائه و خمسون.

«مقتل عبيده بن الحارث رضوان اللّه عليه»

عبيده بضمّ العين و فتح الباء هو عبيده بن الحارث بن عبد المطلب بن عبد مناف، يكنّى أبا الحارث و أبا معاويه. و كان أسنّ من رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله بعشر سنين، و كان إسلامه قبل دخول رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله دار الأرقم بن أبی الأرقم فی مكّه، و كان لعبيده قدر و منزله كبيره عند رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله، و كان عمره حين قتل ثلاثا و ستّين سنه، قتله شيبه بن ربيعه.

ففی الإرشاد: روی علیّ بن هاشم عن محمّد بن عبيد اللّه بن أبی رافع، عن أبيه عن جدّه أبی رافع مولى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله قال:

لمّا أصبح الناس يوم بدر اصطفّت قريش أمامها عتبه بن ربيعه و أخوه شيبه و ابنه الوليد، فنادى عتبه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فقال: يا محمّد اخرج إلينا أكفاءنا من قريش، فبدر إليهم ثلاثه من شبان الأنصار، فقال لهم عتبه: من أنتم؟ فانتسبوا له فقال لهم: لا حاجه بنا إلى مبارزتكم إنّما طلبنا بنی عمّنا.

فقال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله للأنصار: ارجعوا إلى مواقفكم ثمّ قال: قم يا علیّ قم يا حمزه قم يا عبيده، قاتلوا على حقكم الذی بعث اللّه به نبيّكم إذ جاءوا بباطلهم ليطفؤا نور اللّه.

فقاموا فصفّوا للقوم و كان عليهم البيض فلم يعرفوا فقال لهم عتبه: تكلّموا فان كنتم أكفاءنا قاتلناكم، فقال حمزه: أنا حمزه بن عبد المطلب أسد اللّه و أسد رسوله صلّى اللّه عليه و آله، فقال عتبه: كفو كريم. و قال أمير المؤمنين عليه السّلام: أنا علیّ بن أبی طالب ابن عبد المطلب، و قال عبيده: أنا عبيده بن الحارث بن عبد المطلب.

فقال عتبه لابنه الوليد: قم يا وليد فبرز إليه أمير المؤمنين عليه السّلام و كان إذ ذاك أصغری الجماعه سنّا فاختلفا ضربتين أخطأت ضربه الوليد أمير المؤمنين عليه السّلام

ص: ٣٧٠

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و اتّقى بيده اليسرى ضربه أمير المؤمنين عليه السّلام فأبانتها – فروى أنه عليه السّلام يذكر بدرا و قتله الوليد فقال فى حديثه: كأنّى أنظر إلى و ميض خاتمه فى شماله ثمّ ضربته ضربه اخرى فصرعته و سلبته فرأيت به ردعا من خلوق فعلمت أنه قريب عهد بعرس.

ثمّ بارز عتبه حمزه رضى اللّه عنه فقتله حمزه، و مشى عبيده و كان أسنّ القوم إلى شيبه فاختلفا ضربتين فأصاب ذباب سيف شيبه عضله ساق عبيده فقطعها، و استنقذه أمير المؤمنين و حمزه، و قتلا شيبه، و حمل عبيده من مكانه فمات بالصفراء.

و فى اسد الغابه: قيل: إنّ عبيده كان أسنّ المسلمين يوم بدر فقطعت رجله فوضع رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله رأسه على ركبته فقال: يا رسول اللّه لو رآنى أبو طالب لعلم أنى أحقّ بقوله منه حيث يقول:

و نسلمه حتى نصرّع حوله و نذهل عن أبنائنا و الحلائل

و عاد مع رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله من بدر فتوفّى بالصفراء..

بيان: البيض جمع بيضه يقال بالفارسيه: كلاه خود. أصغرى كلمه جمع اسقط نونه بالإضافه. ردعا من خلوق أى أثر منه و الخلوق ضرب من الطيب.

و الصفراء اسم موضع قريب من بدر.

قوله عليه السّلام:«و حمزه يوم احد» أى قتل حمزه فى غزوه احد و احد اسم جبل فى قرب المدينه.

و كان يوم احد يوم بلاء و مصيبه و تمحيص اختبر اللّه المؤمنين و محن به المنافقين ممن كان يظهر الايمان بلسانه و هو مستخف بالكفر فى قلبه، و يوما أكرم اللّه فيه من أراد كرامته بالشهاده من أهل ولايته حتّى خلص العدوّ إلى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فدثّ بالحجاره حتّى وقع لشقّه فاصيبت رباعيّته، و كلمت شفته و شجّ فى وجهه، فجعل الدّم يسيل على وجهه، و جعل يمسح الدّم و هو يقول:

كيف يفلح قوم خضبوا وجه نبيّهم و هو يدعوهم إلى ربّهم، فأنزل اللّه عزّ و جلّ فى ذلك «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْ ءٌ » الايه (آل عمران – ١٢٣) كما نقله ابن هشام فى السيره

ص:٣٧١

Presented by: https://Jafrilibrary.com

عن ابن اسحاق و قتل فی ذلک الیوم من المسلمین أحد و ثمانین رجلا، و من المشرکین ثمانیه و عشرون.

و فی السیره لابن هشام أنّ حمزه بن عبد المطلب قاتل یوم احد حتّی قتل أرطاه بن عبد شرحبیل و کان أحد النفر الذین یحملون اللّواء، ثمّ مرّ به سباع بن عبد العزّی فقال له حمزه: هلمّ إلیّ یا ابن مقطعه البظور.

قال ابن هشام: قال وحشی: کنت غلاما لجبیر بن مطعم و کان عمّه طعیمه ابن عدیّ قد اصیب یوم بدر، فلمّا سارت قریش إلی احد قال لی جبیر: إن قتلت حمزه عمّ محمّد بعمّی فأنت عتیق.

قال: وحشی: فخرجت مع الناس و کنت رجلا حبشیا أقذف بالحربه قذف الحبشه قلّما أخطیء بها شیئا، فلمّا التقی الناس خرجت أنظر حمزه و أتبصّره حتّی رأیته فی عرض الناس مثل الجمل الأورق یهدّ الناس بسیفه هدّا، ما یقوم له شیء فو اللّه إنی لأتهیّأ له اریده و استتر منه بشجره أو حجر لیدنو منّی إذ تقدّمنی إلیه سباع بن عبد العزّی، فلمّا رآه حمزه قال له: هلّم إلیّ یا ابن مقطعه البظور قال: فضربه ضربه کأنّ ما أخطأ رأسه.

قال: و هززت حربتی حتّی إذا رضیت منها دفعتها علیه فوقعت فی ثنّته حتّی خرجت من بین رجلیه، و ذهب لینوء نحوی فغلب و ترکته و إیّاها حتّی مات ثمّ أتیته فأخذت حربتی ثمّ رجعت إلی العسکر فقعدت فیه و لم یکن لی بغیره حاجه و إنّما قتلته لاعتق. فلمّا قدمت مکّه اعتقت.

ثمّ أقمت حتّی إذا افتتح رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله مکّه هربت إلی الطائف، فمکثت بها، فلمّا خرج وفد الطائف إلی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله لیسلموا تعیّت علیّ المذاهب، فقلت: ألحق بالشام، أو الیمن، أو ببعض البلاد.

فواللّه إنّی لفی ذلک من همّی إذ قال لی رجل: و یحک إنّه و اللّه ما یقتل أحدا من الناس دخل فی دینه و تشهّد شهادته، فلمّا قال لی ذلک خرجت حتّی قدمت علی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله المدینه، فلم یرعه إلاّ بی قائما علی رأسه أتشهّد بشهاده الحقّ

Presented by: https://Jafrilibrary.com

فلمّا رآنی قال: أوحشیّ؟ قلت: نعم یا رسول اللّه. قال: اقعد فحدّثنی کیف قتلت حمزه، فحدّثته فلمّا فرغت من حدیثی قال: ویحک غیّب وجهک فلا أرینّک قال:

فکنت أتنکّب رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله حیث کان لئلاّ یرانی حتّی قبضه اللّه صلّی اللّه علیه و آله.

«هند و تمثیلها بحمزه»

قال ابن اسحاق: و وقعت هند بنت عتبه کما حدّثنی صالح بن کیسان و النسوه اللاّتی معها یمثّلن بالقتلی من أصحاب رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله یجدّ عن الاذان و الانف حتّی اتّخذت هند من آذان الرجال و آنفهم خدما و قلائد، و أعطت خدمها و قلائدها و قرطتها وحشیّا غلام جبیر بن مطعم، و بقرت عن کبد حمزه فلاکتها فلم تستطع أن تسیغها، فلفظتها ثمّ علت علی صخره مشرفه فصرخت بأعلی صوتها فقالت:

نحن جزیناکم بیوم بدر و الحرب بعد الحرب ذات سعر

ما کان عن عتبه لی من صبر و لا أخی و عمّه و بکری

شفیت نفسی و قضیت نذری شفیت وحشیّ غلیل صدری

فشکر وحشیّ علیّ عمری حتی ترمّ أعظمی فی قبری

فأجابتها هند بنت أثاثه بن عبّاد بن المطلب فقالت:

خزیت فی بدر و بعد بدر یا بنت وقّاع عظیم الکفر

صبّحک اللّه غداه الفجر ملها شمّیین الطوال الزهر

بکلّ قطّاع حسام یفری حمزه لیثی و علیّ صقری

إذ رام شیب و أبوک غدری فخضبّا منه ضواحی النحر

و نذرک السوء فشرّ نذر

و قال محمّد بن إسحاق کما فی السیره لابن هشام: و من الشعر الذی ارتجزت به هند بنت عتبه أیضا یوم احد:

شفیت من حمزه نفسی باحد حتّی بقرت بطنه عن الکبد

أذهب عنی ذاک ما کنت أجد من لذعه الحزن الشدید المعتمد

Presented by: https://Jafrilibrary.com

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و الحرب تعلوكم بشؤبوب برد تقدم إقداما عليكم كالأسد

بيان: قولها: ملها شميّين، مخفف من الهاشميّين و حذفت من لكثره استعمالها و لا يجوز ذلك إلّا فيها وحدها.

«حزن الرسول (صلّى اللّه عليه و آله) على حمزه و توعده بالمشركين بالمثله»

قال ابن إسحاق - كما فى السيره لابن هشام -: خرج رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فيما بلغنى يلتمس حمزه بن عبد المطلب فوجده ببطن الوادى قد بقر بطنه عن كبده و مثّل به فجدع أنفه و اذناه.

قال: فحدّثنى محمّد بن جعفر بن الزبير: أنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله قال حين رأى ما رأى: لو لا أن تحزن صفيّه و يكون سنّه من بعدى لتركته حتّى يكون فى بطون السباع و حواصل الطير، و لئن أظهرنى اللّه على قريش فى موطن من المواطن لامثّلنّ بثلاثين رجلا منهم. فلمّا رأى المسلمون حزن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و غيظه على من فعل بعمّه ما فعل قالوا: و اللّه لئن أظفرنا اللّه بهم يوما من الدّهر لنمثّلنّ بهم مثله لم يمثّلها أحد من العرب.

قال ابن هشام: و لمّا وقف رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله على حمزه قال: لن اصاب بمثلك أبدا، ما وقفت موقفا قطّ أغيظ إلىّ من هذا، ثمّ قال صلّى اللّه عليه و آله. جاءنى جبرئيل فأخبرنى أنّ حمزه ابن عبد المطلب مكتوب فى أهل السماوات السبع حمزه بن عبد المطلب أسد اللّه و أسد رسوله.

«ما نزل فى النهى عن المثله و البحث عنها و رد بعض»

«الروايات المختلفه المنتسبه اليه (صلّى اللّه عليه و آله)»

قال ابن اسحاق - على ما فى السيره لابن هشام -: و حدّثنى بريده بن سفيان ابن فروه الأسلمى عن محمّد بن كعب القرظى، و حدّثنى من لا أتّهم عن ابن عباس أنّ اللّه عزّ و جلّ أنزل فى ذلك من قول رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و قول أصحابه: «وَ إِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصّابِرِينَ وَ اصْبِرْ وَ ما صَبْرُكَ إِلاّ بِاللّهِ وَ لا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لا تَكُ فِى ضَيْقٍ مِمّا يَمْكُرُونَ » (النحل الايه - ١٢٨) فعفا رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و صبر و نهى عن المثله.

قال ابن اسحاق: و حدّثنى حميد الطويل عن الحسن عن سمره بن جندب قال:

Presented by: https://Jafrilibrary.com

ما قام رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فى مقام قطّ ففارقه حتّى يأمرنا بالصدقه و ينهانا عن المثله أقول: كلّ ما نقلنا عن محمّد بن اسحاق منقول عن الواقدى و غيره أيضا و قد ذكرنا فى ذلك بعض الأقوال فى شرح المختار ۲۳۶ من الخطب (ص ۲۴۶ ج ۱۵).

و سيأتى فى وصيّته عليه السّلام للحسن و الحسين عليهما السّلام لمّا ضربه ابن ملجم، قوله عليه السّلام: و لا يمثّل بالرّجل فانّى سمعت رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله يقول: إيّاكم و المثله و لو بالكلب العقور.

و قال الشارح المعتزلى فى شرحه: فأمّا المثله فمنهىّ عنها أمر رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله أن يمثّل بهبّار بن الأسود لأنّه روّع زينب حتّى اجهضت، ثمّ نهى عن ذلك و قال: لا مثله المثله حرام.

و اعلم أنّ القول المروىّ بأنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله قال: لئن أظهرنى على قريش فى موطن من المواطن لامثّلنّ بثلاثين رجلا منهم كما فى السيره، أو امثّلنّ سبعين رجلا كما فى تفسير الصافى للفيض - ره - ينافى مقام النبوّه و عصمه النبىّ صلّى اللّه عليه و آله.

و الصواب أنّ ذلك القول كان من المسلمين دون النبىّ صلّى اللّه عليه و آله كما فى كتاب مجمع البيان لأمين الاسلام الطبرسى - ره - حيث قال: قال المسلمون: لئن أمكننا اللّه منهم لنمثّلنّ بالأحياء فضلا عن الأموات، فنزلت «و إن عاقبتم فعاقبوا» الايه.

و ظاهر الايه حيث خاطب بلفظ الجمع دون المفرد يؤيّده بل يدلّ عليه و أمّا قول ابن اسحاق المذكور آنفا: و حدّثنى من لا أتّهم عن ابن عباس: انّ اللّه عزّ و جلّ أنزل فى ذلك من قول رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و قول أصحابه: «و ان عاقبتم» الايه، ففيه ما دريت من أنّ النبىّ أجلّ و أعلا من أن يختار ما لم يكن مأذونا فيه و لم ينزل فيه حكم سماوىّ بعد.

قال ابن الأثير فى النهايه: فيه - يعنى فى الحديث - أنّه نهى عن المثله يقال: مثلت بالحيوان أمثل به مثلا إذا قطعت أطرافه و شوّهت به، و مثلت بالقتيل

Presented by: https://Jafrilibrary.com

إذا جذعت أنفه و اذنه أو مذاكيره أو شيئا من أطرافه، و الاسم المثله فأمّا مثّل بالتشديد فهو للمبالغه و منه الحديث نهى أن يمثّل بالدوابّ أى تنصب فترمى أو تقطع أطرافه و هى حيّه، زاد فى روايه: و أن يؤكل الممثول بها.

و قيل: جعل بعض الأعضاء تمثيلا باعتبار كونه مشتقا من المثل فانّ الممثّل يصير بسبب ما فعل الجانى به من الأمر الفظيع مشهورا كالمثل.

ثمّ إنّ النهى عن المثله إنّما يصحّ فيما لم يكن عن قصاص، و أمّا المثله قصاصا فلا بأس فقد روى أنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله مثل بالعرنيين فقطع أيديهم و أرجلهم و سمل أعينهم لأنّهم قطعوا أيدى الرعاء و أرجلهم و سملوا أعينهم، و إن قيل إنّ ذلك كان قبل تحريم المثله.

و قد قال اللّه تعالى: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصاصُ فِي الْقَتْلى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَ الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ الْأُنْثى بِالْأُنْثى » - الى قوله تعالى: «وَ لَكُمْ فِي الْقِصاصِ حَياةٌ يا أُولِي الْأَلْبابِ » (البقره ١٧٧).

و قوله تعالى: «اَلشَّهْرُ الْحَرامُ بِالشَّهْرِ الْحَرامِ وَ الْحُرُماتُ قِصاصٌ فَمَنِ اعْتَدى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدى عَلَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ » (البقره ١٩٢) و قوله تعالى: «وَ كَتَبْنا عَلَيْهِمْ فِيها أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ وَ الْجُرُوحَ قِصاصٌ » الايه (المائده ٥٠) و قد أفتى الفقهاء فى قصاص الطرف بذلك و فرّعوا عليه أنّ الاذن الصحيحه تقطع بالصّماء، و الأنف الشام بالأخشم، و ذكر الشابّ بذكر الشيخ، و ذكر المختون بالأغلف، و الفحل بمسلول الخصيتين و كذا يقلع عين الأعور بعين ذى العينين المماثله لها، و إن عمى بذلك الأعور، و الأعور هو ذو العين الواحده خلقه، أو بافه أو قصاص أو جنايه، أى لو كان الجانى بعين واحده و المجنىّ عليه باثنتين قلعت عين الجانى و ان استلزم عماه، فانّ الحقّ أعماه.

كما نطق بذلك خبر عن أبان سأله عليه السّلام عن أعور فقأ عين صحيح فقال عليه السّلام:

ص:٣٧٦

Presented by: https://Jafrilibrary.com

تفقأ عينه، قال: قلت: يبقى أعمى فقال: الحقّ أعماه. و غيرها ممّا حرّر فى كتاب القصاص.

و ذهب غير واحد منهم إلى أنّ الجانى إذا جمع بين التمثيل و القتل بضربات يقتصّ الولىّ منه فى الطرف ثم يقتصّ فى النفس.

ففى الكافى و التهذيب و الفقيه عن محمّد بن قيس عن أحدهما عليهما السّلام فى رجل فقأ عينى رجل و قطع أنفه و اذنيه ثمّ قتله، فقال عليه السّلام: إن كان فرّق بين ذلك اقتصّ منه ثمّ يقتل، و إن كان ضربه ضربه واحده ضربت عنقه و لم يقتصّ منه.

و فى التهذيب عن حفص بن البخترى قال: سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن رجل ضرب على رأسه فذهب سمعه و بصره و اعتقل لسانه ثمّ مات فقال عليه السّلام: إن كان ضربه ضربه بعد ضربه اقتصّ منه ثمّ قتل، و إن كان أصابه هذا من ضربه واحده قتل و لم يقتصّ منه.

و المراد بالطرف فى القصاص مادون النفس و إن لم يتعلّق بالأطراف المشهوره من اليد و الرّجل و الاذن و الأنف و غيرها كالجرح على البطن و الظهر و غيرهما.

و كما أنّ النهى عن المثله لا يشمل المثله قصاصا، كذلك لا يشملها اذا كانت عن حدّ مثل قطع الأصابع الأربع ما عدا الابهام من اليد اليمنى للسارق إذا كانت سرقته أوّل مره و قطع رجله اليسرى من مفصل القدم و ترك العقب يعتمد عليه حاله المشى و الصلاه لو سرق ثانيا، قال عزّ من قائل: «وَ السّارِقُ وَ السّارِقَهُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُما جَزاءً بِما كَسَبا نَكالاً مِنَ اللّهِ » (المائده ۴۳).

و نظير ما قلنا أيضا ما ورد من النهى عن تعذيب البهائم و قتلها عبثا و مع ذلك إنّ جعفر بن أبى طالب فى غزوه موته إذا الحمه القتال اقتحم عن فرس له شقراء فعقرها، فكان جعفر أوّل رجل من المسلمين عقر فى الإسلام و لم يعب ذلك عليه أحد لأنّه خاف أن يأخذها العدوّ فيقاتل عليها المسلمين.

ص:۳۷۷

Presented by: https://Jafrilibrary.com

«صلاه الرسول (صلّى اللّه عليه و آله) على حمزه رضوان اللّه عليه»

فى الكـافى و الفقيه كما فى الوافى (ص ۵۲ ج ۱۳) باسـناد عن أبان بن تغلب قال: سألت أبا عبد اللّه عليه السّـلام عن الذى يقتل فى سبيـل اللّه أ يغسّـل و يكفّن و يحنّط؟ قال: يـدفن كما هو فى ثيابه بـدمه إلاّ أن يكون به رمق ثمّ مات فانه يغسّل و يكفّن قال: يدفن كما هو فى ثيابه بدمه إلاّ أن يكون به رمق ثمّ مات فانه يغسّل و يكفّن و يحنّط و يصـلّى عليه، إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله صلّى على حمزه و كفّنه و حنّطه لأنّه كان جرّد.

و فى الكافى باسـناده عن ابن سـنان عن أبان بن تغلب قال: سـمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: الذى يقتل فى سبيل اللّه يدفن فى ثيابه و لا يغسّل إلاّ أن يدركه المسلمون و به رمق ثمّ يموت بعد، فانّه يغسّل و يكفّن و يحنّط، إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله كفّن حمزه فى ثيابه و لم يغسّله و لكنّه صلّى عليه.

و فى الكافى باسـناده عن إسـماعيل بن جابر، عن أبى جعفر عليه السّلام قال: قلت له: كيف رأيت الشهيد يدفن بدمائه؟ قال. نعم فى ثيـابه بـدمائه و لا يحنّط و لا يغسّل و يـدفن كما هو، ثمّ قال: دفن رسول اللّه صـلّى اللّه عليه و آله عمّه حمزه فى ثيابه بـدمائه الّتى اصيـب فيها، و رداه النبىّ برداء فقصـر عن رجليه فدعا له بإذخر فطرحه عليه و صـلّى عليه سـبعين صـلاه، و كبّر عليه سـبعين تكبيره.

و فى الكافى باسناده عن مثنى بن الوليد، عن زراره، عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

صلّى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله على حمزه سبعين صلاه.

و فيه باسناده عن أبى بصير عن أبى جعفر عليه السّلام قال: كبّر رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله على حمزه سبعين تكبيره.

و فى السـيره النبويّه لابـن هشام قال: قال ابن إسـحاق: و حـدّثنى من لا أتّهم عن مقسم مولى عبـد اللّه بن الحارث عن ابن عباس قـال: أمر رسول اللّه صـلّى اللّه عليه و آله بحمزه فسـجّى ببرده ثمّ صـلّى عليه فكبّر سـبع تكبيرات ثمّ أتى بالقتلى، فيوضـعون إلى حمزه فصلّى عليهم و عليه معهم حتى صلّى عليه ثنتين و سبعين صلاه.

أقول: الروايه الاولى ناطقه بأنّ حمزه كان جرّد و كفّنه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و الثالثه ناطقه بأنّه صلّى اللّه عليه و آله دفنه فى ثيابه بدمائه التى اصيب فيها و ظاهرها أنّ كفنه كان ثيابه و الثانيه تومئ إلى أنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله كفّنه بثوب آخر حالكونه فى ثيابه التى اصيب فيها فينافى بعضها بعضا و التوفيق بينها أنّ حمزه رضوان اللّه عليه جرّ دعن بعض ثيابه أى جرّده المشركون عنه بعد قتله عن بعضها لا عن كلّها حتّى ترك عريانا، و ما بقى عليه من الثياب لم يكن كافيا لكفنه، فكفّنه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله بثوب آخر و لم يجرّده عن ما بقى عليه من الثياب لم يكن كافيا لكفنه، فكفّنه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله بثوب آخر و لم يجرّده عن ما بقى عليه من الثياب كما تومئ إليه الثانيه فصحّ أنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله كفّنه بثوب آخر كما صحّ أنّ حمزه دفن فى ثيابه الّتى اصيب فيها أى دفن فى بعض ثيابه و جرّد عن بعضها.

ثمّ إنّ بين روايات الكافى الناطقه بأنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله صلّى عليه سبعين صلاه و كبّر عليه سبعين تكبيره و بين ما فى السيره من أنّ رسول اللّه صلّى عليه تنتين و سبعين صلاه تنافيا ظاهرا.

فنقول، إنّ روايات الكافى موافقه لما بلغنا من أئمتّنا عليهم السّلام من أنّ التكبير على الميّت المؤمن خمس تكبيرات و إنّما انتهى عددها إلى سبعين تكبيره لأنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله كبّر عليه خمس تكبيرات ثمّ كلما صلّى لسائر إلى سبعين تكبيره لأنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله كبّر عليه خمس تكبيرات ثمّ كلما صلّ لسائر القتلى أشرك حمزه فى صلاتهم كما فى صحيفه الرضا عليه السّلام على ما نقله الفيض فى الوافى (ص ۶۷ ج ۱۳) باسناده إلى أمير المؤمنين عليه السّلام قال: رأيت النبىّ صلّى اللّه عليه و آله كبّر على عمّه حمزه خمس تكبيرات و كبّر على الشهداء بعده خمس تكبيرات فلحق حمزه بسبعين تكبيره و وضع يده اليمنى على اليسرى، انتهى.

فصلّى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله على حمزه أربع عشره مره لأنّه يحصل من ضرب خمسه فى أربعه عشر سبعون.

نظير ذلك صلاه أمير المؤمنين عليه السّلام على سهل بن حنيف فانّه عليه السّلام كبّر عليه خمسا و عشرين تكبيره، ففى التهذيب باسناده إلى عمرو بن شمر قال: قلت لجعفر ابن محمّد عليهما السّلام: جعلت فداك إنّا نتحدّث بالعراق أنّ عليا عليه السّلام صلّى على سهل بن حنيف فكبّر عليه ستّا ثمّ التفت إلى من كان خلفه فقال: إنّه كان بدريّا قال:

Presented by: https://Jafrilibrary.com

فقال جعفر عليه السّلام: إنّه لم يكن كذا و لكنّه صلّى عليه خمسا ثمّ رفعه و مشى به ساعه ثمّ وضعه فكبّر عليه خمسا، ففعل ذلك خمس مرّات حتّى كبّر عليه خمسا و عشرين تكبيره.

و فى الفقيه قال أبو جعفر عليه السّلام: كبّر خمسا خمسا كلّما أدركه الناس قالوا: يا أمير المؤمنين لم ندرك الصلاه على سهل فيضعه فيكبّر عليه خمسا حتّى انتهى إلى قبره خمس مرّات.

و أمّا قول ابن إسحاق من أنّه صلّى اللّه عليه و آله صلّى عليه ثنتين و سبعين صلاه فلا يوافق المذهب الحقّ لأنّه يلزم أن يكبّر عليه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله أربع تكبيرات و كذا كبّر على الشهداء بعده أربع تكبيرات فلحق حمزه بثنتين و سبعين تكبيره أى صلّى عليه ثمانى عشره مرّه و هو كما ترى مخالف لاجماعنا و الصحاح المستفيضه و غيرها المتواتره و لو معنى من أئمّتنا عليهم السّلام، على أنّ صلاه جنازه المؤمن خمس تكبيرات فما وردت بالأربع إمّا متأوّله بالحمل على الصلاه على المنافقين ففى الكافى و التهذيب باسنادهما عن هشام بن سالم عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال: كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله يكبّر على قوم خمسا و على قوم آخرين أربعا فإذا كبّر على رجل أربعا اتّهم بالنفاق.

و فى الكافى باسناده عن محمّد بن مهاجر عن امّه امّ سلمه قال: سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله إذا صلّى على ميّت كبّر فتشهّد، ثمّ كبّر فصلّى على الأنبياء و دعا، ثمّ كبّر و دعا للمؤمنين، ثمّ كبّر و انصرف، فلمّا نهاه اللّه عزّ و جلّ عن الصلاه على المنافقين كبّر فتشهّد، ثمّ كبّر فصلّى على النبيّين صلّى اللّه عليهم. ثمّ كبّر و دعا للمؤمنين، ثمّ كبّر الرابعه و انصرف و لم يدع للميّت.

و فى التهذيب عن أبى الحسن الرضا عليه السّلام قال: سألته عن الصلاه على الميّت فقال: أمّا المؤمن فخمس تكبيرات، و أمّا المنافق فأربع و لا سلام فيها، انتهى.

و لا يخفى عليك أنّ أهل البيت أدرى بما فيه.

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و إمّا محموله على التقيّه لأنّها مذهب جميع العامّه كما صرّح به شيخ الطائفه قدّس سرّه.

على أنّ صدر قول ابن إسحاق لا يوافق ذيله لأنّه قال أوّلا إنّه صلّى اللّه عليه و آله صلّى عليه فكبّر سبع تكبيرات و لا ينتهى تكرار السبع مرّه بعد اخرى إلى ثنتين و سبعين. اللّهمّ إلاّ أن يقال إنّه صلّى عليه فى الدّفعه الاولى سبع تكبيرات و صلّى ثلاث عشره صلاه اخرى خمس تكبيرات، فلحق حمزه بثنتين و سبعين تكبيره.

نحو ما روى الكشى باسناده عن الحسن بن زيد أنّه قال: كبّر عليّ بن أبى طالب عليه السّلام على سهل بن حنيف سبع تكبيرات و كان بدريّا، و قال: لو كبّرت عليه سبعين لكان أهلا.

و إنّما كبّرا عليهما سبعا تشريفا لهما و إنّما وقع فى واقعه خاصّه لا يجوز التجاوز عنها فتأمّل جيّدا.

فان قلت: قد جاءت روايات على عدم جواز الصلاه على الميّت مرّتين فصاعدا ففى التهذيب باسناده عن محمّد بن أحمد، عن أبى جعفر، عن أبيه، عن وهب بن وهب، عن جعفر، عن أبيه عليهما السّلام أنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله صلّى على جنازه فلمّا فرغ جاءه ناس فقالوا: يا رسول اللّه لم ندرك الصلاه عليها فقال: لا يصلّى على جنازه مرّتين و لكن ادعوا لها.

و فيه باسناده عن ابن كلوب، عن إسحاق بن عمار، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام أنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله صلّى على جنازه فلمّا فرغ جاء قوم فقالوا فاتتنا الصلاه عليها فقال: إنّ الجنازه لا يصلّى عليه مرّتين ادعوا له و قولوا له خيرا.

ثمّ إنّ إطلاق الخبرين أو عمومهما يقتضى عدم الفرق فى المنع بين ما لو صلّيت ثانيا جماعه أو فرادى فكيف التوفيق بين تلك الأخبار؟ قلت: يمكن أن يقال: التعدّد يختصّ بمن له مزيد كرامه، أو يقال إنّ صلاه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله على حمزه و عليّ عليه السّلام على سهل إنّما كانت مختصّه بهما فالاحتياط أن يترك التعدّد فى الصلاه على الجنازه.

ص:٣٨١

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و لم يذهب أحد منّا إلى القول بحرمه الصلاه على الجنازه الواحده مرّتين فصاعدا، بل ذهب بعضهم إلى القول باستحباب التكرار على الإطلاق لها، و أفتى غير واحد بالجواز لمن لم يدرك الصلاه عليها، و لكنّ المشهور على كراهه الصلاه عليها مرّتين فصاعدا، بل من محكيّ الغنيه الاجماع عليها، للخبرين المنقولين فى التهذيب، و لضعف سندهما حملا على الكراهه.

و فى التهذيب باسناده عن الفطحيّه عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال: الميّت يصلّى عليه ما لم يوار بالتراب و إن كان قد صلّى عليه.

و فيه عن يونس بن يعقوب عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال: سألته عن الجنازه لم أدركها حتّى بلغت القبر اصلّى عليها؟ قال: إن أدركتها قبل أن يدفن فان شئت فصلّ عليها.

و فيه عن جابر عن أبى جعفر عليه السّلام - فى روايه - إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله خرج إلى جنازه امرأه من بنى النجار فصلّى عليها فوجد الحفره لم يمكنوا فوضعوا الجنازه فلم يجىء قوم إلّا قال لهم: صلّوا عليها. فتأمّل جيّدا.

و إن قلت: فما معنى الصلاه فى قول أبى جعفر المروىّ آنفا من الكافى عن زراره أنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله صلّى على حمزه سبعين صلاه و مثله ما فى السيره حتّى صلّى عليه ثنتين و سبعين صلاه؟.

قلت: الصلاه هذه بمعنى الدّعاء أى دعا له سبعين مرّه بعد كلّ تكبيره، و يبيّنه قوله الاخر المروىّ آنفا أيضا من الكافى عن إسماعيل بن جابر أنّه صلّى اللّه عليه و آله صلّى عليه سبعين صلاه و كبّر عليه سبعين تكبيره.

و يعبّر عن الدّعاء للميّت فيما بين التكبيرات بالصلاه ففى التهذيب باسناده عن محمّد بن يزيد، عن أبى بصير قال: كنت عند أبى عبد اللّه عليه السّلام جالسا فدخل رجل فسأله عن التكبير على الجنائز فقال له: خمس تكبيرات، ثمّ دخل آخر فسأله عن الصلاه على الجنائز فقال له: أربع صلوات، فقال الأوّل: جعلت فداك سألتك فقلت خمسا و سألك هذا فقلت أربعا؟ فقال: إنّك سألتنى عن التكبير و سألنى هذا عن الصلاه

Presented by: https://Jafrilibrary.com

ثمّ قال: إنها خمس تكبيرات بينهنّ أربع صلوات، ثمّ بسط كفّه فقال: إنهنّ خمس تكبيرات بينهنّ أربع صلوات.

«حث الرسول (صلّى اللّه عليه و آله) على طلب العلم حتى فى دفن القتلى»

قال ابن هشام فى السيره (ص ۸۹ ج ۲) قال ابن اسحاق: حدّثنى محمد بن مسلم الزهرى، عن عبد اللّه بن ثعلبه بن صعير العذرى حليف بنى زهره أنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله لمّا أشرف على القتلى يوم احد قال: أنا شهيد على هؤلاء أنّه ما من جريح يجرح فى اللّه إلّا و اللّه يبعثه يوم القيامه يدمى جرحه اللّون لون دم و الريح ريح مسك انظروا أكثر هؤلاء جمعا للقرآن فاجعلوه أمام أصحابه فى القبر، و كانوا يدفنون الاثنين و الثلاثه فى القبر الواحد.

قوله عليه السّلام:«و جعفر و زيد يوم موته» أى قتلا فى غزوه موته و جعفر هو ابن أبى طالب بن عبد المطلب و كان ثالث الإخوه من ولد أبى طالب أكبرهم طالب، و بعده عقيل، و بعده جعفر، و بعده علىّ أمير المؤمنين عليه السّلام و كلّ واحد منهم أكبر من الاخر بعشر سنين و امّهم جميعا فاطمه بنت أسد بن هاشم بن عبد مناف.

و كان لجعفر رضوان اللّه عليه فضل كثير، فقال ابن هشام فى السيره النبويّه (ص ۳۵۹ ج ۲): و ذكر سفيان بن عيينه عن الأجلح، عن الشعبى: أنّ جعفر بن أبى طالب رضى اللّه عنه قدم على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله يوم فتح خيبر فقبّل رسول اللّه بين عينيه و التزمه و قال: ما أدرى بأيّهما أنا أسرّ: بفتح خيبر، أم بقدوم جعفر.

و كفى فى فضله ما قاله أمير المؤمنين عليه السّلام فى حقّه فى زمره من مدحهم فى هذا الكتاب الذى نقلناه عن نصر من أنّ اللّه ولىّ الاحسان إليهم و المنّان عليهم بما قد أسلفوا من الصالحات، فما سمعت بأحد و لا رأيت فيهم من هو أنصح للّه فى طاعه رسوله و لا أطوع لرسوله فى طاعه ربّه و لا أصبر على اللأواء و الضرّاء و حين البأس و مواطن المكروه مع النبىّ صلّى اللّه عليه و آله من هؤلاء النفر - إلخ.

و قال اليعقوبى فى التاريخ (ص ۹۷ ج ۲ طبع النجف): كان المشبّهون برسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله جعفر بن أبى طالب، قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله: أشبهت خلقى

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و خلقی. إلخ.

و قال ابن عبد البرّ فی کتاب الاستیعاب: کان سنّ جعفر یوم قتل إحدی و أربعین سنه و قال ابن هشام فی السیره (ص ۳۷۸ ج ۲): و هو ابن ثلاث و ثلاثین سنه.

و مؤته بالهمز و حکی أیضا غیر الهمز قریه من أرض البلقاء من الشام، و قیل: غزوه مؤته تسمّی أیضا غزوه جیش الامراء لکثره جیش المسلمین فیها و ما لاقوه من الحرب الشدید مع الکفار.

و زید هذا هو زید بن حارثه و کان جعفر و زید و عبد اللّه بن رواحه امراء الجیش لرسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و کان لعبد اللّه قصائد و أراجیز فی غزوه مؤته و تشجیع الناس علی قتال الخصم و سنتلو بعضها علیک.

قال ابن واضح الأخباری فی کتابه المعروف بتاریخ الیعقوبی (ص ۴۹ ج ۲):

و وجّه - یعنی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله جعفر بن أبی طالب، و زید بن حارثه، و عبد اللّه بن رواحه فی جیش إلی الشام لقتال الرّوم سنه ثمان و روی بعضهم أنّه صلّی اللّه علیه و آله قال:

أمیر الجیش زید بن حارثه، فان قتل زید بن حارثه فجعفر بن أبی طالب، فان قتل جعفر بن أبی طالب فعبد اللّه بن رواحه، فان قتل عبد اللّه بن رواحه فلیرتض(۱) المسلمون من أحبّوا، و قیل: بل کان جعفر المقدّم، ثمّ زید بن حارثه، ثمّ عبد اللّه بن رواحه.

و صار إلی موضع یقال له مؤته من الشام من البلقاء من أرض دمشق فأخذ زید الرایه فقاتل حتّی قتل. ثمّ أخذها جعفر فقطعت یده الیمنی فقاتل بالیسری فقطعت یده الیسری ثمّ ضرب وسطه. ثمّ أخذها عبد اللّه بن رواحه فقتل.

فرفع لرسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله کلّ خفض، و خفض له کلّ رفع حتی رأی مصارعهم و قال:

رأیت سریر جعفر المقدّم فقلت یا جبریل إنی کنت قدّمت زیدا فقال: إنّ اللّه قدّم جعفرا لقرابتک، و نعاهم رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فقال: أنبت اللّه لجعفر جناحین من

۱- (۱) و فی بعض الکتب: فان قتل فلیتربص المسلمون برجل من بینهم یجعلونه علیهم.

Presented by: https://Jafrilibrary.com

زبرجد يطير بهما فى الجنّه حيث يشاء، و اشتدّ جزعه، و قال: على جعفر فلتبك البواكى. و تأمّر خالد بن الوليد على الجيش.

قالت أسماء بنت عميس الخثعميه و كانت امرأه جعفر و أمّ ولده جميعا: دخل علىّ رسول اللّه و يدى فى عجين فقال: يا أسماء أين ولدك؟ فأتيته بعبد اللّه و محمّد و عون فأجلسهم جميعا فى حجره و ضمّهم إليه و مسح على رؤوسهم و دمعت عيناه، فقلت: بأبى و أمّى أنت يا رسول اللّه لم تفعل بولدى كما تفعل بالأيتام لعلّه بلغك عن جعفر شىء؟ فغلبته العبره و قال: رحم اللّه جعفرا، فصحت و اويلاه و اسيّداه، فقال: لا تدعى بويل و لا حرب و كلّ ما قلت فأنت صادقه، فصحت و اجعفراه و سمعت صوتى فاطمه بنت رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فجاءت و هى تصيح و ابن عمّاه، فخرج رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله يجرّ رداءه ما يملك عبرته و هو يقول: على جعفر فلتبك البواكى، ثمّ قال يا فاطمه اصنعى لعيال جعفر طعاما فانّهم فى شغل فصنعت لهم طعاما ثلاثه أيّام فصارت سنّه فى بنى هاشم.

قال ابن اسحاق كما فى السيره لابن هشام: بعث رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله بعثه إلى مؤته فى جمادى الاولى سنه ثمان - إلى أن قال: فتجهّز الناس ثمّ تهيّؤا للخروج و هم ثلاثه آلاف، فلمّا حضر خروجهم ودّع الناس امراء رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّموا عليهم - يعنى بالأمراء جعفرا و زيدا و عبد اللّه -.

فلمّا ودّع عبد اللّه بن رواحه من ودّع من امراء رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله بكى، فقالوا:

ما يبكيك يا ابن رواحه؟ فقال: أما و اللّه ما بى حبّ الدّنيا و لا صبابه بكم، و لكنّى سمعت رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله يقرأ آيه من كتاب اللّه عزّ و جلّ يذكر فيها النار «وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلاّ وارِدُها كانَ عَلى رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيًّا » (مريم - آيه ۷۴) فلست أدرى كيف لى بالصّدر بعد الورود.

فقال المسلمون: صحبكم اللّه و دفع عنكم و ردّكم إلينا صالحين فقال: عبد اللّه ابن رواحه:

Presented by: https://Jafrilibrary.com

لكنّنى أسأل الرحمن مغفره و ضربه ذات فرغ تقذف الزّبدا

أو طعنه بيدى حرّان مجهزه بحربه تنفذ الأحشاء و الكبدا

حتّى يقال إذا مرّوا على جدثى أرشده اللّه من غاز و قد رشدا

قال ابن اسحاق: ثمّ إنّ القوم تهيّؤا للخروج فأتى عبد اللّه بن رواحه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فودّعه ثمّ قال:

فثبّت اللّه ما آتاك من حسن تثبيت موسى و نصرا كالذى نصروا(۱)

إنّى تفرّست فيك الخير نافله اللّه يعلم أنّى ثابت البصر(۲)

أنت الرّسول فمن يحرم نوافله و الوجه منه فقد أزرى به القدر

و هذه الأبيات فى قصيده له ثمّ خرج القوم و خرج رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله حتّى إذا ودّعهم و انصرف عنهم قال عبد اللّه بن رواحه:

خلف السّلام على امرىء ودّعته فى النخل خير مشيّع و خليل

«تخوف الناس من لقاء هرقل و تشجيع ابن رواحه الناس على القتال»

ثمّ مضوا حتى نزلوا معان من أرض الشام فبلغ الناس أنّ هر قل قد نزل ماب من أرض البلقاء فى مائه ألف من الرّوم و انضمّ اليهم من لخم و جذام و القين و بهراء و بليّ مائه ألف منهم عليهم رجل من بليّ ثمّ أحد إراشه يقال له مالك بن زافله فلمّا بلغ ذلك المسلمين أقاموا على معان ليلتين يفكّرون فى أمرهم، و قالوا: نكتب إلى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فنخبره بعدد عدوّنا فإمّا أن يمدّنا بالرجال و إمّا أن يأمرنا بأمره فنمضى له.

فشجّع الناس عبد اللّه بن رواحه و قال: يا قوم و اللّه إن الّتى تكرهون للّتى خرجتم تطلبون الشهاده و ما نقاتل الناس بعدد و لا قوّه و لا كثره ما نقاتلهم إلاّ بهذا الدّين الذى أكرمنا اللّه به، فانطلقوا فانما هى إحدى الحسنيين إمّا ظهور، و إمّا شهاده.

۱- (۱) فالمصراع الثانى فى روايه: فى المرسلين و نصرا كالذى نصروا.

۲- (۲) و المصراع الثانى فى روايه: فراسه خالفت فيك الذى نظروا. يعنى المشركين.

Presented by: https://Jafrilibrary.com

فقال الناس: قدو اللّه صدق ابن رواحه، فمضى الناس حتّى إذا كانوا بتخوم البلقاء لقيتهم جموع هرقل من الرّوم و العرب بقريه من قرى البلقاء يقال لها مشارف ثمّ دنا العدوّ و انحاز المسلمون إلى قريه يقال لها مؤته، فالتقى الناس عندها فتعبّأ لهم المسلمون فجعلوا على ميمنتهم رجلا من بنى عذره يقال له قطبه بن قتاده، و على ميسرتهم رجلا من الأنصار يقال له عبايه (عباده - خ ل) بن مالك.

ثمّ التقى الناس و اقتتلوا فقاتل زيد بن حارثه برايه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله حتّى شاط فى رماح القوم.

ثمّ أخذها جعفر فقاتل بها حتّى إذا ألحمه القتال اقتحم عن فرس له شقراء فعقرها، ثمّ قاتل حتّى قتل، فكان جعفر أوّل رجل من المسلمين عقر فى الإسلام.

أقول: و قد مضى كلامنا فى البحث عن المثله آنفا من أنّ جعفرا رضوان اللّه عليه لما ذا عقرها.

قال ابن اسحاق: و حدّثنى يحيى بن عبّاد بن عبد اللّه بن الزبير، عن أبيه عبّاد قال: حدثنى أبى الذى أرضعنى و كان أحد بنى مرّه بن عوف و كان فى تلك الغزوه غزوه مؤته قال: و اللّه لكأنّى أنظر إلى جعفر حين اقتحم عن فرس له شقراء ثمّ عقرها ثمّ قاتل حتّى قتل و هو يقول:

يا حبذا الجنّه و اقترابها طيّبه و باردا شرابها

و الروم روم قد دنى عذابها كافره بعيده أنسابها

علىّ إذ لاقيتها ضرابها

قال ابن هشام: و حدّثنى من أثق به من أهل العلم: أنّ جعفر بن أبى طالب أخذ اللّواء بيمينه فقطعت، فأخذه بشماله فقطعت، فاحتضنه بعضديه حتّى قتل رضى اللّه عنه و هو ابن ثلاث و ثلاثين سنه، فأثابه اللّه بذلك جناحين فى الجنّه يطير بهما حيث شاء.

فلما قتل جعفر أخذ عبد اللّه بن رواحه الرايه ثمّ تقدّم بها و هو على فرسه فجعل يستنزل نفسه و يتردّد بعض التردّد ثمّ قال:

Presented by: https://Jafrilibrary.com

أقسمت يا نفس لتنزلّه لتنزلنّ أو لتكرهنّه

إن أجلب الناس و شدّ و الرّنّه ما لى أراك تكرهين الجنّه

قد طال ما قد كنت مطمئنّه هل أنت إلّا نطفه فى شنّه

و قال أيضا:

يا نفس إلّا تقتلى تموتى هذا حمام الموت قد صليت

و ما تمنّيت فقد اعطيت إن تفعلى فعلهما هديت

يريد بقوله فعلهما صاحبيه جعفرا و زيدا.

ثمّ نزل فلمّا نزل أتاه ابن عمّ له بعرق من لحم فقال: شدّ بهذا صلبك فانك قد لقيت فى أيّامك هذه ما لقيت، فأخذه من يده ثمّ انتهس منه نهسه ثمّ سمع الحطمه فى ناحيه الناس فقال: و أنت فى الدّنيا، ثمّ ألقاه من يده ثمّ أخذ سيفه فتقدّم فقاتل حتّى قتل.

و العرق بالفتح ثمّ السكون: العظم الذى عليه بعض اللّحم.

ثمّ أخذ الرايه ثابت بن أقران أخو بنى العجلان فقال: يا معشر المسلمين اصطلحوا على رجل منكم. قالوا: أنت، قال: ما أنا بفاعل فاصطلح الناس على خالد بن الوليد، فلّما أخذ الرايه دافع القوم و حاشى بهم، ثمّ انحاز و انحيز عنه حتّى انصرف بالناس.

«تنبؤ الرسول (صلّى اللّه عليه و آله) بما حدث للمسلمين مع الروم»

قال ابن هشام فى السيره: قال ابن إسحاق: و لما اصيب القوم قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فيما بلغنى: أخذ الرايه زيد بن حارثه فقاتل بها حتّى قتل شهيدا. ثمّ أخذها جعفر فقاتل بها حتّى قتل شهيدا، قال: ثمّ صمت رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله حتّى تغيّرت وجوه الأنصار و ظنّوا أنّه قد كان فى عبد اللّه بن رواحه بعض ما يكرهون، ثمّ قال: ثمّ أخذها عبد اللّه بن رواحه فقاتل بها حتّى قتل شهيدا، ثمّ قال: لقد رفعوا إلىّ فى الجنه فيما يرى النائم على سرر من ذهب فرأيت فى سرير عبد اللّه بن رواحه ازورارا عن سريرى صاحبيه، فقلت: عمّ هذا؟ فقيل لى: مضيا و تردّد عبد اللّه بعض التردّد

Presented by: https://Jafrilibrary.com

ثمّ مضى.

ثمّ نقل ابن إسحاق روايه أسماء بنت عميس الّتى نقلناها عن تاريخ اليعقوبى و الروايتان تختلفان فى بعض الألفاظ - إلى أن قال: فقال صلّى اللّه عليه و آله: لا تغفلوا آل جعفر من أن تصنعوا لهم طعاما فانّهم قد شغلوا بأمر صاحبهم.

ثمّ نقل رجوع الجيش إلى المدينه و تلقّى الرسول لهم و غضب المسلمين عليهم فقال: حدّثنى محمّد بن جعفر بن الزبير عن عروه بن الزبير قال: لمّا دنوا من حول المدينه تلقّاهم رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و المسلمون، قال: و لقيهم الصبيان يشتدّون و رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله مقبل مع القوم على دابّه، فقال: خذوا الصبيان فاحملوهم و اعطونى ابن جعفر فاتى بعبد اللّه فأخذه فحمله بين يديه قال: و جعل الناس يحثّون على الجيش التراب و يقولون يا فرّار فررتم فى سبيل اللّه قال: فيقول رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله ليسوا بالفرّار و لكنّهم الكرّار إن شاء اللّه تعالى.

قال ابن إسحاق: و حدّثنى عبد اللّه بن أبى بكر عن عامر بن عبد اللّه بن الزبير، عن بعض آل الحارث بن هاشم و هم أخواله، عن امّ سلمه زوج النبىّ صلّى اللّه عليه و آله قال:

قالت امّ سلمه لامرأه سلمه بن هشام بن العاص بن المغيره: مالى لا أرى سلمه يحضر الصلاه مع رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و مع المسلمين؟ قالت: و اللّه ما يستطيع أن يخرج كلّما خرج صاح به الناس يا فرّار فررتم فى سبيل اللّه حتّى قعد فى بيته فما يخرج.

و سمّى ابن هشام فى السيره من استشهد يوم مؤته من المسلمين اثنى عشر رجلا منهم جعفر بن أبى طالب، و زيد بن حارثه من بنى هاشم، و عبد اللّه بن رواحه، و عباد بن قيس من الأنصار، ثمّ من بنى الحارث بن الخزرج.

قوله عليه السّلام:«و أراد للّه من لو شئت ذكرت اسمه مثل الذى أرادوا من الشهاده مع النبىّ غير مرّه و لكن آجالهم عجّلت، و منيّته اجّلت» أراد عليه السّلام: بقوله:«من لو شئت ذكرت اسمه» نفسه، و قوله: غير مرّه متعلّق بقوله أراد، و بين عجلّت و اجّلت جناس مضارع نحو بينى و بين كنّى ليل دامس و طريق طامس.

و المراد أنه عليه السّلام أخبر عن نفسه بأنى أردت للّه تعالى الشهاده فى سبيله مع

Presented by: https://Jafrilibrary.com

النبیّ صلّی اللّه علیه و آله غیر مرّه أی فی غزوات عدیده مثل هؤلاء النفر الذین رزقوها لکن آجالهم عجلّت، أی جاء أجلهم و قضوا نحبهم، و منیّتی اجّلت، أی اخّرت فانّ الاجال بید اللّه تعالی قال عزّ من قائل «ما تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَها وَ ما يَسْتَأْخِرُونَ » (الحجر - ٧).

و روی الشیخ الجلیل أبو الفتح الکراجکی فی کنز الفوائد (ص ١٣٧ طبع ایران ١٣٢٢ ه) باسناده عن خالد بن یزید، عن أبی جعفر محمّد بن علیّ، عن أبیه، عن الحسین بن علیّ، عن أبیه علیهم السّلام قال: قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله یوم الأحزاب: اللّهمّ إنّک أخذت منّی عبیده بن الحارث یوم بدر، و حمزه بن عبد المطّلب یوم احد و هذا أخی علیّ بن أبی طالب، ربّ لا تذرنی فردا و أنت خیر الوارثین.

قوله علیه السّلام:«فیا عجبا للدّهر إذ صرت یقرن بی من لم یسع بقدمی و لم تکن له کسابقتی الّتی لا یدلی أحد بمثلها» لمّا ذکر طائفه مما یدلّ علی سابقته فی الإسلام و تقدّمه و أفضلیّته علی من سواه أردفه بالتعجّب من الدّهر حیث أنزله ثمّ أنزله حتّی قرنه بمن لم یکن له سعی فی الدفاع عن الدّین، و حمایه بیضه الاسلام بقدم مثل قدمه علیه السّلام، و لم یکن له سابقه کسابقته الّتی لیس لأحد أن یتوسّل بمثلها، و یحتجّ به.

و قد قدّمنا فی صدر شرح هذا الکتاب أنّ الأشیاء الّتی استحقّ بها أصحاب رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله الفضل هی السبق إلی الإیمان، و الهجره، و النصره لرسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و القربی منه، و القناعه، و بذل النفس له، و العلم بالکتاب و التنزیل، و الجهاد فی سبیل اللّه، و الورع، و الزهد، و القضاء، و الحکم، و العفّه، و العلم، و کلّ ذلک کان لعلیّ علیه السّلام منه النصیب الأوفر، و الحظّ الأکبر، فأین لابن آکله الأکباد أن یوازنه و یوازیه و یقرن به؟!.

ثمّ إذا کان له علیه السّلام فی جمیع ما یستحقّ أصحاب رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فضلا النصیب الأوفر و السبق علی من سواه بحیث لا یدلی أحد بمثلها فأنّی لغیره علیه السّلام أن یتقدّمه فی الخلافه؟ فهل هذا إلا ازورارا عن الحقّ؟!.

فبما ذکرنا دریت أنه علیه السّلام أشار بقوله: من لم یسع بقدمی - إلخ، إلی معاویه

Presented by: https://Jafrilibrary.com

ظاهرا، و إلى من تقدّم عليه من الخلفاء تلويحا و قد قال عليه السّلام فى الشقشقيّه: فيا للّه و للشورى متى اعترض الرّيب فىّ مع الأوّل منهم حتّى صرت اقرن إلى هذه النظائر؟ و فى الكافى باسناده عن السّراد عن عبد اللّه بن سنان قال: سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: ثلاثه هم شرار الخلق ابتلى بهم خيار الخلق: أبو سفيان بن حرب أحدهم قاتل رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و عاداه، و معاويه قاتل عليّا و عاداه، و يزيد بن معاويه لعنه اللّه قاتل الحسين بن علىّ عليهما السّلام و عاداه حتّى قتله. (الوافى ص ۵۸ ج ۲).

«كلام معاويه بن يزيد بن معاويه بن أبى سفيان فى جده و أبيه»

و يعجبنى أن نذكر فى المقام ما وصف معاويه بن يزيد بن معاويه بن أبى سفيان فى خلافته جدّه و أباه، فانه كان أدرى بما فيهما. نقل كلامه اليعقوبىّ فى التاريخ (ص ۲۲۶ ج ۲ طبع النجف) و العلامه الشيخ بهاء الدين العاملى فى الكشكول و نحن ننقل عن اليعقوبى.

قال: ثمّ ملك معاويه بن يزيد بن معاويه و امّه امّ هاشم بنت أبى هاشم ابن عتبه بن ربيعه أربعين يوما و قيل بل أربعه أشهر، و كان له مذهب جميل فخطب الناس فقال:

أمّا بعد حمد اللّه و الثناء عليه أيّها الناس إنّا بلينا بكم و بليتم بنا، فما نجهل كراهتكم لنا و طعنكم علينا، ألا و إنّ جدّى معاويه بن أبى سفيان نازع الأمرين كان أولى به منه فى القرابه برسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و أحقّ فى الإسلام، سابق المسلمين، و أوّل المؤمنين، و ابن عمّ رسول ربّ العالمين، و أبا بقيّه خاتم المرسلين، فركب منكم ما تعلمون، و ركبتم منه ما لا تنكرون حتّى أتته منيّته، و صار رهنا بعمله.

ثمّ قلّد أبى و كان غير خليق للخير، فركب هواه، و استحسن خطأه، و عظم رجاؤه فأخلفه الأمل و قصر عنه الأجل، فقلّت منعته، و انقطعت مدّته، و صار فى حفرته رهنا بذنبه، و أسيرا بجرمه، ثمّ بكى و قال: إنّ أعظم الامور علينا علمنا بسوء مصرعه، و قبح منقلبه، و قد قتل عتره الرسول صلّى اللّه عليه و آله، و أباح الحرمه، و حرّق الكعبه

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و ما أنا المتقلّد اموركم، و لا المتحمّل تبعاتكم، فشأنكم أمركم، فو اللّه لئن كانت الدّنيا مغنما لقد نلنا منها حظّا. و إن تكن شرّا فحسب آل سفيان ما أصابوا منها.

قوله عليه السّلام:«إلاّ أن يدّعى مدّع ما لا أعرفه و لا أظنّ اللّه يعرفه» يعنى أنّ من يدّعى خلاف ما ذكرته فهو كاذب مختلق، و دعواه باطله زاهقه.

و لمّا كان عليه السّلام أفضل الصحابه فى جميع الصفات الكماليّه فما لا يعرفها فهى داحضه، فأشار بقوله: إلاّ أن يدّعى مدّع ما لا أعرفه، إلى أنّ ما ادّعاه ممّا لا يعزفه باطل.

و ضمير يعرفه يرجع إلى ما كضمير أعرفه، و المراد أنّ ما ادّعاه مدّع خلاف ما ذكرته غير موجوده و ما ليس بموجود لا تتعلق المعرفه بوجوده و الظن بمعنى العلم و الغرض العلم بالسلب أى اللّه يعلم أنّ ما ادّعاه مدّع ممّا لا أعرفه ليس بموجود.

قوله عليه السّلام:«و الحمد للّه على كلّ حال» تأسّى عليه السّلام فى كلامه هذا برسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله، و هذا القول يؤمى إلى اغتمامه عليه السّلام، و ذلك أنّ ثقه الاسلام الكلينى رضوان اللّه عليه روى فى الكافى باسناده عن محمّد، عن ابن عيسى، عن القاسم، عن جدّه، عن مثنّى الحنّاط عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال: كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله إذا ورد عليه أمر يسرّه قال: الحمد للّه على هذه النعمه، و إذا ورد عليه أمر يغتمّ به قال: الحمد للّه على كلّ حال.

و روى هذه الروايه الفيض قدّس سرّه فى باب الشكر من أبواب جنود الايمان من الوافى (ص ٦٨ ج ٣) عن الكافى أيضا.

قوله عليه السّلام: «و ذكرت حسدى الخلفاء و إبطائى عنهم، و بغيى عليهم، فأمّا البغى فمعاذ اللّه أن يكون» كلامه هذا إلى قوله: إنّ حقّى هو المأخوذ و قد تركته لهم تجاوز اللّه عنهم، جواب عن قول معاويه فى كتابه: فكلّهم حسدت و على كلّهم بغيت - إلى قوله: و فى إبطائك عن الخلفاء.

و قد مضى كلامنا فى البحث عن الإمامه فى المختار ٢٣٧ أنّ الامام أجلّ شأنا من أن يكون باغيا، فانّ البغى من الذّنوب العظيمه و جميع الذّنوب أربعه

Presented by: https://Jafrilibrary.com

أوجه لا خامس لها: الحرص، و الحسد، و الغضب، و الشهوه، فهذه منفيّه عنه، فراجع إلى (ص ۴۴ من ج ۱۵).

و أمّا اجتماع الناس فی سقیفه بنی ساعده و اختلاف المهاجرین و الأنصار فی البیعه و لم یغسّل رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بعد حتّی غصبوا أمیر المؤمنین علیّا علیه السّلام حقّه فقد ذکره الشارح الخوئی قدّس سرّه فی المباحث السالفه، و نحن أشرنا إلی شرذمه منه فی المجلد السادس عشر (ص ۳۸۲).

و الیعقوبی فی التاریخ فی خبر السقیفه (ص ۱۰۲ ج ۲) بعد ما نقل کلام عبد الرحمن بن عوف فی فضل الأنصار قال: و قام المنذر بن الأرقم فقال: ما ندفع فضل من ذکرت و إنّ فیهم لرجلا لو طلب هذا الأمر لم ینازعه فیه أحد - یعنی علیّ بن أبی طالب علیه السّلام. إلی أن قال:

و جاء البراء بن عازب فضرب الباب علی بنی هاشم و قال: یا معشر بنی هاشم بویع أبو بکر، فقال بعضهم: ما کان المسلمون یحدثون حدثا نغیب عنه و نحن أولی بمحمّد صلّی اللّه علیه و آله، فقال العباس: فعلوها و ربّ الکعبه. و کان المهاجرون و الأنصار لا یشکّون فی علیّ علیه السّلام فلمّا خرجوا من الدّار قام الفضل بن العباس، و کان لسان قریش فقال: یا معشر قریش إنه ما حقّت لکم الخلافه بالتمویه و نحن أهلها دونکم، و صاحبنا أولی بها منکم، و قام عتبه بن أبی لهب فقال: - ما کنت أحسب أنّ الأمر منصرف - إلی آخر الأبیاب الّتی نقلنا فی (ج ۱۶ ص ۳۸۳) عن خزیمه بن ثابت الأنصاری.

ثمّ قال الیعقوبی: و تخلّف عن بیعه أبی بکر قوم من المهاجرین و الأنصار و ما لو مع علیّ بن أبی طالب منهم: العباس بن عبد المطلب، و الفضل بن العباس و الزبیر بن العوام بن العاص، و خالد بن سعید، و المقداد بن عمرو، و سلمان الفارسی، و أبو ذر الغفاری، و عمّار بن یاسر، و البراء بن عازب، و ابیّ ابن کعب.

قال: و کان خالد بن سعید غائبا فأتی علیّا فقال: هلمّ أبایعک فو اللّه ما فی الناس أحد أولی بمقام محمّد منک.

Presented by: https://Jafrilibrary.com

قال: فأرسل أبو بكر إلى عمر بن الخطاب و أبى عبيده بن الجراح و المغيره ابن شعبه فقال: ما الرأى؟ قالوا: الرأى أن تلقى العباس بن عبد المطلب، فتجعل له فى هذا الأمر نصيبا يكون له و لعقبه من بعده، فتقطعون به ناحيه علىّ بن أبى طالب حجّه لكم على علىّ إذا مال معكم، فانطلق أبو بكر و عمر و أبو عبيده بن الجراح و المغيره حتّى دخلوا على العباس ليلا.

فحمد أبو بكر اللّه و أثنى عليه ثمّ قال:

إنّ اللّه بعث محمّـدا نبيّا، و للمؤمنين وليّا، فمنّ عليهم بكونه بين أظهرهم حتّى اختار له ما عنده، فخلى على الناس امورا ليختاروا أنفسهم فى مصلحتهم مشفقين فاختارونى عليهم واليا، و لامورهم راعيا، فوليت ذلك و ما أخاف بعون اللّه و تسديده و هنا و لا حيره و لا جبنا، و ما توفيقى إلّا باللّه عليه توكلت و إليه انيب. و ما أنفك يبلغنى عن طاعن يقول الخلاف على عامّه المسلمين يتّخذكم لجأ فتكون حصنه المنيع و خطبه البديع، فإمّا دخلتم مع الناس فيما اجتمعوا عليه، و إمّا صرفتموهم عمّا مالوا إليه، و لقد جئناك و نحن نريد أن نجعل لك فى هذا الأمر نصيبا يكون لك و يكون لمن بعدك من عقبك، إذ كنت عمّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله، و إن كان الناس قد رأوا مكانك و مكان صاحبك فعدلوا بالأمر عنكم على رسلكم بنى هاشم فانّ رسول اللّه منّا و منكم.

فقال عمر بن الخطاب: إى و اللّه، و اخرى إنّا لم نأتكم لحاجه إليكم و لكن كرها أن يكون الطعن فى ما اجتمع عليه المسلمون منكم، فيتفاقم الخطب بكم و بهم فانظروا لأنفسكم.

«احتجاج العباس عم رسول الله (صلّى اللّه عليه و آله) على أبى بكر و عمر فى أمر البيعه»

قال اليعقوبىّ: فحمد العباس اللّه و أثنى عليه و قال:

إنّ اللّه بعث محمّـدا صلّى اللّه عليه و آله كما وصفت نبيّـا، و للمؤمنين وليّـا، فمنّ على امّته به حتّى قبض اللّه إليه و اختار له ما عنده، فخلى على المسلمين امورهم ليختاروا لأنفسهم مصيبين الحقّ، لا مائلين بزيغ الهوى، فان كنت برسول اللّه فحقّا أخذت

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و إن كنت بالمؤمنين فنحن منهم، فما تقدمنا فى أمرك فرطا، و لا حللنا وسطا، و لا برحنا سخطا، و إن كان هذا الأمر إنّما وجب لك بالمؤمنين، فما وجب إذ كنّا كارهين، ما أبعد قولك من أنّهم طعنوا عليك من قولك إنهم اختاروك و ما لو إليك و ما أبعد تسميتك خليفه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله من قولك خلى على الناس امورهم ليختاروا فاختاروك، فأمّا ما قلت إنّك تجعله لى فإن كان حقّا للمؤمنين فليس لك أن تحكم فيه، و إن كان لنا فلم نرض ببعضه دون بعض، و على رسلك فإنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله من شجره نحن أغصانها و أنتم جيرانها، فخرجوا من عنده.

و فى الجمل للمفيد قدّس سرّه (ص ۴۵ طبع النجف) و قد عرفت الخاصه و العامّه ما أظهره أمير المؤمنين عليه السّلام من كراهته من تقدّم عليه و تظلّمه منهم، فقال فى مقام بعد مقام: اللّهم إنّى أستعيذك «أستعديك. ظ» على قريش فانهم ظلمونى حقّى و منعونى إرثى و تمالوا علىّ. و قال عليه السّلام: لم أزل مظلوما منذ قبض رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله، و قال: و قد عهد إلىّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله أنّ الامّه ستغدر بى من بعده، و قال:

يا عمر لقد ظلمت الحجر و المدر. و قال: اللّهمّ اجز قريشا عنّى الجوازى فقد قطعت رحمى و دفعتنى عن حقّى و أغرت بى سفهاء الناس و خاطرت بدمى.

قوله عليه السّلام: «و أمّا ما ذكرت من أمر عثمان و قطيعتى رحمه و تأليبى عليه - إلى قوله: إلّا أن تتجنّى فتجنّ ما بدا لك» هذا الفصل جواب عن قول معاويه فى كتابه إليه عليه السّلام مخاطبا له بقوله: ثمّ لم تكن لأحد منهم بأعظم حسدا منك لابن عمّك عثمان - إلى قوله: و قد ذكر لى أنك تنصّل من دمه.

و قد ذكرنا فى شرح المختار الأوّل من كتبه و رسائله عليه السّلام الأحداث الّتى أحدثها عثمان ممّا نقمها الناس منه و طعنوا عليه و صارت أسباب قتله (ص ۲۰۳ ج - ۱۶)، و نصح أمير المؤمنين عليه السّلام عثمان فى ص (۳۱۱ ج ۱۶ من) الواقدى و غيره، و كذا قوله عليه السّلام «ما زلت أذبّ عن عثمان حتّى أنّى لأستحى» المنقول من الطبرى و غيره فى شرح المختار ۲۳۸ من كلامه فى باب الخطب (ص ۱۸۳ ج ۱۶) و قوله عليه السّلام: و اللّه لقد دفعت عنه حتى خشيت أن أكون آثما.

Presented by: https://Jafrilibrary.com

و قد أشرنا فی (ص ۳۵۱ ج ۱۶) إلی أنّ عثمان قتل نفسه بأحداثه التی أحدثها و أنّ أمیر المؤمنین علیه السّلام قال: اللّه قتله، و أنه علیه السّلام کان فی عزله عن قتله، و أنّه علیه السّلام نصحه و نصره غیر مرّه و ما أراد عثمان منه نصحا و إلّا لتاب من قوادحه حقیقه و لما خدع الناس مرّه بعد مرّه، و أنّ أهل البصره اتّهموا علیّا علیه السّلام بدم عثمان اتباعا لتسویلات شیطانیّه، و أنّ اسناد دم عثمان إلیه تهمه و بهتان لیس إلّا و غیرها ممّا أشرنا إلیها فراجع.

و قال ابن الأثیر فی مادّه عفو من النهایه: قالت امّ سلمه لعثمان: لا تعف سبیلا کان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله لحبها، أی لا تطمسها.

ثمّ قد بیّنا تفسیر قوله علیه السّلام: «إلّا أن تتجنّی فتجنّ ما بدا لک» فی شرح الکتاب السادس، فراجع.

هنا انتهی المجلد السابع عشر من هذه الطبعه النفیسه فی الیوم الرابع و العشرین من شهر جمادی الثانیه سنه - ۱۳۸۵ - بتصحیح و ترتیب من العبد:

- السید ابراهیم المیانجی - عفی عنه و عن والدیه، و ذلک فی المطبعه المبارکه الاسلامیه بطهران.

و یلیه ان شاء الله المجلد الثامن عشر فی شرح بقیه الکتاب و الحمد لله.

ص:۳۹۶

Presented by: https://Jafrilibrary.com

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

Presented by: https://Jafrilibrary.com

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

Presented by: https://Jafrilibrary.com

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

Presented by: https://Jafrilibrary.com



Presented by: https://Jafrilibrary.com